

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کنگره نکوداشت آیت الله العظمی مظاهری



اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



استانداری اصفهان



دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان



اداره کل اوقاف و امور خیریه اصفهان



مرکز مدیریت حوزه علمیه اصفهان



شهرداری اصفهان

مَوْسُوعَةٌ

سِمَا حَة آيَة اللّٰه العُظْمَى الشَّيْخ المَطَاهِرِيّ «حَفِظَهُ اللّٰهُ»

(الْقِسْمُ الْأَوَّلُ)

جزء هجدهم

دانش اخلاق اسلامی

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

جلد دوم

تحریر فارسی

مجید هادی زاده

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

شعبه اصفهان



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُطَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»

جزء هجدهم

دانش اخلاق اسلامی / جلد دوم

بر پایه مجموعه «دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية»

تحریر فارسی: مجید هادی زاده

• ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان

• چاپ اول: پاییز ۱۳۹۵

• شمارگان: ۵۰۰ نسخه

• قیمت دوره: ۸۰۰۰۰۰ تومان

• عنوان: ۶۱؛ مسلسل: ۱۰۳

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: اصفهان، خیابان آیت الله شمس آبادی، کوچه سرلت

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۴۴۴۰۷

وبسایت: <http://www.Morsalat.ir/Nashr> پست الکترونیک: Nashr.disf@dte.ir

سرشناسه: مظاہری، حسین، ۱۳۱۲-

عنوان و نام پدیدآور: دراسات في الأخلاق و شؤون الحكمة العملية، دانش اخلاق اسلامی / مؤلف مظاہری؛ تحریر

فارسی مجید هادی زاده

اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۹۵

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

فروست:

مَوْسُوعَةُ سِمَاخَةِ آيَةِ اللَّهِ الْعُظْمَى الشَّيْخِ الْمُطَاهِرِيِّ «حَفِظَهُ اللَّهُ»؛ جزء هجدهم

شابک:

۸۰۰۰۰۰ ریال؛ دوره: ۷-۵۱-۷۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸-۵-۴-۹۶۹۲۶-۹۶۴-۹۷۸

وضیعت فهرست نویسی:

موضوع:

اخلاق اسلامی.

شناسه افزوده:

هادی زاده، مجید، ۱۳۴۹-، تحریر فارسی.

شناسه افزوده:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان

رده بندی کنگره:

۱۳۹۱ ۴۱۰۴۲۵۴۰۴۱/۸ BP۲۴۷

رده بندی دیویی:

۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی:

۳۰۵۵۱۰۸

فهرست مطالب

پیشگفتار بازنویس.....	۱۹
-----------------------	----

فصل هفتم

فضیلت هفتم: کرامت و بزرگواریِ نفس.....	۲۳
مراتب بزرگواریِ نفس و انواع آن.....	۲۵
۱. شخصیت فردی.....	۲۶
۲. شخصیت اجتماعی.....	۲۶
۳. شخصیت دینی.....	۲۷
ذاتی و اکتسابی بودن بزرگواریِ نفس.....	۲۷
رذیلت پنجم: پستیِ نفس و فرومایگیِ آن.....	۲۸
شماری از مفسد این صفت اخلاقی.....	۲۸
۱. دست‌یازیدن به افعال پست.....	۲۸
۲. پیدایش عقدهٔ خودکم‌بینی.....	۲۹
۳. کبر ورزیدن.....	۲۹
۴. پذیرش سلطهٔ بیگانگان.....	۲۹
مراتب فرومایگی و انواع آن.....	۳۰

۱. فرومایگی شخصی ۳۰
۲. فرومایگی اجتماعی ۳۱
۳. فرومایگی دینی ۳۲
- چند روایت در نکوهش گدائی و خوار نمودن نفس خود ۳۳

فصل هشتم

- فضیلت هشتم: غیرت ۳۹
- انواع غیرت و حمیت ۴۱
۱. غیرت و حمیت در دین ۴۱
۲. غیرت نسبت به حفظ عفت خاندان و وابستگان خود ۴۲
۳. غیرت برای حفظ عفت عمومی جامعه ۴۳
۴. غیرت در حفظ وطن، اموال، فرزندان و نزدیکان ۴۴
- تذکر دو نکته ۴۶
- نکته نخست ۴۶
- نکته دوم ۴۶
- چند روایت درباره غیرت ۵۰

فصل نهم

- فضیلت نهم: تائی و آرامش ۵۷
- اشاره‌ای به یک اشتباه مشهور ۶۰
۱. تائی / ملایمت ۶۱
۲. طمأنینه / آرامش ۶۱
۳. سکینه / وقار ۶۱
۴. ثبات / استواری ۶۲

فهرست مطالب ۷

۶۴	 رذیلت ششم: عجله
۶۶	 شتابکاری و پیشی گرفتن در نیکیها
۶۷	 چند روایت درباره آرامش در کارها و عجله در آن
۷۰	 رذیلت هفتم: اضطراب خاطر
۷۲	 رذیلت هشتم: پریشانی قلب
۷۴	 رذیلت نهم: تغییر رأی و اندیشه دائمی
۷۶	 انواع بی‌ثباتی در اندیشه و رأی
۷۶	 ۱. بی‌ثباتی در دین
۷۷	 ۲. بی‌ثباتی در اموری که به جهان باقی مربوط می‌شود
۷۸	 ۳. بی‌ثباتی در عهدها و پیمانها و در دوستی و روابط اجتماعی

فصل دهم

۸۱	 فضیلت دهم: حُسن ظن
۸۲	 انواع حُسن ظن و نیکواندیشی
۸۲	 ۱. ظنّ نیکو در حقّ حضرت حق
۸۴	 چند روایت درباره حُسن ظنّ به حضرت حق
۸۵	 ۲. ظنّ نیکو در حقّ دو عالم تکوین و تشریع
۸۷	 ۳. ظنّ نیکو در حقّ خویشتن
۸۸	 ۴. حُسن ظن به مردمان
۹۰	 رذیلت دهم: سوء ظن و وسوسه فکری
۹۲	 انواع سوء ظن و وسوسه فکری
۹۲	 ۱. سوء ظن به خداوند متعال
۹۳	 ۲. سوء ظن به عالم هستی
۹۵	 ۳. سوء ظن به خویشتن

چند روایت دربارهٔ وسواس و معالجهٔ آن	۹۸
چند روایت دربارهٔ وسوسه و اندیشه در اساس خلقت، و راه معالجهٔ آن	۱۰۰
۴. سوء ظن و بدبینی نسبت به دیگران	۱۰۴
چند روایت دربارهٔ خوشگمانی و بدگمانی	۱۰۶
اشاره‌ای به دو نکته	۱۰۸
نکتهٔ اوّل	۱۰۸
چند روایت دربارهٔ اجتناب از قراردادن خود در موضعِ تهمت	۱۰۹
نکتهٔ دوّم	۱۱۰

فصل یازدهم

فضیلت یازدهم: حلم	۱۱۵
آثار این فضیلت اخلاقی	۱۱۶
توضیح یک نکته	۱۲۰
تکمله‌ای بر این مبحث	۱۲۱
چند روایت دربارهٔ خویشتن‌داری و فروخوردن خشم	۱۲۲
ردیلت یازدهم: غضب	۱۲۶
روش تهذیب نفس از غضب	۱۲۹
چند حدیث دربارهٔ غضب	۱۳۲

فصل دوازدهم

فضیلت دوازدهم: بخشش و چشم‌پوشی	۱۳۷
موارد عفو و بخشش	۱۴۰
۱. بخشش در حقوق عمومی جامعه	۱۴۰
۲. بخشش ظالمان	۱۴۰

۱۴۱	۳. بخشش گناهکار.....
۱۴۲	چند روایت دربارهٔ عفو و بخشش.....
۱۴۵	رذیلت سیزدهم: کینه.....
۱۴۸	علل پیدایش کینه.....
۱۴۸	۱. تمسخر، سرزنش، شماتت دیگران و دشنام دادن به آنان.....
۱۴۸	۲. جدل کردن و پای فشاری بر سخن خود.....
۱۴۸	۳. ظلم.....
۱۴۹	۴. شراب و شرابخواری و هرآنچه به مضرات این گناه بزرگ آلوده باشد.....
۱۴۹	چند روایت دربارهٔ کینه.....

فصل سیزدهم

۱۵۵	فضیلت سیزدهم: تواضع.....
۱۵۸	اضداد ملکهٔ تواضع.....
۱۵۸	۱. کبر.....
۱۵۹	۲. عقدهٔ خودکم‌بینی و ضعف نفس.....
۱۵۹	۳. عُجب.....
۱۶۰	انواع تواضع.....
۱۶۰	۱. تواضع در برابر خداوند متعال.....
۱۶۲	۲. تواضع برای اهل‌بیت:.....
۱۶۵	۳. تواضع در مقابل بندگان صالح خداوند.....
۱۶۶	۴. تواضع در برابر حق و حقیقت.....
۱۶۷	چند روایت دربارهٔ تواضع.....
۱۷۱	رذیلت سیزدهم: تکبر.....
۱۷۵	معنی مُتَرَف و مَلَأ.....

۱۷۷	چند روایت درباره کبر
۱۷۹	رذیلت چهاردهم: عجب
۱۸۳	تذکر یک مطلب
۱۸۴	چند روایت درباره عجب و خودشیفتگی
۱۸۷	رذیلت پانزدهم: خودکم بینی
۱۹۲	چند روایت درباره خودکم بینی

فصل چهاردهم

۱۹۷	فضیلت چهاردهم: رحمت و مهربانی
۲۰۲	توضیحی پیرامون دو نکته
۲۰۲	نکته اول
۲۰۳	نکته دوم
۲۰۴	چند روایت درباره رحمت و مهربانی
۲۰۷	فضیلت پانزدهم: شرح صدر یا فراخی سینه
۲۱۰	چند روایت درباره شرح صدر و فراخ سینه گی
۲۱۲	رذیلت شانزدهم: سنگ دلی
۲۱۵	عوامل پیدایش سنگدلی و عوامل اضمحلال آن
۲۱۶	عوامل پیدایش آن
۲۱۶	۱. گناهکاری
۲۱۶	۲. غفلت از یاد خدا
۲۱۷	۳. فرورفتن در دنیا
۲۱۷	عوامل پاکسازی نفس از این رذیلت
۲۱۷	۱. توبه از گناه
۲۱۸	۲. ذکر حضرت حق

۲۱۸	 ۳. انجام عبادات
۲۱۹	 چند روایت دربارهٔ سخت‌دلی

فصل پانزدهم

۲۲۵	 فضیلت شانزدهم: عَفَّتْ
۲۳۴	 سخنی کوتاه دربارهٔ عَفَّتْ شکم
۲۳۶	 چند روایت دربارهٔ عَفَّتْ
۲۳۸	 رذیلت هفدهم: زیاده‌خواهی در شهوت جنسی
۲۳۹	 چند روایت دربارهٔ زیاده‌روی در کامجویی جنسی
۲۴۲	 رذیلت هجدهم: بی‌میلی و کوتاهی در امور جنسی
۲۴۷	 چند روایت در مذمت خمودی در امور جنسی

فصل شانزدهم

۲۵۳	 فضیلت هفدهم: زهد
۲۵۳	 ۱. زهد واجب
۲۵۴	 ۲. زهد سلامت
۲۵۵	 ۳. زهد کفاف
۲۵۵	 ۴. زهد حلال
۲۵۶	 ۵. زهد نفس
۲۶۱	 چند روایت دربارهٔ مذمت دنیا و گریز از آن
۲۶۴	 رذیلت نوزدهم: دنیا دوستی
۲۶۵	 ویژگی‌های هواپرستان از منظر قرآن کریم
۲۶۵	 ۱. ضعف اراده
۲۶۶	 ۲. فراموشی فطرت

۳. منفی بافی ۲۶۶
۴. غفلت از یاد خدا ۲۶۶
۵. ظالم و نادان بودن ۲۶۷
۶. بی وفائی ۲۶۷
۷. دشمنی با صالحان ۲۶۷
۸. مبتلا شدن به جهل مرکب ۲۶۷
۹. عجز و غول بودن ۲۶۸
۱۰. مبتلا شدن به بُخل ۲۶۸
۱۱. نپذیرفتن حق ۲۶۹
۱۲. ابتلاء به خشم خداوند ۲۶۹
۱۳. عرض اندام در برابر او - جلّ و علا - ۲۶۹
۱۴. سختی و مشقّت دائمی ۲۶۹
۱۵. بازماندن از نیکی ها ۲۷۰
۱۶. زیانکاری دائمی ۲۷۰
۱۷. ترک آخرت ۲۷۰
۱۸. سیری ناپذیری ۲۷۱
۱۹. مخالفت صریح با پیامبران: ۲۷۱
- نکته ای بس مهم: ۲۷۲
- انواع دنیادوستی غیر مطلق ۲۷۳
۱. دنیا دوستی برای استفاده از آن در راه خداوند متعال ۲۷۳
۲. خویشتن دوستی ۲۷۳
۳. علاقمندی به مقدار لازم از مادیات دنیا برای زندگی عادی انسانی ۲۷۳
۴. علاقمندی به مال حلال دنیائی ۲۷۴
۵. علاقمندی به مشتهات و مکروهات دنیائی ۲۷۴

چند روایت دربارهٔ دنیادوستی	۲۷۵
-----------------------------------	-----

فصل هفدهم

فضیلت هجدهم: قناعت	۲۷۹
۱. تفاوت میان قناعت و حدّ کفاف	۲۸۰
۲. تفاوت میان قناعت و زهد	۲۸۰
آثار صفت قناعت	۲۸۱
۱. میانه‌روی	۲۸۱
۲. پرهیز از نابودکردن سرمایه	۲۸۱
۳. پرهیز از هوا و هوس و آرزوهای دراز	۲۸۲
۴. مبتلا نشدن به ترس و اندوه	۲۸۲
۵. دلگرمی به وعده‌های الهی	۲۸۲
۶. مبتلا نشدن به ذلّت درخواست	۲۸۳
۷. برخورداری از زندگی انسانی	۲۸۳
۸. بی‌نیاز بودن	۲۸۳
۹. درآمان بودن از خطر طغیان و سرکشی	۲۸۳
۱۰. پرهیز از افراط و تفریط	۲۸۴
عوامل کنترل غرائز انسان	۲۸۴
۱. عقل	۲۸۴
۲. علم و دانش	۲۸۴
۳. وجدان و اندیشه‌های اخلاقی	۲۸۴
۴. قانون	۲۸۵
۵. تربیت	۲۸۵
۶. نظارت عمومی	۲۸۵

۲۸۶	۷. ایمان.....
۲۸۷	چند روایت درباره قناعت.....
۲۸۹	رذیلت بیستم: حرص.....
۲۹۲	مفاسد مترتب بر حرص.....
۲۹۲	۱. محرومیت در دو سرای.....
۲۹۳	۲. اندوه و غم دائمی.....
۲۹۵	۳. اشتغال به دنیا.....
۲۹۶	۴. فقر دائمی.....
۲۹۶	۵. آرزو پردازی.....
۲۹۷	۶. تنگی معیشت.....
۳۰۵	چند روایت درباره حرص.....

فصل هیجدهم

۳۱۱	فضیلت نوزدهم: بی‌نیازی از مردم.....
۳۱۳	مراتب استغناء.....
۳۱۳	۱. مرتبه نخست.....
۳۱۳	۲. مرتبه دوم.....
۳۱۵	۳. مرتبه سوم.....
۳۲۲	چند روایت درباره بی‌نیازی.....
۳۲۶	رذیلت بیست و یکم: طمع.....
۳۳۴	چند روایت درباره طمع.....

فصل نوزدهم

۳۳۹	فضیلت بیستم: سخا و بخشنده‌گی.....
-----	-----------------------------------

مراتب بخشش	۳۴۴
۱. مرتبه نخست	۳۴۴
۲. مرتبه دوم	۳۴۴
۳. مرتبه سوم	۳۴۷
مؤخره‌ای بر این مبحث	۳۴۹
نکاتی برای استحکام خانواده	۳۵۴
چند روایت درباره بخشنده بودن و بخشنده‌گی	۳۵۷
رذیلت بیست و دوم: بخل	۳۶۲
نکاتی قرآنی درباره بخل	۳۶۶
نکاتی روائی درباره بخل	۳۷۱
مراتب بخل	۳۷۲
۱. مرتبه نخست	۳۷۲
۲. مرتبه دوم	۳۷۳
۳. مرتبه ضعیف	۳۷۳
مراتبی دیگر از رذیلت اخلاقی بخل	۳۷۴
چند روایت درباره بخل	۳۷۷

فصل بیستم

فضیلت بیست و یکم: خیرخواهی	۳۸۵
انواع خیرخواهی	۳۸۸
انواع نصیحت کردن	۳۹۲
۱. نصیحت نسبت به پیشوایان مسلمین	۳۹۲
۲. نصیحت نسبت به نزدیکان	۳۹۲
۳. نصیحت به همسایگان	۳۹۴

۴. نصیحت به عموم مؤمنین ۳۹۴
۵. نصیحت نسبت به عموم مردم ۳۹۴
۶. امر به معروف و نهی از منکر ۳۹۵
۷. خیرخواهی بوسیله انفاقات ۳۹۶
- چند روایت درباره خیرخواهی برای مؤمنان ۳۹۷
- چند روایت درباره حقّ مؤمن بر برادرش و انجام آن حق ۳۹۹
- چند روایت درباره شادمان کردن مؤمنان ۴۰۴
- چند روایت درباره برآوردن نیاز مؤمن ۴۰۸
- چند روایت درباره میهمانی و اطعام مؤمنان ۴۱۰
- چند روایت درباره دیدار برادران ۴۱۱
- چند روایت درباره دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا ۴۱۲
- چند روایت درباره آنکس که برادر مؤمن خود را نصیحت نکند ۴۱۴
- چند روایت درباره جدائی مؤمنان از یکدیگر ۴۱۷
- چند روایت درباره عیب جوئی از مؤمنان و جستجوی خطاهایشان ۴۱۸
- رذیلت بیست و سوّم: حسد ۴۲۱
- نکاتی قرآنی پیرامون حسد ۴۲۴
- مراتب رذیلت اخلاقی حسد ۴۲۸
۱. مرتبه ضعیف آن ۴۲۸
۲. مرتبه میانه آن ۴۲۹
۳. مرتبه شدید آن ۴۲۹
- تقسیمی دیگر برای حسد ۴۳۰
۱. حسد بر کافران و بیگانگان ۴۳۰
۲. حسد بر عموم هموعان ۴۳۰
۳. حسد بر نزدیکان ۴۳۱

فهرست مطالب ۱۷

۴۳۱		اقسام حسد باعتبار ضرر آن
۴۳۴		چند روایت درباره حسد

فصل بیست و یکم

۴۳۹		فضیلت بیست و دوم: غبطه
۴۴۴		چند آیه درباره غبطه در فضائل
۴۴۵		چند روایت درباره غبطه
۴۴۷		رذیلت بیست و چهارم: کوتاهی ورزیدن در تحصیل فضائل
۴۵۱		چند روایت درباره کوتاهی در تحصیل فضائل

فصل بیست و دوم

۴۵۵		فضیلت بیست و سوم: بی میلی نسبت به رتبه و مقام
۴۵۷		اشاره به دو اشتباه اخلاق پژوهان در این زمینه
۴۵۷		خطای نخست
۴۵۷		خطای دوم

نمایه

۴۶۹		آیات شریفه
۴۹۲		روایات و احادیث
۵۰۵		اشعار

دیباچه

بزرگداشت همه اصناف دانشوران، به ویژه عالمان دینی و مراجع عظام تقلید، فریضه‌ای دینی و وظیفه‌ای علمی است. جامعه‌ای که نخبگان علمی خود را قدر می‌نهد و بر صدر می‌نشانند، گویای این است که به چنان بلوغ عقلی دست یازیده که سرمایه‌های معنوی را برتر از میراث مادی می‌داند. اکنون که جامعه و کارگزاران کشور ما، در بزرگداشت عالمان جد و جهد می‌ورزند و در حیات ایشان از آنها قدردانی می‌کنند.

حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - دامت برکاته - در شمار عالمانی است که تقدیر عمر را در تعلیم و تربیت و دستگیری از طالبان اخلاق و سیر و سلوک گذرانند. وی پس از فراگیری علوم دینی از محضر استادان بزرگ معقول و منقول، علاوه بر تدریس سطوح عالی فقه و اصول و تألیف آثار ارزشمند، صدها شاگرد در حوزه علمیّه قم و اصفهان پروراند؛ شاگردانی که اینک بسیاری از آنان به مقامات عالی حوزوی و دانشگاهی نایل آمده‌اند و جامعه علمی و دینی کشور را افاضه می‌رسانند.

از دیرباز بسیاری از ارادتمندان حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری بر آن بودند که همایشی در نکوداشت مقام بلند ایشان بسامان کنند. اکنون به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیّه قم و شعبه اصفهان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، و حوزه علمیّه اصفهان، کنگره بزرگداشت مرجع گران ارج حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری در آذر ۱۳۹۵ برگزار می‌شود؛ باشد که شاگردان و ارادتمندان ایشان بتوانند اندکی از حق استاد را بگزارند و دیگر جویندگان معارف دینی را به سرچشمه زلال آثار وی رهنمون شوند.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه افراد، سازمانها و نهادهایی که در ستاد کنگره مساعدت و مشارکت نموده‌اند، به ویژه از حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد قطبی رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و جناب آقای یدالله جنتی مدیر انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که در چاپ و انتشار این مجموعه گرانسنگ اهتمام ویژه داشته‌اند، تقدیر و سپاسگزاری نمایم. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی.

حبيب رضا ارزانی

رئیس ستاد کنگره نکوداشت

و مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان

آذر ۱۳۹۵

سخنی با خواننده

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۱۲۲)

علمای دینی همواره در طول تاریخ بر روشنگری و نجات انسان از ورطه‌های انحراف و اشتباه سعی کرده و به قدر خلوصشان در این امر توفیق یافته‌اند. عالمانی که افزون بر فقه و اصول از سرچشمه تفسیر و حدیث و اخلاق و معارف اسلامی بهره بیشتر جستند، در هدایت‌گری توفیق فزون‌تری داشته‌اند.

در این میان عالم فقیه و وارسته، مرزبان اخلاق و خانواده، مبلغ هدایت‌گر، مفسر اندیشمند، مرجع مهاجر، حَسَنَةُ اصفهان، استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی مظاهری - زید عزه‌العالی - پس از سال‌ها تلاش و مجاهدت علمی و اخلاقی در حوزه علمیه قم و رسیدن به درجات عالی علمی و اخلاقی، بنا به درخواست اهالی دیار سپاهان و به انگشت اشاره رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (حفظه‌الله تعالی) به دیار فرهنگ و تمدن، سرزمین عرش و فرش، مهد علم و ایمان؛ اصفهان رجعت نموده و در این سرزمین رحل اقامت گزیدند.

اینک بیش از دو دهه است که اصفهان از این چشمه جوشان معرفت، اخلاق، علم، عمل و هدایت بهره می‌گیرد و عطش حوزه علمیه اصفهان با این نور و رحمت سیراب می‌شود.

حضور این بزرگ‌مرد در این سرزمین، افزون بر رونق‌بخشیدن به حوزه علمیه و کرسی درس و بحث و کاوش علمی، در منظومه فکری، فرهنگی، معنوی، سیاسی و اجتماعی این شهر و استان تاثیر وافر داشته و همگان از نور وجود ایشان بهره برده‌اند.

آرامش فرهنگی، ثبات سیاسی، نشاط علمی، روح معنوی، اقتدار علمی، سرزندگی اجتماعی، تلاش مدیریتی، شور مذهبی، رونق مناسکی، شکوه آیینی، هویت طلبگی و ده‌ها نعمت دیگر را می‌توان برشمرد که در سایه و برکت حضور ایشان، به اصفهان و فرهنگ و حوزه این استان عطا شده است. خدا را شاکریم که توفیق بودن در کنار ایشان را به ما عطا فرمود و این امکان برایمان فراهم آمد تا انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی مسئولیت چاپ آثار گرانبساز و پُرافتخار حضرتش را برعهده گرفته و طبع را به زیور اندیشه و کلام ایشان بیاراید.

در پایان از همه تلاشگران برپایی کنگره نکوداشت این عالم فقیه و فرزانه بی‌بدیل قدردانی نموده و از کسانی که در آماده‌سازی و انتشار این مجموعه گرانبساز کوشش نمودند، تشکر می‌کنم.

محمد قطبی جشقانی

رییس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

فصل هفتم

فضیلت هفتم: کرامت نفس

رذیلت پنجم: پستی نفس

فضیلت هفتم:

کرامت و بزرگواریِ نفس

این فضیلت، در شمار فضائلی است که آثاری چند بر آن مترتب؛ و هریک از این آثار، به تنهایی از تمامی دنیا و آنچه در آن است، برتر شمرده می‌شود. در اینجا، به برخی از این آثار اشاره می‌نمائیم:

۱. ثبات و تحمُّل در سختی‌ها و مصیبت‌ها

آنکس که از کرامت و بزرگواریِ نفس برخوردار است، در میانهٔ مصائب و سختی‌ها، همچون کوه استواری است که طوفانها نیز از لغزاندن او ناتوان خواهند بود.

۲. بلندی همّت

همّت بلند، انسان را به برترین مراتب کمالِ دو جهانی می‌رساند. انسان بلند همّت، به هیچ حدّ و درجه‌ای از درجات کمال راضی نشده به هر مرتبه‌ای که نائل شود، مرتبه‌ای فراتر از آن را در نظر گرفته در رسیدن به آن می‌کوشد؛ از اینرو همواره در ترقّی و پیشرفت می‌باشد.

۳. تواضع و تکبُّر در موضع شایستهٔ خود

حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند».

اینچنین کس، نه به تواضع بی‌معنی و نه به تکبر بی‌محل آلوده نخواهد شد؛ بلکه چون خود را در مقابل کسی که شایسته تواضع است ببیند، تواضع می‌نماید؛ و چون خود را در برابر کسی که تکبر در برابر او بایسته است بباید، تکبر می‌نماید.

سعه صدر به انسان توان آن را می‌بخشد، که گذشته از تحمل مشکلات، به حل آنها نیز پردازد؛ از اینرو با اراده خود تمامی مشکلات را آسان می‌سازد. قرآن کریم در این زمینه، سخن پیامبر بزرگ حضرت موسی علیه السلام را، اینچنین نقل می‌فرماید: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ اخْلُ عُنْدَهُ مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُواْ قَوْلِي﴾^۲: «گفت: ای پروردگار من، سینه مرا برای من گشاده گردان * و کار مرا آسان ساز * و گره از زبان من بگشای * تا گفتار مرا بفهمند».

کوتاه سخن آنکه این فضیلت، از آثاری بهره‌مند است که هریک را آثاری دیگر در پی می‌باشد؛ از اینرو می‌توان آن را مادر فضائل و منبع آنان دانست.

در این میان، اگر تنها اثر آن را آزادی و سرباز زدن از سلطه طاغوت‌های جَنّی و انسی برشماریم، کافی است تا به برتری آن نسبت به دیگر فضائل نفسانی آگاه شویم. قرآن کریم بخوبی راهنمائی می‌فرماید که، هرکس سلطنت و فرمانروائی بیگانگان را بپذیرد، بهره‌ای از بزرگواری و حرّیت نداشته نزد خداوند متعال به چیزی شمرده نمی‌شود: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ

۱. المائدة، ۵۴.

۲. طه، ۲۵ - ۲۸.

تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۱: «نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند. پس هر که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید. و خدا شما را از خودش می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست». و باز از همین رو، بصراحت متذکر می‌شود که مؤمن پرهیزگار، سلطه شیطان را نمی‌پذیرد؛ چه بزرگواری نفس او اجازه نمی‌دهد که خود را در برابر این بیگانه پلید کوچک شمارد: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ^۲: «شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند».

راز این مطلب، در آن نهفته است که انسان گناهکاری که در حق مردمان ظلمی روا می‌دارد، پیش از آنکه به آنان ستم روا دارد، خویشتن را کوچک شمرده انجام چنان فعلی را درخور خود دانسته است؛ ورنه اگر او را نفسی بزرگوار بود، نه به خود چنین اهانتی می‌نمود، و نه به مردمان چنان ظلمی روا می‌داشت.

حضرت حق با اشاره به همین بزرگواری نفس پرهیزگاران، می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۳: «هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست».

مراتب بزرگواری نفس و انواع آن

همانگونه که در توضیح دیگر فضائل اخلاقی نیز اشاره کرده‌ایم، بزرگواری نفس نیز به اقسام گوناگونی تقسیم نمی‌شود؛ بلکه آن را مراتبی است، که از مراتب ضعیف آغاز و به مراتب شدید و قوی پایان می‌پذیرد.

این مراتب، از همان ضعیف‌ترین مرتبه‌ها مطلوب بوده، تا بدان مرتبتی رسد که ویژه

۱. آل عمران، ۲۸.

۲. التحل، ۹۹ و ۱۰۰.

۳. الحجرات، ۱۳.

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. با اینحال اما، شخصیت انسانها را می توان در سه حوزه مشخص:

۱. شخصیت فردی؛

۲. شخصیت اجتماعی؛

۳. و شخصیت دینی آنان، بررسی نمود.

پرواضح است که منظور از «شخصیت» در اینجا، دارا بودن نفسی ارزشمند که از علل گوناگون تأثر نپذیرد، می باشد.

اکنون در توضیح آن سه شخصیت، نکاتی را اضافه می نمایم.

۱. شخصیت فردی

منظور از «شخصیت فردی» آنست، که انسان دریابد که او را نفسی سخت ارزشمند و پربهاست. از اینرو از فروافتادن آن در کارهایی که بواسطه عرف یا شرع پست شمرده می شود، خوشتن داری نماید.

۲. شخصیت اجتماعی

منظور از این شخصیت، آنست که جامعه ای که انسان در آن می زیست، شخصیت مستقل آدمی را درک کرده برای آن ارزشی متناسب با آن قائل شوند. این گونه از شخصیت، در قرآن کریم به نامهای مختلفی خوانده شده است؛ در این شمار است: **وُد و حُب الهی**: **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾**^۱: «خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، محبوب همه گرداند».

و نیز آبرو و خوشنامی: **﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾**^۲: «ای مریم، خدا تو را به کلمه خود

۱. مریم، ۹۶.

۲. آل عمران، ۴۵.

بشارت می‌دهد نام او مسیح، عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.»

۳. شخصیت دینی

مراد از این شخصیت آنست، که نفس انسان و شخصیت او با شخصیتی که در شریعت تصویر شده است تطابق داشته، میان آندو هماهنگی برقرار باشد. بنظر قرآن کریم، هیچکس جز از پرهیزگاران از چنین شخصیت ارزشمندی برخوردار نیست: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ﴾^۱: «هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست».

ذاتی و اکتسابی بودن بزرگواری نفس

بزرگی نفس و بزرگواری آن، گاه ذاتی است. بدین معنی که نفس خود به این صفات آراسته بوده، از ثبات و استقامت به هنگام هجوم سختی‌ها، و نیز سعه صدر و تواضع و آزادگی بهره‌مند است.

گاه اما این کمالات در او نهفته نبوده بتدریج برای آدمی حاصل می‌شود. از اینرو بر اوست که از کمالاتی که برای این فضیلت در رتبه مقدمه قرار دارد آغاز کرده، پله پله این مسیر را طی نماید؛ تا سرانجام به بزرگواری و شخصیت لازم دست یابد.

دانشمندان علم اخلاق اسلامی، هرگاه سخن از بزرگ‌منشی و بزرگواری به میان آورده‌اند، معمولاً همین نوع دوم را در نظر داشته‌اند. پیش از این اشاره کردیم که در نظر قرآن کریم، برترین انسانها که از برترین مراتب بزرگواری برخوردارند، متقیان آراسته به زینت دانش‌اند: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲: «خدا آنها را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش یافته‌اند به درجاتی برافرازد».

۱. الحجرات، ۱۳.

۲. المجادلة، ۱۱.

رذیلت پنجم:

پستیِ نفس و فرومایگیِ آن

«فرومایگی» در مقابل بزرگ‌منشی قرار دارد؛ از اینرو تمامی محاسنی که در بیان آن صفت والاگذشت، از کسانی که به این رذیلت آلوده شده‌اند، سلب؛ و رذائل ویژه این صفت نیز به آن اضافه خواهد شد.

اگر این رذیلت اخلاقی را هیچ امر ناشایستی جز از بی‌ثباتی در کارها، شگ و تردید به هنگام تصمیم‌گیری‌ها، بی‌ارادگی و ناتوانی در آن، و ناشکیبائی به هنگام روی کردن مشکلات و مصیبت‌ها همراهی نمی‌کرد، کافی بود تا آدمی به پستیِ آن اقرار کرده خویشتن را به دوری از آن فراخواند.

در اینجا به شماری دیگر از مفاسدی که در اثر این صفت ناشایست اخلاقی پدید می‌آید، اشاره می‌کنیم.

شماری از مفاسد این صفت اخلاقی

۱. دست‌یازیدن به افعال پست

منظور از این افعال، افعالی است که یا در شرع و یا در عرف مردمان، پست و ناشایست شمرده می‌شود.

و عجیب آنکه این چنین کس، برای رسیدن به دنیای پست، خویشتن را به این اعمال پست آلوده می‌سازد؛ و او را نتیجه‌ای جز پستیِ نفس حاصل نمی‌شود!

۲. پیدایش عقدۀ خودکم‌بینی

چه کسی که به فرومایگی آلوده است، از آنجا که نمی‌تواند شهوات و میل‌های خود را کنترل نماید، اندک اندک به عقدۀ خودکم‌بینی دچار شده خویشتن را ناتوان از ارضاء غرائز خود می‌یابد.

۳. کبر ورزیدن

تکبر و خویشتن را در رتبتی فراتر از رتبه حقیقی خود دیدن نیز، در همین شمار است. انسان فرومایه، بویژه چون اندکی غنای مادی یابد، خویشتن را بزرگ فرض کرده به این صفت زشت نیز آلوده می‌شود. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۱: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند * چون شری بدو رسد بیقراری کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می‌ورزد»؛

نیز می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾^۲: «اما آدمی، چون پروردگارش بیازماید و گرامی‌اش دارد و نعمتش دهد، می‌گوید: پروردگار من مرا گرامی داشت * و چون بیازمایدش و رزق بر او تنگ گیرد، می‌گوید: پروردگار من مرا خوار ساخت».

۴. پذیرش سلطۀ بیگانگان

این پذیرش که برای انسان‌های پست‌مایه، سخت عادی جلوه می‌کند، معمولاً بمانند آتشی که در هیزم درگیرد، صاحب خود و نزدیکانش را فروخواهد بلعید. تاریخ شهادت می‌دهد

۱. المعارج، ۱۹ - ۲۱.

۲. الفجر، ۱۵ و ۱۶.

که فرومایگان چون به این صفت رذیلت آلوده بوده‌اند، به راحتی خویشتن، خانواده، شهر و کشور خود را به بیگانگان تسلیم نموده، از کرامت و بزرگواری خود چشم پوشیده‌اند. اکنون با توجه به آنچه در مباحث دیگر این کتاب گذشت، اشاره می‌کنیم که بزرگواری انسان، به جهت جنبه روحانی اوست که روح حضرت حق را در خویش دارد؛ و پستی و فرومایگی او، به جهت پستی ماده جسمانی اوست، که از پائین‌ترین و بی‌ارزش‌ترین مراتب عالم ماده بدست آمده است؛

از اینرو، بر اوست که با پرهیز از جنبه‌های مادی و تقویت جنبه‌های روحانی و نفسانی، به تقویت بزرگواری در خویشتن و تضعیف فرومایگی در خود بپردازد، و با یاری جستن از حضرت حق، این مسیر دشوار را طی نماید؛ تا به فوائد بی‌شمار آن نائل آید.

مراتب فرومایگی و انواع آن

با اشاره مجدد به اینکه این رذیلت را نیز مراتبی - و نه انواع و اقسامی - است، و بکاربردن این لفظ تنها از باب ادبیات رائج است؛ اضافه می‌کنیم که: تمامی مراتب این صفت ناشایست، ناشایست بوده هراندازه بر قوت آن افزوده شود، آثار سوء بدتری به‌مراه خود پدید می‌آورد.

با اینحال امّا، به اعتبار ظهور خارجی این صفت - که در آنکس که به این رذیلت مبتلاست، آشکار می‌شود -، می‌توان سه نوع برای آن در نظر گرفت:

۱. فرومایگی شخصی

۲. فرومایگی اجتماعی

۳. فرومایگی دینی

۱. فرومایگی شخصی

مراد از «فرومایگی شخصی»، آنست که طبع انسان در رفتارهای شخصی از بزرگواری

لازم برخوردار نباشد. این فرومایگی معمولاً از قانون وراثت، و نیز تربیت ناشایست سرچشمه می‌گیرد.

بنا بر نقل امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص)، ایشان فرمودند: [۲۳۷] «إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدَّمَنِ!»،

قیل: یا رسول‌الله! و ما خضراء الدمن؟

قال: المرأةُ الحسناءُ في منبتِ الشَّوْءِ^۱؛

«بر شما باد که از سبزهٔ لجنزار پرهیز نمائید!

پرسیده شد: منظور از سبزهٔ لجنزار کدام است؟

و ایشان پاسخ دادند: زن زیبایی که در خانواده‌ای پست تربیت شود».

هرچند این فرومایگی گاه از انجام پیایی کارهای ناشایست عرفی و شرعی پدید می‌آید؛ بگونه‌ای که چون ارتکاب این اعمال برای انسان ملکه گردد، فرومایگی حاصل از آن نیز طبیعت ثانوی انسان شده ملکهٔ پستی در انسان حاصل می‌شود؛

از این رو، می‌توان پستی ارثی را «فرومایگی ذاتی»؛

و پستی نوع دوم را «فرومایگی اکتسابی» نامید.

۲. فرومایگی اجتماعی

مراد از «فرومایگی اجتماعی» نیز، آنست که آدمی در میان جامعه به عنوان فردی پست‌مایه نامبردار شود. این امر، معمولاً نتیجهٔ پای‌بند نبودن او به آداب و قوانین اجتماعی است.

شاید آنچه در بسیاری از روایات ما به عنوان حرمت خوارکردن نفس آمده، اشاره به همین نوع داشته باشد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۱۹.

فقیهان، معمولاً پای‌بندی به قوانین و آداب اجتماعی را در شمار شروط عدالت دانسته، آنان که از قوانین جامعه پیروی نمی‌کنند را، عادل نمی‌دانند.

۳. فرومایگی دینی

منظور از این نوع نیز، آنست که آدمی به ظواهر شرع مقید نبوده، خود را به قوانین دینی پای‌بند ننماید. از این حالت در زبان شریعت به «کفر» و یا «فسق» تعبیر شده است. قرآن کریم گواهی می‌دهد که چنین کسان را ارزش و اعتباری نیست، و آنان در محضر الهی در پست‌ترین درجات فرومایگی قرار دارند. در این زمینه به این چند آیه بنگرید:

﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱: «اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند»؛
 ﴿وَيَاكُفُّونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۲: «و چون چارپایان می‌خورند»؛
 ﴿فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۳: «آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم»؛

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۴: «و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند»؛
 ﴿إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۵: «خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد».
 به این آیات نیز بنگرید:

﴿كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۶: «پس سخن پروردگار تو درباره عصیانگران که گفت: اینان ایمان نمی‌آورند، به حقیقت پیوست»؛

۱. الأعراف، ۱۷۹.

۲. محمد، ۱۲.

۳. الإسراء، ۱۶.

۴. المنافقون، ۶.

۵. المائدة، ۲۷.

۶. یونس، ۳۳.

﴿فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۱: «آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم»؛

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲: «و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند»؛
﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۳: «خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد».

چند روایت

در نکوهش گدائی و خوار نمودن نفس خود

[۲۳۸] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ! إِيَّاكَ وَالسَّوَالُ، فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ مُتَعَجِّلٌ، وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۴؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ای اباذر! برحذر باش از گدائی، چرا که گدائی ذلتی نقد و فقری زود هنگام است؛ و در روز قیامت نیز حسابی دقیق خواهد داشت».

[۲۳۹] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ: «السُّؤَالُ يُضْعِفُ لِسَانَ الْمُتَكَلِّمِ وَيُكْسِرُ قَلْبَ الشُّجَاعِ، وَيُوقِفُ الْحُرَّ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ، وَيُذْهِبُ بِهَاءِ الْوَجْهِ، وَيُمَحِّقُ الرِّزْقَ»^۵؛

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمودند: «گدائی، زبان انسان گدا را ضعیف، و قلب انسان شجاع را ناتوان می کند، و انسان آزاد را در محل بندۀ ذلیل قرار می دهد، و آبروی انسان را می برد، و رزق را نابود می سازد».

۱. الإسراء، ۱۶.

۲. المنافقون، ۶.

۳. المائدة، ۲۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۷ ص ۶۰.

۵. میزان الحکمة، ج ۴ ص ۳۳۸.

- [۲۴۰] عن أمير المؤمنين عليه السلام: «التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَسْأَلَتِهِ وَ إِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا»^۱؛
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «نزدیک شدن به خداوند بواسطه درخواست از اوست، و
نزدیک شدن به مردم بواسطه ترک درخواست از آنان است».
- [۲۴۱] عن أمير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ سَأَلَ غَيْرَ اللَّهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ»^۲؛
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «هرکس از غیر خداوند درخواستی نماید، شایسته
محرومیت از آن است».
- قال رجلٌ للنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي عَمَلًا لَا يُحَالُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ!
[۲۴۲] قَالَ صلى الله عليه وآله: لَا تَغْضَبْ وَ لَا تَسْأَلِ النَّاسَ شَيْئًا»^۳؛
«مردی از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله سؤال کرد: ای پیامبر خدا! مرا عملی بیاموز که بین آن و
بهشت، هیچ چیزی فاصله نشود، که با انجامش حتماً به بهشت وارد شوم. ایشان فرمودند:
هرگز غضبناک مشو، و از مردمان چیزی درخواست مکن».
- [۲۴۳] قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «مَا فَتَحَ رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَاباً مِنَ
الْفَقْرِ»^۴؛
پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «هیچ کس دری از درهای درخواست از مردم را بر خویشان
باز نمی‌کند، مگر آنکه خداوند دری از فقر را بر او خواهد گشود».
- [۲۴۴] قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَأْخُذُ حَبْلًا، فَيَأْتِي بِحَزْمَةِ حَطَبٍ عَلَى ظَهْرِهِ، فَيَبِيعُهَا،
فِيَكُفُّ بِهَا وَجْهَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ»^۵؛
پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «اگر یک تن از شما طنابی برگردد و با آن هیزم بر پشت کشد و

۱. میزان الحکمة، ج ۴ ص ۳۳۹.

۲. میزان الحکمة، ج ۴ ص ۳۴۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۶ ص ۱۵۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۹۶ ص ۱۵۶.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۶ ص ۱۵۸.

آن را بفروشد و به این وسیله آبروی خویش نگهدارد، بهتر از این است که از دیگران درخواست و گدائی نماید».

[۲۴۵] عن أمير المؤمنين عليه السلام: «ساعةٌ ذلٌّ لا تفي بعزِّ الدهر»^۱؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «یک لحظه ذلت، به روزگاری عزت نمی‌ارزد».

[۲۴۶] قال عليه السلام: «العِفَافُ زينةُ الفقرِ و الشُّكْرُ زينةُ العِناءِ»^۲؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «عفت و رزیدن زینت و آرایش فقر، و شکر آرایش توانگری است».

[۲۴۷] قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنَّ اللهَ يحبُّ الحَيَّيَّ الْمُتَعَفِّفَ و يُبْغِضُ البَذِيَّ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ»^۳؛

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «خداوند متعال انسانِ باحیایِ عقیف را دوست می‌دارد، و انسان بی‌آبروی درخواست کننده پر اصرار را دشمن می‌شمارد».

۱. میزان الحکمة، ج ۳ ص ۴۴۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۵۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۳۴.

فصل هشتم

فضیلت هشتم: غیرت

فضیلت هشتم:

غیرت

این فضیلت، علامت حصول مروّت در انسان است؛ از این برتر آنکه از روایات چنین استفاده می‌شود، که غیرت علامت حصول ایمان است؛ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: [۲۴۸] «الْغِيْرَةُ مِنَ الْإِيْمَانِ»^۱: «غیرت از ایمان است»؛

بلکه این مسأله از قرآن کریم نیز استفاده می‌شود: ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^۲: «محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند». معنای این آیه و نظائر بسیار آن، آنست که مؤمن کسی است که از حریم اسلام تا آنجا که در توان دارد، دفاع می‌کند.

بهرروی، غیرت ملکه‌ای است که آدمی را به دفاع از امور مهمی که خواه در عرف و یا در شرع، شخصیت او بدان متوقف شده، تحریک می‌کند. این دفاع، حمیت - که از مادّه حمایت / نگهداری، مشتق شده - نامیده می‌شود.

حمیت ناشی از غیرتی است که در فرد غیور وجود دارد. از اینرو غیرت از مقوله صفات، و حمیت از مقوله فعل است؛ هرچند گاه مجازاً ایندو را بریکدیگر اطلاق می‌نمایند.

این فضیلت نیز همچون دیگر فضائل، مراتبی چند داشته که هرچند مراتب ضعیف آن

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۴۲.

۲. الفتح، ۲۹.

نیز پسندیده می‌باشد، اما هرچند این مراتب رو به قوّت نهد، مطلوبیّت و پسندیدگی آن افزون می‌شود. از اینروست که می‌گوئیم غیرت را دو طرف افراط و تفریط نیست تا در شمار صفات ناپسند قرار گیرد، بلکه هر قدر شدّت آن در فرد غیور بیشتر باشد، مطلوبیّت و پسندیدگی آن بیشتر خواهد شد.

آری! اگر این صفت در غیر محلّ شایسته خود - که درباره آن صحبت خواهیم کرد - بکار رود، به سختی مذموم خواهد بود. این امر نه بخاطر مذموم بودن غیرت، که به خاطر جهل به محلّ استفاده درست از آن است. حمیّت و تعصّب جاهلی و حسد، در شمار این موارد است.

امام سجاد (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: [۲۴۹] «العَصَبِيَّةُ الَّتِي بِهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شَرَّارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ، وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ، وَلَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ»^۱؛ «: عصبیت مذموم، آن است که انسان بدترین افراد قوم خویش را، برتر از بهترین افراد دیگر اقوام ببیند. اینکه انسان خویشان خویش را دوست داشته باشد در شمار عصبیّت مذموم نیست، بلکه آن مذموم است که انسان بواسطه خویشی، قوم خود را در ظلم کردن به دیگران یاری رساند».

حضرت حق نیز می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲؛ «آن گاه که کافران تصمیم گرفتند که دل به تعصب، تعصب جاهلی سپارند». در این آیه، از آنرو رفتار آنان به حمیّت جاهلی تعبیر شده، که آنان بهنگام عقد قرارداد حدیثیه، از نوشتن عبارت مبارک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در صلحنامه ممانعت کردند؛ و نیز از ورود مسلمانان به مسجد الحرام، و رساندن حیوانات ویژه قربانی به محلّ قربانگاه، جلوگیری به عمل آوردند.

۱. نور الثقلین، ج ۵ ص ۷۳.

۲. الفتح، ۲۶.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: [۲۵۰] «غَيْرَةُ النَّسَاءِ الْحَسَدُ»^۱؛ «غیرت زنان همان حسد است».

انواع غیرت و حمیت

غیرت را به اقسامی چند تقسیم نموده‌اند. این تقسیم بنا بر آنچه که مورد غیرت و محل آن واقع می‌شود، صورت پذیرفته است:

۱. غیرت و حمیت در دین

این، برترین نوع غیرت و بهترین صورت آن است؛ چه دفاع از حریم شرع، در شمار واجبات مؤکد بوده بلکه می‌توان گفت که در اسلام، هیچ امری همچون آن واجب شمرده نشده است. بر تمامی مسلمین واجب است که هرآنچه را در توان دارند، در راه حفظ اسلام به کار برند.

حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۲.

«بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و زنانان و خویشاوندانان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید، و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید برای شما از خدا و پیامبرش و جهادکردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد. و خدا نافرمانان را هدایت نخواهد کرد».

۱. فروع کافی، ج ۵ ص ۵۳۷.

۲. التوبة، ۲۴.

ثوابهای درشت و اجر بی‌پایانی که در قرآن کریم بر این مطلب وعده شده نیز، از همین باب است؛ و طرفه آنکه حفاظت از شرع، بر امور مهم اجتماعی آن روزگار همچون آبرسانیدن به حُجَّاج و بازسازی مسجد الحرام - که در شمار مهمترین مناصب اجتماعی بود - نیز، مقدم شده است: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوِ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خُلْدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ^۱ :

«آیا آب‌دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با کرده کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده، برابر می‌دانید؟ نه، نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند * آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد خدا درجتی عظیم‌تر دارند و کامیافتگانند * پروردگارشان به رحمت و خشنودی خود و به بهشتی که در آن نعمتهای جاوید باشد، بشارتشان می‌دهد * در آن بهشت جاویدان بمانند، زیرا اجر و مزد بزرگ در نزد خداوند است.»

۲. غیرت نسبت به حفظ عفت خاندان و وابستگان خود

غیرت، معمولاً در همین معنی بکار می‌رود؛ و منظور از آن، دفاع از حریم همسر و خانواده است، تا اموری که خلاف عفت و اخلاق فاضله است آنان را آلوده نسازد. تأکید قرآن کریم بر این مطلب، تا بدانجاست که از آلوده شدن اخلاق کودکان نیز ممانعت فرموده است. امر به آنکه چون زن با شوی خویش خلوت گزیده است، اطفال نابالغ نیز

بدون اجازه به حریم آنان وارد نشوند^۱؛
و زن پس تأکید بر این که چون کودکان به بلوغ رسیدند، حتی در غیر زمان خلوت زن
و شوهر، بدون اجازه آنان به حریم خصوصی آنها وارد نشوند^۲؛
و نیز تأکید روایات بر آنکه نزدیکی زن و شوهر در مقابل چشمان شیرخواری که در
گهواره بدانان می‌نگرد، صورت نپذیرد نیز؛ به همین خاطر می‌باشد.
پیامبر اکرم ﷺ در این زمینه فرموده‌اند: [۲۵۱] «إِيَّاكُمْ وَأَنْ يُجَامَعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَالصَّبِيُّ
فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا»^۳؛ «بر حذر باشید از آنکه مرد با همسر خود نزدیکی کند، در حالی
که طفلی در گهواره به آنان نگاه می‌کند».
کوتاه سخن آنکه، غیرت و حمیت در این مورد، در شمار اهمّ واجبات شرعی است. از
همین روست که اسلام به مردی که همسر خویش را در حال زنا بیابد، اجازه داده است تا
آن زن را به همراه مرد زناکار به قتل برساند.
برخی از روایات مربوط به این مطلب، پس از این ذکر خواهد شد.

۳. غیرت برای حفظ عفت عمومی جامعه

مراد از این نوع از غیرت، آنست که انسان بر حفظ عفت تمامی زنان جامعه - خواه
مسلمان، و خواه غیر مسلمان - غیرت ورزیده، از آلوده شدن آنان به آنچه با اخلاق شایسته
انسانی منافات دارد، جلوگیری نماید.

پرواضح است که در این زمینه، غیرت بر حفظ عفت نزدیکان - همچون دختر، خواهر
و مادر - مقدّم بر حفظ عفت دیگران خواهد بود؛ هرچند در اصل غیرت ورزی بر حفظ
حریم اخلاقی انسانها، تفاوتی در میان آنها دیده نمی‌شود. از همین روست که نشر گناه در

۱. الثّور، ۵۸.

۲. الثّور، ۵۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۳ ص ۲۹۵.

جامعه، در شمار گناهان نابخشودنی قرار گرفته است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۱»؛ «برای کسانی که دوست دارند در باره مؤمنان تهمت زنا شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردآور مهیاست».

قرآن کریم بر حفظ این نوع از عفت، به سختی پای فشرده است؛ از اینروست که هم اعدام زناکاران را به گونه‌ای خاص و با حضور شاهد - و نه در خلوت - ترسیم می‌نماید؛ و هم نگاه به نامحرمان را حرام، و حتی برخورد و معاشرت مردان و زنان نامحرم را تنها در صورت ضرورت، جائز شمرده است.

ممانعت از خودآرائی زنان، و عشوہ گری در سخن با نامحرمان، و پوشاندن چهره به هنگام مکالمه با آنان نیز، از همین روست.

۴. غیرت در حفظ وطن، اموال، فرزندان و نزدیکان

این نوع از غیرت، شامل حفاظت از عموم مردم - تا آنگاه که در شمار محاربین قرار نگیرند -، و حتی حیات وحش، محیط زیست و جز آن نیز می‌شود.

هرچند این مبحث سخت درازدامن است، اما در اینجا تنها اشاره می‌کنیم که اسلام در تأیید حکم عقل، هم از تضییع و نابودکردن اموال ممانعت می‌کند، و هم به تربیت و پرورش فرهنگی فرزندان اعتنائی ویژه مبذول می‌دارد، و هم از قطع ارتباطات فامیلی جلوگیری کرده حتی رعایت احوال همسایگان را در شمار لوازم زندگی اجتماعی قلمداد می‌کند.

و سرانجام گذشته از آنکه رعایت امور اُمت اسلامی را بر یکایک مؤمنین واجب می‌شمارد، آدمی را به نیکی مطلق و مطلق نیکی دعوت می‌فرماید.

عبارت مشهور «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» نیز نشانگر آنست، که مؤمن با تمامی وسائل

ممکن، از کشور خویش حمایت کرده دست هر متجاوزی را از آن کوتاه می‌نماید.
در این زمینه، به این روایات که نشان‌دهنده توجّه اسلام به حقوق حیوانات و غیرت‌ورزی بر حفظ آنان است نیز، توجّه فرمائید:

[۲۵۲] قال الصادق علیه السلام: «أَقْدَرُ الذُّنُوبِ ثَلَاثَةٌ: قَتْلُ الْبَهِيمَةِ، وَحَسْبُ مَهْرِ الْمَرْأَةِ، وَمَنْعُ الْأَجِيرِ أَجْرَهُ»^۱؛

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پست‌ترین گناهان، سه گناه است: کشتن بی‌دلیل حیوانات، و نپرداختن مهریه همسر، و محروم نمودن کارگر از اجرت کارش».
باز همیشان علیه السلام می‌فرماید: [۲۵۳] «إِنَّ امْرَأَةً عُدْبَتْ فِي هِرَّةٍ قَدْ رَبَطَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ عَطْشًا»^۲: «خانمی چون گربه‌ای را به بند کشید تا آن گربه در اثر تشنگی هلاک شد، به عذاب الهی دچار گردید».

امام سجاد علیه السلام به هنگام وفات، به فرزند و الا گهرشان امام باقر علیه السلام وصیت فرمودند که: [۲۵۴] «إِنِّي قَدْ حَجَجْتُ عَلَى نَاقَتِي هَذِهِ عَشْرِينَ حَجَّةً فَلَمْ أَقْرَعْهَا بِسَوْطٍ قَرَعَةٍ. فَإِذَا نَفَقْتُ فَادْفَنْهَا لِأَيِّ كُلِّ لَحْمِهَا السَّبَاعُ»^۳؛

«: من با این شتر، بیست مرتبه حج گزارده‌ام، اما حتی یک بار او را با تازیانه آشنا نکرده‌ام. اکنون وصیت می‌کنم که چون این حیوان مُرد، او را دفن نما تا درندگان گوشت او را نخورند».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در اشاره به خوشرفتاری با حیوانات، می‌فرماید: [۲۵۵] «إِنَّ الدَّوَابَّ إِذَا لَعَنْتَ لَزِمَتْكَ اللَّعْنَةُ»^۴؛

«: چون چهارپایان تو را لعنت کنند، این لعنت همیشه تو را همراهی خواهد کرد».

۱. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۳۹۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۳۹۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۳۹۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۳۵۶.

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز می‌فرمایند: [۲۵۶] «لَا تَضْرِبُوا الْوُجُوهُ وَلَا تَلْعَنُوهَا، فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ! - لَعَنَ لَاعِنَهَا»؛

«چهره‌ها را نزنید و لعنت نکنید، که خداوند لعنت کننده چهره‌ها را لعنت می‌نماید».

* * *

اکنون پس از فراغ از این توضیح کوتاه درباره این فضیلت، به تذکر دو نکته می‌پردازیم.

تذکر دو نکته

نکته نخست

آنچه گذشت، بر اساس معنای لغوی غیرت بود؛ هرچند به حساب آنچه در عرف جامعه جریان دارد، برخی از این اقسام را نمی‌توان در شمار غیرت محسوب داشت. توجه به این نکته لازم است که این بحث، نه بر اساس عرف، که بر اساس دانش اخلاق و برای بازشماری فضائل و رذائل تنظیم شده است؛ از اینرو هرچند شماری از اقسام مذکور در این بخش را نمی‌توان از نظر عرف فضیلت دانست، اما حقیقت امر آنست که از نظر دانش اخلاق اسلامی، این موارد نیز در شمار انواع گوناگون غیرت قرار می‌گیرد.

نکته دوم

دانشمندان علم اخلاق، دو سویه افراط و تفریط را - همچون دیگر فضائل - در این فضیلت نیز ترسیم نموده‌اند. به نظر آنان، افراط در غیرت به عصبیت و تجسس در نهان امور می‌انجامد؛ و از سوئی دیگر تفریط در آن نیز، به کوتاهی در حفاظت از حریم خانواده ختم خواهد شد.

این سخن را بهره‌ای از صحت نیست. چه - همانگونه که گذشت - غیرت در شمار مقولات مشکک قرار داشته از عرضی عریض و پهنه‌ای گسترده برخوردار است؛ اما تجسس و سرکشی در امور شخصی دیگران، به هیچ وجه در این عرض قرار ندارد تا بتوان جزئی از اجزاء غیرت را در شمار ردائل قرار داد.

به نظر ما، واضح است که اینگونه صفات - همچون سرکشی در امور شخصی دیگران، و تجسس در نهان کارهای آنان -، یکسر در شمار ردائل، و نه در شمار مراتب فضیلت غیرت قرار دارد.

از اینروست که هرچند ممکن است جاهلان گاه غیرت را به اشتباه در محلی ناشایست به کار برند، اما این اشتباه آنان را نمی‌توان علتی برای ردیلت‌انگاری این فضیلت دانست؛ از همین روست که امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای به فرزند برومندشان امام مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید: [۲۵۷] «إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ الْغَيْرَةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُوا الصَّحِيحَةَ مِنْهُمْ إِلَى السُّقْمِ»؛ «برحذر باش از آنکه در غیر محل شایسته غیرت، غیرت ورزی؛ چراکه این امر همسران نیکوکار و شایسته را به خطا دچار خواهد ساخت».

واضح است که امیرمؤمنان در این عبارات، سختگیری بر زنان را نه از مراتب غیرت، که از بکار بردن غیرت در محل ناشایست آن دانسته‌اند؛ بکار بردنی که تنها از جاهل ناآگاه بروز می‌یابد، نه از آگاهان متخلق به اخلاق نیکو.

* * *

هرچند پس از این، ما درباره ردیلت اخلاقی سخت‌گیری و به زحمت و فشار انداختن نزدیکان سخن خواهیم گفت؛ اما در اینجا تنها اشاره می‌کنیم که از پی این ردیلت، مفاسدی حاصل می‌شود که بنیان ایمان و رستگاری انسان را بدست فنا خواهد سپرد. سخت‌گیری

در انجام امور دینی، که سرانجام به دین‌گریزی ختم خواهد شد، در شمار مصادیق این ردیلت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه می‌فرمایند:

[۲۵۸] «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ، وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالزَّائِكِ الْمُنْبِتِ الَّذِي لَا سَفْراً قَطَعَ وَلَا ظَهْراً أَبْقَى»؛

«به راستی این دین محکم است، پس به آرامی در آن درآئید. و عبادت خدا را به بنده‌های خدا بزور تحمیل نکنید، تا چون شترسوار نابودکننده نباشید، آنکه نه سفر را طی کند، و نه مرکب را بجای گذارد».

این روایت و امثال آن - که بخشی از آن را شیخ کلینی رحمه الله در باب «الاقتصاد في العبادة» جامع شریف کافی نقل نموده است -، سرمشقی است تا مؤمنان با تأسی به آن، از سخت‌گیری در امور مذهبی بپرهیزند؛ تا به مذهب‌گریزی و ترس مردمان از دین دامن زده نشود.

* * *

پیش از این، اشاره کردیم که سخت‌گیری در امور عفت خانواده، به گناهان آشکار و پنهان خواهد انجامید. از اینرو اضافه می‌کنیم که نگهبانی بیش از حد از همسر و اعمال او - که گاه نتیجه اوهامی است که عقلاً و شرعاً ناپسند می‌باشد -، به سختی در شرع نکوهش شده؛ همانگونه که دعوت آنان به حجابی بیش از آنچه در حد عرف متدینین رواج دارد نیز، نمی‌تواند در شمار مستحبات به حساب آید.

بازداشتن همسر از خروج از خانه و حضور در مجالسی که حضور آنان در آن مفید خواهد بود، و تجسس در امور شخصی آنان نیز، در همین شمار است. این امور و امور مشابه آن، گاه به سرکشی، لجاجت و اموری اینگونه منجر می‌شود؛ که بنیان خانواده را متزلزل خواهد نمود.

از اینروست که مردان، چون از عفت و حیای زن اطمینان یافتند، شایسته است استقلال آنان در امور خود را محترم شمرده هرچند مسؤولیت خانواده را بر دوش دارند، اما به هیچوجه سخت‌گیری بر آنان را پیشه خود نسازند.

سخت‌گیری در تربیت فرزند نیز نتیجه‌ای معکوس به بار خواهد آورد. اگر پدر یا مربی، در فرهنگ‌پذیری فرزند به سختی گراید، عقده حقارت و ضعف نفس در فرزند پدید آمده، قدرت تربیت‌پذیری او به سستی می‌گراید؛ در این صورت نه تنها نتیجه و هدف مطلوب از تربیت حاصل نمی‌شود، که نتیجه‌ای سخت نامطلوب حاصل می‌آید. قرآن کریم با نقل سیره جناب لقمان رضی الله عنه در چگونگی تربیت فرزند، نشان می‌دهد که شایسته است عموم مؤمنان، مهربانی و مدارای با فرزند را در تمام امور دینی - و حتی در امر توحید که برترین فراز شریعت است -، سرلوحه حرکت خویش ساخته حتی در مهمترین امور نیز با آنان درشتی ننمایند: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ^۱﴾: «و لقمان به پسرش گفت - و او را پند می‌داد - که: ای پسرک من، به خدا شرک میاور، زیرا شرک ستمی است بزرگ».

سخت‌گیری در اموال و بخشش آن نیز به رذیلت بخل، و سرانجام ترک مخارج واجب و مستحب - همچون هزینه‌های خانواده و هزینه‌های سفرهای تفریحی آنان -، منجر می‌شود؛ که خود در شمار گناهان کبیره است. در اینصورت ثروت انسان نه تنها نفعی برای او به همراه نخواهد داشت، که وزری است برگردن او، تا آسایش دنیا و رستگاری آخرت را از او سلب نماید.

از آنچه گذشت، پیامدهای سخت‌گیری بر نزدیکان، همسایگان، همشهریان و عموم اهالی کشور دانسته می‌شود. این مطلب سخت درازدامن است، از اینرو به تفصیل آن نپرداخته تنها اشاره می‌کنیم که به اتفاق عقل و شرع، سخت‌گیری در هیچ موردی پسندیده

نیست، و مدارای با خانواده، نزدیکان، همسایگان و عموم مردم، سرلوحه عمل مؤمنان متّصف به اخلاق الهی است.

پیامبر اکرم ﷺ در این رابطه می‌فرمایند: [۲۵۹] «مِنَ الْغَيْرَةِ غَيْرَةُ يُبْغِضُهَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ هِيَ غَيْرَةُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِهِ مِنْ غَيْرِ رِيَّةٍ»^۱؛ «نوعی از غیرت است که خداوند و پیامبرش از آن بیزارند، و آن غیرت مرد است بر همسر و خاندان خویش، در حالی که هیچ علتی برای آن غیرت وجود نداشته باشد».

آنچه گذشت، دربارهٔ زیاده‌روی در غیرت بود؛ اما طرف تفریط و کندروی در آن نیز، آدمی را به رذائل اخلاقی بسیاری دچار می‌سازد. ترک امر به معروف و نهی از منکر، ترک جهاد در راه خدا، سکوت در برابر ترویج محرّمات در جامعه، بی‌تفاوتی در برابر تربیت فرزندان، و مهم‌تر از همه سکوت در برابر شکسته شدن حریم همسر و به خطا افتادن او، در شمار مصادیق بارز این رذیلت اخلاقی است.

غیرتمند - که آگاهانه این صفت را در محلّ خود به کار می‌برد -، از فضائلی همچون شجاعت، امر به معروف و نهی از منکر، حفظ کشور، پرداختن به تربیت فرزند و ... بهره‌مند است؛ اما آنکس که جاهلانه به دو سوئهٔ زیاده‌روی و یا کندروی در این صفت مبتلا شود، به ناگزیر از تمامی این فضیلتها باز خواهد ماند.

چند روایت

دربارهٔ غیرت

[۲۶۰] عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه أنه قال: «إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ رَجُلٌ يَرِيدُ أَهْلَكَ وَ

۱. جامع السّادات، ج ۱ ص ۳۰۵.

مَالِكًا فَاْبْدَرُهُ بِالضَّرْبَةِ اِنْ اِسْتَطَعْتَ، فَاِنَّ اللّٰصَّ مُحَارِبُ اللهِ وِ لِرَّسُولِهِ ﷺ، فَمَا تَبَعَكَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَلَيَّ»:

امام باقر (ع) فرمودند: «چون مردی به حریم خانه تو وارد شد و قصدی سوء نسبت به همسرت و اموالت داشت، اگر می توانی او را باکتک از این کار باز دار، چراکه دزد با خداوند و پیامبرش (ص) در جنگ وارد شده؛ از اینرو هر نتیجه ای از اینکار دامن گیر تو شد، بر عهده من خواهد بود و تو را هیچ ضرری در پی نخواهد بود».

[۲۶۱] رُوي: «اِنَّ مَنْ رَأَى زَوْجَتَهُ تَزْنِي فَلَهُ قَتْلُهُمَا»؛

«هرکس که همسر خود را در حال زنا ببیند، حق دارد که او و مرد زناکار را به قتل رساند».

[۲۶۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِأَسَارَى فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ خَلَا رَجُلٌ مِنْ بَيْنِهِمْ. فَقَالَ الرَّجُلُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُحَمَّدُ! كَيْفَ أَطْلَقْتَ عَنِّي مِنْ بَيْنِهِمْ؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ عَنْ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ!- أَنَّ فِيكَ خَمْسَ خِصَالٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!- وَ رَسُولُهُ: الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ، وَ السَّخَاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ صِدْقُ اللَّسَانِ وَ الشَّجَاعَةُ. فَلَمَّا سَمِعَهَا الرَّجُلُ أَسْلَمَ وَ حَسَنَ إِسْلَامَهُ، وَ قَاتَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى اسْتُشْهِدَ»^۲؛

امام صادق (ع) فرمودند: «پس از جنگی، گروهی از اسیران را به محضر پیامبر اکرم آوردند. ایشان امر نمودند تا تمامی آنان را، بجز مردی از آن میان، به قتل رسانند. آن مرد به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای محمد! چرا تنها مرا از میان آنان آزاد نمودی؟ حضرت فرمودند: جبرائیل از سوی حضرت حق مرا خبر داد که در تو پنج صفت موجود است، که خداوند متعال و پیامبرش آن پنج صفت را دوست می دارند: غیرت نسبت به خانواده، بخشش، خوش خلقی، راستگوئی و شجاعت.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸ ص ۴۰۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۳۸۳.

آن مرد چون این سخن شنید اسلام آورد و در دینداری خود سخت شایستگی نمود، و همراه پیامبر اکرم به جهاد پرداخت تا آنکه سرانجام به شهادت رسید.

[۲۶۳] قَالَ الرَّضَا (ع): «فِي الدِّيكِ الْأَبْيَضِ خَمْسُ خِصَالٍ مِنَ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ: مَعْرِفَتُهُ بِأَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَالْغَيْرَةُ، وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَكَثْرَةُ الطُّرُوقَةِ»^۱؛

امام رضا (ع) فرمودند: «در خروس سفید پنج صفت از صفات انبیاء وجود دارد: شناخت هنگام نماز، غیرت، بخشش، شجاعت و آمیزش بسیار با همسر».

[۲۶۴] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كَانَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ غَيُورًا وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ!»^۲؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «پدرم ابراهیم غیرتمند بود، و من غیرتمندتر از او هستم، و خداوند گردن مؤمنی که غیرتمند نباشد را بشکند».

[۲۶۵] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»^۳؛

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «انسان غیرتمند هرگز زنا نمی‌کند».

[۲۶۶] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ الْغَيُورَ، وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا»^۴؛

امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند غیور است و غیرتمند را خوش می‌دارد، و از شدت غیرت اوست که زشتی‌های آشکار و نهان را حرام نموده است».

[۲۶۷] قَالَ النَّبِيُّ (ص): «إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَلَا دَبُوتٌ!»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۴۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۱۰۹.

۳. نهج البلاغة، حکمت ۳۰۵.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۱۰۷.

قبل: یا رسول الله! و ما الدیوث؟
قال: الَّذي تزني امرأته و هو يعلمُ بها؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بوی بهشت از راهی پانصد ساله به مشام می‌رسد، در عین حال کسی که مورد عاق پدر و مادر باشد، و نیز دیوث بوی آن را نخواهند شنید.
سؤال شد: ای پیامبر خدا! دیوث کیست؟
فرمودند: کسی که همسرش زنا می‌کند و او نسبت به آن آگاه است، اما برخوردی انجام نمی‌دهد».

فصل نهم

فضیلت نهم: تائی و آرامش

رذیلت ششم: عجله

رذیلت هفتم: اضطراب خاطر

رذیلت هشتم: بی‌تابی

رذیلت نهم: لغزش و بی‌ثباتی

فضیلت نهم:

تأنی و آرامش

در قرآن کریم، آیه‌ای به چشم می‌آید که الطافی خاص را نسبت به شماری از بندگان نیکوکار حضرت حق به نمایش می‌گذارد. این آیه در قرآن بی‌نمونه بوده، از بالاترین مراتب الطاف الهی خبر می‌دهد: ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتٍ ۖ﴾^۱: «ای روح آرامش یافته * خوشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد * و در زمرهٔ بندگان من داخل شو * و به بهشت من درآی».

این آیه هم به جوار حق حضرت - و نه به بهشت - به عنوان ضیافت خاص او دعوت می‌نماید؛

و هم دعوت شدگان را به صفت رضا - که نزد اهل دل، در شمار برترین صفات است -، یاد می‌کند؛

و هم آنان را به عنوان همنشینان پیامبر اکرم ﷺ و خاندان معصومش علیهم‌السلام می‌شمارد. این دعوت، تنها شامل حال کسانی است که از نفس مطمئن برخوردارند. اینان کسانی هستند که از آرامش، ثبات و وقار - که هر سه در دانش اخلاق سخت به یکدیگر نزدیک می‌باشند - برخوردارند؛ هرچند می‌توان آرامش و ثبات را صفت قلب، و وقار را تنها صفت عمل محسوب داشت.

بهرروی این چنین کسان چون از این صفات برخوردارند، تمامی کردار و گفتارشان از وقار کافی برخوردار بوده، نشان از وقار و آرامش نفس آنان دارد.

حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۱: «بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند».

اینان را هیچ تندبادی به حرکت در نمی‌آورد و از ثباتشان نمی‌کاهد. از همین روست که نه اضطرابی بر آنان روی می‌آورد، و نه ترسی بر آنان وارد می‌شود: ﴿إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

آنان چون بنائی محکم در مقابل مشکلات می‌ایستند، اگر توانستند آن را مرتفع، و اگر نتوانستند بر آن صبر می‌ورزند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾^۳: «خدا دوست دارد کسانی را که در راه او در صفی، همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند، می‌جنگند».

از همین روست که اینان نه چیزی را قبل از زمان خودش طلب می‌کنند، و نه غیر از رضای حضرت حق در پی دیگری سر می‌نهند: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۴: «خدا نیز آرامش خود را بر دل پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد و به تقوی الزامشان کرد که آنان به تقوی سزاوارتر و شایسته‌تر بودند و خدا بر هر چیزی داناست».

۱. الفرقان، ۶۲ - ۷۲.

۲. یونس، ۶۲.

۳. الصَّفَّ ۴.

۴. الفتح، ۲۶.

آنان بخاطر آرامشی که از آن برخوردارند، اندیشه‌ورزی را هماره پیشاپیش سخن و کردار خود در حرکت دارند؛ و از همین روست که آنچه از آنان دیده می‌شود، شایسته عاقلان و نه جاهلان و احمقان است. به این آیه شریفه بنگرید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ * أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أَُولَئِكَ هُمْ أُؤْتُوا الْأَكْبَابَ﴾^۱: «پس بندگان مرا بشارت ده * آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند».

بدست آوردن این فضیلت اما، در کمال دشواری است. قرآن کریم بوضوح بر این مطلب که ریاضات دینی و شرعی، مقدمه لازم برای تحصیل این صفت است، گواهی می‌دهد: ﴿فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲: «خدا نیز آرامش خود را بر دل پیامبرش و مؤمنان فرو فرستاد»؛

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳: «آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد. آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد».

از اینرو، بر کسانی که در پی تحصیل آرامش خاطرند، لازم است که به انجام واجبات و مستحبات پرداخته از تمامی اقسام محرمات اجتناب ورزند. به دیگر سخن، تحصیل ملکه تقوی تنها راه رسیدن به سرمقصد آرامش است و بس؛ حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۴: «اگر می‌دانید بگوئید که کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک

۱. الزمر، ۱۷ و ۱۸.

۲. الفتح، ۲۶.

۳. الزعد، ۲۸.

۴. الأنعام، ۸۲.

نمی‌آیند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند؛
و باز می‌فرماید: ﴿أَقَمَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ
بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱: «آیا
کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که
بنیان مسجد را بر کنارهٔ سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در
آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

اشاره‌ای به یک اشتباه مشهور

در ابتدای این کتاب، نشان دادیم که فضائل سراسر فطری بوده، آدمی را توان آن هست که به
صورت فطری فضائل را از ردائل بازشناسد؛ همانگونه که می‌تواند میان هریک از فضائل
و ردائل نیز، بواسطهٔ فطرت خود تفاوت نهد.
اکنون سخن در آنست که گاه در نگاه نخست، برخی از فضائل با برخی دیگر یکسان
می‌نماید. این سخن بویژه بر اساس تسامحی که در تعبیرات بکار می‌رود، بیشتر مشخص
می‌شود. استفاده از هریک از این اصطلاحات در معنای اصطلاحی دیگر نیز - که بوفور در
بسیاری از کتب اخلاق دیده می‌شود -، از همین قسم است. گاه تأنی در مقام سکون، و
سکون در مقام صبر و ... بکار برده می‌شود. این از آنروست که دانشمندان، در استفاده از
اصطلاحات علمی مشابه به نوعی تسامح قائل بوده، گاه یکایک آنان را در محل شایسته
خویش به کار نمی‌برده‌اند.

آنچه محقق نراقی در این بخش از کتاب شریف «جامع السعادات» بر قلم آورده،
از همین باب است. در اینجا تنها تذکر می‌دهیم، که هرچند سخن ایشان در غایت استواری
است، اما کاربرد اصطلاحات در کلام ایشان از نوعی تسامح برخوردار است.

در اینجا با رعایت پرهیز از درازگوئی، به توضیح هریک از این اصطلاحات می‌پردازیم:

۱. تائی / ملایمت

منظور از این اصطلاح، آنست که آدمی به این ملکه دست یابد، که هر امری را تنها در زمان خودش - و نه پیش از آن - طلب نماید. اثر حاصل از این ملکه، خویشنداری و احتیاط در کارها است.

در مقابل این ملکه نیز، عجله و شتاب در امور قرار دارد. منظور از شتاب - همانگونه که در «المفردات» راغب اصفهانی آمده -، آنست که آدمی پیش از آنکه زمان خاص هر عملی فرارسد، به سوی آن شتافته سر در پی انجام آن نهد. اثر این ملکه نیز چیدن میوه پیش از رسیدن آن، و در نتیجه فاسد و باطل نمودن استعدادهای آدمی است.

۲. طمأنینه / آرامش

ملکه آرامش اما، نفس انسان را از هم و غم و ترس پیراسته، او را به نشاط و استحکام اراده دعوت می‌نماید.

در مقابل آن نیز، اضطراب قرار دارد که آدمی را در مقابل هر مسئله کوچکی به ترس و نگرانی مبتلا می‌سازد. اندوه، ضعف اراده و اختلالات عصبی، در شمار ثمرات این ملکه می‌باشند.

۳. سکینه / وقار

این ملکه، آدمی را همچون کوهی استوار در مقابل طوفانهای حوادث پای برجا می‌دارد، و او را در رسیدن به مشکل‌ترین هدفها ثابت نگاه می‌دارد. اثر این ملکه، وقار و تسلط کامل بر اعصاب است.

مباحث، از روش مرسوم اخلاقیان در بیان فضائل پیروی کرده، گاه چند فضیلت را در ذیل یک عنوان به بحث می‌گیریم. در بحث از ردائل اما، از شیوه آنان عدول کرده یک یک ردائل را در بابی جداگانه بررسی می‌کنیم. این از آنروست که با شناخت ردائل، تصویر روشن‌تری از فضائل نیز فراروی طالبان کمال قرار می‌گیرد.

رذیلت ششم:

عجله

عجله‌ورزی در مقابل آرامش / تأنی بوده، و معنای آن - همانگونه که در «المفردات» راغب نیز آمده -، عبارت از آن است که آدمی چیزی را، قبل از زمان فرارسیدن آن طلب نماید. از اینرو عجله معمولاً با حماقت همراه بوده، آنچه از آن حاصل می‌شود معمولاً بدون اندیشه و فکر بدست می‌آید.

از یروست که قرآن کریم از آنان که در این دنیا عجله کرده به نعمتهای دنیوی بجای نعمتهای اُخروی رضایت حاصل کرده‌اند، نقل می‌فرماید که آنان در روز بازپسین خواهد گفت: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱: «اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، اهل این آتش سوزنده نمی‌بودیم».

به این نکته نیز تنها اشاره می‌کنیم که اصطلاح عجله‌ورزیدن، گاه به معانی دیگری نیز استفاده می‌شود، که در تمامی آن معانی در شمار رذائل قرار نمی‌گیرد. هرچند کاربرد معمول آن در اصطلاح علم اخلاق - همانگونه که دیدیم - نشان از رذیلتی اخلاقی دارد. رذیلت عجله نیز - مانند رذیلت کبر - در بیشترین آدمیان موجود بوده، تنها برخی از مردان مرد از آن رهائی یافته‌اند. قرآن کریم این مطلب را به اینگونه بیان داشته است: ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾^۲: «آدمی شتابکار آفریده شده»؛

۱. الملک، ۱۰.

۲. الانبیاء، ۳۷.

﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۱: «و آدمی به دعا شری را می‌طلبد چنان که گویی به دعا خیری را می‌جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است».

این آیه، به خوبی دلالت می‌نماید که عجله‌ورزیدن در کارها، موجب می‌شود تا خواه ناخواه شروری چند به انسان روی آورد؛ چه این چنین کس که همواره در امور عجله می‌نماید، گوئی قدرت تشخیص در میان خیر و شر را از دست داده سر در پی آنچه شر است می‌نهد، اما گمان می‌برد که به تحصیل خیر پرداخته است!

در همین راستاست که عجله‌کاران، قیامت را وا می‌نهند و به دنیای فانی زودگذر می‌پردازند: ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾^۲: «آری، شما این جهان زودگذر را دوست می‌دارید * و آخرت را فرو می‌گذارید».

این آیات، نشان می‌دهد که اینان به خاطر عجله‌ای که در نهاد آنان متمکن شده است، آخرت را از دست نهاده به دنیا روی آورده‌اند.

در اینجا، دنیا به همین علت «عاجلة / شتاییدنی غیر عاقلانه»، نامیده شده است. کوتاه سخن آنکه عجلول، مقام لقاء را نهاده سر در پی کمال و بقاء ابدی نمی‌نهد؛ اما در پی مُلک فناپذیری که سراسر فریب است، می‌دود. او لذات فانی را بر لذات ابدی بر می‌گزیند، تا آنجا که در قیامت از حضرت حق چنین می‌شنود: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾^۳: «در زندگی دنیوی از چیزهای پاکیزه و خوش بهره‌مند شدید، امروز به عذاب خواری پاداشتان می‌دهند. و این بدان سبب است که در زمین بی هیچ حقی گردنکشی می‌کردید و عصیانگری پیش گرفته بودید».

۱. الإسراء، ۱۱.

۲. القيامة، ۲۰ و ۲۱.

۳. الأحقاف، ۲۰.

از همین روست که عجله را افساری دانسته‌اند، که شیطان بر گردن آدمیان می‌نهد تا از کمال بازمانند.

شتابکاری و پیشی‌گرفتن در نیکیها

در میان عموم مردم، چنان مشهور است که عجله در نیکیها ناپسند نیست؛ این مطلب به چندین آیه و روایت مستند شده است. در این شمار است آیه شریفه: ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است»؛

و: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾^۲: «پس در نیکی کردن بر یکدیگر سبقت گیرید».

از امام صادق (ع) نیز مروی است که فرموده‌اند: [۲۶۸] «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ، فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ»^۳: «هرکس که همت بر انجام کاری نیکو کند، در آن عجله نماید؛ چرا که هرکاری که به تأخیر افتد، شیطان می‌تواند در آن نظر کرده نظری جدید پدید آورد».

پیامبر اکرم نیز فرموده‌اند: [۲۶۹] «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ»^۴: «خداوند از کار خیر، آنچه بدان شتاب شود را دوست دارد».

این سخن بوضوح خطا است، چه منظور از «تعجیل در کار خیر»، آنست که آن کار از وقت خاص خود به تأخیر نیفتد و فرصت آن از دست نرود؛ نه آنکه کاری را در غیر وقت خودش طلب نموده به آن اقدام نماید. حدیثی که در اینجا از امام صادق (ع) نقل نمودیم، بروشنی این مطلب را ثابت می‌نماید.

۱. آل عمران، ۱۳۳.

۲. المائدة، ۴۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۳.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۲.

از اینرو، می‌توان گفت که عجله، چه در امور خیر و چه در غیر آن، ناپسند بوده بوئی از صلاح و فلاح در آن نیست. به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم که بجای آوردن نماز در اولین لحظات وقت آن، مصداق عجله شمرده نمی‌شود؛ اما بجای آوردن آن پیش از ورود زمان خاص آن، عجله است.

کوتاه سخن آنکه عجله در امور خیر، بمعنی انجام آن در زمان خود بدون تأخیر و تفویت وقت است؛ چرا که گاه کسی که اراده نموده تا کار خیری را انجام دهد، پس از گذشت زمانی، از انجام آن پشیمان شده و یا شیطان آن را بدست فراموشی می‌سپارد؛ نیز ممکن است تا مانعی پدید آمده انجام آن کار خیر را غیر ممکن سازد؛ از اینروست که امر شده است تا مؤمنان در انجام کار نیک شتاب کرده از تأخیر آن بپرهیزند.

چند روایت

درباره آرامش در کارها و عجله در آن

[۲۷۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «الزَّلُّ مَعَ الْعَجْلِ»^۱؛

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «لغزش همراه عجله است».

[۲۷۱] مِنْ وَصَايَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عِنْدَ الْوَفَاةِ: «أَنْهَكَ عَنِ التَّسْرُعِ فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ»^۲؛

این جمله، در شمار وصیتهای امیرالمؤمنین (ع) به هنگام وفات بود: «تو را از عجله کردن در سخن و کردار باز می‌دارم».

۱. غررالحکم.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۳۹.

[۲۷۲] قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام: «إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ، وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَنَبَّتُوا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ»^۱؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «مردمان را عجله کردن هلاک کرد، اگر آنان در کارها دقت می کردند هیچکس هلاک نمی شد».

[۲۷۳] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «أَصَابَ مُتَأَنٍّ أَوْ كَادَ، أَخْطَأَ مُسْتَعْجِلٌ أَوْ كَادَ»^۲؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «انسانی که از آرامش برخوردار است همیشه و یا در بیشتر مواقع صحیح عمل می کند، و انسانی که در کارها عجله می کند همیشه و یا در بیشتر مواقع به خطا می رود».

[۲۷۴] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «الثَّانِي فِي الْعَقْلِ يُؤْمِنُ الْخَطْلَ، الثَّوْرِي فِي الْقَوْلِ يُؤْمِنُ الزَّلَلَ»^۳؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بررسی عقلانی بدون عجله، انسان را از خطا باز می دارد، و اندیشه کردن در سخنان و تعجیل نورزیدن در آن، انسان را از لغزش باز می دارد».

[۲۷۵] قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام: «إِلَانَاةٌ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۴؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «تأنی و آرامش در کارها از سوی خدا، و عجله کردن در آنها از سوی شیطان است».

[۲۷۶] قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «مَعَ التَّنَبُّتِ تَكُونُ السَّلَامَةُ وَمَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ»^۵؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «دقت و عجله نکردن در کارها، همیشه درستی آن کار را به همراه خواهد داشت؛ و عجله کردن در کارها همیشه ندامت و پشیمانی را از پی خواهد آورد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۴۰.

۲. غرر الحكم.

۳. غرر الحكم.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۴۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۳۸.

[۲۷۷] مِنْ وصایا امیر المؤمنین علیه السلام لابنه الحسن علیه السلام: «أَخْرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ»^۱؛ امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندشان امام مجتبی علیه السلام فرمودند: «کار ناشایست را همیشه به تأخیر بینداز و آنرا ترک کن، چرا که هرگاه بخواهی می توانی آن را بسرعت انجام دهی».

[۲۷۸] قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: كَانَ أَبِي يَقُولُ: «إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ»^۲؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «پدرم همواره می گفت: وقتی اراده کردی که کاری نیکو انجام دهی، بلافاصله آن را بیاغاز، چرا که نمی دانی پس از آن چه پیش خواهد آمد».

[۲۷۹] قَالَ امير المؤمنين علیه السلام: «إِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ فَاذْبُدْ بِهِ، وَإِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَتَانَّهُ حَتَّى تُصِيبَ رَشْدَكَ فِيهِ»^۳؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «هرگاه امری از امور آخرت رو نمود، آن را آغاز کن و انجام ده؛ و هرگاه امری از امور دنیا رو نمود، در آن صبر پیشه کن تا به صورت درست آن دست یابی».

۱. نهج البلاغة، کتاب ۳۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۱۵.

ردیلت هفتم:

اضطراب خاطر

این صفت ناپسند اخلاقی، همچون بلائی بزرگ، دامن برخی انسانها را می‌گیرد، آنان را همچون کشتی‌ای متلاطم که در معرض غرق شدن است، در اقیانوس جهان به چپ و راست می‌کشانند و لحظه‌ای آرامش را بر آنان روانی دارد؛ از اینرو هر لحظه اندوهی وحشت‌زا بر آنان حکمفرما شده ثمره‌ای از درخت حیات خود جز از ضعف نفس و ضعف اعصاب و بی‌ارادگی نخواهند چید.

اینچنین کسان، چون نشاط خود را از دست داده در زندگی در پی برآوردن مقصودی نخواهند بود، در جامعه همچون عضوی زائد این سو و آن سو می‌شوند، تا سرانجام رخت از زندگی بر بسته به دیار دیگر شوند.

در مقابل صفت اضطراب خاطر، اطمینان آن قرار دارد؛ که پیش از این از آن و راه بدست آوردن آن سخن گفتیم. در اینجا بدون آنکه آن سخن را تکرار کنیم، تنها اضافه می‌کنیم که بر اساس بسیاری از آیات قرآن کریم، این صفت از پی کفر و یا فسق پدید می‌آید؛ همانگونه که اطمینان و آرامش خاطر نیز در سایه سار ایمان رشد خواهد کرد. توضیح آنکه آیه شریفه: ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ^۱﴾: «اگر می‌دانید بگویید که کدام یک

از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند»، بخوبی نشان می‌دهد که طمأنینه و آرامش قلب، در گرو ایمان و تقوی بوده؛ در نتیجه اضطراب خاطر نیز در گرو فسق و بدکرداری خواهد بود.

آری! از این آیه نمی‌توان استفاده نمود که تنها علت پدید آمدن اضطراب خاطر، فسق و یا کفر است؛ اما دخالت ایندو در آن ثمره شوم را، براحتی می‌توان برداشت نمود.

آیه شریفه: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۱: «و شرک نیاوردگان به او و هر کس که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فروافتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد»، نیز با استفاده از اسلوب تشبیه معقول به محسوس - که دریافتن آن برای اذهان آدمیان آسانتر می‌باشد -، نشان می‌دهد که مشرک، مانند کسی که از آسمان فرو افتاده و بازیچه مرغان شده، و یا باد او را بی‌اختیار از این سو به آن سو می‌برد، در اضطراب خاطر بوده هیچ آرامشی نخواهد داشت.

رذیلت هشتم:

پریشانی قلب

این صفت ناپسند، در مقابل سکینه / آرامش دل - که پیش از این از آن سخن داشتیم -، بوده؛ بمعنی آنست که قلب آدمی در مقابل کوچکترین مشکل و یا حتی کمترین نعمت بدست آمده، پریشان شده آرامش خود را از دست بدهد.

انسان پریشان قلب، در مقابل نعمتها و نعمتها در تلاطم بوده هیچ آرامشی نخواهد داشت؛ گویا او همچون کاهی است که در مقابل طوفان، بی اختیار به این سو و آن سو می شود؛ دریغ که کمترین مشکلی پشت او را شکسته او را از انجام مقاصد خود باز می دارد؛ حضرت حق در این باره می فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۱: «هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده اند * چون شری بدو رسد بیقراری کند * و چون مالی به دستش افتد بخل می ورزد»؛

و باز می فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا *﴾^۲: «اما آدمی، چون پروردگارش بیازماید و گرامی اش دارد و نعمتش دهد، می گوید: پروردگار من مرا گرامی داشت * و چون بیازمایدش و رزق بر او تنگ گیرد، می گوید: پروردگار من مرا خوار ساخت * نه چنان است».

۱. المعارج، ۱۹ - ۲۱.

۲. الفجر، ۱۷ - ۱۵.

این نتایج، گاه نیز ممکن است که از پی ترس - که در مقابل شجاعت قرار دارد -، حاصل شود؛ از اینرو، انسان ترسان همان نتایجی را بدست خواهد آورد که پریشان قلبان بدست می‌آوردند: هردو از رسیدن به مقصود باز می‌مانند، و هردو با دستی خالی از سرکاری به پی‌کاری دیگر می‌شوند.

اگر این دو رذیلت ترس و ضعف قلب، هیچ مضرتی به جز عبارت شریف وحی: ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ﴾^۱: «خدایشان بکشد» را در پی نداشت، کافی بود تا آدمی از آن اجتناب کرده با تضرع بدرگاه الهی و دعاء و توسل به محضر پاکان و معصومان علیهم‌السلام، خود را از دام آن دو رها نیده، ملکه‌های شجاعت و وقار را برای کمال خویش تحصیل کند.

رذیلت نهم:

تغییر رأی و اندیشه دائمی

این رذیلت بدیمن، نگرانی دائمی آدمی و خیالات بی اساس را برای او، در تمامی کارها در پی داشته؛ آنکس که بدان متصف شود را حتی در اعتقاداتش نیز در حالت تردد دائم و تغییر اندیشه و رأی دائمی، نگاه می دارد.

قرآن کریم بخوبی گواهی می دهد که، این چنین کس در اثر این رذیلت شیطانی، تمامی نیکی های دنیا و آخرت را از دست داده، سرانجام او به خسران منتهی خواهد شد. به این چند آیه بنگرید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۱: «و از میان مردم کسی است که خدا را با تردید می پرستد. اگر خیری به او رسد دلش بدان آرام گیرد، و اگر آزمایشی پیش آید رخ برتابد. در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است»؛

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا»^۲: «هر آینه خداوند آنان را که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند و به کفر خویش افزودند نخواهد آمرزید و به راه راست هدایت نخواهد کرد»؛

۱. الحج، ۱۱.

۲. النساء، ۱۳۷.

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾^۱: «سرگشتگان میان کفر و ایمانند: نه با اینان و نه با آنان».

جای تأسف بسیار است که بسیاری از مردمان، که نه خود دانشمندند و نه سر در پی تحصیل دانش دارند، به این بیماری مبتلایند. چه، کسی که نه آگاه است و نه در پی آگاهیست، در پی فرد یا جمعی به هر سوی ره می‌سپارد، و هر آنچه رادیکران برایش حق و یا باطل نشان دهند، پذیرفته بدان عمل می‌نماید!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: [۲۸۰] «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: إِمَّا عَالِمٌ أَوْ مُتَعَلِّمٌ أَوْ هَمِجٌ»^۲: «مردمان سه دسته‌اند: یا آگاهند، یا در پی آگاهی‌اند، و یا بی‌ارزش نادان هستند».

سرّ این نکته، که قرآن کریم بارها از آیاتی نظیر: ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾: «بیشترینشان نمی‌دانند»؛ ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾: «بیشترینشان بی‌خردند»، استفاده فرموده است نیز، در همین مطلب است؛ که کسانی که ایمان آگاهانه در قلبشان رسوخ نیافته است، دچار تذبذب / تغییر رأی بوده با هر آوازی در پی صاحب آواز می‌شوند، و با هر سخنی از راه پیشین دست می‌کشند.

آیه مبارکه: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳: «اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بگویید که تسلیم شده‌ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است»، نیز اشاره به همین مطلب دارد.

خلاصه سخن اینکه این رذیلت در بسیاری از مردم ریشه دوانیده، بلکه بالاتر از آن می‌توان گفت که در طبع آدمی این صفت نهاده شده است: ﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ

۱. النساء، ۱۴۳.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۱۴۷.

۳. الحجرات، ۱۴.

وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُسًا^۱: «چون به انسان نعمت دادیم اعراض کرد و خویشتن به یک سو کشید، و چون گزندى به او رسید نومید گردید».

از اینرو می‌توان گفت که برکندن این درخت شوم از نفس، محتاج به آگاهی و مجاهدت بسیار است؛ مجاهدتی سخت تا ریشه‌های این درخت فسادانگیز از قلب آدمی درآمده فضیلت ثبات نظر حای‌گزن آن شود.

انواع بی‌ثباتی در اندیشه و رأی

همانگونه که پیش از این بارها اشاره کرده‌ایم، رذائل را مراتبی است که هرچند از مرتبهٔ ضعیف رو به مرتبهٔ شدید می‌نهد؛ اما انواع مستقلّی نمی‌توان در آن فرض نمود.

در ردیلت حاضر نیز، سخن همانگونه است. از اینرو انواع حاضر تنها به اعتبار آنچه بی‌ثباتی در اندیشه بدان تعلق می‌گیرد، پدید آمده است؛ ورنه انواع مستقلّی در ردیلت بی‌ثباتی در رأی وجود نخواهد داشت.

اکنون با ذکر این مقدمه، به بیان انواع بی‌ثباتی‌های در اندیشه و رأی، اشاره می‌کنیم:

۱. بی‌ثباتی در دین

پرواضح است که این نوع، در شمار مُضَرِّترین و زشت‌ترین اقسام است؛ چه صاحب خود را به سوی کفر سوق داده، توفیق توبه را از او باز می‌ستاند. حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾^۲: «هر آینه خداوند آنان را که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند و به کفر خویش افزودند نخواهد آمرزید و به راه راست هدایت نخواهد کرد».

١. الإسراء، ٨٣.

٢. النساء، ١٣٧.

نیز دین را بازیچه دست انسان ساخته، پاره‌ای از آن را مورد پذیرش ساخته انسان مذذب را از پذیرش بخشی دیگر از آن باز می‌دارد: ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ﴾^۱: «آنها که به دیدار ما امید ندارند گفتند: قرآنی جز این قرآن بیاور یا دگرگونش کن».

۲. بی‌ثباتی در اموری که به جهان باقی مربوط می‌شود

اینان استقامتی در این امور نداشته، از اراده‌ای بسیار ضعیف در این مسائل برخوردارند. از اینرو بر سر هر کاری مردّد شده گامی جلو و گامی عقب می‌نهند؛ بنا براین هیچگاه به مقصد و مقصود خود واصل نخواهند شد. آیه شریفه: ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲: «در دنیا و آخرت زیان بیند و آن زیانی آشکار است» نشان از حال و روزگار اینان دارد.

سرّ آنکه قرآن کریم، مؤمنان را نخست به استقامت و ثبات دعوت می‌نماید - : ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾^۳: «آنچه را که به شما داده‌ایم با اطمینان بگیرید»؛ ﴿فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ﴾^۴: «همراه با آنان که با تو رو به خدا کرده‌اند، هم چنان که مأمور شده‌ای ثابت قدم باش» - ؛

و آنگاه آنان را خبر می‌دهد که رسیدن به خیر دو جهانی، با استقامت در امور بدست خواهد آمد - : ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾^۵: «بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود

۱. یونس، ۱۵.

۲. الحج، ۱۱.

۳. البقرة، ۹۳.

۴. هود، ۱۱۲.

۵. فصلت، ۳۰ و ۳۱.

می آیند که مترسید و غمگین مباحثید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است * ما در دنیا دوستدار شما بودیم و نیز در آخرت دوستدار شما ایم» - ، در همین نکته نهفته است.

۳. بی ثباتی در عهدها و پیمانها و در دوستی و روابط اجتماعی - مانند ازدواج - ؛ از آنجا که نقض پیمانها و عهدها از همین رذیلت نشأت می گیرد، می توان گفت که وجود آن در نفس آدمی، دوستی را به دشمنی، ازدواج را به طلاق، و پیروزی در میدانها را به شکست و فرار از آن بدل می سازد.

از اینرو، برحذر باش که در امور دنیا و آخرت، به چنین حالتی دچار نشوی! قرآن کریم اینگونه افراد را به پیرزنی فرتوت که نخست ریسمانی می بافتد، آنگاه همان را پاره می کند؛ تشبیه کرده است؛ تا زشتی این صفت را از سوئی، و سرانجامی که اعمال انسان بی ثبات به آن دچار خواهد شد را از سوئی دیگر، نمایش دهد: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ عَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾^۱: «و همانند آن زن که رشته ای را که محکم تافته بود از هم گشود و قطعه قطعه کرد مباحثید».

از اینروست که انسان بی ثبات در دین روزی، روزی به ریسمان حضرت حق چنگ می زند، و روزی دیگر به ریسمان شیطان می آویزد؛ و این از آن روست که امروز کاری را بنا می نهد و فردا همان را ترک و کاری دیگر را پی می گیرد: ﴿مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۲: «سرگشتگان میان کفر و ایمانند: نه با اینان و نه با آنان».

او نه از پیروان دنیا است، و نه از پیروان آخرت؛ از اینرو هردو را از کف خواهد داد، و این خسران آشکاری است که سرانجام دامن چنین کس را خواهد گرفت!

۱. التَّحَلُّ، ۹۲.

۲. النَّسَاء، ۱۴۳.

فصل دهم

فضیلت دهم: ظنّ نیکو داشتن

رذیلت دهم: سوء ظن و بی ثباتی فکری

فضیلت دهم:

حُسن ظن

این فضیلت، از سلامت نفس آدمی و پالوده بودن آن از آلودگی‌ها، نشأت می‌گیرد. چرا که قلب سالم، از اعمال دیگر مردمان، تنها زیبایی آن را می‌بیند؛ بلکه هر کردار و سخنی را بر عالی‌ترین وجه ممکن آن حمل می‌کند؛

چراکه از کوزه پاکیزه جز شربتی پاکیزه نمی‌تراود، و از ظرف گلین چرک نیز، جز از حاصلی کثیف چیز دیگری پدید نخواهد آمد.

حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱: «و سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید، و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی‌آید».

از اینرو کسانی که به این حسنه اخلاقی متّصف شوند، تنها و تنها در این عالم زیبایی و درستی می‌بینند؛ و اصلاً به احتمال دیگری جز از این مجال بروز نمی‌دهند. قرآن کریم نیز در مواردی که گمان را طرفی دیگر نباشد، آنرا به جای علم بکار برده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ﴾^۲: «چون پیامبران نومید شدند»؛

﴿و ظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾^۳: «و خود دانستند که جز خداوند هیچ

۱. الأعراف، ۵۸.

۲. یوسف، ۱۱۰.

۳. التوبة، ۱۱۸.

پناهگاهی که بدان روی آورند ندارند».

وقت آنکس که چنین نغز و پر مغز سرود خوش!

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

انواع حُسن ظن و نیکواندیشی

نیکواندیشی را نیز به اعتبار متعلّق آن، می‌توان به اقسامی چند تقسیم نمود:

۱. ظنّ نیکو در حقّ حضرت حق

این نوع از حسن ظن، در شمار برترین انواع آن قرار دارد؛ و خود در شمار برترین صفات مؤمنان است. پیش از این در بحث رجاء / امید نیکو داشتن به حضرت او، از تشویق قرآن و سنّت برای بدست آوردن این صفت، سخن داشتیم و برخی از این احادیث و آیات را نیز از نظر گذراندیم. مراجعه به آن مبحث، در اینجا سخت نافع است؛ هرچند پس از این، به برخی دیگر از این آیات و روایات نیز اشاره خواهیم کرد.

اکنون اضافه می‌کنیم که توجّه به داستان حضرت موسی علیه السلام، در این زمینه راهگشا

است. حضرت حق، موسای نبی علیه السلام را نخست در خانه دشمن جای می‌دهد؛

آنگاه او را به محضر شعیب علیه السلام هدایت می‌فرماید تا از او درس آموزد؛

آنگاه او را به عنوان رسول به سوی قومش مبعوث می‌گرداند، و او را از موهبت

معجزات فراوان برخوردار می‌سازد؛

آنگاه او را فرمان می‌دهد تا به دربار آنکس که ادّعی خدائی می‌کند، بشتابد و با

ملاطفت او را از این سخن بازدارد؛

و سرانجام باشکافتن دریا، اژدها شدن عصای چوبین و دیگر معجزات، هدایت قوم را بدست او ممکن می‌سازد!

برتر از این اما، توجّه به این نکته آدمی را در برترین مراتب حُسن ظن به حضرت حق قرار می‌دهد، که او - جلّ و علا! - چنان به بندگان خود نظر لطف فرموده است، که کلمه تشریعی خود - : قرآن کریم - و کلمه تکوینی خود - : صاحبان عصمت علیهم‌السلام - را از برترین اُفق عالم هستی، به پائین‌ترین مراتب آن ارسال فرموده، و در مراتب گوناگون آنان را تنزّل بخشیده، تا آدمیان توان درک آن انوار را دریابند؛ و این همه نبوده جز برای آنکه اینان هدایت شوند و راه به سرمنزل مقصود برند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ»^۱: «ماه رمضان، که در آن برای راهنمایی مردم و بیان راه روشن هدایت و جدا ساختن حق از باطل، قرآن نازل شده است».

آری! حضرت حق اینان را برای هدایت مردمان ارسال می‌فرماید، با آنکه می‌داند مردم هم قرآن را فراموش می‌کنند، و هم معصومان علیهم‌السلام را به زجر و ناسپاسی به قتل می‌رسانند؛ با این وجود اما به خاطر محبّتی که نسبت به آنان دارد، سر از هدایتشان باز نمی‌کشد: «يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲: «ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند».

به این سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این زمینه بنگرید: [۲۸۱] «مَا أُؤْذِي نَبِيًّا مِّثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ»^۳: «هیچ پیامبری آنگونه که من آزار شدم، مورد آزار و اذیت قرار نگرفت».

حال با وجود چنین رحمت بی‌منتھائی، آدمی را می‌رسد که نسبت به حضرت حق ظنّ نیکو نداشته بالاترین مراتب حُسن ظن را در حقّ او روا نسازد؟!.

۱. البقرة، ۱۸۵.

۲. الفرقان، ۳۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۶۶.

چند روایت

دربارهٔ حُسن ظنِّ به حضرت حق

[۲۸۲] عن الرضا عليه السلام: «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ!- يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا»؛^۱

امام رضا عليه السلام فرمودند: «ظنِّ خود را در حقِّ حضرت حق نیکو گردان، چرا که او می‌فرماید: من با ظنِّ و گمان بندهٔ مؤمنم نسبت به خود یکسانم، اگر نسبت به من ظنِّ نیکو برد همانگونه‌ام، و اگر به من ظنِّ بد برد نیز همانگونه».

[۲۸۳] عن أبي عبد الله عليه السلام: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُو إِلَّا اللَّهَ وَ لَا تَخَافُ إِلَّا ذَنْبَكَ»^۲؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «حُسن ظن به حضرت حق، آنست که جز از خداوند به چیز دیگری امید نداشته باشی، و جز از گناهانت از چیز دیگری نترسی».

[۲۸۴] عنه عليه السلام قَالَ: قَالَ دَاوُدُ النَّبِيُّ عليه السلام: «يَا رَبِّ مَا آمَنَ بِكَ مَنْ عَرَفَكَ فَلَمْ يُحْسِنِ الظَّنَّ بِكَ»^۳؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «داود نبی عليه السلام به خداوند عرض نمود: پروردگارا! هر کس که تو را شناخت اما در حقِّ تو حسن ظن نیافت، در حقیقت به تو ایمان نیاورده است».

[۲۸۵] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحْسِنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ!-، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ!- تَمَنُّ الْجَنَّةِ»^۴؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هیچیک از شما نباید قبل از آنکه حُسن ظن به حضرت حق

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۶۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۹۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۸۵.

پیدا کند، از این دنیا خارج شود؛ چرا که این حسن ظن قیمت بهشت است».

۲. ظن نیکو در حق دو عالم تکوین و تشریع

این حالت، شادمانی دائمی را در پی خواهد داشت. چه رضایت از حضرت حق و آنچه در عالم پدید آورده است، شادمانی، و زان پس زندگی خوش و رضایت از آن را بدنبال خواهد آورد.

در بعضی از ادعیه ائمه هدی علیهم السلام چنین می خوانیم: [۲۸۶] «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضَّيَ مِنَ الْعِيشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱: «پروردگارا! من از تو ایمانی درخواست می کنم که همواره همراه قلبم باشد، و یقینی که بدانم تنها آنچه تو برایم مقدر فرمائی برایم پیش خواهد آمد، و مرا بواسطه آنچه برایم مقدر کرده ای از زندگیم راضی بدار؛ ای مهربانترین مهربانان!». در کتاب شریف کافی، روایت شده است که این دعاء در شمار یادگاران پیامبران قرار دارد.

این حالت، نتیجه دیگری نیز در پی خواهد داشت؛ و آن اینکه انسانی که به مرحله حُسن ظن به عالم موجودات رسیده است، نه تنها هیچ نقص و عیبی در عالم نمی بیند، که هیچ امر زشتی نیز در آن میانه به چشمش نخواهد آمد. آری! اگر در جزئی از عالم نیز بر اساس نقصان ادراک بشری، به علت وجودی چیزی پی نبرده آن را نازیبا بیند، همچون حکیم سبزواری رحمته الله می سراید:

مَا لَيْسَ مَوْزُونًا لِبَعْضٍ مِنْ نِعَمٍ فَفِي نِظَامِ الْكَوْنِ كُلِّ مُنْتَظَمٍ^۲
بعضی از نغمه ها که با بعضی دیگر ناسازند، اگر در نظام کلی هستی دیده شوند، هریک کاملاً سازگار بوده از زیبایی برخوردارند.

۱. پایان دعاء أبوحمره ثمالی.

۲. شرح منظومه حکیم سبزواری، ص ۱۲۳.

و به سخن حضرت حق متمسک می‌شود که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۱: «هر چه هست خزاین آن نزد ماست و ما جز به اندازه‌ای معین آن را فرو نمی‌فرستیم».

این چنین کس، بلاها و سختی‌های عالم را نیز از الطاف غیر آشکار حق می‌داند؛ و این آیه شریفه را به هنگام روی‌کرد سختی‌ها، زمزمه می‌نماید: «وَكَيْلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۲: «البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده * کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم * صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد، که هدایت یافتگانند».

بلکه درمی‌یابد که آسانی‌ها، در گرو سختی‌ها؛ و شیرینی‌ها در بند تلخی‌ها است؛ حضرت حق نیر می‌فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۳: «پس، از پی دشواری آسانی است * هر آینه از پی دشواری آسانی است».

او درمی‌یابد که وجود آدمی بیهوده نیست و هدفی از خلقت آن در میان بوده است، و آن همانا رسیدن به کمالات بی‌پایانی است که اساس زیبای جهان زیبا بر آن بنا شده است.

پس نه از انجام مجاهدتهای شرعی خسته می‌شود، و نه در مسیر کسب کمال سستی می‌ورزد.

۱. الحجر، ۲۱.

۲. البقرة، ۱۵۵.

۳. الإنشراح، ۶ - ۵.

۳. ظنّ نیکو در حقّ خویشتن

این مرتبه از حُسن ظن نیز، در شمار مواهب بزرگ الهی است؛ چه پیشرفت و تعالی تنها در سایه این صفت ممکن می‌شود.

توضیح آنکه در میان تمامی موجودات، آدمی را از آن جهت که خلیفه الله و مسجود ملائکه است، آن قدرت را بخشیده‌اند که به مراتبی از کمال دست یابد، که نه در وهم درآید و نه به خاطر کسی گنجد! رسیدن به این مراتب اما، در گرو آنست که آدمی خود را شایسته این مراتب، و نیز قادر بر رسیدن به آن بداند؛ و این ممکن نمی‌شود جز از آن راه که به خویشتن ظنّ نیکو برده، هم ذات خود و هم قدرت خود را مناسب چنین سلوکی دریابد. در قاموس این افراد، «نمی‌توانم» و «برایم امکان ندارد» جایی نداشته، تنها عباراتی همچون «اگر بخواهم می‌توانم» و «باید به انجام رسد»، بر زبان و ذهن آنان حکمفرمایی می‌کند. حضرت حق در وصف این افراد می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱: «بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است ما در دنیا دوستدار شما بودیم و نیز در آخرت دوستدار شما ایم»؛

و باز می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟».

۱. فضیلت، ۳۰.

۲. لقمان، ۲۰.

۴. حُسن ظن به مردمان

این نوع از حسن ظن، در شرع به شدت مورد تأکید واقع شده و از همین رو در دو دانش فقه و اخلاق نیز بر آن تأکیدها رفته است. بسیاری از فقیهان اُمت نیز در باب آن رساله‌ها پرداخته‌اند. این مطلب اخلاقی، در علم فقه به «اصل صحت در عمل دیگران» مشهور؛ و بدان معنی است که اگر سخنی یا عملی از مسلمانی دیگر شنیده و دیده شد، که احتمالی ناصواب در آن راه داشت، بر انسان واجب است که بارِ آن احتمال، بهترین وجه ممکن را برای آن سخن و کار در نظر گیرد. در روایتی شریف اشاره شده است که: [۲۸۷] «يَجِبُ أَنْ يُجْعَلَ لِفَعْلِهِمَا سَبْعُونَ مَحْمِلاً»^۱: «باید برای عمل برادر و خواهر مسلمان، هفتاد توجیه بیان کرد»، تا آن عمل رنگی از ناراستی در خود نیابد.

پس از آن نیز، اگر کسی نتوانست چنین توجیهات و محملهایی را برای کاری فراهم نماید، تنها باید به سرزنش خویشتن پردازد؛ چرا که بنا به نص قرآن کریم و احادیث معصومان علیهم‌السلام، همچنان نمی‌تواند به اعضاء جامعه خود سوء ظن یافته، آنان را در کاری که انجام داده‌اند محکوم نماید. به این آیه و این حدیث شریف بنگرید: «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ»^۲: «چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید مردان و زنان مؤمن به خود گمان نیک نبردند و نگفتند که این تهمت‌ی آشکار است؟».

[۲۸۸] «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا يُغْلِيكَ، وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً»^۳ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «آنچه از برادر مسلمانان بوقوع پیوسته است را بر بهترین وجه ممکن حمل نما، تا آنگاه که به عیان

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۹۶.

۲. الثَّوْر، ۱۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۹۶.

چیزی را ببینی که امکان حمل آن بر محملی صحیح ممکن نباشد؛ و تا آنگاه که امکان حمل بر راستی و صواب داشته باشد، نسبت به سخنی که از برادرت صادر می شود گمان بد مبر». گذشته از این دو، عقل انسانی و اجماع فقیهان اُمت نیز، یک صدا بر این مطلب دلالت داشته و جوب حسن ظن به اهالی جامعه را نشان می دهند.

رذیلت دهم:

سوء ظن و وسوسه فکری

این رذیلت، در حقیقت از خباثت باطنی انسان سرچشمه گرفته دنیا را برای او تیره و تاریک می‌سازد. آنکس که به چنین رذیلتی مبتلاست، گویا عینکی سخت تیره بر چشم نهاده عالم را تنها و تنها سیاه می‌بیند و بس! قرآن کریم با یادکرد از این افراد، آنان را در معرض هلاک و نابودی قلمداد کرده است: ﴿وَظَنُّنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾^۱: «و مردمی سزاوار هلاکت بوده‌اید».

دردناک آنکه اینچنین کسان، نه تنها کردارهای دو وجهی را تنها بر وجه زشت آن حمل می‌کنند، که حتی سخنان و کردارهای شایسته را نیز تیره و تاریک دیده هیچ بهره‌ای از زیبایی و نیکی در آنها مشاهده نمی‌کنند.

آنان که مبتلای به بیماری سوء ظن و وسوسه فکری هستند، چه بسیار است که سرانجام به کفر، قتل دیگران، و یا خودکشی پرداخته خود را بدینوسیله از دست خود و دیگران راحت می‌نمایند. سوء ظن به خداوند کفر آورست، و سوء ظن به دیگران به تفسیق، تکفیر و فرمان قتل آنان می‌انجامد، و سوء ظن به خویشان نیز به خودکشی منجر خواهد شد.

پس از این، توضیح بیشتری در این باره خواهیم آورد.

کوتاه سخن آنکه این رذیلت، در مقابل صفت نیکوی حُسن ظن قرار داشته؛ تمامی نیکی‌های آن صفت را از انسان سلب، و دریائی از معایب را برای انسان فراهم آورد. نکته قابل توجه اینکه این بیماریِ روحی، هر لحظه در ذهن مبتلایان به آن شدت گرفته هیچگاه در حدی متوقف نمی‌شود.

سَر این نکته نیز در آنست که این صفت بیماری‌گونه، از تسلطِ قوه خیال بر آدمی پدید می‌آید؛ از اینرو هرچند آدمی در متابعت از این تسلط بکوشد، در تقویت آن بیشتر گام نهاده خود را بیش از پیش در بند آن نهاده است؛ از اینروست که هر لحظه قوه خیال او بیشتر تقویت شده موضوعات بیشتری را در نظر او زشت و ناپسند جلوه می‌دهد. حضرت حق، عالم وجود، عموم مردمان و آنچه از آنان سر می‌زند، و سرانجام خود انسان، در شمار این موضوعات خواهند بود.

از اینروست که دانشمندان روانشناس، برانند که این بیماری را درمانی نیست؛ و همانگونه که برخی از انواع سرطان سرانجام به مرگ آدمی ختم می‌شود، مراتب قوی این صفت ناپسند نیز، سرانجام به مرگ روح ختم شده تمامی راهها برای درمان انسان را مسدود می‌نماید.

با اینهمه امّا، ما برآنیم که مقابله با این صفت زشت، از راهی بسیار ساده برخوردار است، که تنها مجاهدت با نفسِ مقدّمه لازم آن است. آن راه نیز آنست که انسانِ بدگمان، در هر موضوعی هرچند دلیلی بر زشتی آن بیابد، امّا خود را به نیکی آن امیدوار نموده دست از ادله خود بردارد؛ تا اندک اندک هیچ امر ناشایستی در این عالم مشاهده ننماید.

توجه به این نکته که ناامیدی از درمان بیماری‌های روحی، خود در شمار دامهای شیطان قرار دارد، در ممکن ساختن این معالجه سخت کارآمد است و مفید. از اینرو، هرچند مقابله با نفس در این میدان سخت مشکل است، امّا آدمی با تصرّح به درگاه الهی و درخواست کمک از او، می‌تواند از این میدان سرافراز بیرون آید.

تکرار عبارت شریف ﴿لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ﴾ نیز در این راستا بسیار مؤثر و نافع است.

انواع سوء ظن و وسوسه فکری

این رذیلت را نیز مراتب و انواعی است، که در مقابل مراتب و انواع فضیلت مقابل آن - یعنی حُسن ظن - قرار دارد.

از آنجا که مراتب حسن ظن در همین صفحات بیان شد، در اینجا تنها به مراتب این رذیلت اشاره کرده؛ سخن در این زمینه را طولانی نمی‌نمائیم:

۱. سوء ظن به خداوند متعال

این نوع از سوء ظن، بدترین انواع آن بوده تنها نادانان، منافقان و مشرکان به آن آلوده می‌شوند. در این زمینه آیه ذیل سخت گویا است و روشن‌گر: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱: «و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند. بر گردشان بدی حلقه زند و خدا بر آنها خشم گرفت و لعنتشان کرد و جهنم را برایشان آماده کرده است و جهنم بد سرانجامی است»؛ نیز در این کتاب مبارک می‌خوانیم: ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۲: «اما گروهی دیگر که چون مردم عصر جاهلی به خدا گمانی باطل داشتند، هنوز دستخوش اندوه خویش بودند».

مهمترین مشکلی که از این رذیلت برای انسان حاصل می‌شود، آنست که تکیه گاه آدمی در مشکلات و مصائب را از او سلب کرده، قدرت مبارزه با ناخواستنی‌ها را از او می‌گیرد.

۱. الفتح، ۶.

۲. آل عمران، ۱۵۴.

شک در عدل الهی - که سرانجام به کفر ختم می‌شود! - نیز، در این راستا قرار دارد.

۲. سوء ظن به عالم هستی

آلودگان به این رذیلت، عالم هستی که مظهر رحمت الهی است را، شوم و ناپاک می‌بینند؛ زیبایی‌های آن را زشت، و محسنات آن را ناپسند می‌شمارند. بسیاری از آنچه که از شعرای پیشین و پسین در مذمت دنیا نقل شده است، در همین راستا قابل تفسیر است.

أَبُو الْعَلَاءِ مَعَرِّيُّ كَيْفَ جَهَانَ رَأَى سِرَاسِرَ سَيَاحٍ مِثْلِي وَ بَلِيدٍ بِأَيْدِيهِ أَيْنُ كَيْفَ سَرُودٍ:

كَمْ عَاقِلٍ عَاقِلٍ أَعْيَتْ مَذَاهِبُهُ وَ جَاهِلٍ جَاهِلٍ تَلَقَّاهُ مَرُوءَةً!

هَذَا الَّذِي تَرَكَ الْأَوْهَامَ حَائِرَةً وَ صَيَّرَ الْعَالَمَ التَّحْرِيرَ زَنْدِيقاً

چه بسیار عاقلی که از شدت مشکلات در این عالم راه بجائی نبرده است، و چه بسیار جاهلانی که آنان را برخوردار از نعمتهای مادی می‌یابی!

این همان چیزی است که اندیشه‌ها را سرگردان ساخته، و دانشمند متبحر را منکر وجود خداوند می‌سازد!

به این اشعار نیز بنگرید:

اگر دستم رسد بر چرخ گردون

از او پرسم که این چون است و آن چون

یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت

یکی را نان جو آغشته با خون

* * *

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلك را ز میان

وز نو فلکی دگر چنان ساختمی کازاده به کام خود رسیدی آسان

آورده‌اند که أَبُو الْعَلَاءِ مَعَرِّيُّ که در همه عمر از ازدواج سرباز زده بود، وصیت نمود تا

بر سنگ قبرش باز نویسند:

هَذَا جُنَاةٌ أَبِي عَلِيٍّ وَ مَا جَنَيْتُ عَلَى أَحَدٍ!

این جنایتی بود که پدرم در حق من نمود، اما من در حق هیچکس چنین جنایتی را روا نداشتم!

پرواضح است که اینگونه نگریستن به دنیا، اگر شرک و کفر واضح نباشد، حداقل مراتبی از کفر نهان را در خود نهان کرده است.

در مقابل اینان، نظر به این دو بیت از شیخ اجل سعدی شیرازی، نشان می‌دهد که شیخ عارف از چه دیدگاه زیبایی برخوردار بوده، زیبایی جهان چه نشاط‌شگرفی در وجود او پدید آورده است:

جهان چون چشم و خدّ و خال و ابروست

که هر چیزش به جای خویش نیکو است

* * *

از دست دوست هر چه ستانی شکر بود

سعدی رضای خود مطلب چون رضای اوست

نظیر اینگونه سخنان بسیار است، چرا که این نوع از سخنان از عقده خودکم‌بینی و سوء ظنّ به آفرینش سرچشمه می‌گیرد؛ و برعکس آن، آنگونه سخنان از نشاط قلب و حسن ظنّ به خدا و آفریده‌اش نشأت گرفته است.

از سوئی حکیمی چون صدرالمتألهین برآنست که اگر تضاد در طبیعت موجودات نبود، فیض از مبدأ آن پایدار نمی‌نماند؛ و از سوئی دیگر برخی از شاعران بر آنند که:

دارنده چو ترکیب طبائع آراست از بهر چه افکند ورا در کم و کاست؟
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود ورنیک نیامد این صور، عیب کراست

این حکیم است و آن هم، و تفاوت ایندو تنها در غلبه سوء ظن و حسن ظن بر دیدگاه فلسفی و اندیشه جهان شناسانه نهفته است و بس.

جلال‌الدین رومی می‌سراید:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله‌ای دیگر بمیرم از بشر تا برآرم چون ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو کلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ
و آن دیگری بر عکس این نظرگاه بلند و زیبا، برآنست که:

گر آمدنم به خود بدی نامدمی و نیز شدن به من بدی کی شدمی
به ز آن نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی نه شدمی نه بدمی!
فاصله این دو دیدگاه، همچون فاصله مابین آسمان و زمین است؛ سخن یکی از عطر
زندگی سرشار است، و سخن آن دیگری از بی‌نشاطی مرگ؛ این قلب را آرامش می‌بخشد، و
آن دیگری به سوزش وامی‌دارد؛

آیا تفاوت ایندو در تفاوت مذهب است، که یکی به اسلام و دیگری به کفر گرایش
داشته باشد؟ هرگز؛ تفاوت تنها در همین نوع نگاه به آفرینش و پروردگار آن است.

۳. سوء ظن به خویشان

این گونه از سوء ظن نیز، بر دو نوع است:

الف: گمان ضعف به خویشان داشتن، که خود را جاهل ناتوانی فرض کند که امکان
تحصیل علم و قدرت در او نیست.

این خود در شمار دامهای شیطان است، تا مردمان را به زنجیر کشد. امروزه دولتهای
بزرگ نیز در کار استعمار دول ضعیف، از همین راه بهره می‌برند؛ گویا حیات دولتهای

کوچک تنها به وجود آن دولتها بسته است، و اینان را توان حرکت و رسیدن به مدارج برتر نیست.

قرآن کریم نیز با اشاره به همین مطلب می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱: «فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه‌فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او از تبهکاران بود».

ب: تردید در درستی گفتار و اعمال آدمی.

این حالت - که از آن به «وسواس» تعبیر می‌شود -، در شمار بدترین بلاهای نفسانی است. مبتلایان به این بلیه، به هزار راه دچار می‌شوند تا از ساده‌ترین امور اطمینان یافته، تکلیف خود را در قبال آن انجام شده بدانند. تکرار نمازها و بویژه برخی از مقدمات آن، در این شمار است.

شیطان، این دام را بویژه بر مسیر مقدّسانی که از مبانی علمی دین بی‌بهره‌اند، پهن می‌نماید.

پیش از این، اشاره کردیم که چون در محضر امام صادق (علیه السلام)، هم از عاقل بودن مردی و هم از وسواسی بودنش سخن رفت، ایشان با تعجب، از اینکه «اگر او عاقل است چگونه از شیطان متابعت می‌کند»، سخن راندند!

شیطان، خود خبر داده است که گاه ایمان را دامی می‌سازد تا آدمی را بدان بفریبد: ﴿فَإِذَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۲: «حال که مرا نومید ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آن‌گاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر

۱. القصص، ۴.

۲. الأعراف، ۱۶ و ۱۷.

آنها می‌تازم. و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت».

عجیب آنکه در این حالت، شیطان چنان نکات ظریف و دقیقی را به او القامی نماید، که کمتر کسی به آن نکات تفتّن می‌یابد. از اینرو چنین انسان فریب خورده‌ای، گمان می‌کند که در مسیر هدایت است، حال آنکه در ظلمات ضلالت به پیش می‌راند!

پیش از این، اشاره کردیم که پریشان‌خاطری، دل‌افسردگی، غمگینی دائم و ترس حاکم بر قلب، در شمار آثار این بیماری است؛ و سرانجام خسران در دنیا و آخرت، که سرنوشت محتوم چنین مسیری است: «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱: «آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

علاج این بیماری نیز - همانگونه که باز دیدیم -، در بی‌اعتنائی به آن است؛ به شماری از روایات این مسأله پس از این اشاره خواهیم کرد.

اجماع و هم‌آوایی فقیهان اُمت، بر آنکه حالات نفسی و سواسی حجت نبوده نه به قطع او اعتنائی است، و نه به ظنّ او اعتباری؛ و نیز اتفاق آنان بر آنکه تمامی اعمالی که وسواسیان انجام می‌دهند و به مشقّت آنان می‌انجامد، در شمار محرّمات بوده هیچ اجری بر آن مترتب نخواهد بود نیز، برای بازداشتن اینان از پیروی شیطان بوده است.

* * *

در پایان این بخش، به آنان که به این بیماری گرفتارند، توصیه می‌کنیم که دست از این اندیشهٔ شیطانی برداشته القاءات ابلیس را نادیده بگیرند؛ و چون عملی را همچون دیگر دینداران انجام دادند، از تکرار آن بپرهیزند که نه گمان آنان به بطلان عملشان صحیح

۱. الکهف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

است، و نه عملی که باز در تکرار عمل نخست انجام می دهند، بوئی از صحت برده است؛ چرا که رهایی از این بیماری، تنها با عمل به این نکته میسر است و بس. آری! این بیماری با مداوای یکی دوروزه بهبودی نخواهد یافت، اما با مداومت بر این مداوا اندک اندک ریشه بیماری در جان و سواسیان خشکیده، آنان از چنگ شیطان و سوسه گر نجات خواهند یافت - بَمَنَّهُ و عَوْنَهُ! - .

چند روایت

درباره وسواس و معالجه آن

[۲۸۹] عَنْ رَجُلٍ صَالِحٍ [مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ] عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْكُ فَلَإِدْرِي وَاحِدَةً صَلَّى أَوْ اثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا، تَلْتَبَسُ عَلَيْهِ صَلَاتُهُ؟ قَالَ: كُلُّ ذَا؟

قال، قلتُ: نعم!.

قال: فَلَيْمِضْ فِي صَلَاتِهِ وَ يَتَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ عَنْهُ^۱؛
راوی گوید: از امام کاظم عليه السلام درباره مردی سؤال کردم که در نماز خود دچار تردید می شود، از اینرو نمی داند که یک یا دو یا سه یا چهار رکعت نماز خوانده است. امام فرمودند: «در یک لحظه به همه این تردیدها دچار می شود؛
گفتم: آری!

حضرت فرمودند: باید نماز خود را به همان صورت پیش از تردید ادامه دهد، و به خداوند از شیطان پناه برد؛ چه در اینصورت نزدیک است که شیطان از او دور شود».

۱. وسائل الشیعة، ج ۵ ص ۳۳۰.

[۲۹۰] عن أبي عبد الله عليه السلام: في الرجل يكثر عليه الوهم في الصلوة فيشك في الركوع فلا يدري أركع أم لا؟ ويشك في السجود فلا يدري أ سجد أم لا؟ فقال: لا يسجد ولا يركع ويمضي في صلاته حتى يستيقن يقيناً؛^۱

از امام صادق عليه السلام در باره کسی که در نماز بسیار دچار تردید می شود، بدین ترتیب که در رکوع نمی داند که آیا رکعت پیش از آن را بجای آورده؟ و در سجده نیز باز در خود سجده به تردید دچار می شود، سؤال شد؟

حضرت فرمودند: نه سجده را تکرار کند و نه رکعت دیگری بجای آورد، همانگونه نماز خود را پی گیرد تا به یکی از حالات یقین کند و از تردید و شک نجات یابد.
[۲۹۱] قال الرضا عليه السلام: «إذا كثرت عليك السهوه في الصلوة فامض على صلاتك ولا تعد؛^۲ امام رضا عليه السلام فرمودند: «وقتی تردید در نماز برایت زیاد شد، نماز را پیگیر و آن را تکرار نکن».

[۲۹۲] إن الصادق عليه السلام قال: «كان الرجل ممن يسهو في كل ثلاث فهو ممن كثر عليه السهو»^۳؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «اگر کسی در هر سه نماز به یک تردید دچار شود، در شمار افراد مردد است، و از اینرو نباید به تردید خود اعتنا نماید».

[۲۹۳] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لا سهو على من أقر على نفسه بسهو»^۴؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس که به نسیانکار و مردد بودن خود اقرار کند، نباید به سهو خویش اعتنا نماید».

[۲۹۴] عبد الله بن سنان قال: «ذكرت لأبي عبد الله عليه السلام رجلاً مبتلياً بالوضوء والصلوة وقلت: هو رجل عاقل».

۱. وسائل الشیعة، ج ۵ ص ۳۳۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۵ ص ۳۳۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۵ ص ۳۳۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۵ ص ۳۳۰.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: و أَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ!

فقلتُ له: وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟

فقال: سَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ!؛

عبدالله بن سنان گوید: در محضر امام صادق عليه السلام درباره مردی که به وسواس در وضو و نماز دچار شده بود، سخن گفتم؛ آنگاه گفتم: او مردی عاقل است. چون چنین گفتم، حضرت فرمودند: «او از چه عقلی بهره‌مند است در حالی که از شیطان پیروی می‌نماید؟

با تعجب گفتم: چگونه از شیطان پیروی می‌نماید؟

حضرت پاسخ دادند: از او پرس چه عاملی او را به این عملی که انجام می‌دهد - و مدام وضو و نماز خود را تکرار می‌نماید - واداشته است؟ او در پاسخ خواهد گفت: شیطان مرا به تکرار اعمال و عباداتم مجبور می‌نماید!».

چند روایت درباره

وسوسه و اندیشه در اساس خلقت، و راه معالجه آن

[۲۹۵] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْوَسْوَسَةِ وَ إِنْ كَثُرَتْ؟

فَقَالَ: «لَا شَيْءَ فِيهَا، تَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛^۱

محمد بن حمران گوید: از امام صادق عليه السلام درباره وسوسه در آفرینش که گاه برای آدمی زیاد پیش می‌آید، سؤال کردم؛ حضرت فرمودند: «گناهی بر آن مترتب نمی‌شود، فقط زیاد بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۲۴.

[۲۹۶] جمیل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: «إنَّه يقع في قلبي أمرٌ عظيمٌ، فقال: قل لا إله إلا الله.

قال جميل: فكَلَّمَا وَقَعَ فِي قَلْبِي شَيْءٌ قُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَيَذْهَبُ عَنِّي!؛
جمیل گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی از اوقات در قلب من تردید درباره اصل مسأله خداوند و آفریدگار بودن او پدید می آید؛ حضرت فرمودند: در این حال بگو: لا إله إلا الله. جمیل گوید: از آن پس هرگاه در قلبم چنین مسأله ای پدید می آمد، این عبارت را گفته آن وسوسه از قلبم خارج می شد.

[۲۹۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «جاء رجلٌ إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله هلكتُ! فقال له صلى الله عليه وآله: أتاكَ الخُبْتُ فقالَ لك: مَنْ خَلَقَكَ؟ فقلتُ: اللهُ! فقالَ لك: اللهُ مَنْ خَلَقَهُ؟ فقال: إِي وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَكَانَ كَذَا، فقال رسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: ذَلِكَ وَاللهِ مَحْضُ الْإِيْمَانِ. قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ بَقُولِهِ هَذَا «وَاللهِ مَحْضُ الْإِيْمَانِ»: خَوْفُهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ هَلَكَ حَيْثُ عَرَضَ لَهُ ذَلِكَ فِي قَلْبِهِ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شکایت نمود که: ای پیامبر خدا نابود شدم!، پیامبر فرمودند: شیطان نزد تو آمد و گفت: چه کسی تو را آفریده؟ تو پاسخ دادی: که الله! و او باز به تو گفت که: الله را چه کسی آفریده؟

آن مرد گفت: آری، قسم به آنکس که تو را به رسالت برگزید همینگونه بود!.
پیامبر فرمودند: این مطلب بخدا قسم نه هلاکت تو، که محض ایمان است.
ابن ابی عمیر گوید: این مطلب را برای عبدالرحمن بن حجّاج نقل کردم، و او از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه «این مطلب محض ایمان است»،

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۲۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۲۵.

آن بوده که ترس آن مرد از اینکه بواسطه این سؤال و جواب هلاک شود، محض ایمان بوده؛ چه او بر سر ایمان خویش می‌ترسیده و از نابود شدن آن ابا داشته است».

[۲۹۸] عن أبي جعفر عليه السلام: قال: «إنَّ رجلاً أتى رسولَ الله ﷺ فقال: يا رسولَ الله! إنَّني نَافَقْتُ! فقال: و الله ما نَافَقْتُ وَلَوْ نَافَقْتُ ما أَتَيْتَنِي. تُعَلِّمَنِي ما الَّذِي رَأَيْتَ؟ أَظُنُّ العَدُوَّ الحَاضِرَ [الخطر] أَتَاكَ فقالَ لَكَ: من خَلَقَكَ؟ فقلتَ: الله خَلَقَنِي. فقالَ لَكَ: من خَلَقَ الله؟

قال: إي و الَّذي بعَثَكَ بالحقِّ لكان كذا!؛

فقال: إِنَّ الشَّيْطَانَ أَتَاكُمْ مِنْ قَبْلِ الأَعْمَالِ فَلَمْ يَقوَ عَلَيْكُمْ، فَأَتَاكُمْ مِنْ هَذَا الوَجْهِ لَكِي يَسْتَزِلُّكُمْ، فإذا كانَ كَذَلِكَ فَلْيَذْكُرْ أَحَدُكُمْ اللهَ وحده»؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: «کسی به محضر پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، من در شمار منافقان قرار گرفتم!

پیامبر فرمودند: به خدا قسم تو منافق نیستی و اگر منافق بودی نزد من نمی‌آمدی، بگو تا بدانم که چه چیزی تو را به وحشت انداخته. گمان می‌کنم که شیطان نزد تو آمده و گفته: چه کسی تو را خلق کرده؟ و تو گفته‌ای: الله مرا خلق نموده است، آنگاه او به تو گفته: چه کسی الله را خلق کرده؟

آن مرد گفت: آری، قسم به آنکه تو را بر حق به نبوت مبعوث کرد اینچنین بود!.

پیامبر فرمودند: شیطان می‌خواست شما را از راه اعمال حرام بفریبد، اما نتوانست؛ از اینرو از این راه بر شما حمله می‌کند تا شما را به زیر کشد! از این پس هرگاه چنین شد خداوند یگانه را یاد کنید».

[۲۹۹] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «جاء رجلٌ إلى النَّبِيِّ ﷺ فقال: يا رسولَ الله! قد لقيتُ شَدَّةً من وسوسةِ الصَّدرِ و أنا رجلٌ مَدِينٌ مُعِيلٌ مَحْجُوجٌ،

فَقَالَ لَهُ: كَرَّرْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ: «تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا». فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَهُ فَقَالَ: أَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي وَسُوسَةٌ صَدْرِي وَقَضَىٰ عَنِّي دِينِي وَوَسَّعَ عَلَيَّ رِزْقِي»^۱؛

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مردی نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من از شدت وسوسه‌هایی که در فکر دارم، و بدهکاری‌ها و عائله‌مندی و فقر، در سختی بسیاری بسر می‌برم!

پیامبر فرمودند: این عبارات را بسیار تکرار کن: «تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا».

پس از زمانی اندک، همان مرد نزد ایشان آمد و گفت: خداوند وسوسه‌های فکریم را برطرف نمود، و دینم را ادا کرد و روزیم را فراخ نمود».

[۳۰۰] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «صِيَامُ شَهْرِ الصَّبْرِ وَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ يُذْهِبَنَّ بِلَابِلِ الصَّدْرِ»^۲؛

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «روزه ماه رمضان و سه روز از ماههای دیگر، وسوسه‌های نفسانی را از بین می‌برد».

این اذکار نیز در پاره‌ای از روایات وارد شده است، تا برای مقابله با وسوسه‌ها خوانده شود:

[۳۰۱] «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۷ ص ۱۰۰.

[۳۰۲] «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَمْسَحْ عَنِّي مَا أَحَذَرْتُ»؛

[۳۰۳] «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَأَعُوذُ بِمُحَمَّدٍ الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ وَقُضِيَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛

[۳۰۴] نیز در خبر است که خوردن انار، و شستن سر با سدر، و مسواک زدن، و خوردن آب نیسان در رفع وسوسه مؤثر است.^۱

۴. سوء ظن و بدبینی نسبت به دیگران

حضرت حق در این رابطه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید. زیرا پاره‌ای از گمانها در حد گناه است».

از این آیه شریفه، بخوبی روشن می‌شود که سوء ظن، هرچند حرام است اما تا آنگاه که نتایج آن بر زبان نیاید، عقابی بر آن مترتب نخواهد شد؛ چرا که تا قبل از ظهور آن بر زبان، تنها در شمار وسوسه ذهنی بوده و این وسوسه‌ها نیز در شمار حرامهائی است، که خداوند از باب لطف خود، آنها را پیشاپیش بخشیده است.

در این زمینه روایات بسیاری نیز وارد شده است در این شمار است روایت مشهور منقول از امام صادق (ع): [۳۰۵] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَ خِصَالٍ: الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا أُسْتُكِرَ هُوَ عَلَيْهِ وَ الطَّيْرَةُ وَ الْوَسْوَسَةُ فِي

۱. سه ذکر پیش‌گفته و نیز این دستور العمل، در کتاب شریف مفاتیح الجنان آمده است.

۲. الحجرات، ۱۲.

التَّفَكُّرُ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدُ مَا لَمْ يَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ^۱: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «نُهْ مَسْأَلُهُ بِرِ أُمَّتٍ مِنْ بَخْشِيْدِهِ شَدَّةٌ اسْتَبَاهُ، فَرَامُوشِي، أَنْجَحُهُ رَا نَمِي دَانَنْد، أَنْجَحُهُ اَز تَوَانِ اَنَانِ خَارِجِ اسْت، أَنْجَحُهُ رَا اَز سَرِ نَاجَارِي اَنْجَامِ مِي دَهَنْد، أَنْجَحُهُ رَا نَاخَوَاسْتَه بَدَانِ مَجْبُورِ مِي شَوَنْد، بَدَدَلِي، وَسُوسَه هَايِ ذَهْنِي دَر بَارَةُ اَفْرِيْنَش، وَ حَسَدِ تَا اَنْگَاْهْ كِه بِرِ زَبَانِ نِيَايِدِ وَ يَا دَر عَمَلِ ظَاْهَرِ نَشُوْد».

بر این اساس، هرچند وسوسه فکری در شمار محرّمات فقهی نیست، امّا باید نسبت به خطر بزرگ آن آگاه بوده از آن اجتناب ورزید. از همین روست که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فردی که مبتلا به این رذیلت اخلاقی است را، مؤمن ندانسته می فرمایند: [۳۰۶] «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ الظَّنِّ»^۲: «ایمان با بدگمانی جمع نمی شود». نیز آن حضرت، اینان را بدترین مردمان دانسته اند: [۳۰۷] «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقِي بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ»^۳: «بدترین مردمان، کسی است که به خاطر بدگمانی اش به دیگران به هیچکس اطمینان نمی کند».

فرا تر از آن، همیشان بدگمانی به نیکوکاران را بالاترین گناه دانسته اند: [۳۰۸] «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَ أَقْبَحُ الظُّلْمِ»^۴: «بدگمانی به نیکوکار، بدترین گناه و زشت ترین ظلمهاست».

پس از این، به شماری دیگر از این روایات اشاره خواهیم کرد.

غیبت دیگران، بی ادبی نسبت به آنان، تهمت زدن، تفسیق و تکفیر کردن، قتل و جدائی انداختن میان انسانها و ... در شمار مفسادی است که از پی این رذیلت اخلاقی از راه می رسد؛ از اینرو از این صفت ناشایست اخلاقی که صفات ناشایست بسیاری را از پی

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۴۶۳.

۲. غرر الحکم.

۳. غرر الحکم.

۴. غرر الحکم.

خواهد داشت، اجتناب کن و از آن بسختی بپرهیز. همانگونه که پیش از این نیز گفته‌ایم، بی‌اعتنائی به وسوسه‌های ذهنی، تنها راه مقابله با آن است؛ از اینرو اگر مبتلایان به این بیماری نسبت به کسی سوء ظنی یافتند، می‌باید با بی‌اعتنائی به آن، به رفع بیماری خود اقدام کنند.

چند روایت

درباره خوش‌گمانی و بدگمانی

[۳۰۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا يَغْلِبُكَ وَ لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا»؛^۱
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «آنچه از دیگران بوقوع می‌پیوندد را به بهترین وجه ممکنش حمل نما، تا آنگاه که دلیلی بیابی که بر این گمان تو غلبه کند؛ و هیچگاه نسبت به سخنی که از برادرت می‌شنوی تا آنگاه که می‌توانی آن را بر وجهی درست حمل نمائی، گمان بد مبر».

[۳۱۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَ أَجْزَلِ الْعَطَايَا»؛^۲
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «خوش‌گمانی از برترین اخلاقها و برترین موهبتها است».
[۳۱۱] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ»؛^۳
امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «خوش‌گمانی مایه آسایش قلب و سالم ماندن دین است».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۹۶.

۲. غرر الحکم.

۳. غرر الحکم.

[۳۱۲] عن أمير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ»^۱؛
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هرکس ظنّ خویش در حق مردمان نیکو گرداند، محبت آنان را بدست آورد».

[۳۱۳] قَالَ أمير المؤمنين عليه السلام: «أَفْضَلُ الْوَرَعِ حُسْنُ الظَّنِّ»^۲؛
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بالاترین تقواها و خویشتن داری‌ها، نیکوگمانی در حق دیگران است».

[۳۱۴] قَالَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام: «يَا عَبِيدَ السَّوْءِ! تَلُمُونَ النَّاسَ عَلَى الظَّنِّ وَ لَا تَلُمُونَ أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْيَقِينِ؟»^۳؛

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «ای بندگان بدکردار! آیا مردمان را بابت گمان و ظن ملامت می‌کنید، اما خود را بر اساس یقین به بدکرداریتان ملامت نمی‌کنید؟».
[۳۱۵] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ»^۴؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ترس و بخل و آز، یک صفت روحی است که در بدگمانی جمع می‌شود».

[۳۱۶] قَالَ أمير المؤمنين عليه السلام: «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ الظَّنِّ»^۵؛
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ایمان با بدگمانی جمع نمی‌شود».
[۳۱۷] قَالَ أمير المؤمنين عليه السلام: «سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَ يَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ»^۶؛
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بدگمانی، کارها را فاسد و بدی‌ها را پیش می‌آورد».

۱. غرر الحکم.

۲. غرر الحکم.

۳. تحف العقول، ص ۳۷۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۳۰۴.

۵. غرر الحکم.

۶. غرر الحکم.

[۳۱۸] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «إِيَّاكَ أَنْ تُسِيءَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ»^۱؛
امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «از بدگمانی برحذر باش، چراکه بدگمانی عبادات انسان را
فاسد می‌سازد».

[۳۱۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَ لَا يَتَّقُ بِهِ أَحَدٌ
لِسُوءِ ظَنِّهِ»^۲؛

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «بدترین مردمان، کسی است که به خاطر بدگمانی‌اش نه
خود به دیگران اعتماد می‌کند، و نه دیگران به او اعتماد می‌کنند».

اشاره‌ای به دو نکته

در پایان بحث از این دو فضیلت و رذیلت اخلاقی - یعنی خوش‌گمانی و بدگمانی - ، به
دو نکته دیگر نیز اشاره می‌کنیم، تا پاسخی برای برخی از شبهاتی که در اینجا پدید می‌آید،
ارائه کرده باشیم.

نکته اول

در اسلام، مؤمن آنچنان عزتمند است، که عزت او با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه
نیست. بگونه‌ای که بی‌احترامی به او، بی‌احترامی به حضرت حق و اعلام جنگ با او
قلمداد شده است؛

امام باقر (ع) می‌فرماید: [۳۲۰] «لَمَّا أُسْرِى بِالنَّبِيِّ (ص) قَالَ: يَا رَبِّ! مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟
قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مِنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»^۳؛

۱. غرر الحکم.

۲. غرر الحکم.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۲.

«چون پیامبر اکرم ﷺ به معراج رفتند، از حضرت حق باز پرسیدند: پروردگارا! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟

پاسخ آمد: ای محمد! هرکس به یکی از اولیاء من اهانت کند، به میدان جنگ با من آمده است».

این امر اهانت به خویشان را نیز شامل می شود.

بیش از این نیز، در بحث از احترام به خویشان، به شماری از روایات این مسأله اشاره کردیم.

از اینرو، آنچه درباره برخی از مدعیان بی بهره از عرفان شنیده می شود، که خویشان را برای گریز از شهرت به تقوی، در معرض اهانت و تهمت قرار می دادند، نه تنها قابل پیروی نیست، که حرام واضح بوده اعلام جنگ با حضرت حق شمرده می شود!

آری! بر فاجران نیز جائز نیست که خود را در معرض شهرت به فسق قرار دهند، تا چه رسد به مؤمنان که به دروغ خود را فاسق خوانند!

بهرروی بدگمانی به مسلمانان حرام است، همانگونه که خود را در معرض بدگمانی و فاسق و گنهکار بودن قرار دادن نیز حرام است.

در اینجا، به برخی دیگر از این روایات اشاره می کنیم.

چند روایت

درباره اجتناب از قراردادن خود در موضع تهمت

[۳۲۱] عن سفیان الثوری عن الصادق علیه السلام قال: قال لی ابي: «یا بُنَّی! من یصحَبُ السُّوءَ لا یسلَمُ، و من یدخلُ مداخِلَ السُّوءِ یُتَّهَمُ و من لا یملکُ لسانَه یندمُ»؛

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند، «پدرم به من فرمود: ای فرزند عزیزم! کسی که بدی را همراهی کند نمی‌رهد، و کسی که در امور زشت وارد شود متهم می‌شود، و کسی که زبان خویشان نگاه ندارد عاقبت نادم و پشیمان می‌گردد».

[۳۲۲] فیما أوصی به أمير المؤمنين عليه السلام عند وفاته: «إِيَّاكَ وَ مَوَاطِنَ التُّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَظْنُونِ بِهِ الشُّوْءَ، فَإِنَّ قَرِينَ الشُّوْءِ يَغُرُّ جَلِيسَهُ»^۱؛

در شمار وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام مرگ، این عبارات بود: «برحذر باش از مکانهایی که تهمت‌آفرین است، و مجالسی که گمان بد به آن می‌رود، چرا که همنشین بد همنشین خود را فریب می‌دهد».

[۳۲۳] عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «أَوَّلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ»^۲؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شایسته‌ترین مردمان به متهم شدن، کسانی هستند که با اهل تهمت نشست و برخاست می‌کنند».

[۳۲۴] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ»^۳؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هرکس که خویشان را در جایگاه تهمت قرار دهد، نباید کسانی که به او بدگمان می‌شوند را ملامت نماید».

[۳۲۵] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ»^۴؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «همنشینی با بدکاران، بدگمانی به نیکان را در پی خواهد داشت».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۹۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۹۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۹۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۹۷.

نکته دوم

گمان نیکو در حق مردمان بردن، منافاتی با احتیاط و روشن بینی در امور نداشته؛ کمال سازگاری با آن را نیز خواهد داشت. بلکه حسن ظنی که با احتیاط همراه نباشد، معمولاً نادانی و بلاهت شمرده شده خود مذموم است.

قرآن کریم، دستور می دهد که علیرغم حسن ظن به دیگران، اما به هنگام اجرای معاملات حتماً آن را نوشته بر آن شاهی بیاورید، تا امکان تخلف در آن از میان برود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ^۱﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون وامی تا مدتی معین به یکدیگر دهید، آن را بنویسید. و باید در بین شما کاتبی باشد که آن را به درستی بنویسد. و کاتب نباید که در نوشتن از آنچه خدا به او آموخته است سرپیچی کند».

پرواضح است که این آیات، به شدت به محکم کاری در معاملات و دیگر روابط و مناسبت های اجتماعی فرمان می دهد، در عین آنکه آیاتی نظیر: ﴿لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا^۲﴾: «چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید مردان و زنان مؤمن به خود گمان نیک نبردند» به تأکید امر می نماید که به دیگران ظن خیر داشته از گمان تخلف در حق آنان پرهیزید.

به این ترتیب، می توان دریافت که هیچ تناقضی در میان این دو دسته از آیات وجود ندارد؛ همانگونه که تناقضی میان روایاتی که امر به گمان نیکو بردن می کند، از سوئی، و روایاتی که با افزایش فساد در جامعه، گمان نیکو را در حق دیگران منتفی می داند، وجود نخواهد داشت. به این روایت بنگرید: امام هادی (علیه السلام) می فرماید: [۳۲۶] «إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ

۱. البقرة، ۲۸۲ و ۲۸۳.

۲. التور، ۱۲.

فیه أَغْلَبُ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ يُظَنَّ بِأَحَدٍ سَوْءٌ حَتَّى يَبْدُو ذَلِكَ مِنْهُ^۱: «هرگاه زمانی باشد که عدالت در آن بیشتر از ظلم رواج داشته باشد، در آن زمان حرام است که به کسی سوء ظن بَرَنَد، تا آنگاه که امر ناشایستی از او ظاهر شود».

در این حالت، دیگر نمی‌توان با اصل گمان نیکو بردن به مردم، آنان را نیکو دانست. امام صادق (ع) می‌فرماید: «می‌خواستم مال التجاره‌ای را به یمن فرستم. از اینرو نزد پدرم آمده گفتم: می‌خواهم فلان کس را به عنوان رئیس کاروان برگزینم، پدرم فرمود: آیا نمی‌دانی که او شرابخوار است؟ گفتم: شنیده‌ام که گروهی از مؤمنان گفته‌اند او اینچنین است! پدرم فرمود: آنان را تصدیق کن، چه خداوند می‌فرماید: پیامبر، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تأیید می‌نماید».

این روایت، در آنچه گفتیم بخوبی ظهور داشته نشان می‌دهد که دائرة حسن ظن، مؤمنانِ مَتَّهَم را در بر نمی‌گیرد.

فصل یازدهم

فضیلت یازدهم: حلم

ردیلت یازدهم: غضب

فضیلت یازدهم:

حلم

منظور از حلم، خویشتن داری به هنگام طغیان نفس و هیجان آن است؛ بنابراین، حلیم / خویشتن دار کسی است که بر نفس خود سیطره داشته می‌تواند آن را به هنگام بروز طغیانیها و هیجانیها کنترل نماید. راغب در «المفردات» حلم را «نگاه داشتن نفس و طبع از فروافتادن در هیجان غضب» دانسته است؛ در «جامع السعادات» نیز آمده است: «خویشتن داری، آرامش نفس است بگونه‌ای که غضب آنرا به آسانی به حرکت درنیآورد، و امور ناخوشایند آنرا به سرعت منفعل و ناراحت نسازد».

حلم، نه تنها مایهٔ زینت انسان، که از ضروریات او نیز بشمار است. بویژه برای عالمی که در میان مردم خود از جایگاه ریاست برخوردار است، این صفت در شمار ضروریات خواهد بود.

قرآن کریم نه تنها بر این صفت به سختی پای فشرده است، که از شدت عنایت به آن، آن را «عقل» نامیده، تا نشان دهد که عقل بدون حلم وجود ندارد، و یا دست کم مرتبهٔ کامل عقل، آنست که حلم را به همراه خود داشته باشد.

به این دو آیه بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ... وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا^۱﴾: «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید، باید بندگان شما و آنها که هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه هنگام از شما برای وارد شدن به خانه رخصت طلبند ... و چون اطفال شما به حد بلوغ رسیدند، باید همانند کسانی که ذکرشان گذشت رخصت طلبند؛
 ﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾^۱: «آیا آنان را رؤیاهایشان به این پندارها کشانده یا خود مردمی طاغی هستند».

اطلاق علم بر حلم، از باب ذکر سبب و اراده نمودن مسبب و معلول آن است؛ تا نشان داده شود که مسبب و معلول، گویا همان سبب و علت است؛ از اینرو در اینجا قرآن کریم نشان می‌دهد که گویا تفاوتی میان عقل و حلم نیست.

یادکرد این کتاب آسمانی از ابراهیم خلیل علیه السلام با این صفت نیز، از همین روست: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾^۲: «ابراهیم بردبار است و رؤوف است و فرمانبردار است».
 برتر از اینها، قرآن کریم، خداوند را در بیش از ده آیه به این صفت خوانده است؛ در این شمار است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۳: «و بدانید که او آمرزنده و بردبار است».
 آیا این نه از آنروست که نشان دهد خداوند را چه مایه عنایت به این صفت است؟

آثار این فضیلت اخلاقی

این فضیلت را آثاری بس مهم است، که هریک از این آثار، آثاری دیگر تولید می‌نماید. شرافت، عزت، محبوبیت در قلوب مردمان در این شمار است؛ و برتر از همه آنکه آدمی تنها با این فضیلت است که می‌تواند به اهداف خود نائل شود.

گذشته از تجربه سترگ انبیاء علیهم السلام که در قرآن کریم بارها به آن اشاره شده است، تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که مردمانِ حلیم، با خویشتن‌داری خود در دل دیگران چنان

۱. الطور، ۳۲.

۲. هود، ۷۵.

۳. البقرة، ۲۳۵.

جای باز کرده‌اند که از اراده‌ای نافذ برخوردار شده، توانسته‌اند اهداف خود را در جامعه خویش تحقق بخشند.

از اینروست که عالمان و مبلغان دینی، همواره به این صفت احتیاج داشته خود را به آن زینت می‌بخشیده‌اند.

بدون تردید، نیاز اینان به این صفت، همچون نیاز نویسنده به قلم است؛ چه نه آن بدون حلم به مقصود می‌رسد، و نه نویسنده بدون قلم اثری از خود به یادگار می‌نهد.

سلامتی جسم و روح نیز در شمار همین آثار است. توضیح آنکه نشاط - که از پی خود، آرامش را بهمراه خواهد آورد -، از نتایج صفت خویشتن داری است؛ آرامش اما همچون سدّی در مقابل بیماریهای روحی - که انواع بیماری جسمی را تولید خواهد کرد - ایستاده، انسان را از آن در امان می‌دارد. از اینروست که حلم به نشاط، آرامش، احتراز از بیماریهای روحی، و سرانجام سلامت از بیماریهای جسمی منجر خواهد شد.

گذشته از آنکه غضب، آدمی را به اینگونه بیماریها مبتلا ساخته زندگی را به مرگ تدریجی تبدیل می‌نماید، حیات اُخروی را نیز تهدید نموده آدمی را به درکات آن دچار می‌سازد؛ چه کسی که در این عالم از حیات طّیبه برخوردار نباشد، در آن عالم نیز از این حیات بی‌نصیب خواهد بود، و تنها خسران و زیان دو جهان را بهره خواهد برد!

پس از این، درباره‌ی این رذیلت اخلاقی بیشتر سخن خواهیم داشت.

از دیگر فوائد حلم / خویشتن داری، می‌توان به جلب فائده‌ها و دفع ضررها اشاره نمود. چه از آنجا که از سوئی طبع و نهاد آدمی برپایه‌ی زندگی جمعی نهاده شده، و او نمی‌تواند در انفراد و تنهایی زندگی نماید؛ و از سوئی دیگر زندگی جمعی به بردباری و حلم نیازمند است، تنها آنان که از این صفت برخوردارند می‌توانند با دیگران رابطه‌ای نیکو برقرار نموده، گذشته از آنکه به دیگران فائده می‌رسانند از فوائد آنان بهره‌برده، ضرری از ناحیه آنان متوجّه خویشتن نسازند.

در نقطه‌ی مقابل اما، غضبناکان قرار دارند، که چون از تنظیم چنین رابطه‌ای عاجزند، نه

تنها برای دیگران فائده‌ای در پی نخواهند داشت، که هم خود به آنان ضرر می‌زنند، و هم ضررهای آنان را به سوی خود جذب می‌نمایند.

در ناحیه زندگی جاودان نیز چنین است؛ چه غضب انسان را به انجام گناهان پی در پی واداشته، او را از سعادت آن دنیا محروم می‌سازد. بر این اساس هم باز می‌توان گفت که سعادت دو دنیا، در گرو این صفت شایسته است.

مدارا، دوستی، و جوانمردی با مردمان نیز، از دیگر آثار این صفت است. این سه صفت از معانی نزدیکی برخوردارند، اما تفاوت‌های اندکی نیز در میان آنها به چشم می‌آید. جوانمردی از نوعی وفاداری برخوردار است، و مدارا با تحمل آزار دیگران معنی می‌شود. گذشته از این، این هر سه در شمار عبادات بزرگ بوده ثوابهای درخشانی بر آنها مترتب خواهد شد. قرآن کریم بر همین اساس، آن را از علائم ایمان برشمرده است: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۱: «بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند»؛

«وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲: «و چون بر ناپسندی بگذرند به شتاب از آن دوری می‌جویند».

* * *

این سه صفت نیز همچون حلم، از مراتبی چند برخوردار است. تمامی این مراتب هرچند مطلوب بوده در شمار فضائل قرار دارد، اما آدمی به ناگزیر می‌باید سر در پی مراتب برتر نهاده، لحظه به لحظه خود را به درجات برتر آنها متصف سازد. وفاء، راستی، و نرم‌خوئی، مراتب اول آن سه؛ و دیگران را همچون خود دیدن، و از

۱. الفرقان، ۶۳.

۲. الفرقان، ۷۲.

اینرو آنچه برای خود نمی‌پسندد را برای آنان نیز نپسندد، در شمار مراتب بالای آن قرار دارد. خداوند به فضل عمیم خود، همه طالبان کمال را به این مراتب نائل فرماید.

عفو و بخشش نیز در شمار همین آثار است. در لغت عرب، «عفو» و «صفح» از دو معنای نزدیک به هم برخوردارند، با این تفاوت که در «عفو» تنها بخشش گناهکار مورد نظر است، اما در «صفح» نه تنها گناهکار بخشیده می‌شود، که اصلاً گناه او مدّ نظر نیامده گویا او از نخست در شمار گناهکاران قرار نداشته است. این هردو در شمار صفات حضرت حق قرار دارد؛ و از اینرو بارها در قرآن کریم مؤمنان را به تأسی از او امر فرموده، به تخلّق به این دو صفت سفارش کرده است: ﴿وَلْيُغْفِرُوا وَلْيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱: «باید ببخشند و ببخشایند. آیا نمی‌خواهید که خدا شما را بیامزد؟».

شاید از همین روست که در آیه‌ای دیگر، عفو را در شمار علائم تقوی قرار داده است: ﴿وَأَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۲: «آن را ببخشند. و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیکتر است». و نیز از علائم ایمان: ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳: «و خشم خویش فرومی‌خورند و از خطای مردم درمی‌گذرند. خدا نیکوکاران را دوست دارد».

در آیه‌ای دیگر نیز، پیامبر خود را به آن امر نموده؛ گویا از منظر قرآن کریم، عفو در شمار وسائل رسیدن به مقصود است، که بدون آن نمی‌توان به هدف رسید؛ پرواضح است که صفت بخشندگی تنها از پس پیدایش صفت حلم حاصل می‌شود و بس: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۴: «عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن».

۱. التّور، ۲۲.

۲. البقرة، ۲۳۷.

۳. آل عمران، ۱۳۴.

۴. الأعراف، ۱۹۹.

توضیح یک نکته

بیش از این اشاره کردیم که تمامی فضائل و رذائل در شمار فطریّات بوده، آدمی به فطرت و ذات خود شایستگیِ اوّلی، و ناشایستگیِ دوّمی را درک می‌نماید. بر این اساس، هرچند فطرت انسان نه تنها به گذشت از مجرمان، که به احسان به آنان حکم می‌نماید - : ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾^۱: «سخن بد آنان را به هر نیکوتری می‌آید پاسخ گوی. ما به سخن آنان آگاه‌تر هستیم» - . با اینهمه امّا، این سخن نه بدان معنی است که حفظ نظام اجتماعی از هرج و مرج و رعایت عفت عمومی، از ارزشی کمتر از این صفت والا برخوردار است؛ از اینرو بازداشتن ظالمان از ظلم و مجرمان از جرمهای اجتماعی، نه تنها در شمار واجبات عقلی است، که شرع نیز آن را امضاء و تأیید فرموده است. به این دو ایه شریفه بنگرید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ﴾^۲: «دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر کاری که کرده‌اند ببرید. این عقوبتی است از جانب خدا»؛

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳: «زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنید. و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، مباد که در حکم خدا نسبت به آن دو دستخوش ترحم گردید. و باید که به هنگام شکنجه کردنشان گروهی از مؤمنان حاضر باشند».

از اینرو، بر اساس یک قاعده کلی که از جمیع میان آن فضیلت و این حکم عقلی شرعی بدست می‌آید، می‌توان گفت که کابرد آن صفت، در جایی است که خود به فضیلتی دیگر

۱. المؤمنون، ۹۶.

۲. المائدة، ۳۸.

۳. النور، ۲.

بیانجامد؛ اما اگر با بکاربردن آن خوی شایسته، انسان بدکار در بدکاری خود پابرجا می‌شود، و یا ظالم بر ادامهٔ ظلم خود استوار می‌گردد، عقل استفاده از این صفت را قبیح شمرده به ایستادگی در برابر ایندو حکم می‌نماید؛ تا دفع بدکاری و ظلم شده جامعه به ایندو آلوده نگردد.

تکمله‌ای بر این مبحث

حلم، تنها با تحلّم / خویشتن را به آرامش وادار کردن، بدست می‌آید؛ چه ملکه شدن صفت حلم در نفس آدمی، سخت دشوار بوده کمتر کسی به آن موفق می‌شود. از اینرو بر سالکان کمال است که با مبارزهٔ با نفس و واداشتن آن به خویشتن‌داری به هنگام بروز هیجانات، اندک اندک این صفت را در خود مستحکم نمایند، تا سرانجام با استمداد از الطاف خداوندی، به ملکهٔ حلم دست یابند؛

هرچند در آن حالت نیز، باز خویشتن را به آرامش وادار کردن، همچون غذائی است که آن درخت مبارک را در نفس تقویت نموده به ریشه‌دار شدن آن کمک می‌نماید.

از اینروست که کَظْمُ غِیْظٍ / فروخوردن خشم، هم علّت پیدایش، و هم علّت بقاء این صفت در انسان شمرده می‌شود. شاید علّت اصرار قرآن کریم بر آنکه مؤمنان خویشتن را به این صفت بیارایند نیز، با توجه به همین مطلب روشن شود: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱: «و خشم خویش فرومی‌خورند و از خطای مردم درمی‌گذرند. خدا نیکوکاران را دوست دارد».

این آیه، نشان می‌دهد که عفو و احسان - که هردو در شمار برترین فضائل اخلاقی قرار دارند -، مترتّب بر کَظْمُ غِیْظٍ / فروخوردن خشم بوده، از پس آن پدید خواهند آمد.

۱. آل عمران، ۱۳۴.

چند روایت درباره خویشتن‌داری و فرو خوردن خشم

[۳۲۷] عن حَفْصِ بْنِ أَبِي عَائِشَةَ قَالَ: «بَعَثَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ غَلَامًا لَهُ فِي حَاجَةٍ، فَأَبْطَأَ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَثَرِهِ لَمَّا أَبْطَأَ، فَوَجَدَهُ نَائِمًا، فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ يُرَوِّحُهُ حَتَّى انْتَبَهَ، فَلَمَّا تَنَبَّهَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: يَا فَلَانُ، وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ!، تَنَامُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، لَكَ اللَّيْلُ وَلَنَا مِنْكَ النَّهَارُ»^۱؛

حفص گوید: «امام صادق ﷺ یکی از غلامان خود را به انجام کاری مأمور نمودند. آن غلام اما دیر کرده باز نیامد. امام نیز در پی او روان شد و او را در گوشه‌ای خفته یافت. ایشان کنار سر او نشستند و انتظار کشیدند تا غلام بیدار شد. چون او بیدار شد، حضرت به او فرمودند: فلانی! به خدا قسم این خواب حق تو نیست، هم شب می‌خوابی و هم روز؟ شب مال تو باشد و روز تو مال ما!».

[۳۲۸] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ يَقُولَانِ لِلسَّفِيهِ مِنْهُمَا: قُلْتَ وَقُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ، سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ!؛ وَيَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا: صَبَرْتَ وَحَلَمْتَ سَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ أَتَمَمْتَ ذَلِكَ. قَالَ: فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ إِرْتَفَعَ الْمَلَكَانِ»^۲؛

امام صادق ﷺ فرمودند: «چون بین دو نفر منازعه‌ای درگیرد، دو فرشته نازل می‌شوند و به آنکه در آن میان نادانی کرده می‌گویند: ناسزاگفتی و گفتی و تو سزاوار این ناسزاگفتن بودی، بزودی جزای آنچه گفتی را خواهی دید. و به آنکه خویشتن‌داری کرده می‌گویند: صبر کردی و حلم ورزیدی، اگر این حلم را به اتمام رسانی خداوند گناهان تو را خواهد

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۱۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۱۲.

بخشید. حضرت فرمودند: در این حال اگر شخص بردبار خوشتن داری خود را از دست بدهد و جواب آنکه نادانی کرده را باز دهد، آن دو فرشته به آسمان باز می گردند.»

[۳۲۹] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمُرُ النَّعَمِ، وَ مَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةٍ غِيْظٍ لَا أَكْفِيءُ بِهَا صَاحِبَهَا»^۱؛ امام سجّاد عليه السلام فرمودند: «دوست ندارم که با ذلّت نفس خود، شتران سرخ مو - که ارزش بسیاری داشته اند - را بدست آورم؛ و هیچ جرعه ای نیاشامیدم که نزد من گواراتر باشد از جرعه غیظی که فروخوردم، و آنکه به خشمم آورده بود را بخشیدم.»

[۳۳۰] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «مَنْ كَظَمَ غِيْظاً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى امْضَائِهِ حَشَا اللّٰهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: «هرکس غیظ خود را فرو خورد در حالی که می تواند بر اساس آن عمل کند، خداوند قلب او را در روز قیامت از امن و آرامش سرشار خواهد ساخت.»

[۳۳۱] عن مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِداً حَتَّى يَكُونَ حَلِيماً، وَ إِنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا تَعَبَّدَ فِي بَنِي إِسْرَآئِيلَ لَمْ يُعَدَّ عَابِداً حَتَّى يَصْمُمْتَ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سَنِينَ»^۳؛

امام رضا عليه السلام فرمودند: «انسان عابد نمی شود مگر آنکه حلیم و خوشتن دار باشد؛ و عبادت کنندگان در بنی اسرائیل به مقام عابد بودن نائل نمی شدند، مگر آنکه پیش از آن ده سال سکوت کنند - و در مقابل آنچه آنان را به خشم می آورد، حلم ورزیده سکوت نمایند -».

* * *

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۱۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۱۱.

فراتر از این احادیث، درباره سیره معصومان نیز روایات بسیاری وارد شده، که نشان از حلم شگفت آنان دارد. در این زمینه تنها به همین یک روایت بنگرید:

[۳۳۲] عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «إنَّ يهودياً كان له على رسول الله صلى الله عليه وآله دنانير، فتقاضاه، فقال له: يا يهودي! ما عندي ما أعطيك، فقال: فإني لأفارقك يا محمد حتى تقضييني، فقال: إذا أجلس معك، فجلس معه حتى صلى في ذلك الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة، وكان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يتهدّدونه ويتواعدونه، فنظر رسول الله صلى الله عليه وآله إليهم فقال: ما الذي تصنعون به؟ فقالوا: يا رسول الله! يهودي يحبسك؟ فقال صلى الله عليه وآله: لم يبعثني ربي - عز وجل! - بأن أظلم معاهداً ولا غيره. فلما علا النهار قال اليهودي: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، و شطر مالي في سبيل الله، أما والله ما فعلت بك الذي فعلت إلا لأنظر إلى نعتك في التوراة، فإني قرأت نعتك في التوراة: محمد بن عبد الله مولده بمكة ومهاجره ببيتة، وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب ولا متزین بالفحش ولا قول قين، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله، وأنت رسول الله، و هذا مالي، فأحكّم فيه بما أنزل الله، وكان اليهودي كثير المال؛^۱

امیرالمؤمنین عليه السلام حکایت کردند که: «یکی از یهودیان مدینه، از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله طلبی داشت. او به نزد ایشان آمده طلب خود را مطالبه کرد، اما پیامبر که پولی نداشتند، فرمودند: ای مرد یهودی! من چیزی ندارم که طلب تو را پرداخت نمایم. آن مرد هم گفت: در اینصورت من تو را رها نمی‌کنم تا پول مرا بدهی. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نیز پذیرفتند که در اختیار او قرار گیرند تا بتوانند پول او را بالآخره پرداخت کنند.

این حالت از پیش از ظهر آنروز، تا صبح فردایش به طول انجامید؛ و او همچنان ایشان را رها نمی‌کرد، و ایشان نیز در کنار او نشسته بودند. چون صبح شد، یاران پیامبر به تهدید آن یهودی پرداخته او را برکارش سرزنش می‌کردند؛ پیامبر اما با کمال آرامش، آنان را از

این کار بازداشته سؤال فرمودند: با این یهودی چه می‌کنید؟ چرا با او اینگونه رفتار می‌کنید؟ یاران پیامبر پاسخ دادند: ای پیامبر! آیا یک یهودی می‌تواند شما را حبس کرده از رفتن به خانه منع کند؟! پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خداوند مرا به پیامبری مبعوث نکرده که به کسی که پیمانی با من دارد و یا به دیگران ظلم کنم.

چون ظهر شد، آن مرد یهودی شهادتین را بر زبان جاری ساخت، و همزمان مقداری از اموال خود را در راه خدا به ایشان هدیه کرد. او سپس در توجیه آنچه انجام داده بود گفت: ای پیامبر! تمامی آنچه من انجام دادم، تنها به این علت بود که می‌خواستم اخلاق شما را با آنچه در تورات آمده، مطابقت دهم و مطمئن شوم که شما همان پیامبر مورد نظر تورات هستید؛ چه در این کتاب آمده است که: «محمد بن عبدالله در مکه بدنیا می‌آید، و به مدینه مهاجرت می‌کند. او سخت دل و تندخو و دشنام ده و تلخ سخن نیست»؛ و من شهادت می‌دهم که بجز از الله خدای دیگری نیست، و تو پیامبر اوئی. اکنون تمامی مال من در اختیار توست، هر حکمی خداوند می‌فرماید در آن جاری کن. آن مرد یهودی بسیار ثروتمند بود».

این روایت، بخوبی نشان از حلم و بردباری پیامبر اکرم ﷺ در مقابل کسی دارد، که براحتی می‌توانستند از دست او راحت شده بدهی خود را به موقعی دیگر حواله نمایند؛ اما ایشان از این کار سر باز زده خود را در اختیار او قرار دادند، تا سرانجام او در اثر اخلاق ایشان به اسلام گروید.

روایات بسیاری از حلم اهل عصمت علیهم‌السلام نقل شده، که تمامی آنها درس آموز است و پندآمیز.

رذیلت یازدهم:

غضب

غضب، حالتی نفسانی است که ناخوشایندها را در برابر چشم انسان نهاده، او را به انتقام گرفتن از آنها تحریک می‌نماید؛ از اینرو خون در اعضاء آدمی با شدت بیشتری جریان می‌یابد، تا توان اقدام به انتقام در او بیشتر شود؛ هم‌ازینرو قلب به تلاطم می‌افتد، چهره برافروخته می‌شود، و بدن آدمی به لرزش و حرکت در می‌آید؛ در این حالت تنها انتقام است که برای شخص غضبناک آسودگی را در پی خواهد داشت؛

بر این اساس اگر موفق به انتقام نشود، با اندوه، تیرگی چهره، استتار عقل و خاموشی نور آن مواجه شده، هر راهی را می‌آزماید تا بتواند خود را از این اندوه نجات بخشد. از همین روست که وعظ و نصیحت، بلکه تهدید نیز در انسان غضبناک ثمری نداشته، او را از آنچه در پی آنست باز نخواهد داشت.

مرحوم فیض کاشانی رحمته الله را در «المَحَجَّةُ الْبَيْضَاء»^۱ در این زمینه سخنی کامل است، که طالبان کمال را به کار می‌آید.

غضب، بدون تردید در شمار مهلکات بوده چه بسا فرد غضبناک را به هلاکت دائمی می‌رساند؛ به تعبیر برخی از بزرگان: «نجات کشتی کوچکی که در اقیانوس متلاطمی افتاده

۱. المَحَجَّةُ الْبَيْضَاء، ج ۵ ص ۲۸۹.

و در دست باده‌ها و طوفانهای سهمگین از این سو به آن سو می‌شود، بیشتر از نجات انسانی که در دست طوفان غضب گرفتار شده است، ممکن می‌باشد؛ از همین روست که امیرمؤمنان علیه السلام غضب را گونه‌ای از جنون دانسته‌اند: [۳۳۳] «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ»^۱: «تندخوئی و غضب، گونه‌ای از جنون است، چرا که غضبناک سرانجام از آنچه انجام داده پشیمان می‌شود؛ اما اگر پشیمان نشود به دیوانگی کامل مبتلا شده است».

آری! اینکه انسان غضبناک بدون اراده خود به کارهایی دست می‌زند که تنها جاهلان و احمقان به آن دست می‌یازند، نشان از همین دارد که غضب را با جنون رابطه‌ای محکم است. دشنام دادن به دیگران - که گاه به دشنام به حضرت حق و ارتداد و خروج از دین نیز می‌انجامد! - ، افشاء اسرار دیگران و حتی اسرار شخصی خود، زدن دیگران و مجروح نمودن و یا حتی به قتل رسانیدن آنان نیز، در شمار نتایجی است که از غلبه این صفت بر انسان پدید می‌آید؛ و نشان می‌دهد که تنها با خاموشی نور عقل - که خود جنون است - ، آدمی دست به این کارها دراز نموده است.

این ردیلت نیز - همانگونه که پیش از این بارها متذکر شده‌ایم - ، از مراتبی چند برخوردار است، که تمامی آنها در شمار رذائل بوده از هیچ حسنی برخوردار نیست. آری اندکی از غضب، شعله‌ای کوچک از آتش جهنم است؛ و غضب بسیار، آتش فروزان آن. از اینرو سخن مشهور در میان اخلاق‌پژوهان، که بر اساس آن اعتدال در غضب رانیکو شمرده، آن را گونه‌ای از شجاعت دانسته‌اند، پذیرفته نبوده صحیح نمی‌نماید؛ چه شجاعت که در شمار فضائل است را، با غضب نسبتی نیست که بتوان حُسن آن را در مقابل قبح این نهاده به حُسن غضب حکم نمود.

سخن منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: [۳۳۴] «الشُّجَاعُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ غَضَبِهِ»^۲: «انسان

۱. نهج البلاغة، کلمه ۲۵۵.

۲. جامع السعادات، ج ۱ ص ۳۲۵.

شجاع کسی است که به هنگام غضبناک شدن بتواند نفس خود را کنترل نماید» نیز، بر همین معنی دلالت می‌نماید؛ چه انسان شجاع، توان تسلط بر نفس خویش را داراست؛ انسان غضبناک اما از چنین موهبتی بی‌بهره بوده عنان خویش را به دست این خوی سرکش سپرده است.

کوتاه سخن آنکه غضب از مراتب شجاعت نبوده، هیچ حسنی بر آن متصور نیست. شاید بتوان گفت که برخی از آیات قرآن کریم، که خداوند و برخی از پیامبران او را به این صفت یاد کرده است، باعث شده تا اینان مراتب ضعیف غضب را نیکو شمارند. به این دو آیه توجه نمائید:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ﴾^۱: «از چیزهای پاکیزه که شما را روزی داده‌ایم بخورید و از حد مگذرانیدش تا مباد خشم من به شما رسد، که هر کس که خشم من به او برسد در آتش افتد»؛

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲: «موسیٰ خشمگین و پُر اندوه نزد قومش بازگشت و گفت: ای قوم من، آیا پروردگارتان شما را وعده‌های نیکو نداده بود؟ آیا درنگ من به درازا کشید یا خواستید که خشم پروردگارتان به شما فرود آید».

به باور ما اما، در این موارد کلمه غضب به خاطر شباهت بسیاری که به انتقام‌های صحیح و محققانه داشته، در این معنی بکار رفته است. پیش از این اشاره کردیم که بکاربردن فضائل در مواقعی که به نشر و گسترش رذائل می‌انجامد، نه تنها شایسته نیست، که اصلاً مجاز نمی‌باشد. در این موارد نیز برخورد خداوند متعال و یا پیامبران علیهم‌السلام، با آنان که سر از اطاعت پیچیده‌اند، نشانگر انتقام و تأدیبی است که به حکم عقل و شرع نیکو بوده تنها راه

۱. طه، ۸۱.

۲. طه، ۸۶.

صحیح می‌نماید. از اینرو غضب یاد شده در این آیات، تنها از نظر لفظی با غضبی که مورد سخن ماست شبیه بوده، ارتباطی بایکدیگر نخواهد داشت.

روش تهذیب نفس از غضب

پیش از این، بصورت کلی از روش تهذیب نفس از رذائل سخن گفته‌ایم. در اینجا نیز اشاره می‌کنیم که هم ستردن این رذیلت از نفس آدمی ممکن است، و هم آن را روشی است که با پیگرفتن آن، براحتی می‌توان از دام آن رهائی یافت.

قرآن کریم، خود به روشنی گواهی می‌دهد که در مرتبه نخست، هم خود کتاب اخلاق است، و هم بعثت پیامبران برای ستردن رذائل از نفوس مردمان بوده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۱: «ما پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم».

بسیاری از مفسران، «قسط» را تنها به معنای عدالت اجتماعی دانسته‌اند؛ این سخن هرچند صحیح است اما کامل نیست، چه پیش از بسط عدالت اجتماعی می‌باید به بسط عدالت در جانهای مردم پراخت. از اینرو ما برآنیم که این ایه، به هردو نوع از عدالت اشاره می‌نماید؛ از اینرو هدف از ارسال پیامبران، عدالت قلب، یعنی قرار دادن قلب انسان در نقطه میانه امیال و آرزوها بوده است، که تنها با تهذیب نفس از رذائل و تزئین آن به فضائل ممکن می‌شود.

براین اساس، آیا می‌توان پذیرفت که رذائل اخلاقی - و از آن جمله غضب - در شمار اجزاء طبیعت آدمی بوده، تغییر آن ممکن نمی‌باشد؟!.

این سخن، از آنجا سرچشمه گرفته که اینان، میان «نفس اماره» و «صفات ردیلت» اشتباه کرده، ایندو را به یک معنی دانسته‌اند. «نفس اماره» جزئی از وجود انسان بوده امکان رفع آن از هستی انسان نیست؛ «رذائل اخلاقی» اما اینگونه نبوده با مجاهدتی اخلاقی / شرعی می‌توان درخت آن را از نفس برگزند. حدیث معروف نبوی ﷺ: [۳۳۵] «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشُبُّ مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحَرَصُ وَ الْأَمَلُ»^۱: «آدمیزاد پیر می‌شود و دو صفت او جوان می‌ماند: حرص و آرزو»، نیز اشاره به همین مطلب کرده است.

همه ما در زندگی خود، افرادی را دیده‌ایم که از اوج انحطاط سربرکشیده، به مدارجی از کمال واصل شده‌اند؛ این خود نشان از آن دارد، که رذائل جزئی از نفس انسان نبوده امکان برطرف کردن آن از نفس وجود دارد.

آری! این امر ممکن است و هرچند سخت دشوار می‌باشد، اما توجه به اجر والای آن، و نیز ضرورت بدون تردیدش، انسان را به انجام آن تشویق می‌نماید. در این مسیر، توکل به خداوند و توسل به اولیای معصومش علیهم‌السلام، مفید است و سودبخش.

گذشته از این، تقوانیز از چنان شأنی برخوردار است، که بدون تردید بدون آن نمی‌توان گامی به جلو نهاد: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۲: «و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد * و از جایی که گمانش را ندارد روزی‌اش می‌دهد».

زان پس، بهترین راه برای تهذیب نفس از این صفت ناشایست، دفع آن می‌باشد؛ به آن معنی که انسان از طغیان غضب و پیدایش هیجان آن در نفس جلوگیری نماید، چه چون این حالت در آدمی پدید آمد، غلبه یافتن بر آن در کمال سختی است؛ اما جلوگیری از پیدایش آن - که با احتراز از زمینه‌های تولید آن پدید می‌آید -، نه تنها ممکن، که آسان نیز می‌نماید.

۱. تحف العقول، ص ۴۵.

۲. الطلاق، ۲ و ۳.

مبارزه منفی که بارویگردانی از علل و عوامل پیدایش این صفت تحقّق می‌یابد، تعبیری دیگر از همین روش است.

گذشته از آن، حرکت تدریجی در این مسیر، باعث می‌شود که سالک مسیر کمال، بگونه اثباتی - و نه مبارزه منفی -، با آن صفت برخورد کرده اندک اندک بر آن غالب آید. در این حرکت تدریجی، نخست می‌باید بسیاری از دیگر رذائل را از نفس سترد؛ رذائلی که زمینه غضب را فراهم می‌آورد، در این شمار است: کینه، حسد، کبر، تعصّب و رزی، غرور و ...، که هریک باعث پیدایش غضب در نفس انسان می‌شود.

پس از آن، مبارزه با خود قوّه غضب نیز مرحله دیگری است که سالکان می‌بایست به آن پردازند. مواظبت از خویشتن تا این قوّه در آنان به هیجان درنیاید، فرو خوردن غضب، اندیشه و تدبّر در تبعاتی که از پی آن حاصل می‌شود، و سرانجام یادآوری این نکته که غضب نارضایتی و عذاب الهی را در پی خواهد داشت، در این مسیر آدمی را سخت نافع خواهد بود.

قرآن کریم، حلم پیامبر اکرم (ﷺ) - که در نقطه مقابل غضب قرار دارد - را، از ادله موقّیت ایشان در امر جذب مردمان دانسته است: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۱: «اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند».

امام صادق (ع)، از حضرت حق حکایت می‌کنند که فرموده است: [۳۳۶] «لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مَنِّي مَنْ أَدَّى عَبْدِي الْمُؤْمَنَ وَ لِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمَنَ»^۲: «به من اعلام جنگ داده است هرکس که یکی از بندگان مؤمن مرا اذیت کند؛ و هرکس که یکی از بندگان مؤمن مرا اکرام نماید، باید خود را از غضب من در امان داند».

آیا ایندو مطلب، جز از راستای غضب و مبارزه با آن محقّق می‌شود؟.

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۰.

بر اساس آنچه گذشت، نیاز به تذکار این نکته نیست که غضب در هر حال مذموم بوده، با تفاوت آنچه بر آن و بخاطر آن غضب می‌گیرند، تغییری در آن ایجاد نمی‌شود؛ چه غضبناک شدن بخاطر احقاق حق مظلومان نیز ناپسند است، همانگونه که غضب در راه خدا نیز اینگونه است. پس از این، توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داشت.

چند حدیث درباره غضب

[۳۳۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «غضب ایمان را از بین می‌برد، همانگونه که سرکه عسل را نابود می‌کند».

[۳۳۸] عن مُسَيَّرٍ قَالَ: ذُكِرَ الْغَضَبُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ فَوْرَةِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ، وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذِي رَحِمٍ فَلْيَدْنُ مِنْهُ فَلْيَمْسُهُ، فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مُسَّتْ سَكَنَتْ»^۲؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: «گاه انسان غضبناک می‌شود، و به هیچ وجه آرام نمی‌گیرد تا سرانجام به جهنم وارد می‌شود. از اینرو هرکس بر دیگری غضب گرفت، اگر ایستاده است

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۲.

بلافاصله بنشینند، که در اینصورت رجزی که شیطان در گوش او خوانده رفع می‌شود؛ و هرکس بر یکی از خویشانش غضبناک شد به او نزدیک شود و او را لمس نماید، چرا که لمس خویشاوند باعث سکون غضب می‌شود.

[۳۳۹] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «غضب، کلید تمامی بدی‌ها است».

[۳۴۰] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَجَّى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- بِهٖ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا

مُوسَى! أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَكَ عَلَيْهِ أَكُفَّ عَنْكَ غَضَبِي»؛^۱

امام باقر علیه السلام فرمودند: «در تورات در شمار سخنانی که خداوند به موسی فرمود، این عبارت بود: ای موسی! غضب خود نسبت به کسی که مالک او هستی را کنترل نما، تا من نیز غضب خود را از تو بازدارم».

[۳۴۱] عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ»؛^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرکس غضب خود را کنترل نماید، خداوند زشتی‌های او را پوشیده می‌دارد».

[۳۴۲] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، وَإِنْ

أَحَدُكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيُلْزِمِ الْأَرْضَ فَإِنَّ رَجَزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ»؛^۳

امام باقر علیه السلام فرمودند: «غضب شعله‌ای از شیطان است که در قلب فرزند آدم فروزان می‌شود، و هر یک از شما چون غضبناک شود، چشمانش قرمز می‌شود و بینی‌اش باز شده شیطان داخل آن می‌شود؛ از اینرو هرگاه که بر سر خود از این مطلب نگران شدید، بنشینید،

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۳.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۳.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۴.

چرا که به هنگام نشستن رجزی که شیطان در گوش شما خوانده، برطرف می‌شود».

[۳۴۳] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «الْغَضَبُ مُمَحِقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ.

و قَالَ: مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «غضب، قلب حکیمان را نیز از بین می‌برد.

و نیز فرمودند: هرکس نتواند غضب خود را کنترل کند، عقل خود را نیز کنترل

نمی‌کند».

فصل دوازدهم

فضیلت دوازدهم: بخشش و چشم‌پوشی

رذیلت دوازدهم: کینه

فضیلت دوازدهم:

بخشش و چشم‌پوشی

عفو / بخشش، ملکه‌ای است که رضایت و گذشت در مقابل امر تلخی که به انسان روی آورده، و آنکس که چنین کرده را، برای انسان ممکن می‌سازد. به عبارتی دیگر، عفو ملکه‌ای است که بواسطه آن، می‌توان از انتقام و مجازات شخص بدکار گذشت، و او را در مقابل این کار بخشید.

«صَفْح» که در بسیاری از آیات و روایات ما از آن یاد شده است اما، تفاوتی کوچک با عفو دارد؛ چه در عفو با در نظر گرفتن خطا از خطا کار درمی‌گذرند، اما در صفح اصلاً خطای او را در نظر نمی‌آورند، گویا او اصلاً مرتکب چنین خطائی نشده است. با این توضیح، روشن شد که «عفو» هم در شمار اخلاق است، و هم در شمار اخلاقیات؛ چه هم در شمار صفات انسان قرار دارد، و هم در شمار افعالی که در پی این صفات پدید می‌آید. «گذشت»، هم صفت است و هم فعلی است که آدمی در مقابل انسان خطا کار انجام می‌دهد.

بهر حال این صفت شایسته نیز، همچون دیگر صفات انسانی از عرضی عریض برخوردار بوده مراتبی چند را در خود دارد.

در علو این صفت، همان بس که خداوند متعال در قرآن کریم خود را به آن متصف فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ»^۱: «زیرا خدا عفوکننده و آمرزنده است».

۱. الحج، ۶۰ و المجادلة، ۲.

مادّه «غفران» و الفاظ مشتقّ از آن، که از معنایی مشابه عفو برخوردار است نیز، در بیش از سیصد آیه از قرآن کریم، بر خداوند متعال اطلاق شده است. از اینروست که هرکس به عفو، صفح و غفران زینت یابد، در حقیقت به اخلاق الهی متّصف شده است؛ و از اینجهت به او - جلّ و علا! - شباهت یافته است. از اینروست که قرآن کریم صراحتاً بندگان را امر می‌فرماید تا در بوستان اخلاق خویش، گل شاداب عفو را نیز بنشانند. بیش از این، اشاره کردیم که بنا بر برخی از آیات قرآنی، عفو الهی پس از اتّصاف بندگان به صفت بخشش ظاهر می‌شود: ﴿وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱: «باید ببخشند و ببخشایند. آیا نمی‌خواهید که خدا شما را ببامرزد؟»، پرواضح است که تنها همین نکته کافی است تا آدمی به تلاش پرداخته، خود را در مسیر اتّصاف به این حسنه اخلاقی قرار دهد.

در این آیات نیز، این صفت در شمار صفات متّقیان و مُحسنان یاد شده است: ﴿وَأَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۲: «و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیکتر است»؛ ﴿فَاغْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳: «عفوشان کن و از گناهشان درگذر که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

بر این اساس، به سرّ سخن حضرت یوسف (ع) پی می‌بریم، که چون با برادران بدکار خود رودررو شد، نه تنها به سرزنش آنان پرداخت، که حتّی آنان را به رحمت الهی امیدوار ساخت، تا از شرمساری و ناراحتی روحی نیز آسوده شوند: ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۴: «امروز شما را سرزنش نباید کرد خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است».

۱. التّور، ۲۲.

۲. البقرة، ۲۳۷.

۳. المائدة، ۱۳.

۴. یوسف / ۹۲.

فخر رازی، در تفسیر این آیه شریفه روایتی عجیب آورده است. بنا بر آنچه او می‌نگارد، چون مدتی از آشنائی یوسف علیه السلام با برادران گذشت، آنان که از کرده پیشین خود شرمگین بودند، کسی را به عنوان سفیر به محضر یوسف فرستاده عرض حال نمودند که: تو هر ظهر و شب ما را به میهمانی سفره خود می‌خوانی، در حالی که ما از آنچه نسبت به تو انجام داده‌ایم شرمگین و پشیمانیم؛ از این‌رو نگاه کردن به چهره تو نیز برای ما سخت است و خجلت‌زا!.

یوسف اما بزرگوارانه به آنان پاسخ داد: هرچند من پادشاه سرزمین مصر شدم، اما مصریان پیش از آمدن شما مرا همچنان به چشم برده‌نگریسته می‌گفتند: بلند مرتبه است خدائی که برده‌ای که به بیست درهم خرید و فروش می‌شد را، به مرتبه سلطنت رسانید؛ اما چون شما آمدید من در میان آنان عظمت یافته، آنان نه مرا به چشم برده که به عنوان کسی که برادرانی رشید دارد و خود از نسل ابراهیم خلیل علیه السلام است می‌نگرند. بنابراین نه تنها از رودروئی با من خجلت زده نباشید، که بدانید وجود شما مایه مباهات و فخر و آبروی من شده است.^۱

این سیره، در سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز حکایت شده است. باز بنا به نقل فخر رازی^۲، چون پیامبر اکرم مکه مکرمه را فتح فرمود، دو سوی درب کعبه را گرفت و خطاب به قریشیان فرمود: گمان می‌کنید که با شما چه خواهم کرد؟ آنان که از خلق و خوی الهی ایشان آگاه بودند، یکصد گفتند: ما جز گمان خیر در حق تو چیز دیگری روانمی‌داریم، تو برادری بزرگوار و بخشنده و فرزند برادری بزرگوار و بخشنده هستی و اکنون قدرت داری که هر چه خواهی در حق ما روا داری! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اما فرمودند: من همان سخنی را می‌گویم که برادرم یوسف گفت: «لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ»^۳: «امروز شما را سرزنش نباید

۱. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

۳. یوسف ۹۲.

کرد». آنگاه آنان را بخشید و از هیچیک از آنان انتقام نگرفت!

موارد عفو و بخشش

پیش از این، اشاره کردیم که عمل به فضائل اخلاقی، تنها در صورتی جائز است که به ترغیب بدکاران به بدکاری و ظالمان به ظلم نینجامیده، به نشر رذائل منجر نشود. سخن در عفو و بخشش نیز، بر همین گونه است؛ چه هرچند خود بخشش سراسر نور بوده هیچگاه به ظلمت آلوده نمی‌شود، اما در مواردی ممکن است به نتایج نامطلوب ختم شود؛ از اینرو بخشش در این موارد نه تنها در شمار محسنات اخلاقی نیست، که چون به ترویج رذائل منجر می‌شود، می‌تواند خود امری قبیح به حساب آید. از اینرو، شایسته است در اینجا به کوتاهی از مواردی که عفو و صفح در آنها پسندیده است، سخن گوئیم، تا در مقابل آن مواردی که بخشش در آنها جائز نیست نیز مشخص گردد:

۱. بخشش در حقوق عمومی جامعه

بخشش در اموری که به حقوق عمومی جامعه باز می‌گردد، تنها در حیطة حاکم بوده دیگران را حقّی در آن نیست. از اینرو هرچند مثلاً ولّی مقتول می‌تواند از قصاص قاتل درگذرد، اما در مواردی که حقوق جامعه تضییع شده است، کسی جز حاکم و آنهم تنها در صورتی که صلاح جامعه را در آن ببیند، نمی‌تواند از مجازات متّهمین صرف نظر نماید. مواردی که زنا انجام شده و انجام آن برای عموم مردم به ثبوت رسیده است، در این شمار است.

۲. بخشش ظالمان

بخشش ظالمی که هم اکنون در حال ظلم است نیز، در این شمار است. چه بخشش او باعث می‌شود تا بیشتر به ظلم پرداخته بر این عمل شهادت یابد. حضرت حق در این زمینه

می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُفَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۱: «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد * جز این نیست که خدا از دوستی ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خود بیرون‌تان رانده‌اند یا در بیرون‌راندنتان همدستی کرده‌اند شما را باز دارد. و هر که با آنها دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود».

این بیت معروف شاعر فارسی‌زبان نیز، در اشارت به همین مطلب است:

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

قرآن کریم در این زمینه قانونی کلی عرضه نموده، که در تمامی موارد تردید می‌توان به آن مراجعه نمود. این آیه شریفه همان قانون کلی و عمومی قرآنی است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲: «محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان».

۳. بخشش گناهکار

بخشش گناهکار نیز اگر به وقاحت او انجامیده در انجام گناه یاریش نماید، صورتی اینگونه می‌یابد. خداوند متعال خود در این آیات به این مطلب اشاره می‌فرماید: ﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳: «و هر که از آن سرباز زند، بهره‌ او عذابی است دردآور»؛

۱. الممتحنة، ۸ و ۹.

۲. الفتح، ۲۹.

۳. البقرة، ۱۷۸.

﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ﴾^۱: «از آنچه در گذشته کرده‌اید خدا عفو کرده است، ولی هر که بدان باز گردد خدا از او انتقام می‌گیرد»؛
 ﴿إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾^۲: «اگر از تقصیر گروهی از شما بگذریم گروه دیگر را که مجرم بوده‌اند عذاب خواهیم کرد».
 در این فهرست، به مواردی دیگر نیز می‌توان اشاره نمود. ما در اینجا به خاطر احتراز از تطویل، دامن سخن را فرو می‌چینیم و به بیان چند حدیث در این زمینه می‌پردازیم.

چند روایت

درباره عفو و بخشش

[۳۴۴] عن الصادق عليه السلام: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يُنَادِي مَنَادٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: أَلَا فَلَيقُمْ كُلُّ مَنْ أَجْرُهُ عَلَيَّ، فَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ عَفَى عَنْ أَخِيهِ»^۳؛
 پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «در روز قیامت فریادی از داخل عرش حضرت حق به گوش آید که: هر کس ثوابش بر عهده من است برخیزد! در این هنگام تنها کسانی که دیگران را بخشیده‌اند، برخوانند خاست».

[۳۴۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمُرُ النَّعَمِ، وَ مَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةٍ غِيْظٍ لَا أَكْفِيءُ بِهَا صَاحِبَهَا»^۴؛

۱. المائدة، ۹۵.

۲. التوبة، ۶۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۰۳.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۹.

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «دوست ندارم که با ذلّت نفس خود، شتران سرخ مو - که ارزش بسیاری داشته‌اند - را بدست آورم؛ و هیچ جرعه‌ای نیاشامیدم که نزد من گوارتر باشد از جرعه غیظی که فروخوردم، و آنکه به خشمم آورده بود را بخشیدم».

[۳۴۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَرْوُتُنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا»؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما خاندانی هستیم که روشمان بخشیدن کسانی است که به ما ظلم کرده‌اند».

[۳۴۷] عَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - : «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» قَالَ: «الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ

عتاب»^۲؛

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «پس گذشت کن، گذشتی نیکو» فرمودند: «مراد آنست که بدون آنکه عتاب و درشتی کند، ببخشاید».

[۳۴۸] عَنْ أَبِي حمزة الثُمَالِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

جَمَعَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَنَادِي مُنَادٍ: أَيُّنَ أَهْلِ الْفَضْلِ؟

قَالَ: فَيَقُومُ عُتْقُ مِنَ النَّاسِ فَيَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: وَ مَا كَانَ فَظْلُكُمْ؟

فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَصِلُ مِنْ قَطْعِنَا وَ نُعْطِي مَنْ حَرَمْنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا، قَالَ: فَيُقَالُ لَهُمْ:

صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ!«^۳؛

ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم که امام سجّاد علیه السلام می‌فرمودند: «چون روز قیامت دررسد،

خداوند تمامی مردم روزگاران را در مکانی واحد جمع می‌کند؛ آنگاه کسی ندا در می‌دهد

که: بزرگواران کجا هستند؟ در این حال برخی از مردم برمی‌خیزند. پس ملائکه آنان را در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۱۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۴۲۱.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۷.

میان گرفته می‌گویند: بزرگواری شما چه بود؟ می‌گویند: روش ما چنین بود که هرکس با ما قطع ارتباط نمود ما با او ارتباط برقرار ساختیم، و هرکس ما را محروم ساخت ما به او بخشش کردیم، و هرکس که به ما ظلم کرد ما او را بخشیدیم.

حضرت فرمودند: در این حال فرشتگان می‌گویند: راست می‌گوئید، داخل بهشت شوید».

رذیلت سیزدهم:

کینه

کینه در مقابل عفو و بخشش قرار داشته، و عبارت از دشمنی پایداری است که در نفس انسان راسخ شده؛ بگونه‌ای که موجب سیاهی آن شده حالات نفسانی را از اعتدال و تنظیم خارج می‌سازد. از اینرو آثاری تلخ پدید می‌آورد که مانع رسیدن انسان به کمال می‌شود. از این آثار می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. کینه لجاجت را به همراه می‌آورد، از اینرو انعطاف فرد برای پذیرش حق را از میان برده او را از حقیقت باز می‌نماید.

۲. کینه، درگیری انسان با دیگران را افزایش می‌دهد؛ از اینرو کینه‌جویان دائماً در مشاجره بوده خواه با خود و یا با دیگران درگیری خواهند داشت.

۳. اندوه و غم نیز بر انسان کینه‌جو غالب می‌شود، و همانگونه که آتش هیزم را از بین می‌برد، روح انسان کینه‌جو نیز بوسیله اندوه‌های گوناگون تیره و تار می‌گردد.

۴. کینه، سوء ظنّ به دیگران را از پی می‌آورد. صفت سوء ظنّ گاه چنان در فرد شدید می‌شود، که نه تنها به دیگران که - العیاذ بالله - به حضرت حق نیز سوء ظنّ می‌یابد؛ بدیهی است که نتیجه این مسیر تنها جهنّم است و بس.

۵. گوشه‌گیری، تنهایی و ترک مراوده با دیگران نیز، در شمار آثار کینه‌ورزی است. این تنهایی گاه به انزوای انسان از نزدیکترین خویشانش نیز منجر می‌شود.

۶. عیب جوئی از دیگران و اظهار آن عیوب، که به اشاعه فحشا و غیبت می انجامد نیز، در شمار دیگر آثار کینه ورزی است.

۷. بی اعتنائی به نیازهای دیگران، و بویژه نیازهای آنکس که نسبت به او کینه به دل گرفته نیز، در همین شمار است. تلخ تر آنکه انسان کینه ورز، گاه از سر عمد سعی در برنیارودن حوائج دیگران کرده آنان را از کمکهای خود بی نصیب می گذارد. بدیهی است که گناه این عمل سخت بزرگ است.

بنابر روایتی از امام صادق (ع): [۳۴۹] «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ، مَزْرَقَةً عَيْنَاهُ، مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُقْبِهِ، فَيُقَالُ: هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ»^۱: «هر مؤمنی که مؤمن دیگری را از آنچه بدان نیاز دارد باز دارد، در حالی که می تواند در رفع حاجت او بکوشد - خواه از امکانات خود، و یا از امکانات دیگران در این مسیر استفاده کند -، خداوند او را در قیامت با چهره‌ای سیاه و چشمانی دریده و سرخ و دستانی که با زنجیر به گردنش آویخته است نگاه می دارد، و در حق او گفته می شود که: این خائن است که در حق خدا و پیامبرش خیانت کرده است! آنگاه امر می شود که به آتش انداخته شود».

امثال این روایت در این باب بسیار نقل شده است.

۸. کفران نعمت نیز در شمار دیگر آثار کینه است؛ چرا که انسان کینه ورز نمی تواند شکر نعمتی را بجا آورد، چرا که اصلاً نعمتی را نمی بیند تا آن را شکر کند؛ در این زمینه تفاوتی میان نعمتهای الهی و یا نعمتهای بندگان نیست.

* * *

اکنون در پایان این بحث، اشاره می‌کنیم که قرآن کریم از وجود دو دسته از مردمان خبر داده است:

۱. گروهی کینه ورز؛

۲. و گروهی بخشنده.

گروه نخست به هر طریق ممکن از حق روی گردانده، از ظهور آن مانع می‌شوند: ﴿كَأَنَّهُ كَانَ لَآيَتِنَا عَيْنِدَا * سَأُهِقَهُ صُعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ * فَفَالَ إِنَّ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۱:

«آری، که او در برابر آیات ما ستیزه‌جوست * او را به مشقتی می‌اندازم * او اندیشید و طرحی افکند * مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ * باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ * آن گاه نگریست سبس روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید * سبس روی گردانید و گردنکشی کرد * گفت: این، جز جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست * این، جز سخن آدمی هیچ نیست».

گروه دوم اما، در پی آنند که در هر لحظه به ترویج حقیقت پرداخته، ظهور آن را توسعه بخشند: ﴿قَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي﴾^۲: «گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب من که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است. و چقدر به من نیکی کرده است آن گاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد».

بخوبی نشان می‌دهد که حضرت یوسف علیه السلام از چه مرتبتی در بخشش برخوردار بود، که نه تنها گناه برادران را نادیده گرفت، که تمامی آن را بر عهده شیطان نهاد.

۱. المدثر، ۱۶ - ۲۵.

۲. یوسف، ۱۰۰.

علل پیدایش کینه

اموری چند به پیدایش کینه، و ثبوت آن در نفس می‌انجامد. از اینرو بایسته است که با توجه به آن امور، از پیدایش آنها پیشگیری نمود.

در اینجا به برخی از این علل و عوامل اشاره می‌کنیم:

۱. تمسخر، سرزنش، شماتت دیگران و دشنام دادن به آنان، در این شمار است. این امور، گذشته از آنکه به حکم عقل و شرع قبیح می‌باشند؛ از این رهگذر نیز حرام شمرده می‌شوند.

به روایتی در این زمینه از امام صادق (ع) توجه کنید:

[۳۵۰] «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَىٰ مَنَادٌ: أَيُّنَ الصُّدُودُ لِأَوْلِيَائِي؟

فَيَقُومُ قَوْمٌ لَيْسَ عَلَىٰ وَجْهِهِمْ لَحْمٌ، فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آذَوْا الْمُؤْمِنِينَ وَنَبَّأُوا لَهُمْ عَانْدُوهُمْ وَعَنْفَوْهُمْ فِي دِينِهِمْ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ»؛

«چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای فریاد کند که راه‌بندان بر دوستان من کجایند؟ در این حال گروهی برمی‌خیزند که هیچ گوشتی بر چهره ندارند، پس گفته می‌شود: اینان کسانی هستند که مؤمنان را اذیت کرده با آنان مخالفت و دشمنی ورزیده‌اند، و در دینشان سرزنششان کرده‌اند. آنگاه فرمان می‌رسد که به سوی جهنمشان برند».

۲. جدل کردن و پای فشاری بر سخن خود نیز، در این شمار است. توصیه‌های بسیار

اهل عصمت (ع) به ترک جدل و لو آنکه سخن انسان بر حق باشد، در همین راستا صورت گرفته است.

۳. ظلم، که گونه‌های مختلفی دارد نیز، مایه ایجاد کینه می‌شود. در این میان،

ظلمهای مربوط به آبرو و مال، آتش کینه را بیشتر مشتعل می‌نماید؛ از اینرو احتراز

از این گونه ظلمها نه تنها خود واجب است، که به این علّت نیز از وجوب بیشتری برخوردار می شود.

دردناک آنکه گاه کینه ای که در اثر ظلمی پدید آمده است، تا چند نسل ادامه داشته هستی کسان بسیاری را تهدید می نماید.

۴. شراب و شرابخواری و هراّنچه به مضرات این گناه بزرگ آلوده باشد نیز، در همین شمار است. این گناهان نه تنها مفاسدی همچون نابودی عقل، ضعف اعصاب و دیگر امراض روحی و جسمی را در پی دارد، که موجب پیدایش کینه در میان افراد نیز می شود. به این چند آیه مبارکه بنگرید: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ^۱: «شراب و قمار و بتها و گرو بندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است، از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید * شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا بس می کنید؟».

چند روایت

درباره کینه

[۳۵۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَهُوَ يَضْمُرُ عَلَى الْمُؤْمِنِ سُوءًا»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند هیچ عملی را از هیچ مؤمنی نمی پذیرد، در حالی که او نسبت به مؤمن دیگری تّبت بدی در دل دارد».

[۳۵۲] قال أبو عبد الله عليه السلام: «حَقْدُ الْمُؤْمِنِ مُقَامُهُ، ثُمَّ يَفَارِقُ أَخَاهُ فَلَا يَجِدُ عَلَيْهِ شَيْئاً؛ وَحَقْدُ الْكَافِرِ دَهْرُهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «کینه مؤمن، فقط تا وقتی است که همراه کسی است که ناراحتی او را فراهم کرده است، اما چون از او جدا شود هیچ کینه‌ای از او به دل ندارد؛ در حالی که کینه کافر باندازه روزگار طول خواهد کشید».

[۳۵۳] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَبْعَدِكُمْ مِنِّي شَبْهًا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قال: الْفَاحِشُ الْمُتَفَحِّشُ الْبَذِيّ الْبَخِيلُ الْمُخْتَالُ الْحَقُودُ الْحَسُودُ الْقَاسِي الْقَلْبِ، الْبَعِيدُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يُرْجَى، غَيْرُ الْمَأْمُونِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ يُتَّقَى»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آیا شما را از کسی که شباهتش به من از همه کمتر است آگاه نکنم؟

گفتند: بله ای پیامبر خدا! ما را خبر ده که او کیست، حضرت فرمودند: کسی که بدرفتار است و بدزبان و بخیل و حيله گر و کینه توز و حسود و سنگ دل، و از تمامی امور خیری که آرزو می شود دور است، و آدمی از دست او از هیچ شری در امان نیست».

[۳۵۴] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

«الْحَقْدُ أَلَامُ الْغُيُوبِ؛

الْحَقْدُ نَارٌ لَا تُطْفِئُ إِلَّا بِالظَّفْرِ؛

الْحَقْدُ مِنْ طَبَائِعِ الْأَشْرَارِ؛

أَشَدُّ الْقُلُوبِ غَلًّا قَلْبُ الْحَقُودِ»؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۲۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۹۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«کینه زشت‌ترین عیب‌ها است.

کینه آتشی است که جز با دست‌یافتن به منظور، خاموش نمی‌شود.

کینه از اخلاق بدکاران است.

در زنجیرترین قلبها، قلب انسان کینه‌توز است».

فصل سیزدهم

فضیلت سیزدهم: تواضع

رذیلت سیزدهم: کبر

رذیلت چهاردهم: عجب

رذیلت پانزدهم: خودکم بینی

فضیلت سیزدهم:

تواضع

«تواضع» ملکه‌ای است که صاحب خود را، از دیدن فضائل و اعمال نیکوی خود باز می‌دارد. چه، چون به یکی از فضائل یا اعمال شایسته خود روی نماید، گذشته از آنکه آن را همچون سرابی آب‌نما درمی‌یابد؛ بخوبی درک می‌کند که این فضیلت، تنها از آن خدا و هدیه اوست؛ و خود او تنها فقر محض است و بس؛ و به دیگر تعبیر، سخن حضرت حق را درک می‌کند که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱: «ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی».

از سوی دیگر، این ملکه معایب روحی و کرداری انسان را، هم در سوئه ظاهر، و هم در سوئه باطن، برای او به نمایش آورده، برای آدمی اثبات می‌نماید که او در ابتدای عمر نطفه‌ای بی‌ارزش، و در میانه آن اندامی پر از کثافات، و سرانجام نیز مرداری بدبو خواهد شد؛ و در این میان، تنها لطف حضرت حق در چگونگی آفرینش او بوده که از بی‌آبروگیش جلوگیری کرده است.

در بسیاری از روایات اهل عصمت علیهم‌السلام، می‌بینیم که آنان با تمامی عظمتی که از آن برخوردار بوده‌اند، عیوبی را برای خود و اعمالشان برشمرده‌اند. این، تنها نتیجه چنین

ملکه‌ای است که در وجود آنان ریشه دوانیده است. پیامبر اکرم ﷺ در یکی از ادعیه خود می‌خوانده‌اند:

[۳۵۵] «رَبِّ أَرْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛

«خدایا! آنچه هست را آنگونه که هست به من بنما».

ملکه تواضع، می‌تواند این دعای پیامبر اکرم ﷺ را در حق آدمی به اجابت رساند؛ چه انسان متواضع حقیقت خود را درمی‌یابد، و از تکبر و غرور - که از ذات او فرسنگها بدور است -، درامان می‌ماند.

* * *

این فضیلت نیز - همچون دیگر فضائل -، دارای مراتبی چند است، که هرچه شدت گیرد و از مراتب پائین رو به بالا فزونی یابد، از حُسن بیشتری برخوردار خواهد بود؛ تا سرانجام به مراتب غیر قابل شمارش مقام لقاء رسیده، نه تنها از رؤیت فضائل خود که از رؤیت نفس خود نیز بازماند.

از اینرو، سخن مشهور در میان اخلاقیان، که بر اساس آن، تواضع را حد وسط، و تکبر و ذلت‌پذیری را دو سویه افراط و تفریط در آن دانسته، ایندو را در شمار رذائل و آن را در شمار فضائل آورده‌اند، صحیح نمی‌باشد؛

چه از سوئی، مراتب بی‌حصر تواضع به خروج از آن و رسیدن به رذائل نمی‌انجامد؛ و از سوئی دیگر، کبر و ذلت در شمار اضداد تواضع بوده، نمی‌تواند از نظر موضوع با آن یکسان باشد.

ما در همین فصول درباره این رذائل به تفصیل سخن گفته، نشان خواهیم داد که نسبتی میان تواضع با آنها بچشم نمی‌آید.

در اینجا، لازم است به نکته‌ای اشاره نمائیم، و آن اینکه: از آنجا که تواضع، ذلت نفس را

در خود نهفته دارد، انسان متواضع هرچند در مراتب تواضع قوت گیرد، نفس خود را ذلیل‌تر می‌یابد؛ این ذلت نفس اما با ذلتی که در شمار رذائل اخلاقی است، تفاوتی بسیار دارد. حضرت حق در شمار صفات مؤمنان از این ذلت یاد فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد، و خداوند بخشاینده و داناست»؛ چه تفاوتی میان آن و عزت و کرامت نفس نیست! تواضع پیامبر اکرم ﷺ برای کوچکترین افراد جامعه اسلامی، از همین باب بوده است؛ و مهم‌تر آنکه این تواضع خود برخاسته از عزت نفس، و نبود آن نشانگر ذلت آن است؛ امام صادق (ع) می‌فرماید:

[۳۵۶] «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذِلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ»^۲؛

«هیچ انسانی نیست که تکبر و یا خودبزرگ بینی ورزد، مگر آنکه در خود ذلتی می‌یابد که او را به این کار واداشته است».

آری! تواضع در مقابل جابران و یا در مواردی که از آن، رائحه منافع مالی به مشام می‌رسد، ناپسند بوده خود در شمار تواضع ناپسند قرار می‌گیرد.

بهر حال چنانچه عقل و شرع در مواردی حکم به قبح تواضع نمایند، آن موارد از فضائل ممدوح خارج، و در شمار رذائل قرار می‌گیرد؛ از اینروست که چنانچه عالم منطقه‌ای در برابر چشم‌دیگران، کشفهای خادم خود را جفت نماید، این عمل اگر بر اساس تواضع برای

۱. المائدة، ۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۲.

خادم و احترام به او باشد، سخت ممدوح است؛ و اگر نشان‌دهنده بی‌ارزشی آن عالم در میان مردمان باشد، سخت مذموم.

تشخیص این موارد برای عقل انسان، از سهولت برخوردار بوده دشوار نمی‌باشد. بنا بر خبری مشهور، سلطان عالم امکان حضرت امام رضا (ع) در حمام به شستشوی مردی که ایشان را نمی‌شناخت پرداختند؛

و باز آورده‌اند که مقدّس اردبیلی (ره) در سفر به کربلای معلّی، لباسهای زائران آن حضرت را تنظیف می‌کرد. این موارد، احترام به دیگران، و نه ذلّت نفس مذموم بوده، نشانگر مراتب اخلاقی انسان است.

از اینرو، سخن غزالی که این موارد را یکسر در شمار تفریط در تواضع دانسته به بطلان آن حکم کرده است، صحیح نمی‌باشد. شگفت آنکه بسیاری از اخلاق‌پژوهان بعدی نیز از او تبعیت کرده، نظریّه زیاده‌روی و کندروی در تواضع را پذیرفته‌اند. توضیح پیرامون این مطلب، در همین سطور گذشت.

* * *

این ملکه را نیز اضدادی چند است.

اضداد ملکه تواضع

۱. کبر

این ملکه، مانع از آن است که انسان معایب خویشتن را دریابد؛ بلکه در خود و برای خود تنها فضیلت برتری و شایستگی دیده، آدمی را به نوعی به شخصیت فرعونى مبتلا می‌سازد. از اینرو از پذیرش حق سرباز زده، مردمان را یکسر حقیر و بی‌ارزش می‌پندارد. این حالات، سراسر زائیده خیال است، و از هیچ واقعیتی برخوردار نیست. از همین روست که قرآن کریم متکبران را اینگونه یاد کرده است: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ

اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ^۱: «و به خودپسندی بر زمین راه مرو، زیرا خدا هیچ به نازخرامنده فخرفروشی را دوست ندارد».

۲. عقده خودکم‌بینی و ضعف نفس

این ملکه، انسان را از درک استعدادهای خود بازداشته او را از تکامل باز می‌دارد. آنان که به این حالت مبتلایند، خود را شایسته هیچ پیشرفتی ندانسته، تنها پستی و ذلت را مناسب خود می‌یابند. از اینرو یأس، ترس از دست‌یازیدن به امور مهم، و سرانجام عقب‌افتادگی در امور عادی و روزمره، دست‌یاب آنان خواهد شد.

۳. عجب

خودپسندی، ملکه‌ای است که موجب می‌شود انسان برای خود و اعمالش ارزشی بیش از آنچه در حقیقت داراست، قائل شده تمامی رذائل خود را فضائل، و تمامی اعمال خود را در نهایت مراتب حسن و نیکوئی ببیند. از اینرو به واسطه خود و اعمال خود به دیگران فخر فروخته، ناز و دلال لحظه‌ای از او جدا نمی‌شود.

این هر سه رذیلت، تنها در شمار خیالات بوده از هیچ واقعیتی برخوردار نیست. تواضع اما در شمار واقعیات بوده، نشان از حالتی نفسانی دارد، که می‌توان آن را در شمار مهمترین فضائل روحی برشمرد.

تأکیدی که در روایات بر اکتساب این فضیلت شده نیز، از همین باب است؛ چه هر اندازه انسان به تواضع آراسته گردد، راه را برای کسب کمال آماده‌تر کرده زودتر به مراتب والای انسانی می‌رسد. شاعری فارسی این نکته را بسیار زیبا به نظم کشیده است:

یکی قطره باران ز ابری چکید خَجَل شد چو پهنای دریا بدید

۱. لقمان، ۱۸.

گر او هست حقّا که من نیستم!	که جائی که دریاست من کیستم
صدف در کنارش به جان پرورید	چو خود را به چشم حقارت بدید
که شد نامور لؤلؤ شاهوار	سپهرش به جائی رسانید کار
در نیستی کوفت تا هست شد	بلندی از آن یافت کو پست شد
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین	تواضع کند هوشمند گزین

انواع تواضع

این فضیلت بزرگ را، به اعتبار آنچه بدان تعلّق می‌گیرد، به اقسامی چند می‌توان تقسیم نمود:

۱. تواضع در برابر خداوند متعال

این نوع، برترین انواع تواضع است که خود، از چندین مرتبه برخوردار است. مرتبه نخست آن دعا و راز و نیاز با حضرت حقّ است، که گویا در شمار برترین عبادات قرار دارد. بنا بر روایات اهل بیت علیهم‌السلام، دعا حتّی از نمازهای نافله نیز برتر است. دعاهائی نظیر دعای خضر - مشهور به دعای کمیل -، دعای عرفه، دعای ابوحمزه ثمالی و مناجات شعباتیه - که گویا تمامی اهل بیت علیهم‌السلام بر خواندن آن اصرار و مداومت داشته‌اند -، در شمار رفیعترین ادعیه‌ای است، که معارف الهی را بالاترین مراتب خضوع در برابر حضرت حق به نمایش در می‌آورد: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱: «خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست. پس مرا بپرست و تا مرا یاد کنی نماز بگزار».

برترین مراتب آن نیز، عبودیت مطلق است؛ که حتّی از رسالت نیز برتر شمرده شده،

بلکه رسالت را فرع بر آن و نشأت گرفته از آن می‌دانند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده‌اند: [۳۵۷] «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا، أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَأَجْعَلَنِي كَمَا تُحِبُّ»^۱: «خدایا! برای عزّت من همین کافی که بنده تو باشم، و برای فخر من همان که تو پروردگار من باشی؛ خدایا تو آنگونه‌ای که من دوست می‌دارم، پس مرا نیز چنان قرار ده که تو دوست می‌داری».

بنا بر آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود، این نوع از تواضع در تمامی اجزاء عالم وجود، جریان دارد: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲: «و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید»؛ ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾^۳ و ﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۴: «آیا به چیزهایی که خدا آفریده است نمی‌نگرند که برای سجده به درگاه او سایه‌هایشان از راست و چپ حرکت دارند و در برابر او خاشعند؟ هر چه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان خدا را سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند».

بلکه از قرآن کریم دریافته می‌شود، که بعضی از اجزاء عالم وجود نه بگونه اختیاری، که بگونه طبیعی سر در این تواضع نهاده‌اند و به سجده او پرداخته‌اند: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۴: «خواه و ناخواه برای خداوند سجده می‌کنند همه آنها که در آسمانها و زمینند و سایه‌هایشان نیز بامدادان و شامگاهان به سجده می‌آیند».

آیا منظور از «سجده» در این آیات، همان کمال خضوع موجودات برای حضرت حقّ

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۴۰۲.

۲. الإسراء، ۴۴.

۳. التّحل، ۴۸ - ۴۹.

۴. الزّعد، ۱۵.

است؟ و یا آنکه هریک از این موجودات را سجودی ویژه خود است، که ما از ادراک چگونگی آن بی خبریم؟

ظاهراً منظور همان مورد اول است، که از خضوع آنان به «سجده» تعبیر شده است. آری! آنان که از گوشی شنوا و چشمی بینا برخوردارند، می توانند سجود موجودات را ببینند، و رازگوئی آنان با حضرت حق را بشنوند؛ ما اما از این نعمت محرومیم، و این نه نشان از سکوت و سکون موجودات، که نشان از بی خبری ما دارد!

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

۲. تواضع برای اهل بیت (علیهم السلام)

اظهار تواضع برای آن سروران عالم وجود نیز، مراتبی دارد:

الف: اقرار به آنکه آنان وسائط فیض حضرت حق، و هادیان به سوی او هستند. حضرت حق در این زمینه می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۱: «از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم».

از این رو، هیچ نعمتی از نعمتهای پنهان و آشکار حضرت حق نیست، مگر آنکه آنان واسطه رسیدن آن به عالم هستی می باشند. در زیارت جامعه کبیره با اشاره به همین مرتبت آنان می خوانیم: [۳۵۸] «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْحَمُّ وَ يُكْشَفُ الضُّرُّ»^۲.

امام صادق (علیه السلام) نیز در اشاره به همین مرتبه، در تفسیر آیه کریمه: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^۳ - «از آن خداوند است نیکوترین نامها. بدان نامهایش بخوانید» - :

۱. الانبیاء، ۷۳.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۳. الأعراف، ۱۸۰.

فرموده‌اند: [۳۵۹] «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۱: «بخدا قسم ما اسماء حسناى الهى هستيم». امام هادی علیه السلام نیز در تفسیر آیه مبارکه: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۲ - : «و اگر همه درختان روى زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به مددش بیاید، سخنان خدا پایان نمی‌یابد» - فرموده‌اند: [۳۶۰] «نَحْنُ كَلِمَاتُ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ»: «در این آیات، منظور از کلمات الله ما هستیم».

اقرار به این مقامات، نیاز به پرورش روح تواضع در انسان، و نیز ادراک معارف والای اهل بیت علیهم السلام دارد. از اینروست که تفاوت بسیاری در دیدگاه عالمان شیعه در این زمینه به چشم می‌آید. ما بدون آنکه به این مطلب عمیق وارد شویم، تنها به بندی از دعای مأثور از حضرت ولی عصر علیه السلام اشاره می‌کنیم. در فرازی از این دعا، که شیعیان را به خواندن آن در تمامی روزهای ماه رجب امر فرموده‌اند، چنین آمده است: [۳۶۱] «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ ... فِيهِمْ مَلَائِئَ سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^۳: «هیچ تفاوتی میان تو و آنان نیست، مگر آنکه آنان بنده تو و آفریده تو هستند ... تو بواسطه آنان آسمان و زمینت را انباشته نمودی، تا آشکار شود که هیچ خدائی جز از تو وجود ندارد». ب: توّسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بواسطه ادعیه و اذکاری که از آنان رسیده است. این ادعیه برای دفع مضار و جلب منافع دنیائی و آخرتی بسیار نافع بوده، شاهره هدایت را در مقابل انسان می‌گشاید. حضرت حق در کتاب خویش فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۴: «از آن خداوند است نیکوترین نامها. بدان نامهایش بخوانید»؛

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۴۳.

۲. لقمان، ۲۷.

۳. مفاتیح الجنان، دعاء کلّ یوم من شهر رجب، الخامس.

۴. الأعراف، ۱۸۰.

و نیز فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید».

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: [۳۶۲] «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ فِي الْقُرْآنِ»: «ما همان اسماء حسناى الهی هستيم، که در قرآن از آن یاد شده؛ و ما همان وسیله‌ای هستیم که در قرآن آمده است».

صقار قمی، برخی از روایات مربوط به این مسأله را، در باب نوزدهم از جزء دوم کتاب «بصائر الدرجات» نقل کرده است.

ما در اینجا، بیش از این به این مسأله نمی‌پردازیم، و توضیح مبسوط راجع به آن را به مصادر کلامی و اعتقادی شیعه ارجاع می‌دهیم.

ج: اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) در اوامر و نواهی آنها

«تواضع در مقابل مولی»، در عرف اهل شرع به همین معنی می‌آید. از اینرو مهمترین مرتبه از مراتب تواضع، آنست که تمامی افعال انسان با آنچه آنان بدان امر نموده‌اند، سازگار بوده آدمی از مخالفت با نواهی آنان اجتناب نماید.

این مورد نیز از مراتبی چند برخوردار است، که برترین مرتبه آن در قرآن کریم اینچنین توضیح داده شده است:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲: «نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند».

۱. المائدة، ۳۵.

۲. النساء، ۶۵.

۳. تواضع در مقابل بندگان صالح خداوند

قرآن کریم، به شدیدترین وجه بر اینگونه از تواضع پای می‌فشارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش بازگردد چه باک زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد، و خداوند بخشنیده و داناست».

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲: «و در برابر مؤمنان فروتن باش».

در تفسیر آیه مبارکه: ﴿وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾^۳: «و بر اعراف مردانی هستند که همه را به نشانی‌شان می‌شناسند»، نیز آمده که: «اینان متواضعانند»^۴.

طرفه آنکه بنابر برخی از آیات و روایات، تواضع تنها اختصاص به مؤمنان نداشته و در مقابل غیر اینان نیز، شایسته است که مؤمنان متواضعانه رفتار نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرزند حاتم طائی را بخاطر جوانمردی پدرش احترام نمود، و آن فرزند سرانجام در شمار یاران ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت^۵. نیز در خبر است که زنی مسیحی، چون از رفتار مهربانانه و متواضعانه فرزند تازه مسلمانش با خود سخت متعجب شد، و علت آن رفتار را فرمان امام صادق علیه السلام به آن فرزند، در رابطه با تواضع در برابر مادر دانست، خود اسلام

۱. المائدة، ۵۴.

۲. الحجر، ۸۸.

۳. الأعراف، ۴۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۲ ص ۱۲۱.

۵. بحار الأنوار، ج ۲۱ ص ۳۶۶.

آورد، تا از ظرائف اخلاقی این دین مبین بهره‌مند گردد.

بررسی قرآن کریم نشان می‌دهد، که در بیش از یکصد آیه، سیره انبیاء عظام علیهم‌السلام در امر تبلیغ، همین تواضع در مقابل مشرکان و کافران دانسته شده است. به این دو آیه بنگرید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱: «جز این نیست که خدا از دوستی و ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خود بیرون رانده‌اند یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند شما را باز دارد. و هر که با آنها دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود * خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد»؛

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۲: «به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است * با او به نرمی سخن گوئید، شاید پند گیرد، یا بترسد».

۴. تواضع در برابر حق و حقیقت

این نوع از تواضع، در شمار برترین صفات انسانی قرار دارد. چرا که دست‌یابی به مراتب برتر اخلاقی، تنها با پذیرش حق صورت می‌پذیرد و بس. حکایت حضرت موسی علیه‌السلام و عبد صالح در قرآن کریم، در این زمینه آیتی است و حکایتی. چه حضرت موسی با آنکه در مقام رسالت، و برتر از آن کلیمی حضرت حق بود، اما در مقابل آن بنده صالح تواضع نموده به آموزش از او پرداخت.

۱. الممتحنة، ۸ - ۹.

۲. طه، ۴۳ - ۴۴.

بر این اساس، از منظر قرآن کریم حق پذیرفتنی است، و آنکه از حق آگاه است تبعیت کردنی؛ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱: «آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟».

در اینجا، به همین مقدار اکتفا کرده به نقل برخی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) - که در مدارج تواضع برای حضرت حق، به برترین مراتب ممکن رسیده‌اند -، می‌پردازیم.

چند روایت درباره تواضع

[۳۶۳] عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «أرسل النجاشي إلى جعفر بن أبي طالب وأصحابه، فدخلوا عليه و هو في بيت له جالس على الثراب و عليه خلقان الثياب.

قال: فقال جعفر: فأشفقنا منه حين رأيناه على تلك الحال، فلما رأى ما بنا و تغير وجوهنا قال: الحمد لله الذي نصر محمدًا و أقر عينه! ألا بُشِّرُكم؟

فقلت: بلى أيُّها الملك!

فقال: إنه جئتني الساعة من نحو أرضكم عين من عيوني هناك، فأخبرني أن الله - عز وجل! - قد نصر نبيه محمدًا (صلى الله عليه وآله) و أهلك عدوه و أسير فلان و فلان و فلان، إتقوا بوادٍ يُقال له: بدر، كثير الإراك لكانني أنظر إليه حيث كنتُ أرى لسيدي هناك و هو رجل من بني ضمرة؛

فقال له جعفر: أيُّها الملك! فما لي أراك جالساً على الثراب و عليك هذه الخلقان؟

فقال له: يا جعفر! انا نجد فيما أنزل الله على عيسى عليه السلام: إِنَّ مِنْ حَقِّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ أَنْ يَحْدُثُوا لَهُ تَوَاضِعاً عِنْدَ مَا يَحْدُثُ لَهُمْ مِنْ نِعْمَةٍ، فَلَمَّا أَحْدَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - لِي نِعْمَةً بِمُحَمَّدٍ ﷺ أَحْدَثْتُ لِلَّهِ هَذَا التَّوَاضِعَ.

فَلَمَّا بَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: إِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ صَاحِبَهَا كَثْرَةً فَتَصَدَّقُوا بِرَحْمَتِ اللَّهِ، وَإِنَّ التَّوَاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رَفْعَةً فَتَوَاضَعُوا بِرَفْعَتِ اللَّهِ، وَإِنَّ الْعَفْوَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ عِزًّا فَاعْفُوا يَعْزُّكُمْ اللَّهُ!؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «روزی نجاشی در پی جعفر بن ابی طالب و یارانش فرستاد. آنان چون به نزد او رفتند، او را در این حالت دیدند که در اطاقی بر روی خاک نشسته و دو جامه کهنه در بر کرده است. جعفر می‌گوید: ما چون او را در این حالت دیدیم، دلهایمان برایش به ترحم آمد.

نجاشی اما چون تغییر حالت ما را دید گفت: حمد آن خدای راست که محمد ﷺ را پیروز و چشمانش را روشن گردانید؛ آیا شما را بشارت دهم؟
گفتم: بله ای پادشاه!

نجاشی گفت: هم اکنون یکی از جاسوسان من در سرزمین شما نزد آمد، و خبر داد که خداوند، پیامبرش محمد را پیروز گردانید و فلان کس و فلان کس را اسیر او کرد؛ آنان در وادی ای بدر نام - که در آن چوب اراک بسیار می‌روید - جنگیدند؛ گویا من الآن به آن وادی می‌نگرم، چه پیش از این برای اربابم که یکی از مردان قبیله بنی‌ضمیره بود، در آن وادی چوپانی می‌کردم.

جعفر گفت: ای پادشاه! پس چرا بر خاک نشسته و این دو لباس پاره را به تن کرده‌ای؟! نجاشی گفت: ای جعفر! خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی کرده که: از حقوق خداوند بر بنده گان آنست که چون نعمتی تازه به آنان دهد، آنان نیز تواضعی تازه برایش اظهار

کنند. اکنون، چون خداوند بواسطهٔ پیامبرش نعمتی جدید به من داده است، من نیز به اینگونه برای او تواضعی تازه نشان می‌دهم.

چون این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، به یارانشان فرمودند: صدقه ثروت صاحب خود را زیاد می‌کند، پس صدقه دهید تا خداوند شما را رحمت نماید؛ و تواضع بزرگی شخص متواضع را بیشتر می‌کند، پس تواضع کنید تا خداوند شما را بلند مرتبه گرداند؛ و بخشش عزت شخص بخشنده را زیاد می‌کند، پس ببخشید تا خداوند شما را عزیز گرداند.

[۳۶۴] عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «سمعتُه يقول: إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكِينَ مُوَكَّلِينَ بِالْعِبَادِ، فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «در آسمان، دو فرشته‌اند که موکل بر بندگان هستند. این دو فرشته، هرکس را تواضع کند بلند می‌گردانند، و هرکس تکبر کند را پست می‌کنند».

[۳۶۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ، وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقَى، وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَأَنْ لَا تُحِبَّ أَنْ تُحَمَدَ عَلَى التَّقْوَى»^۲؛
امام صادق عليه السلام فرمودند: «از موارد تواضع آنست که در جائی بنشینی که بالاتر از آن هم جائی برای نشستن هست، و با هرکس که برخورد کردی به او سلام کنی، و جدال را هرچند که برحق باشی رها نمایی، و دوست نداشته باشی که تو را بخاطر تقوایت ستایش کنند».

[۳۶۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَى مُوسَى: أَنْ يَا مُوسَى! أَتَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي؟

قال: يَا رَبِّ! وَلِمَ ذَاكَ؟

قال: فَأَوْحَى اللَّهُ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى!- إِلَيْهِ: أَنْ يَا مُوسَى! إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِبَطْنٍ، فَلَمْ أَجِدْ

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۲.

فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ نَفْسًا مِنْكَ، يَا مُوسَى! إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى الثُّرَابِ - أَوْ قَالَ: عَلَى الْأَرْضِ - «^۱؛

امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند به حضرت موسی وحی فرمود که: ای موسی! آیا میدانی چرا در میان تمامی بندگانم، تنها تو را برای هم صحبتی خود برگزیدم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! چرا چنین کردی؟

خداوند فرمود: ای موسی! من همه جوانب بندگانم را بررسی کردم، اما هیچکس را مانند تو در میان آنان نیافتم که نفس خود را برای من ذلیل کرده باشد. ای موسی! تو هرگاه نماز می خوانی چهره ات را برای تواضع در برابر من بر روی خاک می گذاری - یا امام فرمودند: بر روی زمین می گذاری - .

[۳۶۷] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى دَاوُدَ (ع): يَا دَاوُدُ! كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ، كَذَلِكَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ»^۲؛

امام صادق (ع) فرمودند: «در میان آنچه خداوند به حضرت داود (ع) وحی کرد، این سخن نیز بود که: ای داود! همانگونه که نزدیکترین مردم به خداوند متواضعانند، همانگونه هم دورترین مردم از خداوند متکبرانند».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۳.

تکبر

تکبر در شمار حالاتی است که با ملکه تواضع ناسازگاری تمام دارند. این ملکه، موجب می‌شود که انسان برای خود برتری و عظمتی شگفت دیده، از اینرو از معایب خود غفلت ورزد؛ بلکه اصلاً نتواند معایب خود را دیده متوجه آنها شود. از اینرو، سرپیچی از حق و نپذیرفتن آن، در شمار لوازم ملکه تکبر بشمار می‌آید. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱﴾: «و آن هنگام را که گفتند: بار خدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان بارانی از سنگ ببار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست».

این آیه، زبان حال و مقال متکبران را به خوبی نشان می‌دهد.

بنا بر این، می‌توان ملکه تکبر را نوعی تفرعن دانست؛ که در نفس آدمی روحیات بت‌گونه پدید می‌آورد. این ملکه، سدی بزرگ است که آدمی را از ترقیات بزرگ باز می‌دارد؛ بلکه حجاب اکبر، جنون بزرگ و نادانی محضی است، که نور عقل را خاموش و انسان را از درک آن عاجز می‌سازد.

از همین روست که از خداوند درخواست نمی‌کند که: «بارخدایا! اگر این سخن حق است، مرا به سوی آن هدایت کن و قلبم را به آن روشنی بخش»؛ بلکه دعا می‌کند که:

«خدایا! اگر این سخن حق است مرا بکش تا آنرا نبینم!»؛
گوئی ملکه تکبر آدمی را شادمان می‌سازد که به جهنم داخل شود، اما حق را قبول
نکند!.

همسران دو پیامبر بزرگ، حضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام، هرچند آثار عظمت را در
شوهران خود می‌دیدند، اما مطابق خواست کافران عمل کرده در سلک آنان قرار گرفتند.
این ایا جز از جنون چیزی دیگر است، که در اثر رسوخ ملکه تکبر در آنان پدید آمد؟!
آیادیوانگی غیر از این است، که آدمی‌ای که از مادر زاده شده و خود درمی‌یابد که به
غذا و آب احتیاج داشته به خفت و خواب نیازمند است، چنین ادعائی کند که: «أَنَا رَبُّكُمْ
الْأَعْلَى»^۱! «من پروردگار برتر شما هستم»؛

یا بگوید: «يَا هَامَانَ ابْنِي لِي صَرَحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ
مُوسَى»^۲! «ای هامان، برای من کوشک بلندی بساز، شاید به آن درها دست یابم درهای
آسمانها. و خدای موسی را ببینم».

یا چون حضرت ابراهیم علیه السلام راه رشد را به او عرضه می‌نماید، فریاد برآورد که: «أَنَا
أُحْيِي وَأُمِيتُ»^۳! «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم».

آیاتی از این دست، بوفور در قرآن کریم وارد شده، تا مردمان خطر این رذیلت بزرگ
اخلاقی را دریافته به دام آن فرو نیفتند. از همین روست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چون از حال
کسی که گروهی در اطراف او جمع شده به مشاهده او پرداخته بودند، سؤال فرموده و آنان
او را دیوانه معرفی کردند، فرمودند: «این فرد دیوانه نیست، او فقط بیمار است»؛ آنگاه
ادامه دادند: «دیوانه کسی است که در راه رفتن خود، متکبران را راه می‌رود!».

۱. النازعات، ۲۴.

۲. غافر ۳۷ - ۳۶.

۳. البقرة، ۲۵۸.

از همین روست که خداوند در این آیه، صریحاً پیامبرش را فرمان می‌دهد، که از تکبر و متکبران به او پناه برد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾^۱: «ان که بی هیچ حجتی که از آسمان آمده باشد درباره آیات خدا مجادله می‌کنند، در دلشان جز هوای بزرگی نیست ولی به آن نخواهند رسید. پس به خدا پناه ببر».

همانگونه که حضرت موسی (علیه السلام) نیز، از اینان به سوی او پناه می‌برد: ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾^۲: «موسی گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که به روز حساب باور ندارد، پناه می‌برم». هیچ اخلاق شایسته‌ای نیست مگر آنکه متکبران از آن محرومند، و هیچ اخلاق ناشایستی نیست مگر آنکه متکبران به آن دچار خواهند بود؛ از اینروست که تمامی درهای جهنم بر روی متکبران باز است، چه درهای جهنم چیزی جز از اخلاق ناپسند نیست: ﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۳: «از درهای جهنم داخل شوید و تا ابد در آنجا بمانید. بد جایگاهی است جایگاه گردنکشان».

غضب، حسد، کینه‌ورزی، سرزدن از پذیرش حق، غرور، مقام پرستی، ستایش دوستی، حرص، فریبکاری، عجب و خواهی ناپسند اینگونه، در شمار این رذائل اخلاقی هستند، که از پی کبر در وجود آدمی پدید می‌آید.

* * *

این رذیلت اخلاقی را نیز - همچون دیگر رذائل - مراتبی چند است، که از ضعیف‌ترین مرتبه رو به سوی شدت می‌گذارد. مرتبه ضعیف آن، برتری جوئی بر هم‌نوع - بویژه

۱. غافر، ۵۶.

۲. غافر، ۲۷.

۳. النحل، ۲۹.

زیردستان - است، که فخر فروشی و کبرورزی ثروتمندان بر بی‌نویان، در همین مرحله شکل می‌گیرد.

مرتبه متوسط آن‌ا، برتری جوئی نسبت به اولیاء خدا و دانشمندان است. آنان که این مرحله در جانشان رسوخ می‌کرده است، به مخالفت با پیامبران (علیهم‌السلام) و اوصیاء آنان نیز پرداخته سخن حق آنان را بخاطر حس برتری جوئی خویش، نمی‌پذیرفته‌اند. معارضه با پیامبران، اتهامهای گوناگونی که متوجه آنان می‌شده است، و سرانجام اقدام به کشتن آنان، در شمار نتایج همین مرحله است.

مرتبه شدید آن‌ا، انکار خداوندی خداوندگار متعال و سرکشی در مقابل اوست. اینان حتی در قیامت نیز با خداوند از در محاجه و انکار درآمده در آن روز نیز دست از کبر شدید خود بر نمی‌دارند: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ»^۱: «روزی که خدا همه آنها را زنده می‌کند، هم چنان که برای شما قسم می‌خوردند برای او هم قسم خواهند خورد. و می‌پندارند که سودی خواهند برد. آگاه باشید که دروغگویانند».

قتل انبیاء، نفی معجزات آنان و ایداء اوصیاء ایشان، نتیجه تمکن همین حالت در نفوس آنان بوده است: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»^۲: «قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب کردند آن‌گاه که شقی ترینشان برخاست * پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید * تکذیبش کردند و شتر را پی کردند. پس پروردگارشان به سبب گناهشان بر سرشان عذاب آورد و با خاک یکسان ساخت * و او از سرانجام آن بیمناک نشد».

۱. المجادلة، ۱۸.

۲. الشمس، ۱۵ - ۱۱.

معنی مُتَرَف و مَلَأ

قرآن کریم در نزدیک به سی مورد، برای متکبران عنوان «مُتَرَف» و یا «مَلَأ» را بکار برده است.

مُتَرَف از مادَّة تَرَفُّه بمعنای توسعه در نعمت و فزونی آن، و مَلَأ از مِلَأ بمعنای انباشتگی از نعمت، آمده است. این از آنروست که متکبران غالباً از نعمتی همچون علم، مال، جاه، زیبایی، قدرت اجتماعی و یا قدرت سیاسی برخوردار بوده، به همان علت بر دیگران تکبر می‌ورزند.

از این‌رو، اندک اندک فراموش می‌نماید که هر نعمتی برای ایشان فراهم آمده تنها از جانب حضرت حق است و بس؛ بلکه می‌پندارد که او خود مایهٔ این نعمت بوده است. پس به سرکشی پرداخته خود را بزرگ می‌بیند و از عبادت الهی نیز سرباز می‌زند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱: «آنهايي که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم درآیند».

از اینروست که بر متکبران، عناوین «مُتَرَف» و «مَلَأ» نهاده شده است.

قارون در شمار این مترفان بود، که سرانجام به مخالفت با انبیاء علیهم‌السلام، و در نهایت به مخالفت با خود حضرت حق پرداخت؛ چه گمان می‌برد که نعمتهای الهی که به او بخشیده شده، در اثر تواناییهای خود او بوده است و بس؛ و حضرت حق را در این میانه فضل و رحمتی نبوده است! ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عُنْدِي﴾^۲: «گوید: به سبب داناییم این نعمت را به من داده‌اند»؛

﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۳: «آنچه به من داده شده، در خور دانش من بوده است».

۱. غافر، ۶۰.

۲. القصص، ۷۸.

۳. الزمر، ۴۹.

اینچنین افراد، در عرف قرآن کریم از حیوانات نیز پست تر شمرده شده‌اند! دانشمندی که بسبب دانشش از مراتب انسانیت ساقط شده و در مهاوی کبر گرفتار آمده است، در نظر قرآن کریم الاغ است و سگ! به این آیه شریفه بنگرید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِیمَارِ یَحْمِلُ أَثْقَارًا﴾^۱: «مثل کسانی که تورات به آنها داده شده و بدان عمل نمی‌کنند مثل آن خر است که کتابهایی را حمل می‌کند».

پرواضح است که این دو عنوان، نه از باب دشنام که از باب حقیقت برای اینان بکار رفته است؛ چه این رذیلت اخلاقی حقیقت آنان را به صورت سگ و الاغ درآورده از ماهیت انسانی خارجشان ساخته است.

و باز از همین روست که تکبر و ظلم آنان، ذلتی است که در قیامت دامگیرشان خواهد شد: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا یُؤَخَّرُهُمْ لَیَوْمَ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصَارُ﴾^۲: «و مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است. عذابشان را تا آن روز که چشمها در آن خیره می‌ماند، به تاخیر می‌افکند».

شگفت آنکه انسان، با آنکه ضعف خود را به تمامی و وضوح مشاهده می‌کند، اما باز گاه نفس پلید او را به چنین اعمالی وامی‌دارد، تا داعیه‌ای فراتر از آنچه شأن اوست پیدا کرده بر خلقت خداوندی ترفع جوید. آیا انسان نمی‌نگرد که در دیک انگشت او چسان به ذلتش می‌افکند؟! آیا نمی‌بیند که احتیاج به خورد و خفت چسان او را از خود بی‌تاب می‌کند؟! آیا زیبایی انسان را جز شبی، و علم او را جز تبی بر باد نمی‌دهد؟!؛

و آیا تمامی این محاسن، در آتش جهنم همچون سر بریان شده گوسفند، زشت و قبیح به نمایش در نمی‌آید: ﴿كُلًّا إِنَّهَا لَبِیَّ * نَزَاعَةً لِّلشَّوٰی * تَدْعُوا مِّنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّیَّ﴾^۳: «هرگز نه،

۱. الجمعة، ۵.

۲. ابراهیم، ۴۳ - ۴۲.

۳. المعارج، ۱۷ - ۱۵.

که آن شعله آتش است * پوست سر را می‌کنده‌ر که را که به حق پشت کرد و از فرمان سرپیچید به خود می‌خواند».

آنان که عبادت را مایه تکبر کرده‌اند نیز به ریا و منت دچار شده، سرانجامی جز ورود به جهنم نخواهند داشت: ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱: «اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد».

حال آیا شایسته است که انسان حتی بواسطه عبادات خود به دام این رذیلت پلید اخلاقی دچار شود؟!.

هرچند بنای این کتاب بر ایجاز دریکایک مباحث نهاده شده است، اما ما از آنرو در بیان این رذیلت به تطویل پرداختیم، که عموم مؤمنان درباره یکی از محاسن خود به تکبر دچار شده، کمتر کسی است که از این دام به فضل الهی بجهد و خود را بکلی از دست آن خلاص نماید! بسیار دیده‌ایم کسانی را که چون به مجلسی وارد می‌شوند، تنها بر صدر آن می‌نشینند؛ و یا بر مقامی که دیگری بدست آورده است تأسف می‌خورند، و یا حتی اگر مجلس درس عالمی دیگر از جمعیتی بیش از مجلس آنان برخوردار شود، به خشم می‌آیند؛ اینان به مراتبی از کبر دچار شده‌اند، هرچند خود از این مطلب اطلاعی ندارند!.

چند روایت

درباره کبر

[۳۶۸] عن حکیم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أدنى الإلحاد، فقال: «إِنَّ الْكِبْرَ أَدْنَاهُ»^۲؛

۱. البقره، ۲۶۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۹.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: از آنحضرت درباره پائینترین مرحله خروج از دین سؤال کردم؛ آنحضرت فرمودند: «پائینترین مرحله آن، کبر است».

[۳۶۹] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: العزُّ رداءُ الله، والكِبَرُ إزارُهُ، فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئاً مِنْهُ أَكْبَهُ اللهُ فِي جَهَنَّمَ»^۱؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: «عزت و تکبر، دو لباس الهی هستند، از اینرو هرکس به یکی از آنها دست دراز کند، خداوند او را با روی صورت به جهنم می‌اندازد».

[۳۷۰] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «الكِبَرُ رداءُ الله و الْمُتَكَبِّرُ يُنَارِعُ اللهَ رداءً»^۲؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: «تکبر لباس خداوند است، و متکبر درباره لباس خداوند با او به نزاع برخاسته است».

[۳۷۱] عن أبي جعفر عليه السلام و أبي عبد الله عليه السلام قالَا: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»^۳؛

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هر دو فرمودند: «کسی که در قلبش به اندازه ذره‌ای از تکبر باشد، به بهشت داخل نخواهد شد».

[۳۷۲] عن داود بن فرقد عن أخيه قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحَسَابِ»^۴؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «در قیامت، متکبران بصورت ذره‌های ظاهری می‌شوند که مردمان آنان را لگدکوب می‌نمایند؛ تا خداوند از حساب همه فراغت یابد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۰۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۰.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۱.

رذیلت چهاردهم:

عُجْب

عُجْب حالتی است در مقابل تواضع، که هیچگاه با آن جمع نمی‌شود. این ملکه، انسان را به شیفتگی نسبت به خود و یا کارهایش واداشته، از دیدن معایب ایندو باز می‌دارد. در بیشتر موارد، کلمه عُجْب درباره شیفتگی نسبت به اعمال بکار می‌رود. تفاوت اساسی میان ملکه تَكْبَر و ملکه عُجْب در آنست که تَكْبَر، خود بزرگ‌بینی است، و عُجْب، خودشیفتگی. از اینرو متکبران به بیماری خود بزرگ‌بینی مبتلایند و مُعْجَبان به مرض خودشیفتگی. پرواضح است که این دو بیماری روحی، در بیشتر موارد با هم همنشین بوده‌هریک از دیگری پدید می‌آید، و زان پس بوسیله دیگری تقویت می‌شود؛ هرچند حقیقت هر یک جدای از دیگری بوده از منشائی خاص سرچشمه می‌گیرد. شاید بعَلّت آنکه این هردو رذیلت از مشابهتهائی چند برخوردارند، و در عین حال هردو در شمار بدترین رذائل هستند، قرآن کریم این هردو را یکسان یاد کرده و در کنار هم آورده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾^۱: «هرآینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد».

عُجْب هرچند خود در شمار رذائل است، اما رذائل دیگری را نیز بدنبال خود خواهد

داشت، کبر، بخل، حسد، غضب، سرباززدن از پذیرش حق، لجاجت، غرور، مال و مقام دوستی، ریاء، تهمت، غیبت، تمسخر و استهزاء دیگران، در شمار رذائلی است که از پس این رذیلت، پدید می‌آید. سخن اخلاقیان که «عجب تمامی درهای بهشت را بر روی انسان بسته، و تمامی درهای جهنم را بر روی او باز می‌کند»، اشاره به همین مطلب دارد.

قرآن کریم، اینان را در شمار زیانکاران دانسته دست آنان را در قیامت تهی می‌داند؛ در آیه‌ای از آیات قرآن کریم بر این نکته سخت پافشاری شده است: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

هرچند این آیه در مقام مذمت جاهلانی است که از جهل مرگ بر خوردارند، اما اینکه خودشیفتگان مصداق بارز اینگونه جاهلان، و خودشیفتگی مصداق کامل جهل مرگ است، جای هیچ تردیدی ندارد.

همین مطلب در روایتی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا^(ع) نیز اینگونه آمده است:

[۳۷۳] عن علي بن سويد عن أبي الحسن^(ع) قال: سألتُهُ عن العُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ؟ فَقَالَ: «العُجْبُ درجاتٌ، منها أن يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا، فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يَحْسُنُ صُنْعًا، وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ»^۲؛ علی بن سَویّد گوید: از امام رضا^(ع) دربارهٔ عُجْبی که مایهٔ فساد و بطلان عمل است، سؤال کردم؛ آنحضرت فرمودند: «عجب را درجاتی است، یکی از این درجات آنست که برای بنده‌ای کردار بدش تزئین یافته آن را نیک بحساب آورده از اینرو شیفتهٔ آن شود و گمان برد که در حال انجام کارهای نیکو است؛

۱. الکهف، ۱۰۴ - ۱۰۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۳.

و مرتبه‌ای دیگر از عَجَب آنست که بنده به پروردگارش ایمان آورد، از اینرو در حالی که خداوند بر او مَنّت نهاده که هدایش فرموده است، او بواسطه ایمانش بر حضرت حق مَنّت نهد.

این روایت شریف، به سه آیه از آیات قرآن کریم اشاره می‌فرماید:

۱. آیه مبارکه: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ﴾^۱: «آیا آن که کردار بدش در نظرش آراسته شده، چنان که نیکویش پنداشت، همانند کسی است که چنین نیست؟ پس خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند. نباید که جان تو به خاطر آنها دچار اندوه شود».

۲. آیه مبارکه: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲: «بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ * آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند».

۳. و آیه مبارکه: ﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳: «از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند. بگو: به خاطر اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده است بر شما منت می‌نهد، اگر راست می‌گویید».

خودشیفتگان از همین رو که عمل خود را در نهایت نیکی و استحکام می‌دانند، همواره برای خود برتری قائل بوده از دیگران توقع احترامی ویژه نسبت به خود دارند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

۱. فاطر، ۸.

۲. الکهف، ۱۰۴ - ۱۰۳.

۳. الحجرات، ۱۷.

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ^۱: «ای کسانی که ایمان آوردید اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد».

برتر از آن، خود را محبوبان و خاصان درگاه الهی دانسته از اینرو به نظر فخر به دیگران می‌نگرند، و خود را برتر و والاتر از همگنان خویش می‌شمارند. خداوند متعال این حالت اینان را به اینگونه در قرآن کریم یاد کرده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ^۲﴾: «یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم. بگوی: پس چرا شما را به پاداش گناهانتان عذاب می‌کند؟».

گویا آیه شریفه در پی آنست که آنان را از خواب جهالت بیدار کرده، به آنان تذکر دهد که اگر برستی شما محبوبان بارگاه الهی هستید، پس چرا در این دنیا ستمکارانی همچون بخت‌النصر و فرعون بر شما مسلط شده روزگارتان را به تباهی می‌کشند؟ و در قیامت نیز عذاب الهی در انتظار شماست؟!.

سخن تلخ برخی از مسیحیان و یهودیان درباره حضرت مسیح (ع) و مادر بزرگوار او و جناب عزیر نیز، نشان از شیفتگی آنان نسبت به این بزرگواران داشت: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ^۳﴾: «به تحقیق آنان که گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند»؛

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَاتْلُهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤَفِّكُونَ^۴﴾: «یهود گفتند که عزیر پسر خداست، و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست. این سخن که می‌گویند همانند گفتار کسانی است که پیش از این کافر بودند. خدا بکشدشان. چگونه از حق منحرفشان می‌کنند؟»؛

۱. البقره، ۲۶۴.

۲. المائدة، ۱۸.

۳. المائدة، ۱۷.

۴. التوبة، ۳۰.

﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱: «آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را سوای الله به خدایی گیرید؟».

و سرانجام چنان توسن این ملکه او را در وادی جهل به پیش می‌برد، که به ادعاهای شگرفی همچون ادعای ربوبیت دست می‌یازد: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲: «من پروردگار برتر شما هستم».

آری! اگر فرعون چنان خودشیفته بود که به چنین ادعای عجیبی دست زد، تمامی خودشیفتگان دیگر نیز به چنین بیماری‌ای مبتلا بوده سرانجام به ادعاهای عجیبی - در حدّ نفسانیت خود - دست خواهند یازید.

تذکر یک مطلب

در اینجا لازم است به مطلبی دیگر نیز اشاره کنیم؛ و آن اینکه هرچند ملکه عَجَب سرانجام راه خودشیفتگان را به سوی جهنّم باز خواهد کرد، امّا بنا بر آنچه از روایات اهل بیت علیهم‌السلام استفاده می‌شود، خود این ملکه تا در قالب سخنی و یا عملی به ظهور نرسد، در شمار گناهان نبوده موجب ثبت گناه نخواهد شد.

عملی که بر اثر این ملکه از انسان ظاهر می‌شود، «ادّلال» و صاحب ان «مُدِل» خوانده می‌شود. این عمل در شمار کبائر بوده و هرچند خود عَجَب را گناهی نیست، امّا ادّلال که از پی عجب حاصل می‌شود، بدون تردید در شمار گناهان کبیره بوده عذاب ابدی را برای خودشیفتگان فراهم می‌آورد. امام باقر علیه‌السلام در روایتی تأمل برانگیز اینگونه از این مطلب خبر داده‌اند:

[۳۷۴] «إِنَّهُ دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ، فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَالْفَاسِقُ صَدِيقٌ وَالْعَابِدُ فَاسِقٌ! وَذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدِلًّا بِعِبَادَتِهِ يَدُلُّ بِهَا، فَتَكُونُ

۱. المائدة، ۱۱۶.

۲. النازعات، ۲۴.

فَكَرُّهُ فِي ذَلِكَ؛ وَتَكُونُ فِكْرُهُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ»^۱؛

«دو انسان که یکی عابد و دیگری فاسق است، وارد مسجد می شوند. به هنگام خروج اما آنکه فاسق است در شمار صدیقان خواهد بود، و آنکه عابد است در شمار فاسقان! سَر این مطلب در آنست که عابد به خودشیفتگی دچار بوده نسبت به عمل خود ادلال دارد و به آن می نازد، از اینرو در تمامی عبادتی که در مسجد انجام می دهد در حال نازیدن به خود و عمل خود است؛ فاسق اما پشیمان از فسق خود، خداوند را می خواند و از او استغفار می جوید». از اینرو فاسق، بخشیده شده در شمار صدیقان قرار می گیرد؛ و عابد در شمار معجبان بوده تمامی اعمالش باطل می شود، و تنها گناه عجب و ادلال برای او باقی می ماند! کوتاه سخن آنکه عجب و خودشیفتگی از باب حماقت و جهل بوده خیالی بیش نیست؛ همانگونه که شیفتگی نسبت به کردار، زیبایی، ثروت و قدرت نیز تنها نشان از حماقت انسان دارد و بس.

چند روایت

درباره عجب و خودشیفتگی

[۳۷۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «خداوند بر آن است که برای مؤمنان گناه بهتر از عجب می باشد؛ و اگر چنین نبود هیچ مؤمنین هیچگاه به گناهی آلوده نمی شد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۳.

[۳۷۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ»^۱؛
 امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس که عَجَب به وجودش داخل شود، هلاک می‌شود».
 [۳۷۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أَتَى عَالِمٌ عَابِدًا فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ صَلَاتُكَ؟
 فَقَالَ: مِثْلِي يُسْأَلُ عَنْ صَلَاتِهِ؟! وَ أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ مِنْذُ كَذَا وَ كَذَا،
 قَالَ: فَكَيْفَ بَكَؤُوكَ؟
 قَالَ: أَبْكِي حَتَّى تَجْرِي دُمُوعِي!»،
 فقال له العالم: فَإِنَّ ضَحْكَكَ وَ أَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بَكَائِكَ وَ أَنْتَ مُدِلٌّ، إِنَّ الْمُدِلَّ
 لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ^۲؛
 امام صادق عليه السلام فرمودند: «عالمی به نزد عابدی آمد و از او پرسید: نماز تو چگونه است؟
 آن عابد پاسخ داد: آیا از عابدی همچون من درباره نمازش سؤال می‌شود در حالی که
 من از فلان وقت تا کنون به عبادت حضرت حق مشغولم!
 آن عالم باز پرسید: گریه تو چگونه است؟
 عابد گفت: آنقدر می‌گیرم که خون از چشمم جاری می‌شود».
 عالم پاسخ داد: خنده تو در حالی که از عمل خود ترسانی، برتر از گریه تو در حالی
 است که به آن ناز می‌کنی، چه از خودشیفتگانی که بواسطه عمل خود فخر می‌فرشند هیچ
 عملی به سوی آسمان بالا نمی‌رود!».
 [۳۷۸] عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَ هُوَ
 خَائِفٌ مَشْفِقٌ، ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ،
 فَقَالَ: هُوَ فِي حَالِهِ الْأَوَّلَى وَ هُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ^۳؛
 عبد الرحمن گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: انسان گاه کاری را انجام می‌دهد که

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۴.

بواسطه آن خائف و ترسان است، و گاه کاری نیکو انجام می‌دهد که بواسطه آن چیزی شبیه
عُجب او را فرا می‌گیرد؛ کدامیک از ایندو برتر هستند؟
آن حضرت فرمودند: این انسان در حالت اوّل که ترسان است، برتر از حالت دوّم که
عُجب به او راه یافته، می‌باشد».

رذیلت پانزدهم:

خودکم‌بینی

خودکم‌بینی، ملکه‌ای است که موجب می‌شود تا صاحب آن از فضیلتها و استعدادهای خود غافل شده، خود را از رسیدن به مراتب عالی‌کمال ناتوان بیند؛ از اینرو همچون کرمی که در پیله خود گرفتار است، راههای ترقی را بر خود بسته در مرتبه خود باقی بماند. این صفت، نه تنها همان تواضع مطلوب نیست، که در شمار اضداد آن قرار دارد. خودکم‌بینی در حقیقت مرحله تفریطی تکبر و عجب است؛ چه متکبران و خودشیفتگان نفس خود را دارای عظمت و شوکتی غیر واقعی می‌دانند، و خودکم‌بین از سوی دیگر خود را پست و در کمال سقوط فرض می‌کند، گویا او بوجود آمده تا فقط فرامین دیگران را اطاعت کند و توان اینکه خود به مرتبه‌ای از سیادت دست یابد در او نیست.

این رذیلت اخلاقی را نیز مراتبی است، که از غفلت از استعدادها و شایستگیهای شخصی آغاز، و به مراتب شدیدتر ختم می‌شود. رضایت به آنچه حضرت حق بدان راضی نیست - همچون پذیرش سکون و ذلت -، در شمار همین مراتب قرار دارد.

آخرین مراتب این رذیلت اما، در این آیه ترسیم شده است: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱: «برای جهنم بسیاری از جن

و انس را بیافریدیم. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

چه این رذیلت قلب صاحب خود را کور و او را به حیوانی تبدیل می‌کند، که هرگز در پی خروج از عالم حیوانی و رسیدن به مراتب کمال انسانی نخواهد بود؛ از اینرو سرانجام با گذر از این عالم، بدون آنکه استعداد‌های انسانی خود را به فعلیت رساند، به عالم آخرت پا نهاده در شمار دوزخیان قرار خواهد گرفت؛

از اینرو بدون تردید اگر این صفت زشت‌تر از دو صفت کبر و عُجب نباشد، در وقاحت کمتر از آن دو نیز نیست.

سیره مستکبران در تمامی تاریخ نیز بر استفاده از همین ملکه اخلاقی بوده، تادیگران را بواسطه آن به استضعاف کشیده بر هستی آنان مسلط شوند. به نظر ما از بین بردن نسل، ذبح فرزندان و باقی‌گذارن زنان برای مقاصد بردگی می‌تواند، اشاره به از بین بردن صفت غیرت در مردان، و صفت حیا در زنان باشد؛ چه با از بین بردن این دو صفت شایسته در زنان و مردان، آنان به رذیلت خودکم‌بینی دچار شده توان رشد و کمال را از دست می‌دهند؛ به این دو آیه بنگرید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾^۱: «در این دنیا کسی است از مردم که خدا را به درستی اعتقاد خویش گواه می‌گیرد و تو را سخنش درباره زندگی این دنیا به شگفت می‌دارد، در حالی که کینه‌توزترین دشمنان است چون از نزد تو بازگردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد، و خدا فساد را دوست ندارد»؛

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱: «فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه ای را زبون می داشت و پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت که او از تبهکاران بود».

امروزه نیز این مطلب در سیره مستکبران مشاهده می شود. آنچه آنان با برخی کشورهای ضعیف آسیائی - همچون هند - و کشورهای آفریقائی انجام دادند، تا با کاشتن نهال ضعف نفس در آنان، علاوه بر استفاده از بازارهای شایگانیشان از منابع زیرزمینی آنان نیز استفاده کنند، نشان دهنده این مطلب است.

افسوس که با تمامی قبحی که بر این صفت ناشایست مترتب است، بسیاری از انسانها خواه ناخواه به گونه ای از آن دچار بوده، ندانسته راه سقوط را بوسیله آن طی می نمایند.

انسان با این رذیلت، بندگی شیطان و دیگر بتها را می پذیرد؛

و با همین رذیلت، خود را به دنیای پست می فروشد؛

و با همین رذیلت، مقامات عالی اخلاقی را ترک می گوید؛

و با همین رذیلت، فراموش می کند که زمانی پیش از این، فرشتگان بر او سجده

می برده اند؛

و با همین رذیلت، بهشت را ترک کرده سر به سوی جهنم می کند! حضرت حق در این

زمینه می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۲: «آیا آن کس را که هوسش را چون

خدای خود گرفت»؛

و پر واضح است که آنکس که از عزت نفس برخوردار بوده خود را برتر از دنیای دون

بداند، هرگز هوای نفس خود را به پرستش نمی گیرد؛ چه این هوای نفس نیز جزئی از

۱. القصص، ۴.

۲. الجاثیه، ۲۳.

دنیاست، که نزد عزّتمندان از هیچ قیمتی برخوردار نیست؛ اما آنکه به بیماری خودکم‌بینی مبتلاست، دنیا را غایت آرزوی خود می‌بیند، و خود را شایسته مراتب برتر از آن نمی‌یابد.

قرآن کریم اما، نخست اشاره می‌فرماید که این بیماری در نوع انسان عمومیت داشته بسیاری از آنان به آن مبتلا هستند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا^۱﴾: «ینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند».

آنگاه به برتری پایگاه انسان در عالم هستی اشاره می‌کند، و آن پایگاه را از تمامی موجودات مجرد نیز برتر می‌شمارد: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ^۲﴾: «پروردگارت به فرشتگان گفت: می‌خواهم بشری از گل خشک، از لجن بویناک بیافرینم * چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید * چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید. فرشتگان همگی سجده کردند * مگر ابلیس»؛

آنگاه به صلاحیت و توان او برای تسخیر آسمانها و زمین اشاره می‌کند، که توانی است منحصر به فرد: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۳﴾: «آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است»؛

آنگاه برتر از این، به توان او برای دست یافتن به برترین مقامات قرب الهی اشاره می‌نماید، که از تمامی مقامات پیشین برتر است: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ

۱. المعارج، ۱۹.

۲. الحجر، ۳۱ - ۲۸.

۳. لقمان، ۲۰.

صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۱: «پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا»؛

آنگاه او را به عنوان جانشین خود در زمین معرفی می‌فرماید، جانشینی که می‌تواند بر تمامی موجودات فرمان رانده جز از ذات حضرت حق، تمامی عالم را به ادراک خود درآورد: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَاعْلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۲﴾: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید * و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت».

از اینرو، بدون تردید انسان را هیچ قیمتی جزاز بهشت نیست؛ و اگر به کمتر از این رضایت دهد، خود را بسیار ارزان فروخته است: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^۳﴾: «بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است».

و باز از همین‌رو، بر انسان است که از گنداب دنیا خارج شده خود را به مراتب فراخنای آخرت رساند؛ و این جز با ترک رذیلت خودکم‌بینی میسر نخواهد شد: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ^۴﴾: «که ما آدمی را در نیکوتر اعتدالی بیافریدیم آن‌گاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم».

۱. القمر، ۵۵ - ۵۴.

۲. البقره، ۳۱ - ۳۰.

۳. آل‌عمران، ۱۳۳.

۴. التین، ۵ - ۴.

امیرالمومنین علیه السلام فرموده‌اند: [۳۷۹] «مَنْ كَانَتْ هَمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ، كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ»^۱: «هرکس نهایت همتش آنچیزی باشد که به شکمش وارد می‌شود، قیمتش هم همان چیزی خواهد بود که از شکمش خارج می‌شود»؛ این سخن اشاره به آنست که با بسنده کردن به مراتب پست دنیا، چه سان قیمت انسان نیز کاستی می‌گیرد.

چند روایت در باره خودکم‌بینی

[۳۸۰] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا، وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا، أَمَّا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - يَقُولُ: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾؟. فَاَلْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَلا يَكُونُ ذَلِيلًا»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تمامی امور انسان مؤمن را به خود او سپرده در اختیارش نهاده است، اما اینکه ذلیل باشد را در اختیار خود او قرار نداده؛ آیا این آیه شریفه را نشنیده‌ای: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ - «عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است» - . مؤمن همیشه عزیز است و هیچگاه ذلیل نیست».

[۳۸۱] قال الحسين عليه السلام: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ»^۳؛

حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: «مرگ در عزت، بهتر از حیات در ذلت است».

[۳۸۲] عن علي بن الحسين عليه السلام يقول: «مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرُ النَّعَمِ، وَمَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةٍ غِظٍ لَا أَكْفِيءُ بِهَا صَاحِبَهَا»^۴؛

۱. غررالحکم - چاپ مؤسسه علمی -، ج ۲ ص ۲۱۷.

۲. اصول کافی، ج ۵ ص ۶۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۲۶۴.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۰۹.

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «دوست ندارم که با ذلّت نفس خود، شتران سرخ مو - که ارزش بسیاری داشته اند - را بدست آورم؛ و هیچ جرعه ای نیاشامیدم که نزد من گواراتر باشد از جرعه غیظی که فروخوردم، و آنکه به خشمم آورده بود را بخشیدم».

[۳۸۳] عن أمير المؤمنين عليه السلام: من كَرُمْتُ عليه نفسه لم يَهْنِها بالمَعْصِيَةِ^۱؛

أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ وَ لَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا^۲؛

إِنَّ مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ الْجَنَّةِ فَقَدْ عَظُمَتْ عَلَيْهِ الْمِحْنَةُ^۳؛

مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَعِيمِ الْجَنَّةِ فَقَدْ ظَلَمَهَا^۴؛

مَنْ أَسَاءَ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَتَوَقَّعْ مِنْهُ جَمِيلٌ^۵؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هرکس نفسش را ارزشمند یابد، آن را بواسطه گناه پست نمی دارد؛

آگاه باشید که برای جان شما ارزشی و قیمتی بجز بهشت نیست، و نباید آن را بجز به بهشت بفروشید؛

هرکس که خود را بغير بهشت فروخت، سختی ها بر او بزرگ جلوه می کند؛

هرکس خود را بجز به نعمتهای بهشت فروخت، بر خود ظلم کرده است؛

هرکس به خوشتن بدی کند، توقع هیچ کار نیکوئی از او نمی رود».

۱. غررالحکم، حدیث ۴۶۱۰.

۲. همان ح ۴۶۲۳.

۳. همان ح ۴۶۲۴.

۴. همان ح ۴۶۲۸.

۵. همان ح ۴۶۵۲.

فصل چهاردهم

فضیلت چهاردهم: رحمت و مهربانی

فضیلت پانزدهم: شرح صدر و فراخی سینه

رذیلت شانزدهم: سخت دلی و قساوت

فضیلت چهاردهم:

رحمت و مهربانی

رحمت، صفتی است که تمامی خیرات و برکات از آن سرچشمه می‌گیرد؛ چه هستی از رحمت الهی سرچشمه گرفته، و سخن مشهور در میان عالمان، که «خداوند، اسم «الرَّحِيم» خود را به تجلی درآورد، و بدان واسطه و سائط فیض خود را - که همان حقائق محمدیه و علویه و فاطمیه و فرزندان مطهر آنان علیهم‌السلام است - پدیدار ساخت» نیز بر همین اساس پدید آمده است.

این آیه شریفه، به همین معنی اشاره می‌نماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا^۱»: «آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

خداوند به واسطه دو رحمت عام و خاص خود، پهنه آفرینش را خلق فرمود؛ که از مهمترین مصادیق رحمت او در آن، همان چهارده نور مقدسند، که به صورت ویژه از نام مقدس «الرَّحْمَن»، نشأت گرفته‌اند.

در آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که مادر تمامی آیات قرآن کریم است نیز، به همین دو اسم مقدس اشاره شده است. در خبر است که این آیه، ارزشمندترین آیات قرآن^۲، و خلاصه آن کتاب مقدس است.

۱. البقرة، ۱۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۲ ص ۲۰.

رحمتی که در بندگان خدا موجود است نیز، سایه‌ای از همان رحمت، بلکه نمی از همان اقیانوس بی‌منتهاست؛ از اینرو هر فضیلتی که در عالم انسانی فرض شود، به رنگ رحمت الهی درآمده و تمامی افعال و اقوال شایسته نیز، از ان کارگاه خوش‌رنگ، رنگ پذیرفته است.

آری! هرکس در مراتب کمال پیشرفت کرده گامی بیشتر به سوی او نهاده باشد، بیشتر به این صفت آراسته شده از رحمت بیشتری برخوردار است؛ چرا که رحمت نوری الهی است که خداوند آن را در میان بندگان خاص خود توزیع فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱: «محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان».

و از همین روست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برترین مقامات ممکن در محبت است، و هیچ کس را نرسد که در محبت موجودات از ایشان گامی بیشتر نهد: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۲: «شاید، از اینکه ایمان نمی آورند، خود را هلاک سازی».

امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

[۳۸۴] «اللَّهُ رَحِيمٌ بَعَادِهِ وَمِنْ رَحْمَتِهِ إِنَّهُ خَلَقَ مَائَةَ رَحْمَةٍ جَعَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، فِيهَا يَتَرَحَّمُ النَّاسُ وَتَرَحَّمَتِ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا وَتَحَنَّنَتِ الْأُمُّهُاتُ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ عَلَى أَوْلَادِهَا، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَضَافَ هَذِهِ الرَّحْمَةَ الْوَاحِدَةَ إِلَى تِسْعٍ وَتِسْعِينَ رَحْمَةً، فَيَرْحَمُ بِهَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ثُمَّ يُشَفِّعُهُمْ فَيَمَنُّ يُحْبُونَ ... وَ لَا يَزَالُ يُشَفِّعُ حَتَّى يُشَفِّعَ فِي جِيرَانِهِ وَ خُلَطَائِهِ وَ مَعَارِفِهِ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِمَّا تَظُنُّونَ»^۳؛

«خداوند نسبت به بندگان رحیم است، و از همین جهت صد نوع رحمت آفرید که تنها یک نوع آن را در میان تمامی خلائق نهاد؛ بواسطه همین یک رحمت است که

۱. الفتح، ۲۹.

۲. الشعراء، ۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۸ ص ۴۴.

مردم بر هم رحم می‌آورند، و مادر بر فرزندش رحمت می‌کند، و حیوانات ماده بر فرزندانشان عشق می‌ورزند. خداوند چون قیامت برپا شود، این یک رحمت را به نود و نه رحمت دیگر خود اضافه می‌فرماید، و با آن یکصد رحمت بر اُمت پیامبر اکرم ﷺ رحمت می‌آورد. آنگاه شفاعت آنان را در هر کس که دوست بدارند می‌پذیرد ... در آن زمان، مسلمانان شفاعت می‌کنند، حتی در همسایگان و همنشینان و آشنایان خود به شفاعت می‌پردازند؛ چرا که مؤمن از آنچه شما می‌پندارید نزد خداوند عزیزتر است».

و در روایات بسیاری وارد شده است که: «اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام خاندان رحمت هستند، همانگونه که آنان معدن دانش می‌باشند»^۱.
بر این اساس، روشن می‌شود که رحمت نیز همچون دیگر فضائل، از مراتبی بسیار برخوردار است.

یکی از این مراتب، مرتبه رحمت مطلق است، که تنها به خاندان عصمت مربوط می‌شود و بس. علامه مجلسی^۲، تنها در یکی از ابواب کتاب شریف «بحار الأنوار»، بیش از ده حدیث در این زمینه نقل کرده است^۳. این غیر از روایات بسیاری است که در دیگر ابواب این کتاب شریف در این زمینه به چشم می‌آید.

قرآن کریم در این زمینه، اینچنین سیره پیامبر اکرم ﷺ را حکایت فرموده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»^۴: «هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید. سخت به شما دلبسته است».

از این سخن، درمی‌یابیم که این نور و هدیه خاص الهی، تنها نصیب آنانی می‌شود که به

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۲۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۵ ص ۴۲۳.

۳. التوبة، ۱۲۸.

مرتبه صالحین رسیده در شمار مقربان حضرت حق قرار داشته باشند. پس از این مرتبه، مراتب مردمان قرار دارد. پرواضح است که هرکس از صلاح بیشتری برخوردار باشد، از رحمت بیشتری برخوردار خواهد بود. بدین ترتیب است که رفتار مردمان را در این زمینه متفاوت می‌یابیم؛

گروهی بر هم‌نوع مشفقند؛

و گروهی تنها بر هم‌کیشان؛

و گروهی بر هموطنان؛

و گروهی بر همشهریان؛

و گروهی بر آشنایان؛

و گروهی بر اقوام؛

و گروهی بر خانواده؛

و گروهی تنها و تنها بر خود!

این مراتب هر قدر توسعه یابد، از کمال آدمی نشان می‌دهد؛ و هر قدر از شمول کمتری برخوردار شود، نشان می‌دهد که آدمی از کمال کمتری برخوردار بوده رحمت اندکی را نصیب نفس خود نموده است.

آنچه در روایات بسیار ما در زمینه توصیه به رحمت آمده است نیز، نشان از علو این فضیلت روحی دارد. در این زمینه همین بس که با بررسی جامع شریف «کافی»، می‌توان به یک‌هزار حدیث در این زمینه دست یافت. ما در اینجا به چند دسته از این روایات - که به حسب موضوع در کنار هم قرار گرفته است -، اشاره می‌کنیم:

۱. در روایات بسیاری عباراتی اینگونه به کار رفته است:

[۳۸۵] «ما عُبِدَ اللَّهُ بشيءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ إِدْخَالِ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ»؛

«خداوند با هیچ چیزی عبادت نشد، که برای او دلپذیرتر از شادکردن مؤمنان باشد»؛

و یا عباراتی همچون: [۳۸۶] «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِدْخَالُ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱؛

«دوست داشتنی‌ترین کارها نزد خداوند متعال، شاد کردن مؤمنین است».

۲. در برخی دیگر از روایات، آمده است که برآوردن حاجت شخص مؤمن، برتر از انفاق در راه خدا، یا آزادکردن بردگان، یا طواف خانه خداست؛ بلکه از بیست حج نیز برتر است.

در روایات دیگری نیز آمده است که این یاری رسانی به مؤمنان، در قیامت راهنمای انسان به سوی بهشت می‌شود؛ یا بهشت بواسطه آن بر انسان واجب می‌شود.^۲

۳. در روایات بسیاری آمده است: [۳۸۷] «مَنْ فَرَّجَ كُرْبَ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَّجَ اللَّهُ كُرْبَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۳: «هرکس مشکل مؤمنین را مرتفع نماید، خداوند در دنیا و آخرت مشکل او را مرتفع می‌فرماید».

۴. در دسته‌ای دیگر از روایات آمده است: ثواب هدایت کردن تنهایک تن، مساوی هدایت کردن تمامی مردمان جهان است».

۵. در حدیثی وارد شده است: [۳۸۸] «إِنَّ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ: وَ لَكَ مِائَةُ أَلْفٍ ضِعْفٌ»^۴:

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند: «هرکس در غیاب برادر مؤمن خود او را دعا کند، از عرش ندا می‌شود که: تو را یکصد هزار برابر آنچه دعا کردی، خواهیم داد».

در پایان، اشاره می‌کنیم که هرچند این صفت، در تمامی موجودات به نحو عام و در مؤمنان به نحو خاص وجود دارد، اما سالکان مسیر کمال و رهروان کوی دوست، بیش از

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۸۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۲.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۹.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۰۸.

دیگران می‌بایست در طلب آن بکوشند و خود را بدان زینت بخشند؛ تا هم به زنده کردن جان خود و هم به هدایت دیگران پردازند.

حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۱﴾:

«به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد».

گویا قرآن کریم، آثاری چند را بر ملکهٔ رحمت مترتب می‌داند، نرم‌خویی در سخن، نازکی قلب، بخشش گناهان، طلب مغفرت برای مردمان، حفظ حرمت آنان و احترام به آراءشان در این شمار است؛ بر این اساس، مؤمنان راست که با تقویت این ملکه در نفوس خود، به این فضائل دست یابند.

* * *

توضیحی پیرامون دو نکته

نکتهٔ اول

دو کلمهٔ «رحمت» و «رأفت» هرچند مترادف بوده و هریک در معنای آن دیگری نیز به کار می‌رود، اما در میان آن‌دو تفاوتی بس دقیق وجود دارد؛ و آن اینکه «رحمت» معمولاً

۱. آل عمران، ۱۵۹.

دربارهٔ اعطاء نعمت بکار می‌رود، و «رأفت» دربارهٔ دفع ضرر. خداوند متعال نیز از آنرو که هم نعمت می‌بخشد و هم مضرات را از بندگان خود دور می‌فرماید، به دو صفت رحمت و رأفت توصیف و ستایش شده است.

در برخی از روایات آمده است که: هرکس بواسطهٔ این دو اسم به حضرت حق توسّل جوید و این دو اسم را بسیار بخواند - در برخی از روایات در این زمینه به عدد یکصد اشاره شده است -، خداوند حاجت او را برآورده می‌فرماید.

نکتهٔ دوم

دو کلمهٔ «رحمن» و «رحیم» نیز همین گونه‌اند؛ چه هرچند هر دو از یک مادهٔ مشتق شده از معنایی نزدیک به یکدیگر برخوردارند، اما بویژه در مواردی که در کنار یکدیگر به کار می‌روند، تفاوتی دقیق در میان معنای آندو بچشم می‌آید. آن تفاوت در آنست که «رحمن» نشان دهندهٔ رحمت عامّ حضرت حق است، که کافر و فاسق و مؤمن را دربرمی‌گیرد؛ اما «رحیم» تنها رحمت خاصّ او را که ویژهٔ بندگان صالحش می‌باشد، نشان می‌دهد.

در این آیهٔ شریفه، پیامبر اکرم ﷺ نیز با نظر به شدّت رحمتی که بر عالم هستی داشته‌اند، به همین گونه به وصف درآمده‌اند: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱: «هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید. سخت به شما دلبسته است و با مؤمنان رؤوف و مهربان است».

آن سرور کاروان پیامبران ﷺ، مظهر رحمت عامّ الهی است، و مظهر رحیمیت خاصّ او برای مؤمنان.

چند روایت درباره رحمت و مهربانی

[۳۸۹] عن حَنَّانِ بْنِ سُدَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي لَأَلْقَى الرَّجُلَ لَمْ أَرَهِ وَ لَمْ يَرْنِي فِيمَا مَضَى قَبْلَ يَوْمِهِ ذَلِكَ، فَأَحْبُّهُ حَبًّا شَدِيدًا، فَإِذَا كَلَّمْتُهُ وَجَدْتُهُ لِي مِثْلَ مَا أَنَا عَلَيْهِ لَهُ، وَ يُخْبِرُنِي أَنَّهُ يَجِدُ لِي مِثْلَ الَّذِي أَجِدُ لَهُ!

فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا سُدَيْرُ! إِنَّ اتِّلَافَ قُلُوبِ الْأَبْرَارِ إِذَا اتَّقَوْا وَإِنْ لَمْ يَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِالْإِسْنَتِهِمْ كُسْرَةٌ اخْتِلَاطٍ قَطَرِ السَّمَاءِ عَلَى مِيَاهِ الْأَنْهَارِ، وَإِنْ بَعْدَ اتِّلَافِ قُلُوبِ الْفُجَّارِ إِذَا اتَّقَوْا وَإِنْ أَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِالْإِسْنَتِهِمْ كَبَعْدِ الْبَهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ وَإِنْ طَالَ اتِّلَافُهَا عَلَى مِذْوَدٍ وَاحِدٍ؛^۱ یکی از یاران امام صادق علیه السلام به خدمت ایشان عرض می‌کند: من گاه به کسی که پیش از این نه من او را دیده‌ام و نه او مرا دیده برخورد می‌کنم، اما او را به سختی دوست می‌دارم، و چون با او سخن می‌گویم در می‌یابم که او نیز همین حالت را نسبت به من دارد!، سر این مطلب چیست؟

امام فرمودند: «همینگونه است که می‌گوئی! چرا که قلوب نیکان چون به هم برخورد کنند هر چند بر زبان نیامورند اما سریعتر از آنچه آب باران با آبهای زمین مخلوط می‌شود به هم پیوند می‌خورد، در مقابل اما قلبهای بدکاران هر چند با زبان نسبت به هم اظهار محبت کنند همچون چهارپایان است، که هر چند در محلی واحد علف خورند اما از هم دور خواهند بود».

[۳۹۰] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «خَيْرُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ»^۲؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۲۸۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۵۰.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین شما، خوش خُلق‌ترین شما هستند؛ آنان که خود با مردم پیوند قلبی برقرار می‌کنند و دیگران نیز با آنان اُلفت می‌گیرند».

[۳۹۱] قال رسول الله ﷺ: «أَقْرَبُكُمْ مِنِّي غَدَاً فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ، وَأَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ، وَأَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ، وَأَحْسَنُكُمْ خُلُقاً، وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «چون قیامت برسد، نزدیکترین شما به من کسانی هستند که راست‌گوتر باشند، و بیشتر از دیگران امانت را به صاحبش برسانند، و بیشتر از دیگران وفای به عهد کنند، و خوش خُلق‌تر بوده از دیگران به مردم نزدیک‌تر باشند».

[۳۹۲] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «طُوبَى لِمَنْ يَأْلَفُ النَّاسَ وَيَأْلِفُونَهُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^۲؛
امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «خوشا بحال آنکس که در راه اطاعت خدا با مردم اُلفت می‌گیرد، و آنان نیز با او اُلفت می‌گیرند».

[۳۹۳] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خَبَرِ الْمِعْرَاجِ: «ثُمَّ رَأَيْتُ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ جَعَلَ اللَّهُ أَمْرَهُ عَجِيباً، نِصْفُ جَسَدِهِ النَّارُ وَالنِّصْفُ الْآخِرُ ثَلْجٌ، فَلَا النَّارُ تُذِيبُ الثَّلْجَ وَلَا الثَّلْجُ يُطْفِئُ النَّارَ، وَهُوَ يُنَادِي بِصَوْتٍ رَفِيعٍ وَيَقُولُ: سُبْحَانَ الَّذِي كَفَّ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ فَلَا تُذِيبُ الثَّلْجَ، وَكَفَّ بَرْدَ هَذَا الثَّلْجِ فَلَا يُطْفِئُ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ، أَللَّهُمَّ يَا مُؤَلِّفَ بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ در حدیث معراج فرمودند: «آنگاه فرشته‌ای از فرشتگان را دیدم، که خداوند خلقت عجیبی بدو بخشیده بود؛ چه نیمی از بدن او از آتش و نیم دیگر از برف بود، آما نه آتش برف را ذوب می‌کرد و نه برف آتش را خاموش می‌گردانید! آن فرشته دائماً با صدائی بلند فریاد می‌کرد: منزّه و والا است آنکس که حرارت این آتش را باز داشته که برف را آب نمی‌کند، و سردی این برف را نگاه داشته که آتش را خاموش نمی‌سازد!؛ پروردگارا،

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۵۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۵۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۶ ص ۱۷۲.

ای کسی که بین برف و آتش را جمع نموده‌ای!، میان قلوب بندگان مؤمنت اُلفت برقرار نما». [۳۹۴] عن رسول الله ﷺ: «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ»؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آنان که در این دنیا بر دیگران رحمت می‌آورند را، خداوند در قیامت مورد رحمت خود قرار می‌دهد؛ از اینرو به آنکس که در زمین است رحمت کن، تا آنکس که در آسمان است به تو رحمت کند».

فضیلت پانزدهم:

شرح صدر یا فراخی سینه

شرح صدر/ فراخی سینه، ملکه‌ای است که بواسطه آن، انسان می‌تواند امور درشت و سهمگین را تحمل نماید. نبوت برای پیامبران، ولایت برای اوصیاء، تبلیغ دین برای عالمان، و ریاست برای رؤسا - که جملگی از امور عظیم می‌باشند -، در همین شمار است. بدین ترتیب این ملکه نخست انسان را به انجام وظائف سنگین موفق می‌دارد، و چنانچه در این راه مشکلی روی نمود او را به حل آن موفق می‌نماید؛ و چنانچه آن مشکل حل ناشدنی نمود نیز، او را به تحمل آن موفق می‌کند.

بواسطه این ملکه، آنان که از فراخی سینه برخوردارند از همتی قوی و اراده‌ای پولادین نیز بهره‌مند شده، از نشاط و سرزندگی برخوردار می‌گردند. آنان گویا در زندگی با غم و اضطراب آشنائی نداشته، برگزیده اندوه نمی‌خورند و از آینده بیمناک نمی‌شوند. از اینرو می‌توان گفت که شرح صدر سینه انسان را همچون دریائی آرام که به تلاطم در نمی‌آید، به آرامش و وسعت می‌رساند. دریا از آنچه در او می‌افتد نه به تلاطم می‌آید، و نه از آن رنگ می‌پذیرد، و نه از آن کدر و آلوده می‌گردد.

آنان که به فضل خداوند متعال از شرح صدر برخوردارند نیز، چنین‌اند؛ آنچه در زندگی برای آنان روی می‌دهد نه آنان را متلاطم می‌سازد، نه روحشان را کدر و آلوده می‌کند، و نه اندوهها به وجودشان حمله‌ور می‌گردد. از همین روست که حضرت موسی علیه السلام چون مأمور شد که به دعوت فرعون شتابد، از حضرت حق نه درخواست لشکر

کرد و نه توان مادی طلب نمود؛ بلکه تنها و تنها درخواست نمود که: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ اخْلُ عُنْدَهُ مِّن لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي»^۱: «گفت: ای پروردگار من، سینه مرا برای من گشاده گردان * و کار مرا آسان ساز * و گره از زبان من بگشای * تا گفتار مرا بفهمند».

از این آیه، بخوبی استفاده می‌شود که شرح صدر موجب آسانی کارها و حل مشکلات و تقویت اراده می‌شود؛ و آدمی را بر نفس خود مسلط گردانده در موقع مواجهه بادیگران، او را به بیان مراد خود موفق می‌نماید.

و از همین روست که در سخنی منقول از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین می‌خوانیم: [۳۹۵] «آلَةُ الرَّئِاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ»^۲: «وسیله ریاست، سعه صدر است»؛

حضرت حق نیز از باب نعمتی که بر پیامبر خود دارد، بدو متذکر می‌شود که: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۳: «آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم»؛ چه ایشان تنها با سعه صدر است که می‌توانند بار درشت نبوت را بر دوش کشیده در این مسیر، مأموریت الهی خود را به انجام رسانند.

در اینجا اشاره به مطلبی دیگر نیز مفید است و کارا؛ و آن اینکه: این فضیلت نسبت به بسیاری دیگر از فضائل همچون منع بوده، مایه فیضان و جوشش آن فضائل اخلاقی خواهد بود. فضائلی همچون بخشش، صبر، بردباری، شجاعت، تواضع، رحمت و ... در شمار این محاسن اخلاقی‌اند؛ که تنها با اتّصاف به شرح صدر می‌توان آنها را بدست آورد. آری! شرح صدر همچون مبناست، که این فضائل بر اساس آن پدید می‌آید؛ از اینرو، همانگونه که هیچ ساختمانی بدون پی نهادن آن بر زمین بوجود نمی‌آید، و هیچ کشتی بدون زمین کشاورزی پدید نمی‌گردد، این فضائل نیز بدون شرح صدر پدید نمی‌آید؛ از اینرو

۱. طه، ۲۸ - ۳۵.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۱۷۶.

۳. الانشراح، ۱.

سالکان می‌بایست با ریاضات دینی و دعاء و توسل به انوار پاک چهارده گانه علیه السلام، از این نعمت بزرگ برخوردار شده بهدایت ایشان از وادی تنگی سینه به فراخنای فراخی آن واصل شوند. حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾^۱: «هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید».

گذشته از این‌ها، این فضیلت سترگ اخلاقی را ثمره‌ای دیگر است، که اگر از آنچه گذشت برتر نباشد، بدون تردید از آن کمتر نخواهد بود؛ و آن آنست که فراخ‌سینگان را توان آن است که حق را به راحتی پذیرفته با آن به جدال و مخالفت برنخیزند. عقل اینان اصول حق را ادراک می‌کند، و قلبشان آن را درمی‌یابد، و وجدانشان به آن ملتزم شده سرانجام آنان را در شمار مسلمانان واقعی قرار می‌دهد.

در این صورت آنان نه بواسطه نعمتهای زودگذر دنیا به شادی درمی‌آیند، و نه بواسطه نعمتهای آن متلاطم می‌شوند.

اینان در رفتار تابع حضرت ابراهیم علیه السلام و منش و روش او هستند^۲، که چون فرمان یافت تا اسلام آورد، بلافاصله فرمود: ﴿قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳: «گفت اسلام آوردم برای خدای جهانیان»؛ همانگونه که چون اندوهی بر اینان روی آورد، تنها بر زبان جاری می‌سازند که: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۴: «ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم». نه از پذیرش حق سرباز می‌زنند، و نه وجودشان از مصائب این دنیا طوفانی می‌شود. کوتاه سخن آنکه شرح صدر نوری است که پهنه عالم را در نظر فراخ سینگان روشن می‌نماید، و تردیدی نیست که هر کس را که از این نور بهره‌ای نباشد، در ظلمات بسر برده

۱. الأنعام، ۱۲۵.

۲. النساء/۴.

۳. البقرة، ۱۳۰ و ۱۳۱.

۴. البقرة، ۱۵۶.

توان خروج از آن را نخواهد داشت: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۱: «آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون‌شدن را نمی‌داند؟».

و چه دردناک است که اگر کسی از این نور سراسر بی‌بهره شد، هیچ‌گاه به هدایت دست نخواهد یافت؛ چه هدایت خود نور است و روشن‌گر: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۲: «خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید»؛

و حضرت حق خود می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۳: «و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد، هیچ نوری فرا راه خویش نیابد».

در اینجا، به برخی از روایات وارد شده در این زمینه اشاره می‌نمائیم.

چند روایت

درباره شرح صدر و فراخ‌سینه‌گی

[۳۹۶] عن حفص بن غياثٍ عن الصادق عليه السلام قال: «بينما موسى بن عمران يعطُ أصحابه إذ قام رجلٌ فشقَّ قميصه، فأوحى الله - عزَّ وجلَّ! - إليه: يا موسى! قلْ له: لا تشقَّ قميصك ولكن اشرحْ لي عن قلبك»^۴؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «در یکی از مواردی که موسی عليه السلام مشغول نصیحت یاران خود

۱. الأنعام، ۱۲۲.

۲. النور، ۳۵.

۳. النور، ۴۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۳ ص ۳۵۲.

بود، یکی از آنان برخاست و پیراهن خود را چاک نمود. در آن حال خداوند به او وحی فرمود که: ای موسی! به این مرد بگو پیراهن خود را چاک نکن، بلکه قلب خود را برای من فراخ و گشاده گردان.

[۳۹۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ نَكْتًا فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بِيضَاءَ وَفَتْحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ، وَإِذَا أَرَادَ بَعْدَ سُوءٍ نَكْتًا فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سُودَاءَ وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ شَيْطَانًا يُضِلُّهُ»؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «چون خداوند اراده نماید که بنده‌ای را به کمال رساند، در قلب او نقطه‌ای سفید پدید آرد و قلبش را شنوا فرماید و فرشته‌ای را بر او گمارد که او را یاری کند؛ و چون برای بنده‌ای مقدر فرماید که او را به کمال نرساند، در قلب او نقطه‌ای سیاه پدید آرد و قلبش را اگر گرداند و شیطانی را بر او گمارد تا او را گمراه سازد».

رذیلت شانزدهم:

سنگ دلی

در اصطلاح اخلاقیان، «سنگدل» به کسی گفته می‌شود که از قلبی سخت و غیر رؤوف برخوردار است. این قلب را از آنجا که همچون سنگ بوده رحمت را در آن راهی نیست، به این صفت خوانده‌اند: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱: «اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند».

همچنین برای قلبی که پذیرای حق نبوده از آن استنکاف می‌نماید نیز، همین اصطلاح بکار رفته است. این صفت از توابع صفت تنگی سینه بوده، آدمی را به مخالفت با حقیقت وامی‌دارد. سنگ‌دلان اگر گاه گاهی نیز حقیقت را بپذیرند، تنها با سختی بسیار موفق به آن خواهند شد. تنگ‌نظری، سرسختی و تندخویی، در شمار دیگر زمینه‌ها و نتایج این صفت رذیلت است.

از اینرو، روشن می‌شود که سخت‌دلی در مقابل شرح صدر و رحمت قرار داشته، قلب را از پذیرش نور هدایت باز می‌دارد. حضرت حق در این زمینه با تهدید آشکار می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲: «پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد»؛

۱. آل‌عمران، ۱۵۹.

۲. الزمر، ۲۲.

و باز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱: «و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرا رود. بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد»، تا در جان مؤمنان رسوخ نماید که این رذیلت در شمار قبیح‌ترین رذائل اخلاقی بوده، بر آنان است که در پیراستن خود از آن بکوشند. کلمه «ویل» در این آیه، نشانگر عذابی است که بر آن مترتب می‌شود؛

و فراتر از آن، ادامه آیه است که سخت‌دلان را همچون کافران و مشرکان، به نوعی برخوردار از نجاست روحی معرفی می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲: «بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد».

از اینروست که سخت‌دلان را مرگ بهتر از زندگی است؛ چه زندگی برای آنان جز از گناه پس از گناه و سرکشی پس از سرکشی، چیزی به‌همراه نخواهد داشت: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَجَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۳: «پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ گاه جوی‌ها روان شود، و چون شکافته شود آب از آن بیرون جهد، و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فرو غلتد».

* * *

این رذیلت سهمگین را نیز مراتبی است:

۱. مرتبه نخست آن، آنست که صاحب این ملکه، ترک واجبات و انجام محرمات را سبک شمرده اندک اندک به انکار شریعت و کفر گراید: ﴿ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا

۱. الأنعام، ۱۲۵.

۲. الأنعام، ۱۲۵.

۳. البقرة، ۷۴.

الشُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ^۱: «سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود. زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند».

در این حالت، انذار او از قیامت و عذاب الهی هیچ اثری بر دل سنگین او نخواهد داشت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۲»: «کافران را خواه بترسانی یا نترسانی تفاوتشان نکند، ایمان نمی آورند * خدا بر دلهایشان و بر گوششان مهر نهاده و بر روی چشمانشان پرده‌ای است، و برایشان عذابی است بزرگ».

این حالت قلب، با چندین اسم خوانده می‌شود، ختم، طبع، رین، زیغ و قساوت، در این شمار است؛ که به صورتهای گوناگون در قرآن کریم بکار رفته است.

۲. مرتبه دوم اما، آنست که موعظه در قلب کارگر نیفتد، و از درد دیگران به درد نیاید، و به امور مسلمین - بلکه هم نوع خود - اهتمام نرزد، و از پرداخت حقوق مالی واجب خود سر باز زند.

این مرتبه هرچند همچون مرتبه پیشین نیست، اما از بسیاری از آیات و روایات می‌توان استفاده نمود که بالأخره صاحب خود را از دائرة اسلام خارج خواهد نمود. به این آیه شریفه بنگرید:

﴿وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ^۳»: «وای بر مشرکان * آنهایی که زکات نمی‌دهند و به آخرت ایمان ندارند».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: [۳۹۸] «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنَادِي يَا لِّلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ^۴»: «هرکس که سرلوحه زندگی او

۱. الروم، ۱۰.

۲. البقره، ۷ - ۶.

۳. فصلت، ۷ - ۶.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

اهتمام به امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست؛ و هرکس صدای کسی را بشنود که از مسلمانان یاری می‌خواهد اما به یاریش نشتابد، مسلمان نیست».

امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند: [۳۹۹] «سَبَّ حَقِّ وَاجِبَاتٍ ... أَيْسُرُ حَقِّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تُكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ»^۱: «هفت حق است که مسلمانان بصورت واجب برگردن یکدیگر دارند ... آسانترین آن حقوق آنست، که آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگری نیز پسندی، و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگری نیز پسندی».

۳. مرتبه سوم نیز آنست، که از آنچه موجب توهین به دیگران است لذت برد. زدن، کشتن و توهین به دیگران، در این شمار است که سنگدلان مانند گربه‌ای که از آزار موشی ضعیف لذت می‌برد، از انجام آن لذت می‌برند.

حضرت حق در اشاره به اینان فرموده است: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۲: «که اصحاب اخدود به هلاکت رسیدند * آتشی افروخته از هیزمها * آن گاه که بر کنار آن آتش نشسته بودند * و بر آنچه بر سر مؤمنان می‌آوردند، شاهد بودند * و هیچ عیبی در آنها نیافتند جز آنکه به خدای پیروزمند ایمان آوردند». این آیات به خوبی شهادت می‌دهد که اصحاب اخدود، بواسطه ملکه سنگدلی، از سوزاندن مؤمنان لذت برده به تماشای آن می‌نشستند.

عوامل پیدایش سنگدلی و عوامل اضمحلال آن

در پایان این مبحث، به عللی که پیدایش این ردیلت را در پی خواهد داشت، و نیز عللی که موجب رفع این بیماری شده نفس را از آن پاک خواهد کرد، اشاره می‌نمائیم.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۹.

۲. البروج، ۸ - ۴.

عوامل پیدایش آن

پیدایش این رذیلت را عللی چند است. در اینجا فهرستوار به مهمترین این علل اشاره می‌کنیم:

۱. گناهکاری

انجام گناه پس از گناه، و از پی هم درآوردن گناهان، موجب سنگدلی می‌شود: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ﴾^۱: «پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید»؛ از اینرو، فروافتادن در گناهان به سنگدلی، و سنگدلی به مفسادی دیگر حتی کفر و قتل پیامبران الهی، منجر خواهد شد: ﴿بَاوُغَ غَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۲: «هر جا که باشند مهر خواری بر آنها زده شده است، مگر آنکه در امان خدا و در امان مردم باشند. و با خشم خدا قرین شده‌اند و مهر بدبختی بر آنها نهاده‌اند، زیرا به آیات خدا کافر شدند و پیامبران را به ناحق کشتند. و این بدان سبب بود که عصیان ورزیدند و تجاوز کردند».

۲. غفلت از یاد خدا

غفلت از یاد خدا بویژه ترک نماز - که خداوند آن را یاد بزرگ نامیده است - نیز، موجب سنگدلی خواهد شد: ﴿قَوْلٌ لِّلْفَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۳: «پس وای بر سخت‌دلانی که یاد خدا در دل‌هایشان راه ندارد».

۱. البقرة، ۷۴.

۲. البقرة، ۶۱.

۳. الزمر، ۲۲.

۳. فرو رفتن در دنیا

فرو افتادن در خواستهای نفسانی و آرزوهای بلند دنیائی و سر در پی مادیات نهادن نیز، سرانجامی اینگونه خواهد داشت، که مفسد دیگر همچون غفلت از آخرت نیز از آن پدید خواهد آمد: ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱: «و چون مدتی برآمد دل‌هایشان سخت شد و بسیاری نافرمان شدند».

عوامل پاکسازی نفس از این رذیلت

همانگونه که عللی چند موجب پیدایش این رذیلت اخلاقی می‌گردد، عللی دیگر نیز به رفع آن از نفس و پاکسازی نفس از آن می‌انجامد. در اینجا به شماری از این علل اشاره می‌کنیم:

۱. توبه از گناه

گناهان آدمی هرچند بسیار باشد اما، اگر کسی با رعایت شرائط واقعی توبه، به توبه از آنان پرداخت، سنگدلیش رفع شده جانش از شراب محبت سرشار می‌شود: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۲: «مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکیها بدل می‌کند».

پرواضح است که تبدیل گناهان به حسنات، تنها با رفع صفت سنگدلی که علت پیدایش آن گناهان بوده است ممکن می‌باشد؛ از اینرو نخست ظلمت سخت دلی به نور رحمت تبدیل می‌شود، و آنگاه گناهان حاصل از آن، به حسنات حاصل از این تبدیل می‌گردد.

۱. الحديد، ۱۶.

۲. الفرقان، ۷۰.

۲. ذکر حضرت حق

تمامی مراتب ذکر - : لفظی، قلبی و عملی -، موجب می‌شود که آدمی از ظلمت سنگدلی بدر آمده به سوی بارگاه ربوبی توجّه یابد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید * و هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گوید».

امام صادق (ع) می‌فرماید: [۴۰۰] «مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا، ثُمَّ قَالَ: لَا أَعْنِي «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» وَإِنْ كَانَ مِنْهُ، وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا»^۲: «از مهمترین چیزهائی که خداوند بر بندگانش واجب فرموده است، آنست که بسیار به یاد او باشند. منظورم آن نیست که تنها ذکر شریف سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ را بسیار بگویند، هرچند این زیاد بر زبان آوردن این عبارت شریف نیز، در شمار ذکر خداست؛ بلکه منظورم آنست که خداوند را در مواقع برخورد با امور حلال و یا حرام به یاد آورد، در این حال آنچه با آن مواجه شده اگر طاعت الهی است به آن بپردازد، و اگر گناه و حرام است آن را ترک نماید».

در هر حال تمامی مراتب ذکر، جلاء قلب است؛ و از اینرو همچون قانونی کلی برای تمامی سالکان راه کمال توصیه شده است: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلًا»^۳: «و نام پروردگارت را یاد کن و از همه بیر و به او بپیوند».

۳. انجام عبادات

تمامی عبادات - اعم از عبادات قلبی، همچون خلوص و خضوع برای خداوند، و در

۱. الأحزاب، ۴۲ - ۴۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۰.

۳. المزمل، ۸.

برابر او -، و عبادات جسمی - مانند نماز و روزه -، و عبادات مالی - مانند انفاقات مستحبی - موجب جلاء قلب و خروج نفس از ظلمات بسوی نور می شود: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱: «و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است * تا خدا بدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه های سلامت هدایت کند و به فرمان خود از تاریکی به روشنایشان ببرد و آنان را به راه راست هدایت کند».

* * *

در اینجا هر چند می توان مواردی دیگر را نیز به این فهرست افزود، اما تا سخن بدرازا نیانجامد، دامن کلام را همین جا فرو پیچیده به برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام در این زمینه اشاره می نمائیم.

چند روایت درباره سخت دلی

[۴۰۱] عن علي بن عيسى رفعه، قال: «فيما ناجى الله - عز وجل! - به موسى عليه السلام: يا موسى! لا تطول في الدنيا أملك فيقسو قلبك، و القاسي القلب مني بعيد»^۲؛ یکی از یاران اهل بیت علیهم السلام از آنان نقل کرده است که: «در زمره سخنانی که خداوند با موسی علیه السلام فرمود آن بود که گفت: ای موسی! در دنیا آرزوی خود را طولانی مگردان که

۱. المائدة، ۱۶ - ۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۹.

قلب سخت می‌شود، و سخت دل از من دور است».

[۴۰۲] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «كَانَ الْمَسِيحُ عليه السلام يَقُولُ: لَا تَكْثُرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ الَّذِينَ يَكْثُرُونَ الْكَلَامَ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «مسیح عليه السلام می‌گفت: سخن در غیر یاد خدا بسیار مگوئید، چرا که آنان که بسیار در غیر یاد خدا سخن می‌گویند قلبهایشان سخت و سنگین می‌شود، اما خود بر این مطلب واقف نیستند».

[۴۰۳] عن عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: مَاتَ لِبَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَلَدٌ، فَحَضَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَنَازَتَهُ. فَلَمَّا أُلْحِدَ تَقَدَّمَ أَبُوهُ لِيَطْرُحَ عَلَيْهِ التُّرَابَ، فَأَخَذَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِكَفِّهِ وَ قَالَ: لَا تَطْرُحْ عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُ ذَارِحٌ فَلَا يَطْرُحْ عَلَيْهِ التُّرَابَ. فقلنا: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَ تَنْهَى عَنْ هَذَا وَحْدَهُ؟

فَقَالَ: أَنَهَاكُمْ أَنْ تَطْرَحُوا التُّرَابَ عَلَى ذَوِي الْأَرْحَامِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْقِسْوَةَ، وَمَنْ قَسَا قَلْبُهُ بَعَدَ مِنْ رَبِّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - «^۲؛

فرزند یکی از یاران امام صادق عليه السلام از دنیا رفت و امام برای تشییع او، بر سر جنازه حاضر شدند. در این حال چون جنازه را در لحد نهادند، آن مرد جلو رفت تا خاک بر مرده ریزد. امام اما دو شانه او را گرفت و فرمود: تو و هرکس که با این مرده خویشی نزدیک دارد خاک بر او مریزد.

یاران حضرت پرسیدند: ای فرزند پیامبر خدا! آیا تنها در مورد این جسد خاص است که شما از انجام این کار نهی می‌فرمائید؟

امام فرمودند: خیر! همه شما را از آنکه بر خویشان نزدیک خویش خاک ریزد باز می‌دارم؛ چه این کار موجب سنگدلی می‌شود، و هرکس سنگدل باشد از پروردگارش بدور است».

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴ ص ۳۳۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۹ ص ۳۵.

[۴۰۴] فی وصیة الإمام الباقر علیه السلام لجابر: «... وَتَعَرَّضُ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخُلُواتِ ... وَإِيَّاكَ وَ الْعَفْلَةَ ففیهما تَكونُ قساوةَ الْقَلْبِ»^۱؛

در سفارش امام باقر علیه السلام به جابر چنین آمده بود که: «... بوسیله از یاد یاد خدا در تنهایی‌ها خود را در معرض نرمش دل قرار ده ... و از غفلت از یاد او برحذر باش که این غفلت قساوت و سختی دل به همراه خواهد داشت».

[۴۰۵] فی وصیة النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إلى علي علیه السلام: «يا علي! أربُعُ خصالٍ مِنَ الشَّقَاءِ: جَمودُ العینِ، وَ قساوةُ الْقَلْبِ، وَ بُعْدُ الْأَمَلِ، وَ حُبُّ الْبَقَاءِ»^۲؛

در وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده بود که: «ای علی! چهار صفت نشانگر بدبختی انسان است: خشکی چشم، و سختی قلب، و بلندی آرزو، و عشق به زنده ماندن همیشگی».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۶۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۵۲.

فصل پانزدهم

فضیلت شانزدهم: عفت

رذیلت هفدهم: زیاده‌روی در امور شهوانی

رذیلت هیجدهم: ناتوانی در امور شهوانی

فضیلت شانزدهم:

عَفَّتْ

عَفَّتْ، ملکه‌ای است که انسان بواسطه آن، می‌تواند بر شهوات خود غالب آید. این اصطلاح، معمولاً بر غلبه بر شهوت - چه به سختی، و چه به آسانی - اطلاق می‌شود؛ از اینرو حالت ملکه بودن در آن لحاظ نمی‌شود؛ از اینروست که صاحب «قاموس»، آن را به «الْكُفُّ عَمَّا لَا يَحِلُّ وَلَا يَجْمُلُ» تفسیر نموده است. پرواضح است که این معنا در استعمال عام این لغت بکار می‌رود، اما در اصطلاح خاص علم اخلاق، عَفَّتْ تنها به ملکه غلبه بر شهوات اطلاق می‌شود؛

از اینرو، بکار بردن هریک از این دو اصطلاح عام و خاص در موضع مناسب دیگری، تنها از باب مجاز بوده است.

* * *

این ملکه نیز - همچون ملکه غیرت - هرچند از عریضی گسترده برخوردار بوده غلبه بر تمامی شهوات ناپسند را در بر می‌گیرد، اما معمولاً تنها بر غلبه بر شهوت بطن و فرج، و عَفَّتْ در ایندو بکار می‌رود. در قرآن کریم نیز گاه به همین معنی بکار رفته است: ﴿يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾^۱: «و آن چنان در پرده عفافند که هر که حال ایشان نداند پندارد که از توانگرانند»؛

«وَلَيْسَتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۱: «آنان که استطاعت زناشویی ندارند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان گرداند».

در روایات بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده است که:

[۴۰۶] «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَاتِ عَقَّةَ الْبُطْنِ وَ الْفَرْجِ»^۲: «برترین عبادتها، عفت شکم و فرج است».

در علم اخلاق نیز این اصطلاح بیشتر در مورد بانوان بکار می‌رود، همانگونه که اصطلاح غیرت بیشتر در مورد مردان کاربرد دارد. در این هردو مورد نیز، کاربرد آن در مسائل جنسی بیشتر از کاربرد آن در مسائل مربوط به لذائذ شکمی بوده است. ما در اینجا، نخست از عفت در مسائل جنسی سخن گفته، و پس از آن به عفت در مسائل مربوط به شکم خواهیم پرداخت؛

مطالب مربوط به عفت در دیگر خواستنی‌ها، در بحث از دیگر مباحث اخلاقی - همچون حرص، طمع، و دنیاطلبی - خواهد آمد.

این ملکه، چون در نفس راسخ شود، عفت دیگر اعضا را نیز از پی خواهد داشت: عفت چشم، تا به ناشایست ننگرد؛ عفت گوش، تا ناشایست را نشنود؛ و عفت زبان، تا ناشایست را نگوید، در این شمار است؛

هرچند می‌توان عفت جنسی را نتیجه این مراتب، و نه زمینه آنها نیز دانست.

از اینرو، عفت همچون پوششی مردان و زنان عقیف را از بیگانگان پوشانیده، آنان را - به مقتضای فطرت انسانی - تنها در مقابل همسران خود مکشوف می‌دارد و بس؛ چه این ملکه، غرائز انسان را تحت کنترل خود درآورده او را از چالاکی در استفاده از غرائز، محدود می‌نماید.

۱. التور، ۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۶۹.

از اینرو، هرکس به این ملکه دست یابد، در شمار عابدان روزگار درآمد خیر دنیا و آخرت را نصیب خود خواهد ساخت. حضرت حق - جلَّ و علا! - در این زمینه می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾^۱: «به تحقیق رستگار شدند مؤمنان * آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند * و آنان که از بیهوده اعراض می‌کنند * و آنان که زکات را می‌پردازند * و آنان که شرمگاه خود را نگه می‌دارند * جز بر همسران یا کنیزان خویش، که در نزدیکی با آنان مورد ملامت قرار نمی‌گیرند * و کسانی که غیر از این دو بجویند از حد خویش تجاوز کرده‌اند».

امام باقر (علیه السلام) نیز فرموده‌اند: [۴۰۷] «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ»^۲: «خداوند با هیچ چیزی برتر از عَفَّت شکم و عَفَّت جنسی، پرستش نشده است».

این، اولین مرتبه از مراتب این ملکه است، که به کنترل غرائز جنسی می‌انجامد. مرتبه برتر آن اما، عَفَّت قلب است؛ که چون این ملکه برای کسی حاصل شود، قلب که حرم الهی است را به صاحبش تسلیم نموده، هیچکس را در آن راه نمی‌دهد. در اینحال حضور حضرت حق در تمامی عوالم ملک و ملکوت را دریافته، معنای سخن حضرت حق را در می‌یابد که: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۳: «اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن».

و زان پس، خداوند تمامی ادراکات و دریافتهای او را پربرکت فرموده، ثمره‌ای چندان دیگر ادراکات، نصیب آن می‌فرماید؛ همانگونه که چون حضرت موسی (علیه السلام) و خاندانش به این مقام نائل شدند، از آن برکت بهره‌مند گشتند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ

۱. المؤمنون، ۷ - ۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

۳. الحديد، ۳.

مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱: «چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان».

بدون تردید این فضیلت، بویژه برای بانوان، در شمار لازمترین فضائل بوده آنان که از آن محرومند، از حیّات طّیبه خود را محروم ساخته‌اند؛ چه همانگونه که نمودن عورت به نامحرمان ننگین بوده عاقلان از انجام آن پرهیز می‌نمایند، غیر عفیفان نیز از روشی ننگین برخوردار بوده عاقلان را از خود فراری می‌دهند. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه^۲ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ^۳ - : «ای فرزندان آدم، برای شما جامه‌ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشد و نیز جامه زینت. و جامه پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است. و این یکی از آیات خداست، باشد که پند گیرند» - فرموده‌اند: [۴۰۸] «فَأَمَّا اللَّبَاسُ فَالثِّيَابُ الَّتِي يَلْبَسُونَ وَأَمَّا الرِّيشُ فَالْمَتَاعُ وَالْمَالُ وَأَمَّا لِبَاسُ التَّقْوَى فَالْعِفَافُ، إِنَّ الْعَفِيفَ لَا تَبْدُو لَهُ عَوْرَةٌ وَ إِنْ كَانَ عَارِيًّا مِنَ الثِّيَابِ وَ الْفَاجِرُ بَادِيَ الْعَوْرَةِ وَ إِنْ كَانَ كَاسِيًّا مِنَ الثِّيَابِ، يَقُولُ اللَّهُ: ﴿وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾: «و جامه پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است» يقول: الْعِفَافُ خَيْرٌ^۳: «مراد از لباس، همان لباسی که آن را می‌پوشید؛ و مراد از ریش، همان کالا و مالی است که با آن زندگی می‌کنید؛ و مراد از لباس تقوی، عفاف است. انسان عفیف هیچ امر پوشیدنی‌ای از او ظاهر نمی‌شود هرچند عریان از لباس باشد، و انسان فاجر قبائحش نمایان است، هرچند پوشیده از لباس باشد. و مراد از لباس تقوی که برتر است، همان عفاف است که برترین لباسها است».

تأمل در حکایت حضرت یوسف علیه السلام، عظمت سخن امام باقر علیه السلام را آشکارتر می‌سازد؛

۱. النمل، ۸.

۲. الأعراف، ۲۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۷۱.

چه آن زنی که به ایشان دل باخته بود، از تمامی لباسها، کالاهای و مقامات دنیوی برخوردار بود؛ یوسف اما برده‌ای بود که تنها لباس عَفَّت را داشت و جز از آن هیچ سرمایه‌ای دیگر در دستانش نبود؛ همین عَفَّت او را برانگیخت تا با حضرت حق مناجات کند که: ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾^۱: «گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند»؛ و سرانجام با حذر از سقوط در ورطه شهوات - که ساحت انبیاء عظام علیهم‌السلام سخت از آن مبرا است -، به بالاترین مقامات ظاهری و باطنی نائل شود.

توجه به این مطلب که گذشته از سعادت فردی، سعادت جامعه نیز در گرو گسترش همین صفت پسندیده در آن است، آدمی را بیشتر به اهمیت آن واقف می‌سازد. ما پیش از این اشاره کردیم که هرچند مفسران، آیاتی نظیر: ﴿وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ﴾: «و کشتزارها و دامها را نابود سازد»، و: ﴿يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ﴾: «فرقه‌ای را زبون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت»، را به معنای نابودی جسمی فرزندان و به بردگی گرفتن زنان دانسته‌اند، اما به نظر ما همین آیات را می‌توان به معنای از بین بردن صفت غیرت در مردان و صفت عَفَّت در زنان دانست. چه در اینصورت، فرعون و فرعونیان براحتی می‌توانند زمام جامعه را بدست گرفته، آنچه خود طالب آنند را در آن به انجام رسانند. از اینروست که نقش اجتماعی غیرت و عفت را نیز نمی‌توان در این فصول نادیده گرفت.

قرآن کریم، بخاطر اهتمام شگرفی که به این صفت اخلاقی داشته است، در چندین موضع از حضرت مریم علیها‌السلام یاد، و او را به خاطر اتصاف به بالاترین مراتب این ملکه، لایق دریافت نفخه الهی دانسته است: ﴿وَالَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾^۲: «و آن زن را یاد کن که شرمگاه خود را نگاه داشت و ما از روح

۱. یوسف، ۳۳.

۲. الانبیاء، ۹۱.

خود در او دمیدیم و او و فرزندش را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم»؛

همانگونه که بارها در مقام توصیف حوریان بهشتی، از عفت آنان یاد می‌کند. این تکرار، گویا اشاره به آن است که این صفت، برترین و والاترین صفتی است که خداوند متعال، آنان را به آن زینت بخشیده است: ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ﴾^۱: «زنانی درشت چشم که تنها به شوهران خود نظر دارند، همدم آنهایند * همانند تخم مرغهایی دور از دسترس»؛

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾^۲: «در آنجاست زنانی که جز به شوهر خویش ننگرند، و پیش از بهشتیان هیچ آدمی و جنی به آنها دست نزده است». در این دو آیه و آیات مشابه آن، چندین صفت برای آنان بیان شده است:

۱. آنان تنها به شوهران خود می‌نگرند؛

۲. آنان به گونه‌ای پوشیده‌اند، که تنها شوهرانشان می‌توانند به آنان بنگرند؛

۳. آنان اصلاً در نظرگاه دیگران واقع نمی‌شوند، و تنها در محیطی هستند که شویشان بدانان دسترسی دارد.

بدیهی است که مردان مؤمن نیز، به مقتضای زندگی انسانی / اجتماعی خود، از این صفات برخوردارند.

اشاره به این نکته نیز لازم می‌نماید که: هرچند صفت عفت، بویژه در بانوان فطری بوده و آنان بصورت فطری از آن برخوردارند، اما شیشه‌الماس‌گون نیز چون در معرض دست قرار گیرد، سرانجام خواهد شکست! از اینرو قرآن کریم بشدت بر حفظ این صفت تأکید فرموده است، تا سرانجام به صورت ملکه در آمده صاحب خویش را به اعلا مدارج بهشت، رهنمون شود. رهنمودهای قرآن کریم در این زمینه را می‌توان در این چند مسأله خلاصه نمود:

۱. الصّافات، ۴۹ - ۴۸.

۲. الرحمن، ۵۶.

۱. نامحرمان باید از نظر به یکدیگر پرهیز کنند، تا یک نگاه ساده سرانجام به امور غیر جائز ختم نشود: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾^۱: «به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند. این برایشان پاکیزه تر است. زیرا خدا به کارهایی که می کنند آگاه است. و به زنان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند».

۲. در سخن نیز، از آنچه با عَقَّتْ ناسازگار است پرهیز کنند، تا موجب آسیب زدن به عَقَّتْ آنان نشود: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۲: «پس به نرمی سخن مگوئید تا آن مردی که در قلب او مرضی هست به طمع افتد».

۳. نامحرمان چه در جامعه و چه در مجالس خصوصی، از خودنمائی پرهیزند، چه هیچ چیزی به اندازه خودنمائی عَقَّتْ را در معرض خطر قرار نمی دهد: ﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۳: «زینتهای خود را آشکار مکنید».

۴. نامحرمان از هم نشینی و هم صحبتی بایکدیگر پرهیزند، چه این هم نشینی زمینه ای است تا شیطان اندک اندک عَقَّتْ عمومی جامعه را در معرض نابودی قرار دهد: ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾^۴: «و اگر از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید. این کار، هم برای دلهای شما و هم برای دلهای آنها پاک دارنده تر است»؛

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾^۵: «و باید که پاکدامن باشند نه زناکار و نه از آنها که به پنهان دوست می گیرند».

۱. التَّوْر، ۳۱ - ۳۰.

۲. الأحزاب، ۳۲.

۳. الأحزاب، ۳۳.

۴. الأحزاب، ۵۳.

۵. النساء، ۲۵.

۵. بانوان از سر تا قدم را بطور کامل بپوشانند، چه پوشیدگی از منظر عمومی دلالت بر عِفَّت آنان دارد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ»^۱: «ای پیامبر، به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که چادر خود را بر خود فرو پوشند. این مناسب‌تر است، تا شناخته شوند».

۶. قرآن کریم در این مرحله، مردمان پستی که برای نوامیس مردم ایجاد مزاحمت کرده بانوان محترم را در کوی و برزن می‌آزارند، مخاطب فرموده آنان را به تبعید، و در مراحل بعد به اعدام تهدید می‌نماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُفْسِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخَذُوا وَقَتْلُوا تَقْتِيلًا»^۲: «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی است و آنها که در مدینه شایعه می‌پراکنند از کار خود باز نایستند، تو را بر آنها مسلط می‌گردانیم تا از آن پس جز اندکی با تو در شهر همسایه نباشند * اینان لعنت‌شدگانند. هر جا یافته شوند باید دستگیر گردند و به سختی کشته شوند».

۷. دربارهٔ منزل و حریم خصوصی افراد نیز، همین سیره را رعایت فرموده است. از اینرو کودکان را از ورود به حریم خصوصی پدر و مادر در ساعات خلوت آنان باز داشته است، چه منزل سنگ بنائی است، که عِفَّت جامعه بر اساس آن شکل می‌گیرد: «لَيْسَتُأْذِنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ»^۳: «باید بندگان شما و آنها که هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه هنگام از شما برای وارد شدن به خانه رخصت طلبند: پیش از نماز صبح و هنگام ظهر که لباس از تن بیرون می‌کنید و بعد از نماز عشا».

۱. الأحزاب، ۵۹.

۲. الأحزاب، ۶۱ - ۶۰.

۳. التور، ۵۸.

۸. زان پس، نوجوانان بالغ را امر می‌فرماید تا در حالت ورود به حریم خصوصی پدر و مادر، حتی در غیر ساعات خلوت آنان نیز هماهنگی نمایند، تا در ابتدای عمر، عَفَّتْ آنان دچار گزند نگردد: ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۱: «و چون اطفال شما به حد بلوغ رسیدند، باید همانند کسانی که ذکرشان گذشت رخصت طلبند».

۹. در مرحله بعد، بر ازدواج جوانان تأکید می‌فرماید، تا فشارها و هیجانات جنسی عَفَّتْ آنان را دستخوش حمله خویش نگرداند: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲: «عزبهایتان را و غلامان و کنیزان خود را که شایسته باشند همسر دهید. اگر بینوا باشند خدا به کرم خود توانگرشان خواهد ساخت».

۱۰. زان پس، کسانی که از امکانات لازم برای ازدواج برخوردار نیستند را، امر به انجام ریاضات شرعی می‌نماید، تا عَفَّتْ آنان در این ایام پابرجا ماند. اندک خواری، اندک خوابی، و اجتناب از آنچه شهوت جنسی را تحریک می‌نماید، در این شمار است: ﴿وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳: «آنان که استطاعت زناشویی ندارند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان گرداند».

براین اساس، می‌توان اهمیّت عَفَّتْ جنسی از منظر قرآن کریم را به نیکی دریافت، و زان پس به ارزش آن در کمال انسان وقوف یافت.

۱. التّور، ۵۹.

۲. التّور، ۳۲.

۳. التّور، ۳۳.

سخنی کوتاه درباره عفت شکم

در روایات بسیاری، سخن از «عَفَّتِ بطن» آمده است. مراد از این نوع از عفت، ملکه پرهیز از تمامی چیزهائی است، که خوردن و آشامیدن آن، شایسته مؤمنان نبوده با ایمان آنان سازگار نخواهد بود.

از اینرو، آنان که از ملکه عفت شکم برخوردارند، از محرّمات، مکروهات، و حتّی زیاده‌خواری نیز اجتناب کرده، براحتی توان مقابله با خواستهای نفسانی خود در این زمینه را دارا خواهند بود.

از اینرو، می‌توان برای این ملکه نیز مراتبی چند در نظر آورد:

۱. واضح است که پائین‌ترین این مراتب، همان اجتناب از حرام‌خواری است، که خود برترین عبادات شمرده شده است: [۴۰۹] عن أبي بصير قال: قال رجل لأبي جعفر (ع): إني ضعيف العمل، قليل الصيام، ولكنني أرجو أن لا أكل إلا حلالاً، قال: فقال له: «أيُّ الاجتهاد أفضل من عفة بطن و فرج؟»^۱.

مردی به امام باقر (ع) عرض کرد: من کمتر موفق به انجام مستحباتی همچون روزه می‌شوم، اما همواره در پی آنم که جز از حلال، چیزی نخورم. امام فرمودند: چه تلاش و عملی برتر از آنست که انسان عفت بطن و فرج خویش را حفظ کرده، جز از حلال خود را سیر ننماید؟».

این روایت، بخوبی اهمّیت عفت بطن را نشان می‌دهد.

۲. این ملکه، چون به مرتبه شدیدتر رسد، آدمی را از خوردن آنچه مشتبّه و یا مکروه هست نیز، باز می‌دارد.

۳. مرتبه پس از آن اما، آنست که سالک مسیر حقیقت، در خوردن حلال نیز تنها به حدّ واجب اکتفا کرده از زیاده‌خواری حذر نماید. این مرتبه در بسیاری از کتب طبّی قدیم و

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

جدید، مورد سفارش شدید واقع شده؛ چه یکی از اسرار سلامت انسان، مداومت بر همین مرتبه می‌باشد.

* * *

در پایان، اشاره می‌نمائیم که غزالی، ده فائده برای عَفَّت بطن ذکر نموده است. این ده فائده، در سخن نراقی اَوَّل رحمه الله بصورتی گزین شده آمده. مراجعه به این مبحث، طالبان کمال را سخت مفید خواهد بود. ما در اینجا، تنها عناوین این ده فائده را ذکر می‌نمائیم:

۱. روشنی و نرمش قلب؛
 ۲. تیزهوشی و دَقَّت ذهن؛
 ۳. لذت بردن از مناجات با خداوند و طاعت او؛
 ۴. شادمانی دل از یاد او و عبادتش؛
 ۵. رحم آوردن بر فقیران و تهیدستان؛
 ۶. یادکردن از گرسنگی قیامت؛
 ۷. شکستن نفس، که از سرکشی و طغیان او جلوگیری می‌نماید؛
 ۸. کم‌خوابی، که خواب فراوان، عمر راتباه و انسان را از شب بیداری و تهجُّد محروم می‌سازد؛
 ۹. کم نمودن هزینهٔ انسان، تا بتواند آنچه از هزینه‌اش زائد است را به مستحقان ببخشد؛
 ۱۰. سلامتی بدن و مبتلا نشدن به امراض گوناگون.
- گذشته از تمامی این امور، این سخن اهل دل که «قلب، مرکز دریافته‌ها و ادراکات آدمی است، که اگر صلاح پذیرد، وجود آدمی صالح خواهد بود»، نیز نشان دهندهٔ اهمّیت اهتمام به عَفَّت شکم از نظر آنان می‌باشد.

چند روایت درباره عفت

[۴۱۰] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «ما عبد الله بشيءٍ أفضل من عفة بطن و فرج»^۱؛
امام باقر عليه السلام فرمودند: «خداوند با هیچ چیزی برتر از عفت شکم و عفت جنسی،
پرستش نشده است».

[۴۱۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كان أمير المؤمنين - صلوات الله عليه! - يقول: أفضل العبادة
العفاف»^۲؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «برترین عبادت، عفت ورزیدن است».
[۴۱۲] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أكثر ما تلج به أمتي النار الأجوفان، البطن
و الفرج»^۳؛

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «بیشترین چیزی که علت افتادن اُمت من در آتش است، آن دو
میان تهی است: شکم و فرج».

[۴۱۳] قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثلاث أخافهن على أمتي من بعدي: الضلالة بعد المعرفة و
مضلات الفتن و شهوة البطن و الفرج»^۴؛

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «پس از خود، از سه چیز بر اُمت من می‌هراسم: گمراهی بعد از
شناخت حق، آزمایشهای گمراهی‌آور، و شهوت شکم و شهوت جنسی».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

[۴۱۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَيْكُمْ بِالْعَفَافِ وَ تَرْكِ الْفُجُورِ»^۱؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بر شما باد عَفَّتْ، و ترک کارهای ناروا».

[۴۱۵] عن ابنِ عمرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْمُتَعَفِّفَ، وَ يُبْغِضُ الْبَذِيَّ السَّائِلَ الْمُلْحَفَ»^۲؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند انسان باحیای باعَفَّتْ را دوست می‌دارد، و انسان بی‌حیائی که با اصرار درخواست می‌نماید را، ناخوش می‌دارد».

۱. اصول کافی، ج ۵ ص ۵۵۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۷۰.

رذیلت هفدهم:

زیاده‌خواهی در شهوت جنسی

«شَرَه» در لغت عرب، به چند معنا آمده است. یکی از این معانی، میل بسیار به یک امر مشخص است. در اصطلاح علم اخلاق نیز، شَرَه به ملکه میل شدید به شهوات جنسی، و پس از آن شهوت شکم اطلاق می‌شود.

این ملکه، در مقابل ملکه عَفَّت قرار دارد؛ چه عَفَّت غرائز آدمی را کنترل نموده او را از زیاده‌روی در این امور باز می‌دارد، شَرَه اما صاحب خود را به کامجوئی بیش از حد واداشته عنان او را در این مسیر از دست عقل خارج می‌سازد.

میل نامحدود و کنترل نشده به شهوت جنسی، آدمی را در معرض خطری بزرگ قرار می‌دهد؛ چه بسیاری از رذائل از همین میل سرچشمه می‌گیرد. جنایتها، خیانتها و دست‌اندازی‌های بسیاری از این نمونه، در تاریخ نقل شده است.

روش شماری از ساکنان اروپا، امریکا و دیگر مناطقی که از اخلاق اسلامی / فطری فاصله گرفته‌اند، نشان دهنده همین مطلب است. میل کنترل نشده آنان به کامجوئی جنسی، آنان را به چنان غرقابی فروانداخته است، که تنها ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) را می‌توان درمان آن دانست.

عجیب آنکه کشورهای اسلامی، با آنکه نسبت به انحطاط فکری / اخلاقی اینان به خوبی آگاهند، باز هم گاه سر در پی آنان می‌نهند، و در تقلید از آنان گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربایند:

گوش باز و چشم باز و این عمی وه عجب از چشم بندی خدا

آیا این روش جز سقوط اخلاقی آنان نتیجه‌ای دیگر در پی خواهد داشت؟! تذکر این نکته نیز سخت ضروری است، که بسیاری از شهوات جنسی را امروزه با اسامی چندی، همچون عشق و محبت، همراه کرده‌اند. پیش از این از فضیلت محبت و مراتب آن سخن گفتیم؛ پر واضح است که چنین ردائلی را با آن فضیلت برجسته هیچ سنخیتی نیست، و آن لطیفه الهی تنها قالبی شده است تا شهوات جنسی پلید را در خود پوشانده، با نام خود برخی از جوانان را فریب دهد! سالکان مسیر کمال - بویژه در سنین جوانی - باید از توجه به این نکته نیز غفلت نورزند. در اینجا، توجه خواننده گرامی را به چند حدیث درباره ملکه زیاده‌جوئی در قوت شهوانی جلب می‌نمائیم.

چند روایت

درباره زیاده‌روی در کامجوئی جنسی

[۴۱۶] قال أبو عبد الله عليه السلام: «لِكُلِّ أَحَدٍ شَرَّةٌ وَلِكُلِّ شَرَّةٍ فِتْرَةٌ، فَطُوبَى لِمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى خَيْرٍ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکسی را تندروی‌ای و زان پس‌کندی‌ای است، پس خوشا به حال آنان که کندروی‌شان بسوی امور خیر رود».

[۴۱۷] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مُضَلَّلَاتُ الْفِتَنِ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرَجِ»^۲؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۸۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «پس از خود، از سه چیز بر اُمتِ می‌هراسم: گمراهی بعد از شناخت حق، آزمایشهای گمراهی‌آور، و شهوت شکم و شهوت جنسی».

[۴۱۸] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: أكثر ما تلج به أمتي النار الأجوفان، البطن و الفرج»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بیشترین چیزی که علت افتادن اُمت من در آتش است، آن دو میان تهی است: شکم و فرج».

[۴۱۹] عن النبي ﷺ قال: «إنَّ أَوَّلَ ما يدخل النار من أمتي الأجوفان، قالوا: يا رسول الله ﷺ و ما الأجوفان؟ قال: الفرج و الفم؛

و أكثر ما يدخل به الجنة تقوى الله و حسن الخلق»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اولین چیزی که از اُمت من وارد جهنم می‌شود، همان دو میان تهی است. پرسیده شد: ای پیامبر خدا! آن دو میان تهی کدامند؟

فرمودند: فرج و شکم. و بیشترین چیزی که بواسطه آن داخل بهشت می‌شوند، تقوای الهی و حسن خلق است».

[۴۲۰] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أبعد ما يكون العبد من الله - عز وجل! - إذا لم يهتمه إلا بطنه و فرجه»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «دورترین حالتی که بنده از حضرت حق دارد، آن وقتی است که تمام همّت او تنها مصروف شکم و شهوت جنسی باشد».

[۴۲۱] قال أمير المؤمنين عليه السلام: «غير مُتَنَفِّعٍ بالحكمة عقل مغلول بالغضب و الشهوة»^۴؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۷۱.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۹.

۴. تصنیف غرر الحکم، ص ۶۵.

ردیلت هفدهم: زیاده‌خواهی در شهوت جنسی ۲۴۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «عقلی که بواسطه غضب و شهوت به زنجیر کشیده شده باشد، از حکمت و دانائی بهره‌ای نمی‌برد».

[۴۲۲] قال أمير المؤمنين عليه السلام: «الحِرْصُ و الشَّرُّ يُكْسِبَانِ الشَّقَاءَ و الذَّلَّةَ»؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «حرص و نیز زیاده‌خواهی جنسی، بدبختی و ذلت انسان را در پی خواهند داشت».

رذیلت هجدهم:

بی میلی و کوتاهی در امور جنسی

این ملکه، از سوئی در مقابل ملکه عفت؛ و از سوئی دیگر در مقابل ملکه شره /
زیاده خواهی در امور جنسی؛ قرار دارد.

در تعریف این حالت نفسانی، آورده اند که: خمودی، ملکه ای است که در اثر آن، آدمی
نسبت به امیال جنسی بی رغبت شده، گویا از دلبستگی بودن انسان غافل می شود؛ چه برای
قرار گرفتن نفس در نقطه اعتدال، پرداختن صحیح به امیال نفسانی لازم است.
در این زمینه، همانقدر که تندروی در این امور غلط است؛ کندروی در آنها نیز خطا
است؛ و هر دو بازدارنده انسان از رسیدن به کمالات خود.

دین مبین اسلام، از همینرو بسختی از کوتاهی کردن در این امور پرهیز داده، مؤمنان را
به برآوردن صحیح امیال خود امر فرموده است. به این آیات بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ﴾^۱: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهای پاکیزه ای را که خدا بر شما حلال
کرده است حرام نکنید و از حد درمگذرید که خدا تجاوزکنندگان از حد را دوست ندارد»؛
﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ﴾ * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ

ءَامِنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱: «ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید. و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید، که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد * بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده، و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آنها باشد».

این مطلب بگونه‌ای است، که قرآن کریم یکی از مظاهر بزرگداشت انسان در جهان خلقت را، بهره‌مندی او از این گونه مواهب دانسته است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۲﴾: «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم».

از اینرو، می‌توان گفت که هرکس خویشتن را از مواهب پاکیزه دنیا بی‌بهره ساخته نسبت به آنها بی‌میل باشد، کرامتی که خداوند در حق او روا داشته را نادیده گرفته، خود را به پستی دچار ساخته است. شاید با توجه به همین مطلب باشد که خداوند، اینگونه افراد را در شمار مفسدان در زمین یاد کرده است: ﴿وَإِتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ^۳﴾: «در آنچه خدایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ خویش را از دنیا فراموش مکن. و هم چنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین از پی فساد مرو که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد».

همانگونه که در برخی از روایات ما، کوتاهی‌کنندگان در امر شهوت و خواستهای

۱. الأعراف، ۳۲ - ۳۱.

۲. الإسراء، ۷۰.

۳. القصص، ۷۷.

جنسی را، در شمار مؤمنان ندانسته عنوان «ایمان» را لایق آنان نمی‌داند. به این روایت بنگرید:

[۴۲۳] عن أمير المؤمنين عليّ عليه السلام قال: «إن جماعة من الصحابة كانوا حرّموا على أنفسهم النساء والإفطار بالنهار والنوم بالليل. فأخبرت أم سلمة رسول الله ﷺ، فخرج إلى أصحابه فقال: أترغبون عن النساء، إني أتى النساء وآكل بالنهار، وأنا بالليل، فمن رغب عن سنتي فليس مني، وأنزل الله: ﴿لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ * وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ^۱؛ فقالوا: يا رسول الله! إنا قد حلفنا على ذلك، فأنزل الله: ﴿لَا يُؤْخَذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ إلى قوله: ﴿ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ﴾^۲. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: «گروهی از یاران پیامبر اکرم ﷺ، زن، غذا خوردن روزانه و خواب شبانه را بر خود حرام کرده بودند. این روش آنان را ام سلمه به پیامبر اکرم گزارش داد. آن حضرت چون این خبر شنیدند، به میان آنان رفته فرمودند: آیا از زنان رو گردانده‌اید؟ من چنین نیستم، و روزانه غذا خورده شبها می‌خوابم. هرکس از روش من روی گرداند در شمار مسلمانان نیست. خداوند نیز این آیه را نازل فرمود که: «چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا بر شما حلال کرده است حرام نکنید و از حد درمگذرید که خدا تجاوزکنندگان از حد را دوست ندارد * از چیزهای حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید».

چون این آیه نازل شد، این دسته از یاران پیامبر گفتند: ما بر این مطلب - که از زن و خورد و خفت پرهیز کنیم -، سوگند خورده‌ایم. خداوند نیز این آیه را: «خداوند شما را به سبب سوگندهای لغوتان بازخواست نخواهد کرد» تا آیه شریفه: «این کفاره قسم است» نازل فرمود.

۱ - المائدة، ۸۸ - ۸۷.

۲. المائدة، ۸۹.

نیز پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

[۴۲۴] «لَيْسَ مَنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»^۱؛

«از ما مسلمانان نیست کسی که دنیایش را برای آخرتش، و آخرتش را برای دنیایش ترک گوید».

روایات بسیاری نیز، در زمینه ترغیب مردم به ازدواج و طلب مال حلال صادر شده است. ما در اینجا، به یکی از این روایات اشاره می‌کنیم:

[۴۲۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ مِنْ زَوْجَةٍ؟ قَالَ: لَا، فَقَالَ أَبِي: مَا أَحَبُّ أَنْ لِي الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنِّي بَتُّ لَيْلَةٍ وَ لَيْسَتْ لِي زَوْجَةٌ، ثُمَّ قَالَ: الرَّكَعَتَانِ يُصَلِّيَهُمَا رَجُلٌ مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ أَعَزَبَ يَقُومُ لَيْلَهُ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ. ثُمَّ أَعْطَاهُ أَبِي سَبْعَةَ دَنَانِيرَ، ثُمَّ قَالَ: تَزَوِّجْ بِهِ. ثُمَّ قَالَ أَبِي: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «مردی نزد پدر من آمد؛ پدرم از او پرسیدند: آیا تو همسر داری؟ او پاسخ داد: نه! پدرم فرمودند: من دوست نمی‌دارم که تمامی دنیا را مالک باشم، اما یک شب را در حالتی که همسری ندارم به خواب روم. سپس فرمودند: دو رکعت نماز که مرد همسر دار بخواند، برتر است از مرد بی‌همسری که تمامی عمر، شبها به عبادت بپردازد و روزها روزه بدارد. آنگاه پدرم هفت دینار به او مرحمت فرموده گفت: با این پول همسری برگزین. سپس فرمود: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: همسر اختیار کنید که مایه زیاد شدن روزی شما می‌گردد».

توجه به این آیه شریفه نیز در این زمینه سخت‌روشنگر است: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۳: «و برخی از مردم می‌گویند:

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲ ص ۴۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۷.

۳. البقرة، ۲۰۱.

ای پروردگار ما، ما را، هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش نگه دار؛ چه امور شایسته دنیائی، اموری است که حیات پاک و پاکیزه انسانی را در پی خواهد داشت. همسر شایسته - هم برای مرد، و هم برای زن -، و مقداری از مال حلال که زندگی انسان به آن وابسته است، سلامتی جسمی و دیگر اموری اینگونه، در شمار این مسائل قرار دارند؛ که بدون آنها حیات طیبه متحقق نخواهد شد.

بنا براین، می توان گفت که روی گردانی از این امور، بمعنی پشت کردن به حیات طیبه قرانی است.

* * *

در پایان، به این نکته توجه می دهیم که برخی از ناآگاهان، برآنند که قرآن کریم حضرت یحیی (ع) را بر «حضور» بودن ستایش کرده است: ﴿أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱: «: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد. او کلمه خدا را تصدیق می کند و خود مهتری است بیزار از زنان و پیامبری است از شایستگان»؛ همانگونه که حضرت عیسی (ع) و مادر بزرگوارش نیز «حضور» بوده اند.

از اینرو، اینان بر آن رفته اند که گریز از ازدواج نیز، در نظر قرآن کریم امری شایسته و پسندیده است.

این سخن سخت اشتباه است! در توضیح این مطلب به چند نکته اشاره می کنیم:

۱. منظور از «حضور بودن»، عقیف بودن، و نه ازدواج نکردن است. قرآن کریم حضرت یحیی (ع) را به عفت ستوده است، و نه به مجرد زیستن.
۲. درباره حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم - و بلکه خود حضرت یحیی - نیز، ما

۱. آل عمران، ۳۹.

اطلاعی از سیره شخصی آنان نداریم. گویا در این زمینه در کتب تواریخ و سیر مطلبی نیامده است؛ اما بهر حال نمی توان گفت که آنان از ازدواج روی گردان بوده هیچگاه تن به آن نداده اند.

۳. در صورتی که ازدواج نکردن آنان را نیز بپذیریم، باز از شرائطی که آنان را به چنین امری وادار نموده است بی اطلاعیم. از اینرو نمی توان به سیره آنان - در مقابل سیره منقول از تمامی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام در خود قرآن کریم - تمسک کرده، عذوبت و ازدواج گریزی را امری شایسته بحساب آورد. چه بسا - در صورت پذیرش مجرد بودن آنان -، آن بزرگواران در شرائطی خاص مجبور به چنین عملی بوده اند.

چند روایت

در مذمت خمودی در امور جنسی

[۴۲۶] عن إبراهيم بن عبد الحميد قال: حَجَّجْتُ وَ سَكَّيْنِ النَّخَعِي، فَتَعَبَّدَ وَ تَرَكَ النِّسَاءَ وَ الطَّيِّبَ وَ الثِّيَابَ وَ الطَّعَامَ الطَّيِّبَ، وَ كَانَ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ دَاخِلَ الْمَسْجِدِ إِلَى السَّمَاءِ. فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ دَنَا عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ فَصَلَّى إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مِنْ مَسَائِلَ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَكْتُبْهَا وَ أَرْسِلْ بِهَا إِلَيَّ. فَكُتِبَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! رَجُلٌ دَخَلَ الْخَوْفَ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - حَتَّى تَرَكَ النِّسَاءَ وَ الطَّعَامَ الطَّيِّبَ وَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَ أَمَّا الثِّيَابُ فَشَكَ فِيهَا. فَكُتِبَ: أَمَّا قَوْلُكَ فِي تَرْكِ النِّسَاءِ، فَقَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مِنَ النِّسَاءِ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ فِي تَرْكِ الطَّعَامِ الطَّيِّبِ فَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ الْعَسَلَ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّهُ دَخَلَ الْخَوْفَ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَكْثَرَ مِنْ تَلَاوَةِ هَذِهِ الْآيَاتِ: ﴿الصَّابِرِينَ وَ

الصَّادِقِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَشْحَارِ^۱»^۲؛

«ابراهیم به عبدالحمید گوید: من به همراه سَکِّین نامی از نخعیان، حج بجای آوردم. او در این مدّت سخت متعبّد بود، زنان را ترک کرده، بوی خوش، لباس و غذای خوب را نیز از خود دور کرده بود. او در مسجد الحرام نیز هیچگاه سر خود را به سوی آسمان بلند نمی‌کرد.

سَکِّین بعد از حج، چون به مدینه آمد، به نزد ابواسحاق رفت و بعد از آنکه در کنار ایشان نماز خواند، به ایشان گفت: فدایت شوم! می‌خواهم که چند مساله از شما بپرسم. ابواسحاق گفت: اکنون برو و سؤالات را بنویس و نزد من بفرست. سَکِّین نیز در نامه خود نوشت: فدایت شوم! مردی چنان خوف از خدا در وجودش وارد شده، که زن و غذای خوب را ترک کرده، و نمی‌تواند سرش را به سوی آسمان بلند کند. درباره لباس هم به شک افتاده که آیا پوشیدن آن جائز است یا نه.

ابواسحاق در جواب نوشت: اما آنچه درباره ترک زن گفتی، تو خود می‌دانی که روش پیامبر ﷺ در این زمینه چگونه بود. اما درباره ترک غذای گوارا، پیامبر اکرم هم گوشت و هم غسل میل می‌فرمود. و اما درباره شدّت خوف از خدا، پس این آیه را بسیار بخوان: «شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آنان که در سحرگاهان آمرزش می‌طلبند».

[۴۲۷] عن أبي عبد الله عليه السلام: «نعم العون الدنيا على الآخرة»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «دنيا، کمک خوبی برای بدست آوردن آخرت است».

[۴۲۸] عن أبي عبد الله عليه السلام: «ليس منّا من ترك دنياه لآخرته ولا آخرته لدنياه»^۴؛

۱. آل عمران، ۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۱۷.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۳ ص ۹۴.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۳ ص ۹۴.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای آخرتش، و آخرتش را برای دنیایش ترک کند».

[۴۲۹] عن العالم علیه السلام: «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»^۱؛ یکی از اهل بیت علیه السلام فرمودند: «برای دنیایت چنان تلاش کن که گوئی همیشه زنده هستی، و برای آخرت چنان تلاش کن که گوئی فردا خواهی مُرد».

[۴۳۰] عن الفضل بن يسار قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام: «إِنِّي قَدْ تَرَكَتُ التَّجَارَةَ، فَقَالَ: فَلَاتَفْعَلْ! افْتَحْ بَابَكَ وَابْسُطْ بَسَاطَتَكَ وَاسْتَزِقِ اللَّهَ رَبَّكَ»^۲؛

فضل بن یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من تجارت و کسب و کار را ترک کرده‌ام، آنحضرت فرمودند: «چنین مکن، درب مغازه‌ات را باز کن، و بساط تجارت را پهن نما، و از خداوند طلب روزی کن».

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۹۴.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳ ص ۱۰۰.

فصل شانزدهم

فضیلت هفدهم: زهد

رذیلة نوزدهم: دنیا دوستی

فضیلت هفدهم:

زهد

زهد، ملکه‌ای است که انسان را قادر می‌سازد تا از تعلقات و مشاغل دنیوی بریده، و حلال و حرام دنیا، کم و زیاد آن، و خلاصه هیچ‌یک از اجزاء آن، او را به خود مشغول ندارد.

در برخی از روایات، به این مطلب به این گونه اشاره شده است، که چون از ائمه هدی (علیهم‌السلام) درباره زهد سؤال می‌شد، پاسخ می‌دادند: «زهد در دو جمله از قرآن کریم بیان و تفسیر شده است: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱: «تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید».

حافظ شیرازی نیز، همین مفهوم را اینگونه بیان می‌کند:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است
مراتب گوناگون زهد را، اخلاق‌پژوهان به اسامی‌ای چند خوانده‌اند. این مراتب، در روایات و نیز در کلمات دانشمندان این علم، به تفصیل آمده است. ما در اینجا بگونه خلاصه به این مراتب اشاره می‌کنیم:

۱. زهد واجب

منظور از این نوع از زهد، آنست که آدمی از تعلقات حرام دنیا رهایی یابد. دوری از

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۳۰۹، احادیث ۵، ۸، ۱۰، ۲۳، ۳۵.

ثروت، ریاست، شهوات جنسی و دیگر خواستنی‌هایی که در شمار محرّمات است، در این نوع از زهد قرار می‌گیرد.

این نوع از زهد، در حقیقت گونه‌ای از ملکه عدالت است؛ چرا که با تحصیل آن ملکه، انسان می‌تواند از تمامی محرّمات دوری‌گزیند. کسی که به ملکه زهد واجب زینت یابد، در روایات بعنوان زاهدترین مردمان خوانده شده است. امام صادق علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

[۴۳۱] «أَوْعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ، أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ»^۱؛

«باورع‌ترین مردمان، کسی است که چون در مقابل عملی شبهه‌ناک قرار گرفت، توقف کرده آن را انجام ندهد؛ عابدترین مردمان، کسی است که اعمال واجب خود را به انجام رساند؛ زاهدترین مردمان، کسی است که حرام را ترک گوید؛ پرتلاش‌ترین مردم، کسی است که گناهان را ترک کند».

۲. زهد سلامت

منظور از این اصطلاح، آنست که آدمی قادر بر ترک مکروهات و مشتهیات باشد، بگونه‌ای که به ایندو نیز، همچون محرّمات بی‌میل بوده به سوی آنها گرایش نیابد. این نوع از زهد، برای تمامی سالکان کوی کمال لازم است. چه تخلّق به اخلاق الهی، تنها با عبور از این مرحله ممکن می‌شود. سرّ این نکته نیز، در آنست که گرفتن مهار نفس، با غوطه‌ور شدن در موارد مشتهیه و مکروه ممکن نمی‌نماید. معصومان علیهم السلام در احادیثی چند به این مطلب اشاره داشته‌اند؛ در این شمار است سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

[۴۳۲] «حَلَالٌ بَيْنُ وَ حَرَامٌ بَيْنُ وَ شُبْهَاتُ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبْهَاتِ نَجَى مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۳۰۵.

مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ^۱؛

«تمامی امور، یا حلال واضح، و یا حرام واضح، و یا مواردی هستند که حلال و حرام بودن آنها روشن نیست. هرکس این موارد مشتبه را ترک کند، از حرامها نیز نجات می‌یابد؛ و هرکس موارد مشتبه را ترک نکند، نادانسته محرمات را انجام داده به هلاکت خواهد رسید».

و نیز سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام): [۴۳۳] «الْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، فَمَنْ يَرْتَعُ حَوْلَهَا يُوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا»^۲؛

«گناهان، سرزمینهای ممنوعه خداوندند. هرکس به آنها نزدیک شود، احتمال دارد که ناخواسته در آن وارد شود».

۳. زهد کفاف

زهد کفاف، آنست که آدمی بتواند هرآنچه بیشتر از حد لازم از زندگی اوست را، ترک کند. بدین ترتیب انسان تنها به حد لازم زندگی اکتفا کرده، از هرآنچه بیشتر از این حد است، گریزان می‌باشد.

مؤمنان در شماری از روایات، به تحصیل این مرتبه از زهد نیز ترغیب شده‌اند. در باب کفاف از «کافی» شریف، این گونه احادیث به تفصیل نقل شده است.

۴. زهد حلال

این مرحله، برتر از مرحله پیشین است؛ به این ترتیب که انسان با بدست آوردن این مرحله، می‌تواند حتی از خواستنی‌های حلال نیز صرف نظر کرده، تنها به حد واجب از لوازم زندگی مادی اکتفا ورزد.

۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۶۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۸ ص ۱۲۹.

به این نوع از زهد نیز، در شماری از روایات اهل بیت علیهم السلام اشاره شده است. به این روایت بنگرید:

قال الصادق عليه السلام: [۴۳۴] «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَجِدُ الرَّجُلُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «تمامی خیر و خوبی در خانه‌ای نهاده شده، و کلیدش را زهد در دنیا قرار داده‌اند.

ایشان عليه السلام ادامه دادند: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هیچ کس شیرینی ایمان را در قلبش نمی‌چشد، تا آنکه برایش تفاوتی نکند که چه کسی از دنیا بهره‌مند می‌شود. آنگاه امام صادق عليه السلام افزودند: شیرینی ایمان بر قلبهای شما حرام شده است، تا آنگاه که زهد نسبت به دنیا را بدست آورد.».

۵. زهد نفس

منظور از زهد نفس آنست، که آدمی از نفس خود نیز روی گردان بوده نفس خود و هواهای نفسانی خود را نیز نبیند؛ بلکه هوای نفس او در اراده حضرت حق فانی شده او را - همچون مرده‌ای که میان دو دست غسال به این سو و آن سو می‌افتد - اراده‌ای جز از اراده او - جلّ و علا! - نباشد.

اهل عرفان این مرتبه را «فناء» می‌نامند. این مرتبه نیز در شماری از روایات به توضیح گرفته شده است.

اخلاق پژوهان مسلمان، از زهد نسبت به آخرت نیز یاد کرده‌اند. آنان برای این مرحله

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۸.

از زهد اهمّیت بسیاری قائل شده، آن را توجّه تام به حضرت حق دانسته‌اند. این توجّه به گونه‌ای است که گذشته از دنیای بی‌ارزش، حتّی از لذّات اخروی نیز غفلت شده قلب انسان تنها به حضرت حق توجّه یابد و بس.

کسی که به این مرحله بسیار دشوار دست یابد، می‌تواند معنای سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دریابد که: [۴۳۵] «ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۱: «خدایا! تو را نه از ترس آتش و نه بواسطه طمع در بهشت عبادت نکردم، بلکه تو را شایسته عبادت یافتم که به عبادتت پرداختم».

قرآن کریم نیز در برخی از آیات خود، به این مقام اشاره فرموده است؛ در این شمار است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۲: «ای روح آرامش یافته‌خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد * و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من درآی».

و نیز: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»^۳: «پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا».

این مرتبه - که سخت رفیع بوده تنها دست‌یاب انگشت‌شماری از مردمان در هر روزگار خواهد شد -، در شمار درجات محبّت الهی قرار دارد. ما از فضیلت محبّت در این کتاب سخن داشته‌ایم؛ از اینرو در اینجا به تکرار آن مطلب نپرداخته خواننده گرامی را به آن فصل ارجاع می‌نمائیم.

* * *

بر اساس آنچه گذشت، درمی‌یابیم که ملکه زهد عبارتست از مساوی بودن وجود دنیا

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۸۶.

۲. الفجر، ۳۰ - ۲۷.

۳. القمر، ۵۵ - ۵۴.

و عدم آن، به نزد کسی که این ملکه را بدست آورده است. اینچنین کس، اگر دنیا را بدست آورد از آن خوشحال نخواهد شد، و اگر آن را از دست بدهد بدان اندوهگین نخواهد گشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در اشاره به همین مطلب فرموده‌اند: [۴۳۶] «لَا يُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا»^۱: «برای زاهد، تفاوتی ندارد که دنیا نصیب چه کسی شود».

برخی از اهل دل نیز که با بهره‌گیری از احادیث اهل بیت علیهم السلام، بر آن رفته‌اند که: «إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا بِمَنْزِلَةِ الْأَرْضِ وَمَا فِيهَا مِنَ الدُّودَاتِ وَالْحَشَرَاتِ»: «دنیا و هرآنچه در آن است، مانند زمین و کرمها و حشراتی است که در آن است»، درست دریافته و نیکو گفته‌اند!

ازاینرو، کسانی که زهد را «کراحت از دنیا و دشمن داشتن آن» دانسته‌اند، سخن به صواب نگفته‌اند!؛ چه خود ناخوش داشتن نیز در شمار دل مشغولی‌های دنیائی است، حال آنکه نمی‌سزد که زاهد جز از حضرت حق دل مشغولی دیگری داشته باشد. آری! زاهدان از دنیا گریزانند، اما دل خود را حتی به فرار از آن نیز مشغول نمی‌نمایند. شاید فرمایش امام معصوم علیه السلام: [۴۳۷] «الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُهَا كِلَابٌ»^۲: «دنیا مردار است و آنانکه در طلب آنند، سگان می‌باشند» نیز، اشاره به همین مطلب داشته باشد. چه در مقابل سگان، شیرمردان عرصه توحیدند که نه به دنیا، که حتی به گریز از آن نیز توجهی نمی‌کنند! غزالی را در این مقام سخنی شیرین است. سخن او - با تقریر ما - چنین است: «إِنَّ الْكَارَةَ لِلدُّنْيَا مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا، كَمَا أَنَّ الرَّاعِبَ فِيهَا مَشْغُولٌ بِهَا، وَ الشُّغْلُ بِمَا سِوَى اللَّهِ حِجَابٌ عَنِ اللَّهِ - تَعَالَى! -، وَ لَا حِجَابَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِلَّا شُغْلُكَ بِغَيْرِهِ؛ وَ أَنْتَ لَا تَزَالُ مَشْغُولًا بِنَفْسِكَ وَ شَهَوَاتِهَا، فَلَا تَزَالُ مَحْجُوبًا عَنْهُ حَتَّى أَنْ شُغْلَكَ بِبُغْضِ نَفْسِكَ وَ شَهَوَاتِهَا، شُغْلٌ عَنِ اللَّهِ، كَحُبِّكَ نَفْسَكَ وَ شَهَوَاتِهَا مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ، لِأَنَّ الشُّغْلَ شُغْلٌ».

و مثاله مثال الرقیب فی المجلس، فَإِنْ التَفَتَ الْعَاشِقُ بِالرَّقِيبِ مُنْصَرِفًا عَنِ الْمَعْشُوقِ فَهُوَ

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۴ ص ۲۸۹.

شِرْكُ، وَإِنْ التَّقَتَ بُبْغِضِ الرَّقِيبِ وَ انْصَرَفَ عَنِ الْمَعشُوقِ بِذَلِكَ الْبُغْضِ فَهُوَ - أَيْضاً - شِرْكٌ فِي الْعِشْقِ، إِلَّا أَنَّ هَذَا أَخَفُّ مِنْ ذَلِكَ؛

«آنکه دنیا را ناخوش می‌دارد به همان دنیا مشغول شده است، همانگونه که آنکه به دنیا میل و رغبت دارد، به آن مشغول است؛ چه هرچه مشغولیت به غیر خداوند متعال باشد، حجابی است که بنده را از خدا محجوب می‌دارد، و هیچ حجابی بین انسان و خداوند بجز پرداختن تو بغیر او - جلّ و علا! - نیست. و تو در حالت بغض دنیا همچنان به نفس خویشتن و خواسته‌های آن مشغولی، از اینرو در این حالت هم از خداوند محجوبی، همان گونه که در حالت دوست داشتن خود و آمیال خود در حجابی. و هیچ تفاوتی میان این دو حالت نیست، چرا که در هر حال مشغول بودن به دیگری، دل مشغولی است، که انسان را از خداوند باز می‌دارد.

مثال این مطلب، آنست که عاشق در مجلسی که در آن هم رقیب حضور دارد و هم معشوق، نگران رقیب بوده از معشوق به رقیب بپردازد؛ این شرک و دوبینی است، همانگونه که اگر به نفرت از رقیب نیز مشغول شود و از معشوق روی بگرداند، همین بُغْض از رقیب نیز شرک در عشق است؛ هرچند شرک در این مورد کمتر از شرک در مورد پیشین است».

کوتاه سخن آنکه زهد عبارتست از فراغت از تمامی تعلّقات دنیائی، هرچند آن تعلّق، ناخوش داشتن خود دنیا باشد.

این درجه، از چنان فضیلتی برخوردار است که خداوند در مدح آن، در قرآن کریم سخنی رانده است که از مرتبه مدح نیز فراتر است: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آنجا یاد شود و او

را هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند * مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد».

مراد از این آیه، آنست که هیچ چیزی اینان را از یاد خداوند باز نمی‌دارد. از اینرو می‌توان گفت که در این آیه، خرید و فروش تنها از باب مثال ذکر شده است؛ و به همین خاطر در آیه‌ای دیگر، ثروت و فرزندان را جایگزین آن فرموده است: ﴿لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱: «اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد»؛ چه هیچ چیزی بیش از ایندو انسان را به دنیا مشغول نمی‌سازد.

گریز از دام دنیا که آدمی به آن فریفته نشود، تنها برای انگشت‌شماری از مردان مرد حاصل می‌شود؛ که خداوند نفس آنان را رهائی بخشیده از این دامگه رهایشان می‌سازد. این رهائی تنها بوسیله مجاهدات شرعی و ریاضتهای دینی میسر است، که با کاشتن نهال زهد در دل، و سپس آبیاری آن ممکن می‌گردد؛ تا سرانجام این درخت مبارک در قلب به ثمر رسیده، آدمی را به بالاترین مقامات قرب حضرت حق واصل نماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۲: «ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبند، و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند».

اینکه اهل دل همچون برّه‌ای که از گرگ گرسنه فرار می‌کند، از دنیا گریزانند، بخاطر همین تهدیدی است که در این آیه شریفه و ده‌ها نمونه مشابه آن، ذکر شده است. ما سالیانی پیش از این، کتابی با نام «التَّوَّازُنُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» تدوین، و در آن به جمع‌آوری روایاتی که گاه در آن مدح دنیا، و گاه ذمّ دنیا به چشم می‌آید، پرداختیم. پس از آن، در مقام بیان مراد از این روایات، به این نکته رسیدیم که دنیا سخت نیکو است اگر بواسطه آن آخرت خریده شود، و سخت شوم و تلخ است اگر آخرت بواسطه آن از انسان ستانده شود.

۱. المنافقون، ۹.

۲. فاطر، ۵.

تمامی محتوای این کتاب و دهها نمونه مشابه آن را، اما می‌توان در یک عبارت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دریافت. ما این فصل را با ذکر این سخن ایشان به پایان می‌بریم:

[۴۳۸] عن عبد الله بن عباس قال: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ. فَقَالَ لِي: «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟ فَقُلْتُ: لَا قِيمَةَ لَهَا، فَقَالَ (علیه السلام): وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا»؛

عبدالله بن عباس گوید: در منطقه ذی قار بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شدم، در حالی که آنحضرت کفش خود را وصله می‌نمود. در این حال، آنحضرت از من پرسید: «قیمت این کفش کهنه چقدر است؟

گفتم: هیچ قیمتی ندارد!.

آنحضرت فرمود: بخدا قسم این کفش کهنه بی‌قیمت، نزد من محبوب‌تر از حکمرانی بر شماست، مگر آنکه بواسطه حکمرانی بتوانم حقّی را برپا دارم، یا باطلی را از بین ببرم».

چند روایت درباره مذمت دنیا و گریز از آن

[۴۳۹] عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ انْطَقَ بِهَا لِسَانُهُ وَ بَصَرَهُ غُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»؛^۱

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «هرکس در دنیا زهد ورزد، خداوند حکمت را در قلب او پایدار می‌سازد، و حکمت را بر زبان او جاری می‌سازد، و زشتی‌های دنیا را از دردها و درمانهای آن به او نشان می‌دهد، و او را به سلامت از دنیا به سوی خانه امن و امان خارج می‌سازد».

۱. نهج البلاغة، خطبة ۳۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۸.

[۴۴۰] عن حفص بن غياث عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَا يَجِدُ الرَّجُلُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «تمامی خیر و خوبی در خانه‌ای نهاده شده، و کلیدش را زهد در دنیا قرار داده‌اند.

امام صادق عليه السلام ادامه دادند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ کس شیرینی ایمان را در قلبش نمی‌چشد، تا آنکه برایش تفاوتی نکند که چه کسی از دنیا بهره‌مند می‌شود. آنگاه امام صادق عليه السلام افزودند: شیرینی ایمان بر قلبهای شما حرام شده است، تا آنگاه که زهد نسبت به دنیا را بدست آورد.

[۴۴۱] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا»^۲؛

امیر المؤمنین عليه السلام فرمودند: «بی‌اعتنائی به دنیا، از برترین یاوران انسان برای حفظ دین خود است».

[۴۴۲] عن سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: «كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لَتَفْرِغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»^۳؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هر قلبی که در آن شک و یا شرک باشد، سقوط می‌کند. زاهدان، زهد و گریز از دنیا را برای آن خواسته‌اند که قلبهایشان برای بدست آوردن و یاد آخرت، فارغ باشد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۹.

[۴۴۳] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: إنَّ في طلبِ الدُّنيا إضراراً بالآخرةِ و في طلبِ الآخرةِ إضراراً بالدُّنيا، فَاصْرُوا بالدُّنيا فَإِنَّهَا أَوْلَى بِالْإِضْرَارِ»^۱؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «در بدست آوردن دنیا ضرر رسانیدن به آخرت است، و در بدست آوردن آخرت، ضرر رسانیدن به دنیا؛ حال به دنیایتان ضرر بزید که او شایسته‌تر از آخرت به ضرر دیدن می‌باشد».

رذیلت نوزدهم:

دنیا دوستی

این رذیلت «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱، «اساس و منشأ همه اشتباهات و گناهان» دانسته شده؛ و مراد از آن، آنست که تعلق به دنیا برای قلب انسان ملکه گردد. به دیگر سخن، دنیا دوستی آنست که نفس آدمی به صورت ملکه به خواستنی های دنیا پردازد، و از غیر آن فارغ شود. قرآن کریم از این رذیلت به «تَلَهَّى» یاد کرده است: «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۲: «اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد».

و گاه نیز آن را هوا/میل شدید، خوانده و بلافاصله هواپرستان را دوزخی دانسته است: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»^۳: «و جهنم را به هر که می بیند نشان دهند * پس هر که طغیان کرده * و زندگی اینجهانی را برگزیده * جهنم جایگاه اوست».

و فراتر از آن، میلهای نفسانی را در شمار بتان آورده، و صاحب آن را گمراهی که دانسته پای در راه گمراهی می نهد، بر شمرده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ * وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ»^۴: «آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد».

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱ ص ۲۵۸.

۲. المنافقون، ۹.

۳. النازعات، ۴۱ - ۳۷.

۴. الجاثية، ۲۳.

در بسیاری از روایات و نیز آیات قرآن کریم، این رذیلت اخلاقی به شدت مذمت شده است؛ بگونه‌ای که می‌توان گفت بیشتر از یک دهم قرآن کریم، تنها در همین موضوع نازل شده است!

قرآن کریم، هواپرستان را گاه حیوان می‌شمارد: «يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»: «چون چارپایان می‌خورند»؛

«ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۱: «واگذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهند دانست»؛
و گاه از حیوان نیز پست‌تر! «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۲: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلاند».

از دیدگاه این کتاب آسمانی، هواپرستان را ویژگی‌هایی است که سراسر نشان دهنده انحطاط آنان است. ما در اینجا به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم.

ویژگی‌های هواپرستان از منظر قرآن کریم

۱. ضعف اراده

اینان همواره در پی مطامع کم‌ارزش دنیائی هستند؛ از اینرو از اراده‌ای قوی برخوردار نیستند، تا بتوانند سر در پی اهداف بلند آن جهانی گذارند.

۱. الحجر، ۳.

۲. الأعراف، ۱۷۹.

۲. فراموشی فطرت

اینان چون در خواسته‌های نفسانی فرو رفته‌اند، فطرت خود را به فراموشی سپرده از بُعد معنوی و پروردگار خود غافل شده‌اند. از اینرو در پایان، هیچ بهره‌ای بجز جهنم نصیب آنان نخواهد شد: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱﴾: «برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی‌فهمند و چشمهایی است که بدان نمی‌بینند و گوشهایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

۳. منفی بافی

اینان به مرض فراموشی نعمتها، و به یاد آوردن مشکلات و نقمتها دچار می‌شوند. امروزه این بیماری روحی را «منفی باف» بودن می‌نامند: ﴿لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكُفُّرُ^۲﴾: «اگر به انسان رحمتی بچشانیم، آن گاه از او بازش گیریم، مأیوس می‌شود و کفران می‌ورزد».

۴. غفلت از یاد خدا

دنیاپرستان به متاع بی‌ارزش دنیا که بدست می‌آورند شادمان شده، این شادمانی آنان را از یاد خدا غافل می‌سازد: ﴿وَلَئِنْ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ^۳﴾: «و اگر پس از سختی و رنج، نعمت و آسایشی به او بچشانیم، می‌گوید: ناگواریها از من دور شده است. و در این حال، شادمان است و فخر می‌فروشد».

۱. الأعراف، ۱۷۹.

۲. هود، ۹.

۳. هود، ۱۰.

۵. ظالم و نادان بودن

اینان هم ظالمند، و هم نادان. ظالمند چرا که به نفس خود ظلم کرده دنیای فانی را بر آخرت باقی، و ظلمت را بر نور ترجیح می دهند؛ و نادانند چرا که قدر خود را ندانسته به جای آنکه به ندای عرش پاسخ دهند، به دعوت تلخ این دنیا پاسخ مثبت می دهند: تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاد است ﴿إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱: «که او ستمکار و نادان بود».

۶. بی وفائی

اینان چون به حضرت حق پشت کرده به دنیا روی آورده اند، نمک شناسند و بی وفا؛ چه صاحب نعمت را رها کرده به نعمت زودگذر او اکتفا کرده اند.

۷. دشمنی با صالحان

اینان با هرچه در مقابل دنیای پست آنان بایستد، دشمنی می ورزند. این مطلب از دشمنی با اولیاء خدا آغاز، و به دشمنی با انبیاء علیهم السلام، و سرانجام به دشمنی با خود حضرت حق خواهد انجامید. قرآن کریم بوضوح بر این مطلب گواهی داده است: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْقَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾^۲: «آیا آدمی که اکنون خصمی آشکار است، نمی داند که او را از نطفه ای آفریده ایم؟».

۸. مبتلا شدن به جهل مرکب

دنیاپرستان به جهل مرکب نیز دچار می شوند؛ چه دنیا را پایان همّت خود قرار داده

۱. الأحزاب، ۷۲.

۲. یس، ۷۷.

حَتَّىٰ أَن رَّاهُ بِهٖ دَعَا مِنْ حَضْرَتِ حَقِّ طَلَبِ مِی‌نمایند: ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۱: «و آدمی به دعا شری را می‌طلبد چنان‌که گویی به دعا خیری را می‌جویی. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است».

۹. عجل بودن

آنان نور عقل را در خود خاموش می‌سازند؛ از اینرو به بیماری عجله مبتلا شده در بیشتر موارد، آنچه ناپسند است را برای خود درخواست می‌نمایند: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۲: «و آدمی تا بوده شتابزده بوده است».

۱۰. مبتلا شدن به بخل

دنیاپرستی آنان را از مصرف اموال خود در موارد واجب و مستحب بازداشته، به بخل دچار می‌شوند؛ از اینرو شیطان بر آنان غلبه کرده به رذیلت اتراف دچارشان می‌سازد. هم بر این اساس ثروت خود را در آنچه خداوند بدان راضی نیست خرج می‌کنند، اما انفاقات واجب و مستحب خود - که بهشت را برایشان از پی خواهد داشت -، ترک می‌نمایند: ﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِّنْ يَحُمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّ الْعَظِيمِ﴾^۳: «اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟ * در باد سموم و آب جوشانند * در سایه‌ای از دود سیاه * نه سرد و نه خوش * اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند * و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند».

۱. الإسراء، ۱۱.

۲. الإسراء، ۱۱.

۳. الواقعة، ۴۱ - ۴۶..

۱۱. نپذیرفتن حق

آنان به جدال باحق برخاسته از پذیرش آن سر باز می زنند: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾^۱: «ولی آدمی بیش از همه به جدل برمی خیزد».

۱۲. ابتلاء به خشم خداوند

دنیاپرستان به هیچ قید شرعی و یا عقلی در دنیا تن نمی دهند، بلکه خواهان آنند که دنیا را به تمامی در بگیرند. از اینرو از حکم عقل و شرع سر باز می زنند؛ و روشن است که نتیجه این عمل چیزی جز خشم خداوندی نیست! ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أُمَامَهُ﴾^۲: «بلکه آدمی می خواهد که در آینده نیز به کارهای ناشایست پردازد».

۱۳. عرض اندام در برابر او - جلّ و علا -

طغیان در برابر خداوند از پی خُلق پیشین ظهور می کند، و اینان به دام خوی فرعونى خویش می افتند؛ از اینرو در مقابل حضرت حق نیز عرض اندام می نمایند تا دنیا را بدست آورده برای خویش نگاه دارند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفُفٍ﴾^۳: «حقا که آدمی نافرمانی می کند».

۱۴. سختی و مشقت دائمی

آنان دائماً در سختی و مشقت بسر می برند، نه از آنرو که در پی جمع مالند، بلکه از آنرو که طبیعت دنیا همچون جهنّم است؛ و در پی آن بودن، آدمی را خواه ناخواه در این جهنّم

۱. الکهف، ۵۴.

۲. القيامة، ۵.

۳. العلق، ۷ - ۶.

نگاه می‌دارد: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱: «و جهنم بر کافران احاطه دارد».

۱۵. بازماندن از نیکی‌ها

اینان چون دل بر دنیا نهاده‌اند، از انجام تمامی خیرات باز می‌مانند؛ چه دنیاپرستی آنان را به این گمان مبتلا می‌سازد، که تمامی دنیا برای آنان آفریده شده، نه آنکه آنان برای خدمت به خویشتن، خداوند، و همنوع آفریده شده‌اند: ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ اللَّهَ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾^۲: «هر مالدار از مال خود نفقه دهد، و کسی که تنگدست باشد، از هر چه خدا به او داده است نفقه دهد».

۱۶. زیانکاری دائمی

دنیا پرستان زیانکارند، چه همچون درآب افتادگان، دائماً دست و پا می‌زنند تا خود را به دنیا وصل کنند؛ و سرانجام نیز با اندوه دنیا از آن خارج می‌شوند: ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾^۳: «سوگند به این زمان * که آدمی در خسران است».

۱۷. ترک آخرت

دنیا و آخرت هیچگاه با هم جمع نمی‌شوند، و دنیاپرستان یکسر آخرت را نهاده به دنیا رو می‌کنند؛ از اینرو تمامی قبائح دنیا را طلب کرده آن را در جسم و جان خود حاصل می‌نمایند: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾^۴: «خدا در درون هیچ مردی دو قلب نهاده است».

۱. التوبة، ۴۹.

۲. الطلاق، ۷.

۳. العصر، ۲ - ۱.

۴. الأحزاب، ۴.

۱۸. سیری ناپذیری

دنیا پرستان به صفت سیری ناپذیری - که از اوصاف جهنم است -، مبتلا می شوند. چه هرچه سر در پی دنیا می نهند آن را بیشتر طلب می کنند، تا سرانجام خود به دوزخ تبدیل می شوند: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِحَبَشَةٍ هَلْ امْتَازَتْ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^۱: «روزی که جهنم را می گوییم: آیا پر شده ای؟ می گوید: آیا هیچ زیادتى هست؟».

۱۹. مخالفت صریح با پیامبران:

کلمه «مَلَأَ» در قرآن کریم در سی مورد بکار رفته، و در تمامی این موارد، مراد از آن کسانی هستند که به حب دنیا گرفتار شده، با پیامبران علیهم السلام به مخالفت برخاسته اند. بررسی این موارد، نشان می دهد که هر آزار و اذیتی که متوجه انبیاء عظام شده است، تنها از ناحیه اینان بوده است و بس.

دنیا پرستی، آدمی را به این ورطه هولناک انداخته، او را در شما ملأ قرآنی درمی آورد: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲: «مهربان قومش گفتند: تو را به آشکارا در گمراهی می بینیم».

* * *

این نوزده مورد را، می توان بخشی از نتایج دنیا پرستی دانست. حال به این نکته توجه می کنیم که آدمی ودیعه خداوند در این دنیا است؛ و او را هیچ ارزشی جز از رضای حضرت حق - که از بهشت نیز برتر است -، نیست: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ

۱. ق، ۳۰.

۲. الأعراف، ۶۰.

رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي^۱: «ای روح آرامش یافته * خوشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد * و در زمره بندگان من داخل شو * و به بهشت من در آی.»

چه او به تمامی اسماء و صفات الهی آگاه بوده مظهر آن است ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲: «و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت.»

و به این واسطه، اشرف مخلوقات حضرت حق می باشد.
با این بیان، آیا پسندیده است که آدمی خود را به دنیای پست فروخته از بهشت رضای حضرت دوست دست کشد؟! و خود را به دوزخ سوزان دنیا و آخرت مبتلا سازد؟!

نکته‌ای بس مهم:

در پایان این مبحث، به نکته‌ای بس مهم نیز اشاره می‌نمائیم؛ و آن اینکه: دنیا دوستی نیز خود مراتبی دارد، که قبح آن بحسب این مراتب شدید و یا کمتر می‌شود.
حبّ دنیا در مراتب ضعیف آن ناشایست و ناپسند است، چه به هر حال بنده را از خدای متعال باز می‌دارد و حجاب او از درک نور او می‌گردد، چه حجاب را برای وارد نشدن بیگانگان بکار می‌برند، نه آنکه آن را برای خارج کردن صاحب‌خانه استفاده نمایند!

از آن ناپسندتر اما، مراتب شدید حبّ دنیا است؛ چه در این مراتب - همانگونه که پیش از این اشاره کردیم -، قلب آدمی همچون جهنّم شده تنها و تنها سر در پی دنیا می‌نهد، و هر لحظه بهره‌ای بیشتر از آن را طلب می‌نماید.

این مراتب به حسب دنیا پرستی ترتیب یافته، یک یک از پس یکدیگر وارد می‌شود.

۱. الفجر، ۳۰ - ۲۷.

۲. البقرة، ۳۱.

در این میان، می‌توان دنیادوستی را بگونه‌ای دیگر نیز مورد بررسی قرار داد؛ چه می‌توان آنچه برای انسان در این دنیای مادی محبوب می‌شود را، نه خود دنیا که بخشی از آن دانست؛ در اینصورت نیز مراتبی از ناپسندی این صفت رذیلت اخلاقی دامنگیر انسان خواهد شد، هرچند قبح آن به اندازه دنیادوستی مطلق نخواهد بود. این مطلب را در این چند بخش می‌توان خلاصه کرد.

انواع دنیادوستی غیر مطلق

۱. دنیا دوستی برای استفاده از آن در راه خداوند متعال

در اینصورت، دنیا همچون قلمی است که نویسنده با آن به نوشتن مطالب خویش می‌پردازد؛ چه او را هیچ هدفی از بکارگیری قلم جز از نوشتن نیست. پرواضح است که در اینجا قلب را گرایشی به دنیا نبوده، آن را تنها برای تحصیل رضای حضرت حق بکار می‌برد و بس.

۲. خویشتن دوستی

پیش از این، درباره این صفت رذیلت سخن داشتیم و به حجاب بودن آن نیز اشاره کردیم. حافظ شیرازی در این مقام چه خوش سروده است:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوش آنزمان که از این چهره پرده برفکنم
این مرتبه نیز در شمار مراتب دنیا دوستی است، هرچند - همانگونه که پیش از این گفتیم - حرکت برای زدودن این رذیلت از نفس، هم واجب است و هم بسیار مشکل.

۳. علاقمندی به مقدار لازم از مادیات دنیا برای زندگی عادی انسانی

این مقدار، هرچند برای حیات آدمی ضروری است، اما علاقمندی به آن نیز در شمار

مراتب ناشایست دنیادوستی بوده، دل نبستن به آن برای سالکان راه کمال سخت لازم است و بایسته.

۴. علاقمندی به مال حلال دنیائی

این مرتبه نیز هرچند برای بسیاری از افراد ناگزیر می‌نماید، اما بهر حال ناپسند بوده در شمار ردائل اخلاقی به حساب می‌آید.

۵. علاقمندی به مشتهیات و مکروهات دنیائی

این مرتبه، در شمار قبیحترین مراتب دنیادوستی است که زدودن آن از نفس، اولین گام در مسیر سلوک الی الله است. در این زمینه، ابیاتی چند به شیخ بهائی رحمته الله علیه منسوب شده است؛ جناب شیخ در این ابیات می‌فرماید:

لقمه نانی که باشد شبهه‌ناک	در حریم کعبه ابراهیم پاک
گر به دست خود نشاند تخم آن	ور به گاو چرخ سازد شخم آن
ور به ماه نو حصادش داس کرد	ور به سنگ کعبه‌اش دستاس کرد
ور به آب زمزمش سازد عجین	مریم آسا پیکری از حور عین
ور بخوانی بر خمیرش بی‌عدد	فاتحه یا قل هو الله أحد
ور تو بر خوانی هزاران بسمله	بر سر آن لقمه پر ولوله
عاقبت خاصیتش ظاهر شود	نفس از آن لقمه ترا قاهر شود
در ره طاعت ترا بی‌جان کند	خانه دین تو را ویران کند

* * *

در اینجا این مبحث بسیار مهم اخلاقی را پایان می‌دهیم، و به شماری چند از روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در این زمینه اشاره می‌نمائیم.

چند روایت درباره دنیادوستی

[۴۴۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «دنیادوستی اساس و منشأ تمامی اشتباهات و گناهان است».
[۴۴۵] عن حماد بن بشير قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «مَا ذُبَّانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ
فَارَقَهَا رَعَاؤُهُمَا أَحَدُهُمَا فِي أَوَّلِهَا وَالْآخَرُ فِي آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي
دِينِ الْمُسْلِمِ»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «ضرر دو گرگی که به ابتدا و انتهای گله ای بی چوپان حمله
برند، برای آن گله، بیشتر از ضرر دنیادوستی و مقام خواهی برای دین انسان مسلمان نیست».
[۴۴۶] عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ أَهْلَكَمَا مَنْ كَانَ
قَبْلَهُمَا وَهُمَا مُهْلِكَاكُمْ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «دینار و درهم کسانی که پیش از شما بودند را هلاک کردند، و
شما را نیز همین دو هلاک می سازند».

[۴۴۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ كَثُرَ اشْتِبَاكُهُ بِالدُّنْيَا كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فَرَاقِهَا»^۴؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس بیشتر به دنیا چنگ زند، هنگام جدائی از آن بیشتر
حسرت می برد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۶.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۰.

[۴۴۸] عن ابن أبي يعفور قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثٍ خِصَالٍ: هُمٌّ لَا يَفْنِي، وَ أَمَلٌ لَا يُدْرِكُ، وَ رَجَاءٌ لَا يُنَالُ»؛
امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس دلبسته دنیا شود، خود را به سه امر پیوند زده است:
اندوهی که پایان ندارد، و آرزویی که بدست نمی آید، و امیدی که برآورده نمی شود».

فصل هفدهم

فضیلت هیجدهم: قناعت

رذیلت بیستم: حرص و طمع

فضیلت هجدهم:

قناعت

قناعت، ملکه‌ای است که صاحب خود را قادر می‌سازد تا در خواستنی‌ها، تنها به اندازه نیاز خود اکتفا کرده؛ از دست‌اندازی به بیشتر از آن، چشم پوشد.

توضیح آنکه هر انسانی را تمایلاتی است، که به حکم عقل و شرع می‌باید آن را برآورده سازد. حال اگر انسان در برآورده ساختن آن خواسته‌ها و نیازها، به اندازه نیاز اکتفا ورزد، قانع خوانده می‌شود؛ اما اگر در همین زمینه زیاده‌روی کرده به بیشتر از حد لازم دست اندازد، او را «حریص» می‌نامند؛

نیز اگر در این زمینه‌ها کندی ورزد و به نیازهای خود به اندازه کافی پاسخ نگوید، او را «سست» و «ضعیف» می‌نامند.

بنا بر این، انسان قانع کسی است که در برآورده ساختن غرائز و خواسته‌های خود اعتدال ورزد، و از تندروی و کندروی دست کشد.

این صفت در شمار اخلاقیات برتر انسانی است، که سعادت دو دنیای صاحب خود را تضمین می‌نماید؛ از اینرو قانعان در دنیا و آخرت در آسودگی بوده از بسیاری از پرتگاه‌ها نجات می‌یابند.

هرچند قناعت عنوان عامی است که میانه‌روی در تمامی خواسته‌ها را شامل می‌شود، اما در دانش اخلاق معمولاً درباره ثروت و اعتدال در جمع‌آوری آن کاربرد می‌یابد؛ حال

اگر آدمی به ملکه اعتدال دست یابد، به قناعت دست یافته است. از این سخن، دو نکته آشکار می‌شود:

۱. تفاوت میان قناعت و حد کفاف

قناعت همان رضایت به حد کفاف نمی‌باشد، هرچند اخلاقیان معمولاً ایندو را مترادف هم دانسته‌اند، اما به نظر ما این سخن صحیح نمی‌نماید؛ چه گاهی از اوقات برخی از قانعان به ثروتی بسیار بیشتر از حد کفاف خود دست می‌یابند، اما به حرص دچار نمی‌شوند؛ همانگونه که برخی از کسانی که تنها حد کفاف زندگی خود را در دست دارند، قانع نبوده به ده برابر آن نیز قناعت نمی‌کنند. از اینرو به نظر ما قناعت و کفاف نه مترادفند، نه با هم ملازمند، و نه بریکدیگر ترتب خواهند داشت.

آری! همانگونه که پیش از این نیز متذکر شده‌ایم، عموم فضائل بایکدیگر، و نیز عموم رذائل بایکدیگر از نوعی همراهی برخوردارند؛ از اینرو قناعت، زهد، بی‌نیازی از داشته‌های مردم، کفاف و رضایت به آنچه در دست انسان است، از نوعی همراهی و ملازمت برخوردار می‌باشد؛ این اما به معنای همانندی آنها نیست.

۲. تفاوت میان قناعت و زهد

در میان اخلاق پزوهان، مشهور چنان شده است که قناعت از شاخه‌های زهد و مصادیق آن است؛ همانگونه که حرص نیز از شاخه‌های دنیادوستی و مصادیق آن است. این سخن نیز صحیح نیست، چه هرچند معمولاً قناعت با زهد و حرص با دنیاپرستی همراه است، اما میان این امور نیز تفاوتی واضح بچشم می‌آید. به نظر ما زهد، گسستن از دنیا و خواستنی‌های آن است؛ و قناعت، رضایت به آنچه مورد حاجت انسان می‌باشد و دست شستن از آنچه بیش از آن است. پرواضح است که نه عقلاً بین این موارد ملازمه‌ای درکار است، و نه حصول هریک بر وجود آن دیگری مترتب خواهد بود.

بهرروی صفت قناعت را برتر از دنیا و تمامی داشته‌های آن دانسته‌اند. امام صادق (ع) در این زمینه می‌فرماید: [۴۴۹] «لَوْ حَلَفَ الْقَانِعُ بِتَمْلُكِهِ عَلَى الدَّارِينَ لَصَدَّقَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - بِذَلِكَ»^۱: «اگر انسان قانع قسم یاد کند که مالک هر دو دنیا است، دروغ نگفته و خداوند او را در این سخن تصدیق می‌فرماید».

این حدیث، بخوبی نشان می‌دهد که قانعان، هر دو عالم را به سبب این صفت شایسته بدست آورده‌اند.

* * *

از پی این صفت کم‌نظیر، آثاری چند پدید می‌آید. ما در اینجا به برخی از این آثار اشاره می‌کنیم.

آثار صفت قناعت

۱. میانه‌روی

قناعت، میانه‌روی در امور را در پی خواهد داشت؛ و میانه‌روی از نظر قرآن کریم، در شمار صفات مومنان قرار دارد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۲: «و آنان که چون هزینه می‌کنند اسراف نمی‌کنند و خست نمی‌ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند».

۲. پرهیز از نابودکردن سرمایه

قناعت، آدمی را از اتراف - : صرف مال در اموری که مورد رضایت حضرت حق نیست -، که در شمار صفات فاسقان و بدکاران است، باز می‌دارد: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ

۱. مصباح الشریعة - چاپ بیروت -، ص ۲۰۲.

۲. الفرقان، ۶۷.

قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا^۱: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا تبهکاری کنند، آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم».

۳. پرهیز از هوا و هوس و آرزوهای دراز

قناعت، انسان را از هوا و هوس و آرزوهای دراز - که پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت طاهرینش علیهم السلام از آن به سختی بر اُمت هراس داشتند -، بازخواهد داشت. امیرالمؤمنین علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: [۴۵۰] «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۲؛ «بر شما از دو چیز می‌ترسم: تبعیت از هوی و هوس، و دور و دراز کردن آرزو. چه تبعیت از هوس انسان را از حق باز می‌دارد، و آرزوی دور و دراز نیز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد».

۴. مبتلانشدن به ترس و اندوه

قانعان، از ترس و اندوه بدورند، و این صفت از منظر قرآن کریم در شمار صفات اولیاء خدا قرار دارد: ﴿الْأَنِ أُولَئِاءِ اللَّهُ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

۵. دلگرمی به وعده‌های الهی

قانعان، به وعده‌های الهی دلگرمند، و از وعیدهای شیطان نیز هراسناک نمی‌شوند؛ این

۱. الإسراء، ۱۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۳۶.

۳. یونس، ۶۲.

دو صفت نیز در شمار صفات مؤمنین است: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۱: «هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او بر عهده خداست».

۶. مبتلا نشدن به ذلت درخواست

قانعان، هیچگاه به ذلت درخواست و عرض نیاز مبتلا نمی‌شوند، از اینرو همواره نزد مردم محترم می‌باشند؛ و می‌دانیم که عزت نیز در شمار صفات مؤمنین است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲: «عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است».

۷. برخورداری از زندگی انسانی

قانعان، از زندگی انسانی و حریصان از زندگی حیوانی برخوردارند. ظهور صفت حرص در حیوانات بسیار بارز است، و حریصان بشدت از این صفت برخوردار، و از آن در رنجند.

۸. بی‌نیاز بودن

قانعان، همواره بی‌نیازند، و هیچگاه به دیگران نیازمند نخواهند شد. امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید: [۴۵۱] «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ»^۳: «هرکس به آنچه که خداوند نصیبش فرموده قانع باشد، در شمار ثروتمندترین مردمان است».

۹. درآمان بودن از خطر طغیان و سرکشی

قانعان، از خطر طغیان و سرکشی در مقابل خداوند - که خود چون کفر می‌باشد -

۱. هود، ۶.

۲. المنافقون، ۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۹.

درآمانند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾: «حقاً که آدمی نافرمانی می‌کند»
هرگاه که خویشتن را بی‌نیاز بیند»

۱۰. پرهیز از افراط و تفریط

و از همه مهمتر آنکه، قناعت سدی است که انسان را از فروافتادن در دو صفت افراط و تفریط باز داشته، او را از منحرف شدن به سوی یکی از این دو جهت حفظ می‌نماید. توضیح آنکه انسان بدون تردید به قوه‌ای نیازمند است، که غرائز او را در حد اعتدال نگاهداشته او را از سرکشی بازدارد. این سد محکم را می‌توان در این چند امر فرض نمود.

عوامل کنترل غرائز انسان

۱. عقل

هرچند عقل بخوبی می‌تواند این نقش را در زندگی آدمی به عهده گیرد، اما کاربرد آن تنها درجائی است که تکبر، غفلت، و یا موانع دیگر، نفس را از قوه تعقل روی گردان ننماید. از اینرو، با تمام اهمیتی که عقل در شریعت اسلام به خود اختصاص داده، امانی توان کاربرد آن را دائمی دانست.

۲. علم و دانش

هرچند دانش نیز می‌تواند همچون سدی محکم به ایفای این وظیفه پردازد، اما سخنی که در مورد عقل بیان کردیم، در اینجا نیز جریان می‌یابد؛ از اینرو کاربرد دانش نیز تنها محدود به مواردی است که غرائز انسان، مانع از توجه او به علمش نشده باشد.

۳. وجدان و اندیشه‌های اخلاقی

سخنی که در دو مورد گذشته گفتیم، در اینجا نیز بدون هیچ تفاوتی جاری می‌شود.

۴. قانون

هرچند قانون از لوازم زندگی اجتماعی انسان بوده، اسلام نیز آن را تأیید فرموده است، اما کاربرد آن نیز تنها تاهنگامی است، که طوفانهای غرائز انسان را از توجّه به آن غافل ننماید. گذشته از این، قانون معمولاً بدست گروهی خاص وضع می‌شود، و بدست گروهی خاص تفسیر می‌گردد؛ از اینرو کاربرد آن نیز نه دائمی است و نه عمومی.

۵. تربیت

تربیت نیز نقشی اینگونه دارد، اما تنها در صورتی مؤثر است که گذشته از آنکه نفس در مقابل هیجان غرائز قرار نگیرد، امر تربیت نیز برعهده صالحان باشد؛ ورنه اگر آنان که خود بنده دنیایند به تربیت دیگران بپردازند - همانگونه که در بخش بزرگی از دنیای امروز همین گونه است -، اثری که از آن حاصل می‌شود، بسیار زیانبارتر و تلخ‌تر از آنست، که انسان رها شده و اصلاً به تربیت او توجّه نشود.

۶. نظارت عمومی

این نظارت، در اسلام با تمامی وجوهش مورد تأکید قرار گرفته است؛ قرآن کریم در اشاره به همین مطلب می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱: «شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده، که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید».

ما پس از این، از این مهم سخن خواهیم داشت. در اینجا اما، تنها اشاره می‌کنیم که نظارت عمومی نیز همچون تربیت بوده، تنها در برخی از حالات نتیجه مثبتی از آن بدست خواهد آمد.

۱. آل عمران، ۱۱۰.

۷. ایمان

ایمان از تمامی آنچه گذشت محکم‌تر بوده، وظیفهٔ سدبودن در مقابل غرائز لجام گسیخته را، بهتر انجام می‌دهد. قرآن کریم حتی ایمان ناقص و گمان به قیامت را نیز در این زمینه نافع می‌شمارد: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱: «آنان که بی‌گمان می‌دانند که با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و نزد او باز می‌گردند».

نکتهٔ مهم آنست که ایمان نیز گاه در مقابل طوفانهای غرائز عاجز شده، نمی‌تواند نقش خود را به صورت کامل ایفا نماید؛ بویژه اگر ایمان، تنها علمی عقلی بوده، به جان و قلب آدمی رسوخ نکرده باشد؛

و پرواضح است که ایمان عموم مردمان، از همین نوع بوده در دل آنها خانه نگزیده است.

آری! ایمان قلبی است که به فرمایش امام صادق (ع): [۴۵۲] «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»: «مؤمن همچون کوه استوار است، که هیچ طوفانی او را به لرزش در نمی‌آورد».

با اینهمه اما، تهذیب نفس از رذائل و زینت بخشیدن آن به فضائل، سدی محکم‌تر از تمامی این موارد است؛ چه نفسی که به چنین مرتبه‌ای رسیده است، کثری و ناراستی‌ای در آن باقی نخواهد ماند، که بواسطهٔ آن نیازمند به سد و مانعی در برابر گناهان و طوفانهای غرائز باشد.

توضیح آنکه بنظر ما، پیامبران (ع) نیز برای همان مبعوث شده‌اند، که آدمی را به نفس پاکیزهٔ غیرآلوده رهنمون شوند؛ قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲: «اوست خدایی که به میان

۱. البقرة، ۴۶.

۲. الجمعة، ۲.

مردمی بی‌کتاب پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه سازد».

تهدیب، شیطان و یارانش را از قلب دور می‌کند؛ از اینرو تمامی غرائز انسان به اعتدال رسیده طغیان آن غیرممکن می‌گردد. بنابراین، نیازمند به سدی دیگر نخواهد بود که او را از این طوفانها نجات بخشد.

آری! تخلیهٔ جان از ناشایست‌ها و آرایش آن به شایسته‌ها، جز از راه تحصیل ایمان قلبی ممکن نیست؛ اما چون این دو با هم در جان کسی پیدا شود، هریک بخوبی به انجام وظیفهٔ خود پرداخته آدمی را از تمامی شیطانهای جنّی و انسی حفظ می‌نماید.

در پایان این بحث، تنها اشاره می‌کنیم که قناعت از کلیدهای اصلی گشودن درب ایمان قلبی است، که از طریق آن می‌توان به تهدیب نفس پرداخت. ما پس از این، توضیحی بیشتر در این زمینه ارائه خواهیم داد.

در اینجا به چند حدیث، دربارهٔ این صفت عالی اخلاقی توجّه می‌کنیم.

چند روایت

دربارهٔ قناعت

[۴۵۳] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيُسْرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيُسْرِ مِنَ الْعَمَلِ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس به روزی اندک از جانب خداوند قانع باشد، خداوند نیز به عمل اندک او راضی می‌شود».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۷.

[۴۵۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كَانَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - يَقُولُ: ابْنُ آدَمَ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ، وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ»^۱؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای آدمیزاد! اگر از دنیا در پی آن چیزی هستی که برای تو کفایت می‌کند، بدان که کمترین حد آن تو را کافی است؛ و اگر در پی آن چیزی هستی که بیش از حد کفایت توست، بدان که تمامی آن نیز تو را کافی نخواهد بود».

[۴۵۵] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِ غَيْرِهِ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس می‌خواهد که غنی‌ترین مردمان باشد، می‌باید اعتمادش به آنچه در اختیار خداوند است، بیشتر از آن چیزی باشد که در دست مردمان است».

[۴۵۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ»^۳.
امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس به آنچه خداوند نصیبش می‌فرماید قانع باشد، در شمار غنی‌ترین مردمان است».

[۴۵۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَوْبُ لِمَنْ أَسْلَمَ وَكَانَ عَيْشُهُ كِفَافاً»^۴.
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «خوشا بحال آنکس که اسلام بیاورد، و از زندگی مادی تنها از اندازه لازم برخوردار باشد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۹.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۰.

رذیلت بیستم:

حرص

حرص از نظر معنا در مقابل قناعت قرار دارد؛ ما پیش از این - در ابتدای مبحث قناعت - به معنای حرص نیز اشاره کرده، و گفتیم که حرص ملکه‌ای نفسانی است، که موجب زیاده‌روی در خواسته‌های انسان می‌گردد.

به عبارت دیگر، حرص گرسنگی و اشتهای بیش از حد روح است؛ چه حریص مانند کسی که به بیماری استسقاء مبتلا شده، از اشتھائی بیش از حد برخوردار می‌شود؛ چه همانگونه که مبتلایان به استسقاء، اگر آن اندازه آب نوشند که موجب مرگ آنان شود باز هم تشنه خواهند بود، انسان حریص نیز اگر تمام عمر در برآورده کردن خواسته‌های تنها یکی از غرائزش بکوشد، باز موفق به برآورده کردن آن خواسته‌ها نخواهد شد!

این ملکه رذیلت، در مرتبه نخست تمامی غرائز آدمی را دربر می‌گیرد، اما دانشمندان اخلاق‌پژوه آن را ویژه رذیلت مال و مقام دوستی داشته، و گاه نیز بمعنای دنیادوستی به کار برده‌اند.

به هرروی این رذیلت صاحب خود را همچون جهنم می‌گرداند، که هیچگاه سیری نیافته دائماً در پی طعمه‌ای جدید است؛

افسوس آنکه هر قدر بر عمر انسان حریص افزوده شود، بر حرص او نیز افزوده می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ در این زمینه می‌فرمایند: [۴۵۸] «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشْبُ مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ وَ

الأمل^۱: «آدمیزاد پیر می‌شود اما دو صفت در او جوان و فعال می‌ماند: حرص و آرزو داشتن».

محقق نراقی دوم^۲ در این زمینه حکایتی سخت تأمل‌برانگیز و شگفتی‌آور آورده است. بنا بر این حکایت، پیرمردی فوتوت که پیامبر اکرم^۳ را دیده بود و تا زمان خلیفه عباسی هارون همچنان زنده بود را، به محضر هارون آوردند. خلیفه از آن پیرمرد - که بر روی تخت خوابیده و به همان حالت حرکتش می‌دادند - درخواست کرد که حدیثی از پیامبر اکرم^۳ را که خود از ایشان شنیده باشد، برایش بازگوید؛ پیرمرد نیز همین حدیث جوان شدن آرزوها در قلب پیران را برایش بازگفت. هارون نیز دستور داد تا یکصد هزار درهم بعنوان پاداش به او دهند. در این لحظه، حاملان تخت آن پیرمرد به حرکت درآمدند و او را بیرون بردند، اما لحظاتی نگذشته بود که پیرمرد دستور داد تا او را به مجلس خلیفه برگردانند؛ هارون نخست پنداشت که پیرمرد حدیثی دیگر به یاد آورده است، اما با تعجب دریافت علت بازگشت پیرمرد آنست که بپرسد: «این هدیه فقط مخصوص امسال است یا هر سال تکرار خواهد شد؟»؛

هارون با دیدن حرص پیرمرد به خنده درآمد و گفت: پیامبر اکرم^۳ چه درست فرمود! آنگاه وعده داد که این هدیه را هر سال به او پرداخت نمایند. پیرمرد نیز دستور داد تا او را خارج کنند؛

و عجیب آنکه هنوز لحظاتی از خروجش نگذشته بود که بانگ و غوغای همراهانش، خلیفه را از مرگ او مطلع ساخت!

نمونه‌های این حکایت در تاریخ و کتب اخلاق بسیار آمده است.

* * *

عجیب آنکه گاه حریص محبتی از دنیا نیز در دل ندارد، اما نسبت به آن حرص می‌ورزد. ازاینرو، به نظر ماسخن مشهور در میان اخلاقیان که: «حرص بر دنیا از مصادیق محبت آنست»، صحیح نمی‌نماید؛ چه می‌بینیم که کسانی که اهتمامی به دنیا نمی‌نمایند و یا حتی قدرتی بر اهتمام به آن ندارند نیز، گاه سخت بر آن حرص می‌ورزند؛ حریص تنها به جمع‌آوری ثروت و یا بدست آوردن قدرت و مقام می‌اندیشد، هرچند سرانجام از حفظ آن ناتوان باشد. تجربه نیز این سخن را تأیید می‌نماید؛

ازاینرو، حریص تنها مانند مورچه است که جمع دانه می‌کند؛ و یا مانند جهنم است که هر لحظه طعمه‌ای جدید می‌طلبد.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: [۴۵۹] «لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ وَادِينَ سِيْلَانِ ذَهَباً وَفَضَّةً لَا بُتْغِي إِلَيْهِمَا ثَالِثاً ... لَا يَمْلَأُهُ شَيْءٌ إِلَّا التُّرَابُ»^۱: «اگر آدمیزاد را دو وادی باشد که طلا و نقره از آن به جریان می‌افتد، وادی سومی نیز در کنار آن دو می‌طلبد ... تنها خاک است که آدمی را از طلب باز می‌دارد».

سالیانی پیش از این، من خود کسی را دیدم که با زاری از مردم درخواست کمک مادی می‌کرد. پس از چندی، یکی از افراد مورد اعتماد من، برایم چنین حکایت کرد که: آن مرد گدا چون به لحظات آخر عمر رسید، با اصرار درخواست کرد که پالان‌الاهی که در منزل داشت را برایش حاضر کنند، او با حسرت به آن پالان می‌نگریست و حتی در لحظات تسلیم روح نیز به آن پالان با اندوه نگاه می‌کرد. به روایت آن مرد مورد اعتماد، چون او جان سپرد پالان را شکافتند و آن را انباشته از پول یافتند! حرص آن مرد گدا او را مجبور می‌ساخت که همچون مورچه فقط به جمع‌آوری ثروت بپردازد؛ و همچون جهنم بدون آرامش تنها و تنها طعمه‌ای جدید را طلب نماید!

* * *

مفاسدی بس بزرگ از پی رذیلت اخلاقی حرص پدید می‌آید، که هریک به تنهائی برای نابودی صاحب خود کفایت می‌کند. مادر اینجا به برخی از این مفاسد اشاره می‌کنیم.

مفاسد مترتب بر حرص

۱. محرومیت در دو سرای

حریصان از هردو سرای محرومند و هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برند؛ نه در دنیا بهره‌ای مادی نصیبشان می‌شود، و نه در آخرت از نعمتهای آن منتفع می‌گردند.

در این میان، اگر تنها مطرود بودن او از درگاه الهی به عنوان ثمره حرص دستگیرشان می‌شد، کافی بود تا به خسران او در این دو جهان واقف شویم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این رابطه می‌فرماید: [۴۶۰] «مَنْ أَصْبَحَ وَكَانَ أَكْبَرَ هَمِّهِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَالزَّمَّ اللَّهُ قَلْبَهُ أَرْبَعَ خِصَالٍ، هَمًّا لَا يَنْقُطُ عَنْهُ أَبَدًا، وَشُغْلًا لَا يَفْرُغُ عَنْهُ أَبَدًا، وَفَقْرًا لَا يَنْالُ غِنَاهُ أَبَدًا، وَأَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ أَبَدًا».

«هرکس در گردش روز و شب، بالاترین قصدش تنها دنیا باشد، خداوند او را هیچ می‌انگارد؛ و چهار صفت را در قلبش جاودانه می‌سازد: اندوهی که هیچگاه زائل نخواهد شد، و مشغولیتی که هیچگاه از آن فارغ نشود، و فقری که هیچگاه از بین نرود، و آرزویی که هیچگاه به پایانش نرسد».

عارف کامل میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمته الله علیه، در کتاب شریف «المراقبات» فرموده است: «اگر در وصف بدبختی حریص، تنها همین یک جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده بود که «خداوند او را هیچ می‌انگارد»، کافی بود تا بدبختی او را به خوبی نشان دهد!».

عارف تبریزی بسیار نیکو گفته است؛ چه قرآن کریم این جمله را تنها برای آنکه مؤمنان به کافران پناه بسته آنان را ولی خود گردانند، به کار برده است:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ

فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۱:

«نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند. پس هر که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید. و خدا شما را از خودش می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ^۲﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دوست همرازی جز از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از هیچ فسادى در حق شما کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند. و کينه‌توزى از گفتارشان آشکار است و آن کينه که در دل دارند بيشتراست از آنچه به زبان می‌آورند».

از آنجا که پناه بردن مسلمانان به کافران و برگزیدن ایشان بعنوان حاکمان جامعه اسلامی، به تضعیف دولتهای اسلامی و در نتیجه تضعیف اسلام می‌انجامد؛ خداوند این عبارت را در وصف چنین عملی بکار برده است. ازاینرو می‌توان دریافت که مورد استفاده مشابه این عبارت در حدیث نبوی نیز، جائی است که به ضعف اسلام در قلب مسلمانان می‌انجامد، و سرانجام آنان را از دائرة مسلمانی خارج می‌سازد.

۲. اندوه و غم دائمی

انسان حریص همیشه در حالت اندوه، غم، اضطراب و ترس به سر می‌برد؛ چرا که هیچگاه به آنچه در سر می‌پروراند نخواهد رسید؛ ازاینرو اندوه و غم حاصل از محرومیت، هیچگاه او را رها نخواهد ساخت. پیامبر اکرم ﷺ نیز به همین نکته در حدیث شریفی که هم اکنون نقل کردیم، اشاره فرمودند: «هَمًّا لَا يَنْقُطُ عَنْهُ أَبَدًا»: «اندوهی که

۱. آل عمران، ۲۸.

۲. آل عمران، ۱۱۸.

هیچگاه از او جدا نخواهد شد». به عبارت دیگر، این چنین کس هیچگاه به آرامش روحی نخواهد رسید؛ این حالت در شمار بدترین حالات نفسانی انسان است، چه تنها دوزخیان از آن برخوردار می‌باشند:

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾^۱:

«هر گاه که خواهند از آن عذاب، از آن اندوه بیرون آیند، بار دیگر آنان را بدان بازگردانند».

همانگونه که حالت آرامش روحی در شمار بهترین حالات روحی انسان است، که تنها بهشتیان از آن بهره‌مند می‌شوند:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۲:

«و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه از ما دور کرد، زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است».

این حالت در این دنیا نیز نصیب اولیاء حضرت حق خواهد بود، نه آنان که با اتّصاف به رذیلت حرص جانی آلوده دارند:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳:

«آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

قرآن کریم در بسیاری از آیات خود، گواهی داده است که غم و وحشت و عدم آرامش نفسانی از کفار و بدکاران جدا نخواهد شد:

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا فَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ﴾^۴:

«و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید».

۱. الحج، ۲۲.

۲. فاطر، ۳۴.

۳. یونس، ۶۲.

۴. الزّعد، ۳۱.

گویا از سنن ثابت الهی است که آرامش روحی از آن مومنان، و اضطراب نصیب کافران و بدکاران باشد:

﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱:

«اگر می‌دانید بگویید که کدام یک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟ * کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلاینند، ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند».

۳. اشتغال به دنیا

حریصان در تمامی لحظات به دنیای بی‌ارزش مادی اشتغال خواهند داشت؛ ازینرو از آخرت، سعادت اخروی و پروردگار عالم غافل خواهند بود. گویا آنان در حالت بیداری نیز در خواب غفلتند، و تنها مرگ است که آنان را به بیداری رهنمون می‌شود!

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۲:

«به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزند * تا به گورها رسیدید».

پیامبر اکرم ﷺ نیز فرموده‌اند: [۴۶۱] «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا»^۳: «مردمان خوابند و چون بمیرند آگاه و بیدار می‌شوند».

این حالت روحی حریصان نیز در حدیث اشاره شده آمده است: «و شُغْلًا لَا يَفْرُغُ عَنْهُ أَبَدًا»: «و مشغولیتی که هیچگاه از آن فارغ نشود».

امام باقر (علیه السلام) نیز در تشبیهی بسیار لطیف، حریص را به کرم ابریشم تشبیه فرموده‌اند، که

۱. الأنعام، ۸۲ - ۸۱.

۲. التكاثر، ۲ - ۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۰ ص ۱۳۴.

هرچه در این دنیا می‌زید، بیشتر به دنیا گرفتار می‌شود، تا آنگاه که نمی‌تواند خود را از آن نجات بخشد:

[۴۶۲] «مَثَلُ الْحَرِیصِ فِي الدُّنْيَا مَثَلُ دَوْدَةَ الْقَزِّ كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلَى نَفْسِهَا لَفَّأَكَانَ أَبْعَدُ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا»^۱: «مثال انسان حریص در این دنیا، مثال کرم ابریشم است، که هرچه بیشتر بر خود بتند خروج از پیله برای او دشوارتر می‌شود، تا آنگاه که از شدت اندوه بمیرد!».

۴. فقر دائمی

حرص فقر است و حریص فقیر، هرچند سخت ثروتمند باشد و از دارائی‌ای بیش از دیگران بهره ببرد.

۵. آرزو پردازی

حریصان همیشه آرزو پردازند؛ و این صفت از رذائلی است که اهل دل، همواره از آن ترسیده‌اند. از همین روست که در روایات مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، مؤمنان را بشدت از آن برحذر داشته‌اند: [۴۶۳] «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خِلَّتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ»^۲: «ترسناک‌ترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم دو چیز است: تبعیت از هوی و هوس، و دور و دراز کردن آرزو».

ما خود دیده و شنیده‌ایم که خیال‌پردازی انسان را از حقیقت دور کرده، او را بدان مبتلا می‌سازد که موئی را کوه پندارد، و خود را در اثر خودنمایی بی‌جا، نشسته بر بالای آن کوه پندارد! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث پیشگفته، اینچنین به این صفت حریصان اشاره فرموده‌اند: «وَأَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ أَبَدًا»: «و آرزوئی که هیچگاه به پایانش نرسد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۶.

۲. کافی، ج ۸ ص ۵۸.

۶. تنگی معیشت

حریصان همیشه از تفرّق امور و تنگی معیشت در عذابند. بنا بر آنچه از برخی روایات استفاده می‌شود، گویا حضرت حق امور اینان را از آسودگی به تفرّق سوق می‌دهد، و تنگی معیشت را نصیبشان می‌سازد. از اینرو به هر کاری که روی کنند تنها بابی توفیقی و شکست مواجه خواهند شد؛ امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: [۴۶۴] «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ - تَعَالَى! - الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ»^۱: «هرکس در گردش روزگار، دنیا بزرگترین و مهمترین مقصدش باشد، خداوند متعال او را فقیر ساخته از آسودگی بی‌بهره‌اش می‌سازد».

سرّ این مطلب، در آنست که حریص از ذکر حضرت حق روی گردان است، و هرکس اینچنین باشد به چنان عاقبتی دچار خواهد شد:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»؛ «و هرکس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود».



ما پیش از این در مبحث فضیلت قناعت، فضائل را برای قانعان برشمردیم. اکنون اضافه می‌کنیم که تمامی آن فضائل از حریصان منتفی بوده، نقاط مقابل آن برای ایشان ثابت است. توضیح آنکه:

۱. قانع میانه رو است، و حریص افراط کار؛
۲. قانع اهل اتراف و از دست دادن سرمایه در اموری که حضرت حق بدان راضی نیست نمی‌باشد، و حریص در شمار مترفان؛
۳. قانع از هوای نفس پیراسته است، و حریص مبتلای به آن؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۱۹.

۴. قانع از اطمینان و آرامش قلب برخوردار است، و حریص از ترس و اضطراب دائمی؛
 ۵. قانع به حضرت حق و وعده‌های او اطمینان دارد، و حریص به او بی‌اطمینان؛
 ۶. قانع هیچگاه به درخواستهای ذلت‌آمیز مبتلا نخواهد شد، و حریص پیوسته بدان مبتلاست؛
 ۷. قانع از روش انسان کامل برخوردار است، و حریص روشی حیوان‌گونه در پیش دارد؛
 ۸. قانع با استفاده از گنج قناعت در ثروت می‌زید، و حریص از فقر حرص همیشه در رنج است؛
 ۹. قانع از خطر طغیان در برابر حضرت حق در امان است، و حریص همیشه در خطر این سقوط بسر می‌برد؛
 ۱۰. قانع در پناه قناعت - که همچون سدّی استوار است -، از انحرافات مالی بدور خواهد بود، و حریص در بیابان خطر انحرافات مالی این سو و آن سو می‌شود، تا سرانجام به بیابان بی‌انتهای سوزان جهنّم واصل شود؛
- این ده آفت حرص را چون به شش آفت پیش‌گفته اضافه کنیم، از مجموع آن، شانزده آفت، ضرر و خسران بدست می‌آید؛ که سرانجام حریصان را به نمایش در می‌آورد.
- آری! برخی از این شانزده مورد با برخی دیگر قرابتی دارد، که می‌توان آندو را در مواردی همسان دانست؛ با اینهمه اما این موارد به استقلال نشان دهنده سیاه کاری و سیاه‌فرجامی حریصان خواهد بود.
- در این زمینه روایتی زیبا، در کتاب «مصابح الشریعة» آمده است. از آنجاکه روایات ما سراسر نور است، و این روایت نیز می‌تواند در شمار درخشانترین احادیث قرار گیرد^۱،

۱. پرواضح است که این سخن، ارتباطی با صحّت اسناد کتاب «مصابح الشریعة» به امام صادق (ع) و یا عدم صحّت آن اسناد نخواهد داشت؛ چه در هر حال گویا عارفی آن را از احادیث و یا مضامین احادیث امام صادق (ع) نقل کرده است.

ما در اینجا به نقل تمامی آن حدیث پرداخته، زان پس آفات و نتایجی که در آن برای حرص ذکر شده است را، بر می‌شماریم:

[۴۶۵] قال الصادق عليه السلام: «لَا تَحْرَصْ عَلَى شَيْءٍ لَوْ تَرَكْتَهُ لَوَصَلَ إِلَيْكَ وَكُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ مُسْتَرِيحاً مَحْمُوداً بِتَرْكِهِ وَ مَذْمُوماً بِاسْتِعْجَالِكَ فِي طَلْبِهِ وَ تَرْكِ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ وَ الرِّضَا بِالْقِسْمِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا خَلَقَهَا اللَّهُ - تَعَالَى! - بِمَنْزِلَةِ الظِّلِّ، إِنْ طَلَبْتَهُ أَتَعَبَكَ وَ لَا تَلْحَقُهُ أَبَداً وَ إِنْ تَرَكْتَهُ تَبِعَكَ وَ أَنْتَ مُسْتَرِيحٌ. قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ وَ هُوَ مَعَ حِرْمَانِهِ مَذْمُومٌ فِي أَيِّ شَيْءٍ كَانَ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ مَحْرُوماً وَ قَدْ فَرَّ مِنْ وَثَاقِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ! - وَ خَالَفَ قَوْلَ اللَّهِ - تَعَالَى! - حَيْثُ يَقُولُ: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»^۱.

و الحریص بین سبع آفات:

۱. فِكْرٍ يَضُرُّ بَدَنَهُ وَ لَا يَنْفَعُهُ؛
 ۲. وَ هَمٍّ لَا يَتِمُّ لَهُ أَقْصَاهُ؛
 ۳. وَ تَعَبٍ لَا يَسْتَرِيحُ مِنْهُ إِلَّا عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ يَكُونُ عِنْدَ الرَّاحَةِ أَشَدَّ تَعَباً؛
 ۴. وَ خَوْفٍ لَا يُورِثُهُ إِلَّا الْوُقُوعُ فِيهِ؛
 ۵. وَ حُزْنٍ قَدْ كَدَرَ عَلَيْهِ عَيْشُهُ بِإِلْفَائِدَةٍ؛
 ۶. وَ حَسَابٍ لَا يُخْلِصُهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَعْفُوَ اللَّهُ - تَعَالَى! - عَنْهُ؛
 ۷. وَ عِقَابٍ لَا مَفَرَّ لَهُ مِنْهُ وَ لَا حِيلَةَ.
- و الْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللَّهِ يُمْسِي وَ يُصْبِحُ فِي كَنَفِهِ، وَ هُوَ مِنْهُ فِي عَاقِبَةٍ، وَ قَدْ عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ كِفَايَتَهُ وَ هَيَأَ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مَا اللَّهُ - تَعَالَى! - بِهِ عَلِيمٌ.
- و الحرص ما يجري في منافذ غضب الله - تعالى! - و ما لم يحرم العبد اليقين لا يكون حريصاً و اليقين أرض الإسلام و سماء الإيمان^۲؛
- «امام صادق عليه السلام فرمودند: حریص مباش به چیزی که اگر آن را ترک کرده و تعقیب

۱. الروم، ۴۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۵.

نکنی، هرآینه به تو رسیده و در پیشگاه خداوند متعال در خوشی و آسایش فکری بوده و مورد توجه و لطف او قرار خواهی گرفت؛ و در صورتی که از خود حرص نشان دادی، از سه جهت نزد خداوند متعال مورد مؤاخذه خواهی شد:

شتاب کردن و حرص داشتن در تحصیل چیزی که نباید شتاب کرد؛
در موردی که باید به خدا وا گذاشت ترک توکل کردن؛
به قسمت و داده خدا راضی نشدن.

و متوجه باش که دنیا به منزله سایه تو است، و همینطوری که سایه پیوسته در پیرو و تبع تو بوده و خواه و ناخواه از تو جدا نگشته و نباید تو تابع و در پی او باشی، زندگی و معیشت دنیوی نیز چنین است. فرمود رسول اکرم ﷺ: «شخص حریص بالأخره محروم می شود». آری! آدمی که حریص است گذشته از آنکه با محرومیت به سر می برد، نزد پروردگار متعال نیز در هر موردی صورت گیرد مذموم و ناپسند است؛ زیرا این آدم از قرار و پیمان الهی تجاوز کرده و برخلاف فرموده خدا رفتار می کند. خداوند متعال می فرماید: «خداست آن که شما را بیافرید، سپس روزی داد، سپس می میراند، سپس زنده می کند».

شخص حریص در مقابل هفت آفت و گرفتاری نگران است:

۱. حرص پیوسته موجب اندیشه و فکرهای گوناگون است، که سبب ناراحتی و زحمت و صدمه بدن می شود؛

۲. شخص حریص برای همیشه در ناراحتی فکری و غصه و خیال است؛

۳. شخص حریص هرگز خوشی و آسایش نداشته و همیشه در زحمت و فعالیت است، و از زحمت و مشقت خلاص نخواهد شد مگر هنگام مرگ؛

۴. شخص حریص پیوسته در حال وحشت و خوف و اضطراب است، زیرا حال رضا و تسلیم و توکل در دل او نیست؛

۵. شخص حریص به خاطر نرسیدن به مقصود پیوسته محزون و متألم است، و بدون فائده و بی نتیجه اندوهناک می شود؛

۶. شخص حریص همیشه مشغول حساب و نقشه کشی بوده و فراغت ندارد، و در صورتی که حرکات و اعمال او در مورد بررسی و حساب واقع شود، هرگز نخواهد توانست از محکومیت دفتر حساب و از گرفتاری محاسبه نجات یابد؛

۷. شخص حریص در قیامت هیچ گونه راه فرار از عذاب جهنم ندارد، زیرا به حکم و قسمت پروردگار متعال راضی نشده و برخلاف وظیفه خود فعالیت کرده و از عهده وظایف و تکالیف خود برنیامده است.

و در مقابل حریص، شخص متوکل است که امور خود را به پروردگار متعال واگذاشته او را در کارهای خود وکیل قرار داده است. این آدم برای همیشه در زیر سایه حمایت و عنایت و لطف خدا زندگی کرده و با کمال خوشی و عافیت و سلامتی و آسایش در تحت کفایت و کفالت او مشغول انجام وظیفه شده، و در جهان دیگر مشمول رحمت و توجه و عطوفت او قرار خواهد گرفت.

و صفت حرص آبیست که در مجاری غضب خداوند متعال جریان پیدا می کند، و در مواردی که غضب و قهر خداوند جریان دارد صفت حرص هم ظهور می کند؛ و تا کسی از صفت یقین دور و محروم نشده است به صفت حرص مبتلا نخواهد شد. و یقین سرزمین تسلیم است ولی از مراتب آخر ایمان حساب می شود»^۱.

از این روایت شریف، می توان تبعاتی درشت و پیامدهائی هلاکت بار برای حرص استخراج نمود. ما با رعایت گزیده گوئی، به مهمترین این پیامدها اشاره می کنیم:

۱. حریص در پیشگاه الهی ناپسندیده است؛

۲. حرص بر خلاف توکل می باشد؛

۳. حرص با رضایت از داده های الهی در منافات است؛

۴. حریص بنده دنیا و تابع آنست، همانگونه که سایه همیشه بدنبال انسان می باشد؛

۱. ترجمه و شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۱۲۹.

۵. حریص از فیض حضرت حق محروم است؛
۶. حریص از عهد حضرت حق گریزان است؛
۷. حریص در عمل به مخالفت با قرآن پرداخته است؛
۸. اندیشه حریص به دین او ضرر می‌رساند؛
۹. حریص همیشه در اندوه است، و اندوه او را پایانی نیست؛
۱۰. حریص تا به آستانه مرگ رسد، همیشه در سختی و مشقت است؛
۱۱. حریص همیشه هراسان است، و عجیب آنکه با همان مواجه می‌شود که از آن می‌هراسد؛
۱۲. حرص موجب تلخی زندگی حریصان می‌شود؛
۱۳. حریص در قیامت نیز از حسابی سخت برخوردار می‌شود، و زان پس از مواقعی دردناک؛
۱۴. حریص در قیامت به عذابی جانکاه مبتلا خواهد شد، چرا که حرص در دنیا نمی‌تواند از محرّمات الهی برکنار باشد؛ از اینرو در قیامت نیز عذابهای گوناگون را در پی خواهد داشت؛
۱۵. حریص در دریای غضب الهی سرگردان است، همانگونه که آب در جویبارهای باریک به جریان در می‌آید، و سرانجام تمامی اطراف خود را احاطه می‌کند؛ اگر حرص هیچ پیامد دیگری جز از همین پیامد نداشت، کافی بود تا حریصان زیانکارترین و بدبخت‌ترین مردمان باشند؛ چه یک لحظه غضب الهی هستی آدمی را به باد فنا می‌سپارد، تا چه آید بر سر آنکه همیشه در این دریای آتشین غوطه‌ور است! پیامبر اکرم ﷺ خود دائماً دعا می‌فرمودند که: [۴۶۶] «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»؛ «خدایا! مرا لحظه‌ای به خویش وامگذار!».
۱۶. حریص نه از ایمان بهره‌مند است و نه از یقین؛ ورنه ایمان و یقینش همچون سدّی استوار جلوی حرص او را می‌گرفتند.

این مهمترین پیامد حرص است، از همینرو ما مبحث قناعت را بدان به پایان بردیم و اشاره کردیم که: ایمان قلبی همچون سدی است که در مقابل انحرافات می ایستد، و آدمی را از درافتادن در آن باز می دارد.

اکنون با افزودن این شانزده مورد به شانزده مورد پیشین، به سی و دو مورد از پیامدهای صفت رذیلت حرص دست می یابیم؛ هرچند با دقت بیشتر در مضامین آیات و روایات وارد شده در این مبحث، می توان به عددی بیشتر نیز در این زمینه دست یافت.

کوتاه سخن آنکه حرص رذیلتی است که ذلت دنیا و خسران آخرت را به همراه خواهد داشت؛ و حریص نزد خدا و خلق بی ارزش بوده، خود لحظه به لحظه ضرباتی شدید بر شخصیت خود وارد می سازد، اهمیت خود را نزد خداوند بر باد می دهد و خویش را نزد خویشان و مردمان کوچک می نمایاند. او همانگونه که انسان نابینا در چاه فرو می افتد، در چاه گناهان فرو می غلطد و نادانسته تن به مهلکاتی بی شمار می سپارد.

پرواضح است که جدائی رذیلت حرص از این پیامدها، بسیار نادر و دشوار بوده، و هرچند حریصان بکوشند تا در آن عواقب سرنگون نگردند، عاقبت نادانسته به آن مبتلا خواهند شد. دیادوستی، ریاست طلبی و قدرت پرستی، در شمار دامهایی است که حریص بدون تردید در آن سقوط خواهد کرد.

بی باکی درانجام گناهان نیز در شمار همین عواقب است. حریص از دست درازی به اموال مردم و بالاتر از آن، شرافت و آبروی آنان إبائی نخواهد داشت؛ آری! اینان برای برآوردن آرزوهای حریصانه خود، از درافتادن در چاه ظلمانی کفر نیز پروائی ندارند؛ تا تکلیف جان و مال مردمان در این میانه چه باشد!

طمع نیز در همین شمار است، و -همانگونه که پس از این خواهیم دید- رذیلت اخلاقی طمع، خود دهها رذیلت دیگر را از پی خواهد آورد.

فریبکاری و حيله گری - که از مشخصه های بارز شیطان است، و نفاق از دل آن زاده می شود -، نیز در همین شمار است. از همین روست که حریصان به نفاق نیز مبتلا شده،

همچون شیطان از ظاهری دیگر و باطنی دیگر برخوردار می‌شوند.

شجاعت بیهوده و ترس بی‌سبب نیز در همین شمار است. حریص از سوئی برای برآوردن غریزه حرص، دست به شجاعت بیهوده می‌زند؛ و از سوئی دیگر سخت بر آنچه در دست دارد ترسان است و خوفناک، از اینرو یا به تهوّر پناه می‌برد تا بر آنچه دارد بیفزاید، و یا به ترس چنگ می‌زند تا آنچه را دارد نگاه دارد.

پست‌همتی و بی‌غیرتی نیز در همین شمارند؛ چه بسا حریصان متشخص نامبردار که برای برآوردن غریزه خویش تن به بی‌همتی‌ای می‌دهند، که پست‌ترین مردمان از آن اجتناب می‌ورزند.

بی‌بهره ماندن از توبه نیز همین‌گونه است؛ چه حریص تنها در صورتی موفق به توبه می‌شود که دست از آن رذیلت باز شوید؛ اما بدیهی است که چنین توفیقی را هیچ‌گاه بدست نخواهد آورد، چرا که هرگاه توبه کند باز همان حرص او را در گناهی دیگر می‌افکند، و باز توبه‌اش شکسته می‌شود. سخن در توبه‌های بعدی نیز همین‌گونه است و از عاقبتی همینسان برخوردار! از همین روست که در حدیث پیشین، امام صادق علیه السلام حریص را غوطه‌ور در غضب الهی دانستند.

عجله نیز از دیگر رذائلی است که حریصان بدان مبتلا می‌شوند؛ چرا که حرص و عجله همچون دو نوزاد همزاد، بوسیله شیطان پدید می‌آیند و همواره یکدیگر را همراهی می‌کنند.

* * *

این ده مورد، تنها بخشی از پیامدها و امور همراه با حرص بود؛ و خواننده پژوهشگر می‌تواند خود به اموری دیگر در این زمینه دست یابد.

ما تا رساله حاضر به درازا نیاانجامد، این بحث را در همینجا به پایان برده؛ به شماری از روایات وارد شده در این رابطه اشاره می‌کنیم.

چند روایت درباره حرص

[۴۶۷] عن الصادق عليه السلام: «إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟»^۱؛
امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر رزق تقسیم شده است، پس حرص برای چه؟».
[۴۶۸] عن الصادق عليه السلام قال: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَغْنَى النَّاسَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أُسِيرًا»^۲؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بی‌نیازترین مردمان، کسی است که اسیر حرص نباشد».
[۴۶۹] سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَيُّ ذُلٍّ أَذْلُ؟ قَالَ: «الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا»^۳؛
از امیرالمؤمنین سؤال شد: کدامیک از ذلّتها ذلیل‌کننده‌تر است؟ فرمودند: «حرص بر دنیا».

[۴۷۰] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «مَنْهُومانٍ لَا يَشْبَعَانِ: مَنْهُومٌ عِلْمٍ وَمَنْهُومٌ مَالٍ»^۴؛
امام صادق علیه السلام فرمودند: «دو گرسنه هستند که هیچگاه سیر نمی‌شوند: گرسنه علم، و
گرسنه مال».
[۴۷۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «حُرْمُ الْحَرِيصِ خَصْلَتَيْنِ وَلَزِمَتَهُ خَصْلَتَانِ: حُرْمُ الْقَنَاعَةِ
فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ، وَحُرْمُ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ»^۵؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حریص از دو خصلت محروم است، و دو خصلت او را
همراهی می‌کنند: از قناعت محروم است از اینرو راحتی را از دست داده، و از رضامحروم

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

است از اینرو یقین را از کف نهاده است.»

[۴۷۲] عن النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَيُشَبُّ مِنْهُ اثْنَانِ: الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمْرِ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آدمیزاد پیر می شود و دو صفت در او جوان می گردد: حرص بر مال، و حرص بر طول عمر».

[۴۷۳] عن أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَهْلِكُ - أَوْ قَالَ: يَهْرَمُ - ابْنُ آدَمَ وَيَقْيِي مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ وَالْأَمَلُ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آدمیزاد می میرد - و یا فرمودند: پیر می شود -، و دو صفت در او باقی می ماند: حرص، و آرزو پروری».

[۴۷۴] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا ﷺ: يَا عَلِيُّ أَنْهَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ خَصَالٍ عَظَامٍ: الْحَسَدُ وَالْحِرْصُ وَالْكَذِبُ»^۳؛

امام صادق ﷺ فرمودند: «در شمار سفارشهای پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ آن بود که فرمودند: ای علی! تو را از سه صفت رذیلت بزرگ بر حذر می دارم: حسد، و حرص، و دروغ زنی».

[۴۷۵] عن الصَّادِقِ ﷺ عَنْ آبَائِهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ»^۴؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «خشکی چشم، و سختی قلب، و شدید بودن حرص در بدست آوردن روزی، و اصرار بر گناه از علائم بدبختی است».

[۴۷۶] عن امير المؤمنين ﷺ قَالَ: «إِظْهَارُ الْحِرْصِ يُورِثُ الْفَقْرَ»^۵؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۳۰ ص ۱۶۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «نشان دادن حرص، فقر را به همراه خواهد داشت».

[۴۷۷] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ عليه السلام مِنَ السَّفِينَةِ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ: مَا فِي الْأَرْضِ رَجُلٌ أَعْظَمُ مَنَّةً عَلَيَّ مِنْكَ، دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَى هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ فَأَرْحَتَنِي مِنْهُمْ أَلَا أَعْلَمُكَ خَصْلَتَيْنِ؟ أَيَّاكَ وَالْحَسَدَ، فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِي مَا عَمِلَ، وَأَيَّاكَ وَالْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بَادِمًا مَا عَمِلَ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «چون حضرت نوح از کشتی پیاده شد، شیطان به نزد آنحضرت آمد و گفت: در تمامی زمین هیچکس نیست که بیشتر از تو بر من مَنّت داشته باشد، چه خداوند را بر علیه این فاسقان خواندی و مرا از شرّ آنان راحت کردی! حال آیا دو صفت را به تو آموزش ندهم؟ برحذر باش از حسد که حسد آن بلا را بر سر من آورد، و برحذر باش از حرص که حرص آن بلا را بر سر آدم آورد».

[۴۷۸] قَالَ اميرُ المؤمنين عليه السلام: «كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ تَمْنَعُ أَكْلَاتٍ»^۲؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «چه بسیار تک لقمه‌هائی، که انسان را از لقمه‌های بسیار باز می‌دارد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۳.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۱۷۱.

فصل هیجدهم

فضیلت نوزدهم: بی‌نیازی

رذیلت بیست و یکم: طمع‌ورزی

فضیلت نوزدهم:

بی نیازی از مردم

بی نیازی از مردم، بی نیازی جان انسان از آنان است. پیامبر اکرم ﷺ نیز در حدیث شریف [۴۷۹] «لَيْسَ الْغِنَى مِنَ كَثَرَةِ الْعَرَضِ إِنَّمَا الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ»^۱: «بی نیازی از بسیاری داشته ها نیست، بلکه بی نیازی غنای نفس است»، همین مطلب را بیان فرموده اند. این صفت نزد حضرت حق بسیار بزرگ است، تا بدانجا که آنکس که از ثروت مردمان بی نیاز بوده بدان چشم ندوزد، دعایش مستجاب می گردد. در روایات بسیاری اینچنین وارد شده است که: «بی نیاز از مردم، هیچگاه دعائی نمی کند مگر آنکه خداوند دعای او را می پذیرد». در شمار این روایات است:

[۴۸۰] عن أبي عبد الله عليه السلام: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَتَأَسَّ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه کسی از شما خواست که هیچ دعائی نکند مگر آنکه خداوند دعایش را بپذیرد، باید از همه مردم ناامید شود، و هیچ امیدی جز از حضرت حق نداشته باشد؛ چون خداوند این مطلب را از قلب او دریابد، هر دعائی نماید او پذیرا می شود».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۱۶۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۸.

نیز در خبر است که: «تمامی نیکی‌ها در این صفت بزرگ نهفته است»:

[۴۸۱] عن علي بن الحسين - صلوات الله عليهما! - قال: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمْعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۱؛

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «تمامی خیر و نیکی را دریافتم، که در قطع طمع از داشته‌های مردم، جمع شده است».

نیز در روایات فراوان دیگری اینچنین آمده است که: «عزّت مؤمن در استغناء او از داشته‌های مردم است»:

[۴۸۲] عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «شرافت مؤمن در برخاستن شبانه برای عبادت، و عزّت او در بی‌نیازیش از مردم است».

قرآن کریم نیز به این صفت برجسته بسیار پرداخته است. در فرهنگ قرآنی، فقیر مؤمن هرگز گدائی نمی‌کند، چه از مردم و داشته‌های آنان بی‌نیاز است هرچند در واقع مستمند و فقیر شمرده می‌شود. از همین روست که آنکس که از احوال او آگاهی ندارد، می‌پندارد که واقعاً بی‌نیاز است. قرآن کریم مؤمنان را امر می‌کند، که به این دسته از اهالی جامعه اسلامی پرداخته نیاز آنان را مرتفع سازند:

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِخْلَافًا»^۳؛

«و آن چنان در پرده عفافند که هر که حال ایشان نداند پندارد که از توانگرانند. آنان را از سیمایشان می‌شناسی که به اصرار از کسی چیزی نخواهند».

* * *

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۸.

۳. البقرة، ۲۷۳.

حقیقت امر آنست که این فضیلت، فضیلتی بسیار برجسته است که - بویژه برای فقیران - هیچ فضیلتی برتر از آن نیست، و هیچ کمالی بالاتر از آن تصوّر نمی‌شود. این فضیلت اخلاقی نیز از مراتبی چند برخوردار است. ما در اینجا به برخی از این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب استغناء

۱. مرتبه نخست

مرتبه نخست این فضیلت، آنست که انسان در عین نیاز، از مردم نادان، پست و بویژه منت‌گذارانشان احساس و اظهار بی‌نیازی نماید. قرآن کریم از اینان به «کسانی که عمل خود را بوسیله منت نهادن باطل می‌کنند»، یاد می‌فرماید.

در برخی از ادعیه ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز، از خداوند ایمان، سلامتی و بی‌نیازی از مردم فرومایه درخواست شده است. از این دعای شریف، اینگونه برداشت می‌شود که بی‌نیازی از مردم پست، امر بسیار مهمی است که در کنار ایمان و سلامتی قرار می‌گیرد؛ به متن این دعا بنگرید:

[۴۸۳] «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ وَالتَّصَدِيقَ بِنَبِيِّكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى عَنْ شَرَارِ النَّاسِ»^۱؛

«خدایا! من از تو امنیت، ایمان به تو، تصدیق پیامبرت، سلامتی از همه بلاها، شکر بر سلامتی و بی‌نیازی از مردمان شرور را درخواست می‌نمایم».

۲. مرتبه دوم

این مرتبه - که مرتبه متوسط این فضیلت بزرگ است -، بی‌نیازی از تمامی مردمان -

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۵۸۷.

خوب و بد آنان - را شامل می‌شود. این مرتبه - که خود نعمتی از نعمتهای حضرت حق است -، موضوع سخن ما در این فصل می‌باشد؛ چه انسان بویژه انسان مؤمن، سخت عزیز و عزتمند است، و شایسته نیست که عزت خویشان را با دارائی مردم عوض نماید. بی‌توجهی مؤمن عزتمند به ثروت مردم، آنچنان است که بنا به تعبیر پیامبر اکرم ﷺ: [۴۸۴] «لَا يُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا»^۱: «پروای آن ندارد که چه کسی از دنیا بهره‌مند است!».

چه آنکس که از داشته‌های مردم بی‌نیاز نیست، در دست آنان اسیر است و آنان بر او فرمانروا، بویژه اگر به او مالی ببخشند سلطنت خویش بر او را به اثبات رسانده‌اند؛ امیرمؤمنان علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

[۴۸۵] «تَفَضَّلَ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَمِيرُهُ وَاسْتَغْنِي عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ، وَافْتَقَرْتُ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَسِيرُهُ»^۲: «بر هرکس که خواهی ببخش که تو امیر او خواهی بود، و از هرکس که خواهی بی‌نیازی کن که همانند او خواهی بود، و به هرکس که خواهی نیازمند شو که تو اسیر او خواهی بود».

با اینهمه، پرواضح است که آدمی به طبیعت خود مجبور به زندگی اجتماعی است، و از اینرو احتیاج برخی از مردم به برخی دیگر امری طبیعی می‌نماید:

«نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا»^۳: «حال آنکه ما روزی آنها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم می‌کنیم. و بعضی را به مرتبت، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم تا بعضی بعض دیگر را به خدمت گیرند».

بر این اساس، خداوند برخی از مردم را در کمالی خاص برتری بخشیده، و برخی دیگر را در کمالی دیگر، و گروه سؤم را در کمال سؤمین؛ تاهریک از این گروهها از گروههای

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۹.

۳. الزخرف، ۳۲.

دیگر برای رفع نیازهای خود کمک گیرند. بدیهی است که این مطلب جزو سنن و قانونهای الهی است، و در شمار لطفهای نهان و پوشیده اوست؛ چه در غیر اینصورت جامعه بشری تحقق نمی‌یافت، و نظام اجتماع از هم گسیخته می‌شد.

با اینهمه، این نیاز منافاتی با استغناء و بی‌نیازیِ جان انسان از مردم نخواهد داشت، چه این بی‌نیازی بدان معنی است که طبع و نفس آدمی غنی بوده، نه توقعی از دیگران داشته باشد، و نه به داشته‌های آنان تمایل یابد؛ برتر از آن، نپذیرد که نیازهایش در مقابل عزّت و شرفش قرار گرفته، با رفع آن نیازها شرف خویش را از دست بدهد. از اینرو هرگاه رفع نیازی با از دست دادن شرافتی برابری نماید، از آن، چنان‌گریزد که گوسفندی از دست گرگ و غزالی از چنگ شیر!

نمونه این برآوردن نیازها را می‌توان در معاملات معمول انسانها یافت، معاملاتی که نه بر اساس اکرام و بخشش، که بر پایه مبادلات مالی صورت می‌پذیرد، و در عین رفع نیازها، آبروی انسانها نیز در آن محترم می‌ماند. در این زمینه به این حدیث شریف بنگرید:

[۴۸۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - يَقُولُ: «لِيَجْتَمَعَ فِي قَلْبِكَ الْاِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَ الْاِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ، فَيَكُونُ اِفْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَيْلٍ كَلَامِكَ وَ حُسْنِ بَشْرِكَ، وَ يَكُونُ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عَزِّكَ»؛

امیر مؤمنان عليه السلام می‌فرمودند: «باید نیاز به مردم و بی‌نیازی از آنان در قلب تو همنشین گردد، بدین ترتیب که نیاز تو به آنان در سخن آرام و ملایم و نیکو منظریت جلوه نماید؛ و بی‌نیازی تو از آنان در نگاهداشتن آبرو و پایداری عزّتت به نمایش آید».

۳. مرتبه سوّم

این مرتبه - که بالاترین مراتب استغناء و بی‌نیازی است -، آنست که آدمی از ثروتمندان، نام‌داران و کوتاه‌سخن، تمامی آنانکه از نعمتی ویژه برخوردارند، بی‌نیاز باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در «نهج البلاغة» اینگونه به این مرتبه اشاره فرموده‌اند: [۴۸۷] إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فافعل^۱: «اگر می‌توانی چنان کنی که میان تو و خدا هیچ نعمت دهی نباشد، اینگونه کن».

آورده‌اند که از حاتم طائی سؤال شد: آیا هیچکس را بزرگوارتر از خود دیده‌ای؟ پاسخ داد: آری! در بیابان هیزم‌کشی را دیدم که به سختی به کار خود مشغول بود، به او گفتم: چرا به نزد حاتم نمی‌روی تا به تو چیزی بخشد تا از این کار سخت فارغ شوی؟ پاسخ داد: تحمل این سختی بهتر از درخواست و ذلت آن است! شیخ سعدی که همین حکایت را در گلستان به زیباترین وجه بیان می‌فرماید، در پایان اضافه می‌کند که:

هر که نان از عمل خویش خورد مَتَّ حاتم طائی نبرد
نیز در حدیث است که: [۴۸۸] «إِنَّ جِبْرِيلَ لَمَّا رَأَى اِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) فِي النَّارِ قَالَ لَهُ: يَا اِبْرَاهِيمُ! هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ؟ فَقَالَ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا، وَأَمَّا إِلَيَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ»^۲: «چون جبرائیل، ابراهیم خلیل (علیه السلام) را در آتش یافت، از او پرسید: ای ابراهیم! آیا - برای رفع این مشکل - نیازی به من نداری؟ ابراهیم (علیه السلام) پاسخ داد: به تو نه، اما به پروردگار جهان، آری!». گذشته از روایات و تاریخ، تجربه نیز نشان می‌دهد که هرکس از مردم بی‌نیازی‌گزیند، قلوب آنان را تحت سیطره خود در می‌آورد. سلاطین، بزرگان و دیگران نیز همینگونه‌اند، که خواه ناخواه در سیطره بی‌نیازان قرار می‌گیرند.

ازاینرو، هرکس که بدون برخورداری از خاندانی قوی در پی عزت، و بدون برخورداری از سلطنت در پی هیبت و بزرگی، و بدون برخورداری از دانش و علم فراوان در پی آبرو، و بدون ثروت و قدرت بدنبال شوکت و عظمت است، می‌باید جامعه نیاز را از خود بدور کند، و ردای پربهای بی‌نیازی را بر اندام خود استوار سازد.

هرکس که خداوند او را به این تاج مفتخر ساخته، باید حضرت حق را بر آن نعمت

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۲۲۸.

۲. البرهان، ج ۴ ص ۶۲.

سپاس گوید؛ و آنکس که از این نعمت بهره‌مند نیست، باید در پی تحصیل آن بکوشد.

* * *

فضیلت بی‌نیازی از مردمان نیز همچون دیگر فضائل، شماری از شایستگی‌های اخلاقی را به‌همراه خواهد آورد. این فضائل گاه به‌همراه استغناء، و گاه از پی آن حاصل می‌شود.

در این میان اما، دو فضیلت همیشه استغناء را همراهی خواهد کرد:

۱. توکل، که دل سپردن به حضرت حق و بی‌نیازی از غیر اوست؛

۲. و اعتماد به نفس، که استقلال آدمی و تمایل نیافتن او به دیگران می‌باشد.

این دو فضیلت، خود در شمار بالاترین فضائل اخلاقی است، و دستیابی به مقاصد دنیوی و اخروی، تنها برای کسانی حاصل خواهد شد که از این امور بهره‌مند هستند. توکل به او - جلّ و علا! - و اعتماد به نفس، همچون دو بالند که آدمی را به سوی مقصد مطلوبش به پرواز در می‌آورند. با اینهمه، این دو بال تنها در سایه استغناء و بی‌نیازی از کسان حاصل، و اندک اندک رشد می‌کند، تا سرانجام شاهراه هدایت و کمال رابه انسان بنمایاند.

از همین روست که در قرآن کریم، به دفعات بسیار مؤمنان به استغناء، توکل، اعتماد به نفس، همت و به سوی عمل شتافتن، دعوت شده‌اند. در شمار این آیات - که به وضوح به استغناء دعوت، و از نظر داشتن به دارائی مردمان نهی می‌فرماید -، می‌توان به این آیه اشاره کرد:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۱: «اگر زنان و مردانی از آنها را از یک زندگی خوش بهره‌مند ساخته‌ایم، تو به آنها منگر. این برای آن است که امتحانشان کنیم. رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است».

[۴۸۹] امام صادق علیه السلام می فرمایند: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ اسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسًا. ثُمَّ قَالَ: مَنْ اتَّبَعَ بَصْرُهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ هُمُّهُ وَلَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ إِلَّا فِي مَطْعَمٍ وَمَشْرَبٍ قَصُرَ أَجَلُهُ وَدَنَى عَذَابُهُ»^۱: «چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم استوار نشستند و آنگاه فرمودند: هرکس به اموال دیگران نظر دوزد، اندوهش طولانی گردد و ناراحتیش تمام نشود؛ و هرکس نعمتهای خداوند را تنها در خوردنی و نوشیدنی بداند، زندگیش کوتاه و عذابش نزدیک گردد».

از دیگر آیاتی که به توکل و پس از آن همت و عمل فرامی خواند، این آیه را می توان ذکر کرد:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۲: «و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن».

پرواضح است که توکل، تنها وقتی توکل حقیقی است، که همت، عمل و اعتماد به نفس، از پس آن پدید آید؛ همانگونه که همت و اعتماد به نفس بدون توکل به حضرت حق هیچگاه نتیجه ای نخواهد داد.

در خبر است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [۴۹۰] «رَأَى قَوْمًا لَا يَزِرْعُونَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا، بَلْ أَنْتُمُ الْمُتَكِلُونَ!»^۳: «ایشان گروهی را دیدند که دست از کشاورزی برداشته بودند؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمودند: شما کیانید؟ گفتند: ما متوکلانیم؛ آنحضرت فرمودند: نه شما سربار دیگرانید!».

و باز در خبر است که آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: [۴۹۱] «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَتَرٌ»^۴: «هر عمل مهمی که بدون بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شود، پایانی نخواهد داشت».

۱. تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه ۱۳۱ طه.

۲. آل عمران، ۱۵۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۲۱۷.

۴. تفسیر صافی، ذیل تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم.

حدیث اول از گروهی سخن می‌دارد که توکل بدون عمل را پیشه خود ساخته بودند، و حدیث دوم از عمل بدون توکل سخن می‌راند. این بحث از دامنه‌ای گسترده برخوردار است؛ ما تفصیل آن را - به یاری حضرت حق - در مبحث توکل عرضه خواهیم داشت.

* * *

پیش از این، از همراهی استغناء، اعتماد به نفس و توکل بر حضرت حق، سخن داشتیم؛ و اشاره کردیم که بدست آوردن تمامی فضائل دنیوی و اخروی، در گرو این سه فضیلت است. از اینروست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: [۴۹۲] «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱: «هرکس خوش می‌دارد که قوی‌ترین مردمان باشد، باید بر خداوند توکل نماید».

استاد علامه طباطبائی رحمته الله نیز در کتاب شریف «تفسیر المیزان»، سختی بسیار سخته در این زمینه عرضه داشته‌اند؛ ایشان می‌فرمایند:

«دستیابی به مقصود، به یک سلسله علل طبیعی و علل روحی نیازمند است. انسان اما چون اراده کرده که به امری بپردازد و اسباب طبیعی و مادی آن را فراهم ساخت، گاه از نظر علل روحی توان انجام آن کار را نخواهد یافت. ضعف اراده، ترس، نادانی، سوء ظن به خود و قدرت خود و ... در این شمار است؛ حال اگر بر خدا توکل کند، اراده‌اش چنان قوی می‌شود که هیچ چیزی نمی‌تواند بر آن غالب آید؛ از اینرو می‌تواند بر مقصود خود ظفر یابد»^۲.

گذشته از این، از نظر تکالیف شرعی نیز، مؤمن عزیز شمرده شده و به هیچ وجه مجاز

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۱۵۱.

۲. المیزان، ج ۴ ص ۶۵.

نیست تا با نظر داشتن به دارائی دیگران، خود را خوار نماید؛ حضرت حق در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱:

«عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند».

امام صادق (علیه السلام) نیز می‌فرماید: [۴۹۳] «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى! - فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يَفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُدِلَّ نَفْسَهُ. أَلَمْ تَرَ قَوْلَ اللَّهِ - تَعَالَى! - هَيْهَنَا: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾، وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا»^۲: «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: خداوند تمامی امور انسان مؤمن را به خود او سپرده در اختیارش نهاده است، اما اینکه ذلیل باشد را در اختیار خود او قرار نداده؛ آیا این آیه شریفه را نشنیده‌ای: «عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است». مؤمن همیشه عزیز است و هیچگاه ذلیل نیست».

از سوئی دیگر در کتاب الهی و نیز در احادیث معصومان (علیهم السلام)، عقوبات بسیاری برای آن کسان که از این فضیلت غفلت ورزیده خود را ذلیل می‌دارند، بیان شده است. این عقوبات به نسبت مراتب اجتماعی و تقوایی افراد تفاوت می‌یابد. به دیگر سخن، هرکس از درجه‌ای بالاتر برخوردار است، از تکلیف بیشتری نسبت به حفظ عزت خود برخوردار است؛ چه ذلت او ذلت مسلمان و جامعه اسلامی خواهد بود:

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾^۳: «به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند».

۱. المنافقون، ۸.

۲. تفسیر البرهان، ج ۴ ص ۳۳۹.

۳. یوسف، ۴۲.

طبرسی در تفسیر شریف «مجمع البیان»، در تفسیر این آیه روایت نموده است که :
[۴۹۴] «إِنَّهٗ جَاءَ جَبْرِئِلُ، فَقَالَ لَهُ: يَا يُوسُفُ! مَنْ جَعَلَكَ أَحْسَنَ النَّاسِ؟ قَالَ: رَبِّي؛
قَالَ: مَنْ حَبَّبَكَ إِلَى أَبِيكَ دُونَ إِخْوَانِكَ؟ قَالَ: رَبِّي؛
قَالَ: فَمَنْ سَاقَ إِلَيْكَ السَّيَّارَةَ؟ قَالَ: رَبِّي ... ؛
قَالَ: فَمَنْ أَنْقَذَكَ مِنَ الْجُبِّ؟ قَالَ: رَبِّي؛
قَالَ: وَ مَنْ صَرَفَ عَنْكَ كَيْدَ النِّسْوَةِ؟ قَالَ: رَبِّي؛
قَالَ: فَإِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ: مَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ تَنْزَلَ حَاجَتُكَ بِمَخْلُوقٍ دُونِي، أَلَيْتَ فِي السَّجَنِ بِمَا
قُلْتَ بِضَعِّ سَنِينَ»^۱
«جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: ای یوسف! چه کسی تو را زیباترین همهٔ مردم
ساخت؟ گفت: پروردگارم؛
جبرائیل گفت: چه کسی تنها تو را و نه برادرانت را محبوب پدرت ساخت؟ گفت:
پروردگارم؛
جبرائیل گفت: چه کسی کاروان را به سوی تو فرستاد که از چاه خارجت سازد؟ گفت:
پروردگارم ... ؛
جبرائیل گفت: چه کسی تو را از چاه رهایی داد؟ گفت: پروردگارم؛
جبرائیل گفت: چه کسی حیلۀ زنان را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگارم؛
جبرائیل گفت: پس بدان که پروردگارت می‌گوید: چرا حاجت خود را نه به من،
که به مخلوقی عرضه داشتی؟ حال که چنین کردی بخاطر آن سخت چند سالی در
زندان بمان!».
در پایان این مبحث، به شماری از روایات مربوط به استغناء و فضیلت آن اشاره
می‌کنیم؛ تا پایان این بحث نیز نوری درخشان باشد.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۵ ص ۳۵۹.

چند روایت درباره بی‌نیازی

[۴۹۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «اشتدَّتْ حال رجلٍ من أصحابِ النَّبِيِّ ﷺ، فقالت له امرأته: لو أتيت رسولَ الله ﷺ فسألته، فجاء إلى النَّبِيِّ ﷺ، فلَمَّا رآه النَّبِيُّ ﷺ قال: مَنْ سألنا أعطيناها و مَنْ استغنى أغناه الله. فقال الرجلُ: ما يُعْنِي غَيْرِي، فرجعَ إلى امرأته فأعلمها، فقالت: إنَّ رسولَ الله ﷺ بشرٌ فأعلمه فأتاه فلَمَّا رآه رسولُ الله ﷺ قال: مَنْ سألنا أعطيناها و مَنْ استغنى أغناه الله، حتَّى فعلَ الرجلُ ذلك ثلاثاً. ثمَّ ذهبَ الرجلُ فاستعارَ معولاً ثمَّ أتى الجبلَ، فصعدَه فقطعَ حطباً، ثمَّ جاءَ بهِ فباعه بنصفِ مُدٍّ من دَقِيقٍ، فرجعَ بهِ فأكله، ثمَّ ذهبَ مِنَ الغَدِ فجاءَ بأكثرَ مِنْ ذلك فباعه، فلم يزلْ يَعمَلُ و يَجمَعُ حتَّى اشترى معولاً، ثمَّ جَمَعَ حتَّى اشترى يَكرين و غلاماً، ثمَّ أثرى حتَّى أيسرَ. فجاءَ إلى النَّبِيِّ ﷺ فأعلمه كيفَ جاءَ يسألُه و كيفَ سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ، فقال النَّبِيُّ ﷺ: قلتُ لك: مَنْ سألنا أعطيناها و مَنْ استغنى أغناه الله؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «یکی از یاران پیامبر اکرم ﷺ در فقری سخت واقع شد، از اینرو همسر آن مرد به او گفت: به نزد پیامبر برو و از ایشان چیزی درخواست کن. آن مرد نزد پیامبر ﷺ آمد و چون ایشان او را دیدند فرمودند: هر کس که از ما درخواست نماید ما به او اعطا می‌کنیم، و هر کس استغنا ورزد و چیزی طلب نکند خداوند او را بی‌نیاز گرداند. آن مرد چون این سخن شنید، با خود گفت: منظور ایشان از این جمله من هستم. از اینرو نزد همسرش بازگشت و او را از آنچه گذشته بود آگاه کرد. همسرش اما گفت: پیامبر ﷺ هم یک انسان است، از اینرو باید حالت خود را برایشان شرح دهی. آن مرد نزد پیامبر ﷺ

بازگشت و چون پیامبر اکرم او را دیدند باز فرمودند: هرکس که از ما درخواست نماید ما به او اعطا می‌کنیم، و هرکس استغنا ورزد و چیزی طلب نکند خداوند او را بی‌نیاز گرداند. این کار سه مرتبه تکرار شد، تا آنکه آن مرد تبری به قرض گرفت، به کوه رفت، چوبی را قطع کرد و آن را به اندکی آرد، فروخت و آن را خوردند. فردا نیز به همین کار پرداخت و بیشتر از روز گذشته هیزم تهیه کرد، آن را فروخت و غذائی تهیه کرد. او این کار را ادامه داد تا اندک اندک تبری خرید؛ پس از آن چهارپا و غلامی تهیه کرد و کم‌کم ثروتمند شد. او روزی به نزد پیامبر اکرم آمد و برای ایشان توضیح داد که نزد ایشان آمد تا چیزی طلب کند، و سخن پیامبر را شنید و از درخواست خود صرف‌نظر کرد. پیامبر اکرم نیز فرمودند: به تو گفتم که هرکس که از ما درخواست نماید ما به او اعطا می‌کنیم، و هرکس استغنا ورزد و چیزی طلب نکند خداوند او را بی‌نیاز گرداند.

[۴۹۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «شرافت مؤمن در برخاستن شبانه برای عبادت، و عزت او در بی‌نیازیش از مردم است».

[۴۹۷] عن أبي عبد الله عليه السلام: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَتَيَسَّأَلْ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه کسی از شما خواست که هیچ دعائی نکند مگر آنکه خداوند دعایش را بپذیرد، باید از همه مردم ناامید شود، و هیچ امیدی جز از حضرت حق نداشته باشد؛ چون خداوند این مطلب را از قلب او دریابد، هر دعائی نماید او پذیرا می‌شود».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۸.

[۴۹۸] عن علي بن الحسين - صلوات الله عليهما! - قال: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمْعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۱؛

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «تمامی خیر و نیکی را دریافتم، که در قطع طمع از داشته‌های مردم، جمع شده است».

[۴۹۹] عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! - يَقُولُ: «لِيَجْتَمَعَ فِي قَلْبِكَ الْاِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَ الْاِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ، فَيَكُونُ اِفْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَبِنِ كَلَامِكَ وَ حُسْنِ بَشْرِكَ، وَ يَكُونُ اِسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عَزِّكَ»^۲؛

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمودند: «باید نیاز به مردم و بی‌نیازی از آنان در قلب تو همنشین گردد، بدین ترتیب که نیاز تو به آنان در سخن آرام و ملایم و روی گشاده‌ات جلوه نماید؛ و بی‌نیازی تو از آنان در نگاهداشتن آبرو و پایداری عزّت به نمایش آید».

[۵۰۰] عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَقَرَّرَ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، فَاقْطَعْ الطَّمْعَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ عُدَّ نَفْسَكَ فِي الْمَوْتَى، وَ لَا تُحَدِّثَنَّ نَفْسَكَ أَنَّكَ فَوْقَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَ اخْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزَنْ مَالَكَ»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر خواهی که روانی شاد داشته باشی، و خیر دنیا و آخرت را دریابی، از مال مردم قطع طمع کن، و خویشتن را در شمار مردگان به حساب آور، و با خود میندیش که حتی از یک نفر از مردم برتری؛ و همانگونه که ثروت خود را نگاه می‌داری، زبان خود را نیز نگاه دار».

[۵۰۱] تَفَضَّلَ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَمِيرُهُ وَ اسْتَغْنَى عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ، وَ أَفْتَقِرَ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَسِيرُهُ»^۴: «بر هرکس که خواهی ببخش که تو امیر او خواهی بود، و از هرکس

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۹.

که خواهی بی‌نیازی کن که همانند او خواهی بود، و به هرکس که خواهی نیازمند شو که تو اسیر او خواهی بود».

[۵۰۲] عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: «جاء أبو أيوب خالد بن زيد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: يا رسول الله! أوصني و اقلل لعلني أن أحفظ، قال: أوصيك بخمس:

باليأس عما في أيدي الناس فإنه الغنى؛

و إياك و الطمع فإنه الفقر الحاضر؛

و صل صلاة مؤدع؛

و إياك و ما يعتذر منه؛

و أحب لأخيك ما تحب لنفسك»^۱؛

امام رضا علیه السلام فرمودند: «یکی از صحابه پیامبر اکرم ﷺ نزد ایشان آمد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا به اختصار سفارشی بفرما تا شاید موفق به حفظ آن بشوم. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم:

به بریدن امید از دارائی مردم، که این امیدبریدن غنا و بی‌نیازی است؛

و برحذر باش از طمع که خود فقر بالفعل انسان است؛

و نماز گزار آنگونه که گوئی آخرین نماز توست؛

و از آنچه که از آن پوزش می‌طلبند دوری کن؛

و برای برادرت بپسند آنچه را که برای خود می‌پسندی».

رذیلت بیست و یکم:

طمع

طمع، در مقابل استغناء و بی‌نیازی از مردم قرار دارد؛ و عبارت از شوق و میل نفس به دارائی دیگران است. این «دارائی» هرچند ثروت، آبرو، مراتب اجتماعی و دیگر امور اینگونه را دربر می‌گیرد؛ اما «طمع» بیشتر در مورد شوق به ثروت دیگران به کار می‌رود. بنا براین، هرچند این رذیلت از نظر لغوی تمامی داشته‌های انسانها را دربر می‌گیرد، اما از نظر استعمال در دانش اخلاق، به «طمع در ثروت مادی دیگران» اختصاص یافته است.

این رذیلت اخلاقی، سخت ناپسند است؛ به این حدیث شریف بنگرید:

[۵۰۳] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا أَقْبَحَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذُلُّهُ»^۱: «امام صادق عليه السلام فرمودند: چه ناپسند است برای مؤمن، که میل و خواسته‌ای داشته باشد که او را ذلیل می‌سازد».

قرآن کریم نیز به شدت از این رذیلت اخلاقی نهی فرموده؛ و هم از این کتاب آسمانی و هم از روایات اهل عصمت علیهم السلام، به خوبی استفاده می‌شود که عقوباتی سخت از پی این صفت اخلاقی در دنیا و آخرت دامن صاحبان آن را خواهد گرفت. به این دو آیه شریفه بنگرید: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۲: «اگر زنان و مردانی از آنها را از یک زندگی خوش بهره‌مند

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۰.

۲. طه، ۱۳۱.

ساخته‌ایم، تو به آنها منگر. این برای آن است که امتحانشان کنیم. رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است»؛

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱: «اگر بعضی از مردان و زنانشان را به چیزی بهره‌ور ساخته‌ایم تو بدان نگاه مکن. و غم آنان را مخور. و در برابر مؤمنان فروتن باش».

گویا مراد از «چشم دوختن به دارائی مردم»، همان طمع باشد؛ چه پیامبر اکرم ﷺ نیز این دو آیه را همین‌گونه تفسیر فرموده‌اند: [۵۰۴] «وَمَنْ أَتَبَعَ بَصَرَهُ إِلَىٰ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ هُمُّهُ وَلَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ»^۲: «هرکس نظر خود را به ثروت مردم بدوزد، اندوهش پایدار شود و ناراحتی‌اش هرگز تسلی نیابد».

مادر پایان این مبحث و پس از فراغت از بیان جوانب گوناگون این رذیلت اخلاقی، به نقل روایات مربوط به آن خواهیم پرداخت؛ از اینرو در اینجا تنها به یک روایت اشاره می‌کنیم:

[۵۰۵] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «اشْتَدَّتْ حَالُ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: لَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَسَأَلْتَهُ، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَغْنَاهُ اللَّهُ. فَقَالَ الرَّجُلُ: مَا يُعْنَى غَيْرِي، فَرَجَعَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَعْلَمَهَا، فَقَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَشَّرَ فَأَعْلِمَهُ فَأَتَاهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَغْنَاهُ اللَّهُ، حَتَّىٰ فَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ ثَلَاثًا. ثُمَّ ذَهَبَ الرَّجُلُ فَاسْتَعَارَ مِعْوَلًا ثُمَّ أَتَى الْجَبَلَ، فَصَعَدَهُ فَقَطَعَ حَطَبًا، ثُمَّ جَاءَ بِهِ فَبَاعَهُ بِنِصْفِ مُدٍّ مِنْ دَقِيقٍ، فَرَجَعَ بِهِ فَأَكَلَهُ، ثُمَّ ذَهَبَ مِنَ الْغَدِ فَجَاءَ بِأَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ فَبَاعَهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَعْمَلُ وَيَجْمَعُ حَتَّىٰ اشْتَرَى مِعْوَلًا، ثُمَّ جَمَعَ حَتَّىٰ اشْتَرَى يَكْرِينَ وَغُلَامًا، ثُمَّ أَثَرَى حَتَّىٰ أَيْسَرَ. فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَأَعْلَمَهُ كَيْفَ جَاءَ يَسْأَلُهُ وَكَيْفَ سَمِعَ

۱. الحجر، ۸۸

۲. تفسیر صافی، ذیل آیه ۱۳۱ طه.

النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قُلْتُ لَكَ: مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَ مَنْ اسْتَغْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ؛

امام صادق (ع) فرمودند: «یکی از یاران پیامبر اکرم (ص) در فقری سخت واقع شد، ازینرو همسر آن مرد به او گفت: به نزد پیامبر برو و از ایشان چیزی درخواست کن. آن مرد نزد پیامبر (ص) آمد و چون ایشان او را دیدند فرمودند: هرکس که از ما درخواست نماید ما به او اعطا می‌کنیم، و هرکس استغنا ورزد و چیزی طلب نکند خداوند او را بی‌نیاز گرداند. آن مرد چون این سخن شنید، با خود گفت: منظور ایشان از این جمله من هستم. ازینرو نزد همسرش بازگشت و او را از آنچه گذشته بود آگاه کرد. همسرش اما گفت: پیامبر (ص) هم یک انسان است، ازینرو باید حالت خود را برایشان شرح دهی. آن مرد نزد پیامبر (ص) بازگشت و چون پیامبر اکرم (ص) او را دیدند باز فرمودند: هرکس که از ما درخواست نماید ما به او اعطا می‌کنیم، و هرکس استغنا ورزد و چیزی طلب نکند خداوند او را بی‌نیاز گرداند. این کار سه مرتبه تکرار شد، تا آنکه آن مرد تبری به قرض گرفت، به کوه رفت، چوبی را قطع کرد و آن را به اندکی آرد، فروخت و آن را خوردند. فردا نیز به همین کار پرداخت و بیشتر از روز گذشته هیزم تهیه کرد، آن را فروخت و غذائی تهیه کرد. او این کار را ادامه داد تا اندک اندک تبری خرید؛ پس از آن چهارپا و غلامی تهیه کرد و کم‌کم ثروتمند شد. او روزی به نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و برای ایشان توضیح داد که نزد ایشان آمد تا چیزی طلب کند، و سخن پیامبر را شنید و از درخواست خود صرف‌نظر کرد. پیامبر اکرم (ص) نیز فرمودند: به تو گفتم که هرکس که از ما درخواست نماید ما به او اعطا می‌کنیم، و هرکس استغنا ورزد و چیزی طلب نکند خداوند او را بی‌نیاز گرداند».

این روایت، درسهای چند در خود دارد که همگی در شمار درسهای برجسته انسان‌سازی است. در اینجا به شماری از این دروس اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم (ص) خود ریشه درخت طمع را از قلبهای اصحاب خود برمی‌کند، و آثار

آن را از دل آنها می‌زدود. این مطلب حتّی در حالت احتیاج آنان به مقدار بسیار اندکی از غذا نیز ادامه می‌یافت.

داستان معروف امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برادرشان عقیل و آهن گداخته نیز، می‌تواند در همین راستا تفسیر شود؛ چه اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و یا هریک از معصومان ائمت (علیهم السلام)، درمی‌یافتند که برکندن این ریشه به شدّت عمل نیازمند است، بدون هراس به آن عمل می‌فرمودند، تا جان مردمان را از این رذیلت بپالایند؛ همانگونه که صاحب شتری که به بیماری پوستی جرب مبتلا شده است، بدون درنگ آهن تفتیده را بر بدن حیوان می‌نهد، تا آن بیماری سرانجام به هلاکت شتر نیانجامد.

۲. ناامیدی از ثروت مردم، موجب می‌شود تا آدمی از دام فقر برهد؛ گویا این رهیدن از آثار وضعی قطع طمع می‌باشد.

۳. از مهمترین درسهای این حدیث شریف، آنست که بی‌نیازی مادی، در گرو فعّالیت و همّت است؛ چه اگر آدمی به سختی تلاش کند و با همّت بلند بسوی هدف خود بشتابد، به آن هدف واصل می‌شود. از اینرو، سخن آنکس که گفت: «نمی‌شود، نمی‌توانم در قاموس انسان راه ندارد»، سخنی بسیار ارزشمند شمرده می‌شود.



طمع‌ورزی، گذشته از آنکه خود در شمار رذائل اخلاقی است، رذائلی چند به‌مراه و نیز در پی خواهد داشت؛ که هریک در شمار گناهان کبیره محسوب می‌گردد. در این میان، اگر «دنیا دوستی» تنها همراه ناپسند این صفت اخلاقی بود، کافی بود تا آدمی بدون تردید آن را در شمار بدترین رذائل اخلاقی داند، و در تنزیه جان خود از آن بکوشد. غفلت از یاد خدا، همچون سگ در کمین اموال دیگران بودن و ...، نیز در شمار دیگر رذائلی است که به‌مراه طمع برای آدمی حاصل شده، سرانجام او را از انسانیت خود جدا، و پیش از آن او را از جمله مؤمنین خارج می‌سازد.

آورده‌اند که پیرزنی بر بالین تازه عروسی جوان، که در حالت احتضار بود حاضر شد، تا چون آن محتضر جان سپرد، چشمانش را بر هم نهد و برای دفن آماده‌اش سازند. در آن هنگامه اندوه، خویشان آن دختر دریافتند که او با التماس اما با ضعف فراوان می‌گوید: بگذار بمیرم و درآور! آنان که از این سخن سخت به تعجب فرو شده بودند، دریافتند که پیرزن در پی آنست که انگشتی آن دختر - که هدیه‌ای از جانب شوهرش بود - را، از انگشتش خارج سازد، و آن دختر، التماس می‌کرد که اجازه دهد تا زنده است انگشتی همچنان در دستش باقی بماند!

آیا طمع در دارائی دیگران - هرچند دختری جوان باشد که اکنون با مرگ پنجه در پنجه نهاده است -، آدمی را از انسانیت خود خارج نمی‌سازد! و آیا چنین کس را می‌توان مسلمان و مؤمن دانست؟!.

در این زمینه، به این حدیث عجیب بنگرید:

[۵۰۶] قَالَ الصَّادِقُ (ع): «الطَّمْعُ حَمْرُ الشَّيْطَانِ، يَسْقِي بِيَدِهِ لَحَوَاصَّهُ، فَمَنْ سَكِرَ مِنْهُ لَا يَصْحُو إِلَّا فِي عَذَابِ اللَّهِ بِمُجَاوَرَةٍ سَاقِيهِ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الطَّمْعِ سَخَطَةٌ إِلَّا مِثْرَاتِ الدِّينِ بِالدُّنْيَا لَكَانَ سَخَطًا عَظِيمًا، قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى! - : ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ﴾^۱، ... وَ الطَّامِعُ مَنْزُوعٌ عَنْهُ الْإِيمَانُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ: «طمع شراب شیطان است، که آن را با دست خود به پیروان مخصوص خود می‌نوشاند. و کسی که از این شراب نوشیده و مست گردید، هرگز به هوش نخواهد آمد، مگر هنگامی که مواجه باشد به عذاب سخت جهنم در مجاورت ساقی خود که شیطان است. و اگر نباشد طمع به دنیا مگر مبادله و خرید و فروش دین به دنیا، هرآینه این گرفتاری بزرگ و سخت بس خواهد بود! خداوند عزیز و جلیل فرموده است: «اینان گمراهی را به جای هدایت برگزیدند و عذاب را به جای آمرزش»؛ ... و شخص طمعکار برکنده می‌شود از او ایمان بی‌آنکه خود او بفهمد»^۲.

۱. البقرة، ۱۷۵.

۲. ترجمه و شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۲۱۵.

در روایتی دیگر نیز، صریحاً به این نکته اشاره شده که: «طمع موجب خروج ایمان از قلب انسان می‌شود»:

[۵۰۷] عَنْ أَبَانَ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: مَا الَّذِي يُثْبِتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ؟ قَالَ: «الَّذِي يُثْبِتُهُ فِيهِ الْوَرَعُ وَالَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ».^۱

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: «چه چیزی ایمان را در قلب انسان ثابت می‌کند؟ فرمودند: تقوا و پرهیزگاری؛ و آنچه آن را از قلب خارج می‌کند، طمع‌ورزی است». با اینهمه، جای افسوس است که بنا بر شهادت قرآن کریم، عموم مردم بجز اندکی از آنان، از دام این رذیلت اخلاقی رهائی نیافته، بدان مبتلا می‌باشند:

«إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ».^۲

«این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می‌گوید: آن را هم به من واگذار، و در دعوی بر من غلبه یافته است. * داود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می‌کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند - و اینان نیز اندک هستند - بر یکدیگر ستم می‌کنند».

این آیه، در مرتبه نخست بخوبی نشان می‌دهد که تنها مؤمنانند که از دام این رذیلت رهیده‌اند؛ ورنه دیگرکسان طمع ورزند و به درائی دیگران چشم دوخته.

زان پس نیز اشاره می‌نماید که طمع ورزان، مشتاقند تا دارائی دیگران را به ثروت خود بیفزایند، هرچند آنان از ثروتی اندک برخوردار بوده، و یا حتی در شمار فقرا قرار گیرند.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۸.

۲. ص، ۲۴ - ۲۳.

اینان در این زمینه تفاوتی میان حلال و حرام، دور و نزدیک، خویش و بیگانه، و عوام و خواص نمی‌نهند! به این چند آیه مبارک نیز توجه فرمائید:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِكَذِبِ أَكْالُونَ لِمَسْحَتٍ﴾^۱ : «آن یهودان که گوش‌نهادگان بر دروغند، خوردندگان حرامند»؛

﴿وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا * وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۲ : «و میراث را حریصانه می‌خورید * و مال را فراوان دوست دارید».

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۳ : «پس به نرمی سخن مگویید تا آن مردی که در قلب او مرضی هست به طمع افتد».

بدین ترتیب، واضح می‌شود که از نظرگاه قرآن کریم، طمع‌ورزان به دیده‌ای به حلال می‌نگرند که به حرام می‌نگرند؛ نظری به مال خویشان دارند که به مال بیگانگان دارند؛ و حتی در طمع به نوامیس دیگران، محترم‌ترین بانوان را نیز از نظر دور نمی‌دارند:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۴ : «یهودان و ترسایان از تو خشنود نمی‌شوند، تا به آیینشان گردن نهی».

عجیب‌تر آنکه طمع‌ورز نادان، به آن گمان است که بهشت نیز در اختیار اوست؛ از اینرو در آن طمع ورزیده آرزو می‌پرورد که بدان وارد شود:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ﴾^۵ : «گفتند: جز یهودان و ترسایان کسی به بهشت نمی‌رود. این آرزوی آنهاست».

بر این اساس، روش طمّاعان، روش گرک است و عمل آنان عمل او؛ از اینرو با صورتی

۱. مائدة، ۴۲ - ۴۱.

۲. الفجر، ۲۰ - ۱۹.

۳. الأحزاب، ۳۲.

۴. البقرة، ۱۲۰.

۵. البقرة، ۱۱۱.

همچون او محشور می‌شوند، و در قیامت چهره‌ای گرگین می‌یابند؛ جلال‌الدین مولوی چه خوش سروده است:

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی ازین خواب گران

* * *

ما پیش از این در مبحث استغناء، به مراتب این فضیلت ارجمند اشاره کردیم. در اینجا اضافه می‌کنیم طمع، به عنوان خُلُق مقابل استغناء نیز، از مراتبی همانگونه برخوردار است؛ چه:

گروهی از طمع‌ورزان در حلال طمع می‌کنند، اما در حرام نه؛
و گروهی علاوه بر حلال، در حرام هم طمع می‌کنند؛
گروهی دیگر در آشنایان طمعی ندارند، در بیگانگان اما آری؛
و گروهی دیگر تفاوتی بین خویش و غیر و نزدیک و بیگانه نمی‌نهند؛
گروهی خُرد و کلان را در این راستا یکسان می‌بینند؛
و گروهی از خواص پرهیز، و در مال عموم طمع می‌کنند؛
گروهی حتّی به پدر و مادر خویش نیز ترَحّم نمی‌کنند، گذشته از آنکه در مال شرعی پیامبر اکرم ﷺ و حضرت ولّی عصر ﷺ نیز طمع کرده، حتّی خمس و زکات مال خویش را براحتی مصرف می‌کنند.

یهود و آنان که روشی همچون آنان دارند، از همین رذیلت اخلاقی رنج می‌برند؛ چه آنان نه تنها در پی آنند که همه دنیا را به چپاول گیرند - و از اینرو همچون دوزخ سیری ناپذیرند! -، که حتّی در بهشت الهی نیز طمع بسته، گمان می‌کنند که تنها یهودیانند که علیرغم اتّصاف به رذائل اخلاقی بیشمار، باز به بهشت می‌روند؛ و دیگران را هیچ راهی به آن سرای پر نعمت نیست؛

وای بر طمع و وای بر طمع کاران!

خواننده ارجمند، می‌تواند خود دنیادوستی، حرص، زیاده‌خواهی و دیگر رذائل اخلاقی را به بررسی گیرد، و مفسد آنها را در نظر آورد؛ آنگاه بوضوح تأیید کند که طمع، مادر و منبع تمامی رذائل اخلاقی دیگر است، که از پی خود آدمی را به آن رذائل نیز متصف می‌سازد.

ما در اینجا به شماری از روایات مربوط به مبحث طمع‌ورزی اشاره می‌کنیم، تا از فوائد مذکور در آنها در زمینه حاضر بیشتر استفاده نماییم.

چند روایت

درباره طمع

[۵۰۸] عَنِ الصَّادِقِ (ع) قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ (ص): أَفْقَرَ النَّاسِ الطَّمْعُ»^۱؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مردم را طمع به فقر کشیده است».

[۵۰۹] عَنْ أَبَانَ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ: مَا الَّذِي يُثَبِّتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ؟ قَالَ:

«الَّذِي يُثَبِّتُهُ فِيهِ الْوَرَعُ وَالَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمْعُ»^۲.

به امام صادق (ع) عرض کردم: «چه چیزی ایمان را در قلب انسان ثابت می‌کند؟

فرمودند: تقوا و پرهیزگاری؛ و آنچه آن را از قلب خارج می‌کند، طمع‌ورزی است».

[۵۱۰] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «مَا أَقْبَحَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذُلُّهُ»^۳: «امام صادق (ع)

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۱۶۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۰.

فرمودند: چه ناپسند است برای مؤمن، که میل و خواسته‌ای داشته باشد که او را ذلیل می‌سازد».

[۵۱۱] قال أَبُو جَعْفَرٍ ع: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُوذُهُ وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ. ۱»
امام باقر ع فرمودند: «بنده بدی است آن بنده‌ای که طمعی دارد، که او را راهنمائی می‌کند؛ و بنده بدی است آن بنده‌ای که میل و رغبتی دارد، که او را ذلیل می‌نماید».
[۵۱۲] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» ۲؛

امام سجّاد ع فرمودند: «تمام نیکی را دریافتم که در بریدن طمع از داشته‌های مردم جمع شده است».

قال أمير المؤمنين ع في نهج البلاغة:

بنا بر آنچه در نهج البلاغة آمده است، امیرالمؤمنین ع فرمودند:

[۵۱۳] «أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَن اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَن كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ» ۳؛
«به خویشتن توهین کرده است کسی که طمع ورزد، و به ذلت خود رضایت داده است کسی که احتیاج خود را آشکار کند».

[۵۱۴] «الطَّمَعُ رِقٌّ مُّؤَبَّدٌ» ۴؛

«طمع بردگی دائمی است».

[۵۱۵] «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ» ۵؛

«عقلها بیشتر به هنگام غُرْش طمع کشته می‌شوند».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۰.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۰.

۳. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۲.

۴. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۱۸۰.

۵. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۲۱۹.

[۵۱۶] «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ»^۱؛

«طمع‌ورز با ذلیل شدن هم‌پیمان است».

[۵۱۷] «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لِغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ»^۲

«آنکس که نزد ثروتمندی آید و بخاطر ثروتش برای او تواضع کند، دو سوم دینش را از

دست داده است».

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۲۲۶.

۲. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۲۲۸.

فصل نوزدهم

فضیلت بیستم: سخاء و بخشندگی

رذیلت بیست و دوم: بخل

فضیلت بیستم:

سخاء و بخشندگی

«بخشنندگی»، ملکه‌ای است که صاحب خود را به بخشش بخشی از آنچه خداوند روزی او نموده، تشویق می‌نماید. بخشنده در این عمل نه بدنبال پاداشی مادی است، و نه بدنبال عوضی معنوی. حضرت حق خود در قرآن کریم این فضیلت را به اینگونه معرفی کرده است: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۱: «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند». انفاق، همان هزینه کردن در امور شایسته است؛ و گویا در این آیه شریفه، از آنرو «آنچه هزینه می‌شود» را مذکور نداشته، که تمامی مواردی که در عنوان عام «سبیل الله» قرار می‌گیرد را، شامل شود؛ چه هرآنچه مورد رضایت حضرت حق بوده پسند او را به‌مراه خواهد داشت، می‌تواند مورد انفاق و بخشش قرار گیرد؛ خواه مصارف واجب باشد و یا مصارف مستحب؛ آسودگی خانواده، میهمانی‌های لازم و مواردی اینگونه نیز، این چنینند. پرواضح است که میهمانی‌های غیر لازم و یا همراه با اسراف و زیاده‌روی در هزینه، نه تنها مورد رضایت حضرت حق نیست، که در شمار اعمال ناپسند قرار دارد. نیز این عمومیت، نشان از آن دارد که بخشش، تنها شامل مال و ثروت نشده، آبرو، قدرت و حتی جان آدمی را نیز شامل می‌شود. آری! در صدق عنوان «بخشش» شرط است که بدون پاداش معنوی و یا مادی بوده، در مقابل چیزی انجام نشود.

گذشته از آنکه این مطلب در معنای لغوی و اصطلاحی بخشش نهفته است، شماری از آیات و روایات نیز بر آن دلالت دارند. ما پس از این، به این مجموعه آیات و احادیث اشاره خواهیم کرد.

شماری از آیات قرآن کریم نیز بر مطالبی هماهنگ در این زمینه دلالت می‌نماید؛ برخی از این مطالب را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱. آیات پیشین، بخوبی بر شایستگی و برتری انفاق و بخشش دلالت می‌نماید؛

۲. گذشته از آن، گویا انفاق در شمار وظائف مؤمنان قرار دارد:

«لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۱: «هر مالداري از مال خود نفقه دهد، و کسی که تنگدست باشد، از هر چه خدا به او داده است نفقه دهد».

۳. در مرتبه سوم، می‌توان به شصت آیه کریمه دست یافت، که به ترغیب به این فضیلت اخلاقی پرداخته، مؤمنان را به اتصاف به آن فراخوانده است. در این زمینه تنها به این دو آیه بنگرید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲: «مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد. خدا پاداش هر که را که بخواهد، چند برابر می‌کند. خدا گشایش‌دهنده و داناست»؛

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۳: «و مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب رضای خدا از روی یقین و اعتقاد انفاق می‌کنند، مثل بوستانی است بر تپه‌ای، که بارانی تند، بر آن بارد و دو چندان میوه دهد، و

۱. الطلاق، ۷.

۲. البقرة، ۲۶۱.

۳. البقرة، ۲۶۵.

اگر نه بارانی تند که نرم بارانی بر آن بارد. خدا به کارهای شما بیناست.»

این دو آیه شریفه، نکاتی بسیار در خود نهفته دارد؛ در شمار این نکات است: الف. آیه نخست دلالت می‌نماید که انفاق، درخور احوال انفاق‌کننده، تبت او، و کردار گوناگونش، نتیجه و ثمره خود را ظاهر می‌سازد؛ همانگونه که بهشت نیز با توجه به احوال افراد، صورت‌های گوناگون می‌پذیرد.

ب. انفاق هر لحظه ثمره‌ای جدید می‌دهد، و آن ثمره در دنیا و آخرت بدست صاحبش رسیده، برای او کارگشائی می‌نماید؛ همانگونه که آن ثمره نیز هر لحظه ثمره‌ای دیگر، و آن ثمره جدید نیز ثمره‌ای دیگر پدید می‌آورد.

از اینرو می‌توان گفت که انفاق همان -و یا دست‌کم یکی از مصادیق مهم- شجره طیبه‌ای است که در قرآن کریم از آن یاد شده، و به ثمره بخشی لحظه به لحظه آن اشاره شده است: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۚ إِنَّهَا يُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱: «آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است * به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد.»

بر این اساس، انفاق همچون درختان بهشتی، و یا همان درخت است؛ چه دنیا مزرعه آخرت است که اجزاء بهشتی آن از همان خواص بهشت برخوردارند؛ درخت انفاق نیز همچون دیگر درختان بهشت از خاصیت ثمره بخشی دائمی برخوردار بوده، زارعان خود را از ثمرات بی‌شمار بهره‌مند می‌سازد:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾^۲: «صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده شده: آب از زیر درختانش روان است و میوه‌ها و سایه‌اش همیشگی است. این سرانجام کسانی است

۱. ابراهیم، ۲۵ - ۲۴.

۲. الزعد، ۳۵.

که پرهیزگارند و سرانجام کافران آتش است».

ج. آیه دوم نیز، علاوه بر نکاتی که از آیه اول استخراج نمودیم، بر نکته‌ای دیگر دلالت می‌نماید؛ و آن اینکه: انفاقُ ملکهٔ سخاوت را در روح انسان پرورش داده تقویت می‌نماید، چه هر ملکه‌ای نیازمند به تقویت و استحکام می‌باشد، و استحکام آن تنها بواسطهٔ انجام اعمالی که با آن در ارتباط مستقیم است، ممکن می‌باشد.

د. هدفی که در هر انفاقی مدنظر می‌آید نیز، در این میان از نقشی مهم برخوردار است. ازاینرو اگر قصد قربت به بارگاه الهی در انفاقی صورت نگیرد، در حقیقت هیچ انفاقی صورت نگرفته؛ اما اگر با آن قصد انسان‌ساز انفاقی هرچند کوچک صورت گیرد، همانند بهشت از شادابی، طراوت و خاصیت ثمره‌بخشی برخوردار خواهد بود. حال انفاق‌کننده اگر در کنار این نیت از نیت‌های دیگر نیز بهره‌مند باشد، باز نیتش در چگونگی آنچه انجام داده، دخیل خواهد بود. آنکس که علاوه بر قصد قربت به حضرت حق، از ترس جهنم، و یا بخاطر محبت بهشت، و یا برای سعادت فرزندانش دست به سوی انفاقات مستحب می‌برد، به همان اندازه که در نیت آورده از آن پاداش خواهد برد.

ک. «تنها برای بدست آوردن رضایت الهی» که در این آیه کریمه بدان اشاره رفته است، جمله‌ای تفسیری است، که نشان دهندهٔ ماهیت سخاء و بخشش است؛ چه پیش از این اشاره کردیم که اگر بخششی در مقابل اجری مادی و یا معنوی صورت گیرد، از حریم اصطلاحی سخاء بدور بوده، نمی‌تواند فوائد آن را برای صاحب خود پدید آورد:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا^۱: «و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند: * جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم نه سپاسی».

ل. از عبارت شریف ﴿وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ تا عبارت مبارک ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۱ نیز همینگونه است؛ چه عقل تمامی این امور را بخوبی درمی یابد، و سخن شارع در این زمینه تنها راهنمایی به حکم عقل است.

* * *

قرآن کریم در آیاتی دیگر، مؤمنان را آگاه می سازد که انفاقی که به همراه مَنّت و یا اذیت روحی دیگری باشد، کاملاً از ارزش افتاده هیچگونه ثمره ای در درگاه الهی نخواهد داشت؛ همانگونه که بخششهای ریاء آمیز نیز همینگونه است. در شمار این آیات است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه های خویش را به مَنّت نهدن و آزار رسانیدن باطل مکنید».

آیا بطلان اینگونه اعمال، بدان خاطر است که مَنّت مانع از پذیرش عمل است؟ و یا بدان سبب است که بخشش مَنّت آلود اصلاً توان پذیرفته شدن را نداشته در درگاه الهی از هیچ وزنی برخوردار نیست؟.

بیشترین مفسران رأی نخست را برگزیده اند؛ هرچند به باور ما نظر دوم صحیحتر می نماید. چرا که انفاق تنها در صورتی متحقق می شود، که محبت بدون چشم داشت به عوض جریان یافته، بخشش کننده بدون هیچ دریافتی تنها به بخشش پردازد، در حالی که در این موارد، مَنّت و اذیت نشان می دهد که بخشنده، در مقابل فعل خود نظری دیگر نیز داشته که هم اکنون برآورده نشده است.

از آنرو آنچه در اینجا انجام می پذیرد، تنها از صورت انفاق و بخشش برخوردار بوده؛

۱. الإسراء، ۸۴.

۲. البقرة، ۲۶۴.

اما در حقیقت نه بخشش که معامله‌ای بیش نبوده است.

* * *

انفاق و بخشندگی نیز از مراتبی گوناگون برخوردار است. پرواضح است که هر انفاقی که بر اساس یکی از این مراتب صورت گیرد، هرچند در اصل خود بسیار شایسته و نیکو است، اما درجه نیکوئی آن بر اساس همان مرتبه تعیین می‌گردد. ما در اینجا به شماری از این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب بخشش

۱. مرتبه نخست

این مرتبه - که ضعیف‌ترین مراتب بخشش است -، عبارت از انفاقات واجبی است که بر عهده انسان نهاده شده است. پرداخت خمس، زکوة، حقوق مالی به پدر و مادر نیازمند و ... در این شمار است.

بر اساس آنچه گذشت، درمی‌یابیم که اگر این امور بر پایه ملکه از نهاد آدمی صادر شود، می‌تواند عنوان بخشندگی / سخاوتمند بودن را برای آدمی به‌مراه داشته باشد؛ ورنه اگر کسی از ترس دوزخ، و یا طمع در بهشت، و یا دیگر علل به پرداخت اینگونه حقوق خود بپردازد، هرچند تکلیف خود را انجام داده است، اما نمی‌توان او را متّصف به فضیلت اخلاقی سخاء دانست.

اینان در صحنه قیامت از اجر متّقیان، و نه منافقان، برخوردار خواهند بود.

۲. مرتبه دوم

این مرتبه - که مرتبه متوسط این فضیلت اخلاقی است - عبارت از آنست که آدمی به انفاقات مستحبّی - و نه واجب - پرداخته، اینگونه امور را به انجام آورد. کمک به فقرا و

محتاجان بوسیله ثروت، آبرو، قدرت و به تعبیر قرآن کریم «تمامی آنچه که در شمار رزق انسان است» - ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾: «و از آنچه رزق آنان کردیم انفاق می کنند» - در این بخش جای می گیرد.

این کمک به نیازمندان، اگر در غیر از ضروریات آنان باشد، از ثوابی شگفت برخوردار خواهد بود؛ بگونه ای که شاید بتوان گفت در تمامی پهنه اسلام، ثوابی بالاتر از آن متصور نیست. امام صادق (ع) در این زمینه می فرمایند:

[۵۱۸] «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَاجْتَهَدَ فِيهَا، فَأَجْرِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ قِضَاءَهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَهُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً وَ اعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ صِيَامَهُمَا وَ إِنْ اجْتَهَدَ فِيهَا وَ لَمْ يَجِرِ اللَّهُ قِضَاءَهَا عَلَى يَدَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - لَهُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً^۱؛ «آنکس که در مقام برآوردن نیاز برادر مسلمانش برآید و در این راه تلاش کند، و خداوند برآوردن آن نیاز را بر دست او روا سازد، یک حج و یک عمره و دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و روزه آن دو ماه را برای او نویسد؛ و اگر در این راه تلاش کند اما خداوند برآوردن آن حاجت را بوسیله او مقدر نفرماید یک حج و یک عمره برای او می نویسد». اینگونه انفاقات اما، اگر در مورد واجب و ضروری - همچون غذا رسانیدن به گرسنگان، تهیه مقدمات ازدواج جوانان نیازمند، فراهم ساختن لباس و مسکن برای آنان که از این دو نعمت محرومند، و ... - صورت گیرد، در شمار دسته نخست بوده و از ثواب انفاقات واجب و نه مستحب، برخوردار خواهد بود؛ چه پرداختن به اینگونه بخششها بر همگان واجب است، و آنان که از انجام آن بازایستند، از انجام واجبات روی گردانیده اند. در این میان تفاوتی میان نیازهای شخصی - همچون مثالهای گذشته - و نیازهای اجتماعی - همچون کمک رسانی برای جهاد در راه خدا - دیده نمی شود.

خداوند اینگونه انفاقات را با تأکید فراوان به امر گرفته، و مؤمنان را از ترک آن

برحذر داشته است. ما هرچند پس از این در فصلی ویژه از بخل سخن خواهیم داشت، و آیات و روایات مربوط به آن رذیلت اخلاقی را در آن فصل به بررسی خواهیم گرفت، اما در اینجا نیز به یک نمونه از آن آیات و احادیث اشاره می‌کنیم؛ چه مبحث حاضر بدون پرداختن به این بخش کامل نمی‌نماید. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾^۱: «و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده * روزی که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلوی و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید».

این آیه، بوضوح بر آن دلالت می‌نماید که اگر جامعه اسلامی نیازمند به چیزی باشد، بر همه کسانی که بر فراهم ساختن آن قدرت دارند، لازم است که به پرداخت آن بپردازند. اینان اگر به این وظیفه خویش عمل نکنند، عذابهای وعده داده شده الهی در انتظار آنان خواهد بود. پرواضح است که این آیه را، نه می‌توان به انفاقات واجبی همچون خمس و زکوة اختصاص داد، و نه می‌توان آن را ویژه اهل کتاب و یا گروه خاص دیگری دانست. این حدیث شریف نیز در این زمینه سخت گویاست:

[۵۱۹] «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِّمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ، مَزْرَقَةً عَيْنَاهُ، مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَىٰ عُنُقِهِ، فَيُقَالُ: هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ثُمَّ يُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ»^۲: «هر مؤمنی که مؤمن دیگری را از آنچه بدان نیاز دارد باز دارد، در حالی که می‌تواند در رفع حاجت او بکوشد - خواه از امکانات خود، و یا از امکانات دیگران در این مسیر استفاده کند -، خداوند او را در قیامت

۱. التوبة، ۳۵ - ۳۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۷.

با چهره‌ای سیاه و چشمانی دریده و سرخ و دستانی که با زنجیر به گردنش آویخته است نگاه می‌دارد، و در حق او گفته می‌شود که: این خائن است که در حق خدا و پیامبرش خیانت کرده است! آنگاه امر می‌شود که به آتش انداخته شود».

۳. مرتبه سوّم

این مرتبه - که شدیدترین و استوارترین مراتب آنست -، همان ایثار معروف اخلاقی است. در این مرتبه، شخص بخشنده، آنچه را خود بدان محتاج است در اختیار دیگران نهاده، از احتیاج خود بدان چشم می‌پوشد. قرآن کریم این مرتبه را سخت گرامی داشته، با یادکرد از شماری از ایثارگران، دیگران را ترغیب فرموده است تا به سنت و روش آنان اقتدا نمایند:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱: «و کسانی که پیش از آمدن مهاجران در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند، آنهایی را که به سویشان مهاجرت کرده‌اند دوست می‌دارند. و از آنچه مهاجران را داده می‌شود در دل احساس حسد نمی‌کنند، و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هر چند خود نیازمند باشند. و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگاراند».

آیه شریفه، بروشنی دلالت می‌نماید که این گروه از مسلمانان، گذشته از غذا و لباس خود، حتی منازلشان را نیز در اختیار دیگران نهادند. آنان هر چند خود به این غذا و مسکن محتاج بودند، اما دیگران را در این احتیاج بر خود مقدم داشتند؛ و جالب آنکه به هنگام ایثار، در نفس خود هیچ اندوهی بر آن نمی‌یافتند!

در خبر است که یکی از انصاریان مدینه، منزل خویش را در اختیار مردی از مهاجران نهاد و خود در کنار کوچه، سکونت یافت. پیامبر اکرم ﷺ چون او را در کنار کوچه یافت، از حالش باز پرسید، و سبب سکونتش در آن مکان را سؤال کرد. آن مرد در پاسخ چنین اظهار داشت که: اگر آن مهاجر در کوچه ساکن می‌شد و من در منزلم بودم، هرگز در آن خانه آسایش نمی‌یافتم، چه برادر خود را در کوچه می‌دیدم؛ اما اکنون که من در اینجا و او در منزل من است، جانی آسوده دارم و نفسی راحت!

اینگونه عمل کردن، در میان مردان بارگاه الهی همیشه به چشم می‌آمده است؛ هر چند دنیادوستان آن را عملی احمقانه دانسته از انجامش باز می‌ایستاده‌اند. اینان در نظر قرآن کریم چون حیواناتند، که تنها آسایش خویش را در نظر می‌آورند:

﴿وَيَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۱: «و چون چارپایان می‌خورند».

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲: «اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند. اینان خود غافلانند».

در سوره انسان، خداوند اיתار اهل بیت (علیهم‌السلام) را یاد می‌فرماید؛ تا آدمیان را به سوی آن مرحله عالی سوق دهد، و به فراگرفتن سیره آنان تشویق نماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا^۳: «و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند: * جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم نه سپاسی».

دنیاخواهان در پی لذات مادیند، لذت خوردن، آشامیدن، از جنس مخالف برخوردار شدن، به ثروت، ریاست و قدرت رسیدن؛ و جز این چیزی دیگر در نظر نمی‌آورند. الهیان

۱. محمد، ۱۲.

۲. الأعراف، ۱۷۹.

۳. الإنسان، ۹ - ۸.

أَمَّا لَذَّةُ خَوِيشِ رَا دَر اِثَارِ، اِنْفَاقِ، شَبِ زنده داری و ... می یابند؛ و چه تفاوتی عظیم و مسافتی طولانی میان این دو لذت هست!

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱: «از بستر خواب پهلوی تهی می کنند، پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنها داده ایم انفاق می کنند * و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می کرده برایش اندوخته شده است».

مؤخره‌ای بر این مبحث

فقر، محرومیت از ازدواج، اندوه، غم، ترس، ناآرامی خاطر انسانها و ... در شمار مسائل اجتماعی و مشکلات عمومی در همه زمانها بوده است؛ بویژه در زمان ماکه این مشکلات، به صورتی بسیار شدید رخ نموده است. در این میان، بالاترین آرزوی مؤمنان رفع اینگونه مشکلات بوده، تا جامعه انسانی به کمال شایسته خود دست یابد.

اینان نه به مدینه فاضله توهّم آلود افلاطون باور دارند، و نه به جامعه اشتراکی مارکس، و نه به افسارگسیختگی اروپائیان در جامعه، که تنها به سست شدن بیش از پیش نظام خانواده به عنوان مهمترین رکن جامعه می پردازد.

به عنوان راه چاره امّا، اینان به قرآن کریم می نگرند؛ کتابی که در سرآغاز خود بروشنی از «انفاق» سخن می گوید، تا جامعه اسلامی را از مشکلاتی اینگونه برهاند:

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۲: «پرهیزگاران را راهنماست * آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز می

۱. السجدة، ۱۷ - ۱۶.

۲. البقرة، ۳ - ۲.

گزارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند».

توضیح آنکه هرکس به خداوند متعال ایمان آورده این ایمان در قلبش ثابت شود، درمی‌یابد - بلکه به یقین می‌رسد - که خداوند عادل است، و حکیم، و بخشنده، و دانا، و قادر، و اوست که تمامی مقدرات را بر اساس حکمت و مصلحت کامل و تام خود تنظیم می‌فرماید.

نیز درمی‌یابد که او - سبحانه و تعالی! - در حاصل شدن این مقدرات، اسبابی ظاهری - همچون فکر، تعقل، تلاش و ... -، و نیز شماری علل معنوی - همچون نماز، دعاء، کمک به فقرا و ... - نهاده است. در اینصورت، اگر کسی به تلاش فردی و اجتماعی برخاست اما به هدف و مقصود خود نرسید، به یقین درمی‌یابد که صلاح او در همین امر بوده است؛ از اینرو به غم و افسردگی دل و اضطراب دچار نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت که این امور اصلاً نسبت به او منتفی خواهد بود.

حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱: «هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است * تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید».

آری! اگر در فراهم ساختن مقدمات و اسباب هرکاری کوتاهی کرد و قصور ورزید، در اینصورت بگونه طبیعی از رسیدن به آن مقصود باز می‌ماند؛ و پرواضح است که غم و اندوهی که در اینجا دام‌گیر او خواهد شد، تنها از سر ضعف در فراهم‌سازی مقدمات خواهد بود و بس. ناصر خسرو به زیبایی سروده است:

تو گر اختر خویش را می‌کنی بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

بر این اساس، روشن می‌شود که تکیه بیش از حد بر بخت، شانس، و اتفاقات خوش آیند، و بر زبان آوردن دائم کلماتی همچون «ای کاش» و «بدین امید که چنان شود»، تنها از غفلت و جهل منشأ گرفته، ارتباطی به واقعیت ندارد؛ اما آنکس که روی به سوی واقع دارد، از بن دندان به حقیقت می‌سراید که:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

به حقیقت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به حقیقت بکشم درد که درمان هم ازوست

این شاید همان سرّ ظریف سخنی باشد، که در مجلس هول‌انگیز ابن‌زیاد بر زبان دختر امامت حضرت زینب کبری (ع) رفت: «جز از زیبایی چیزی ندیدم!».

نظیر این سخن، در کلمات اهل دل نیز به چشم می‌آید؛ چه اینان کسانی هستند که نه از آینده می‌ترسند، و نه بر گذشته اندوه می‌خورند:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند».

آری! اگر اندوه و غم بر آنان هجوم آورد، به نماز متوسّل می‌شوند و بدان استعانت می‌جویند:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^۲: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید. و این دو، کاری دشوارند، جز برای اهل خشوع».

نیز به دعاء توّسل می‌یابند، چه دعاء کلامی است که به سوی حضرت حق فرامی‌رود، و همچون رابطی میان پروردگار و بنده، ایندو را به هم پیوند می‌دهد:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ

۱. یونس، ۶۲.

۲. البقرة، ۴۵.

الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۱: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار». در این هنگام، تمامی غصه‌ها و نگرانی‌های آنان پایان می‌پذیرد.

به باور ما، انسان امروزی نیز برای خروج از مشکلات روحی عصر حاضر، تنها می‌باید به این سخن حضرت حق چنگ زند^۲: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۳»: «آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند» تا از تمامی اندوه‌های کُشنده روزگار رهائی یابد.

از سوی دیگر، فقر و تهیدستی فردی و اجتماعی نیز، با انجام وظیفه‌ای که قرآن کریم برای همه تعیین فرموده است، از جامعه رخت برمی‌بندد. آری! اگر همه به این آیه شریفه: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ^۴»: «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند»، مانند یک وظیفه فردی و اجتماعی بنگرند، و بدان عمل کنند، هیچ مشکل مادی‌ای در سطح جامعه باقی نخواهد ماند. به این دو آیه بنگرید:

﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُئْتِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ^۵»: «هر مالدار از مال خود نفقه دهد، و کسی که تنگدست باشد، از هر چه خدا به او داده است نفقه دهد»؛
﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۵:
«و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده».

۱. آل عمران، ۱۹۱.

۲. یونس، ۶۲.

۳. البقرة، ۳.

۴. الطلاق، ۷.

۵. التوبة، ۳۴.

پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌فرمایند: [۵۲۰] «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱: «هرکس که هرروزه به امور مسلمین اهتمام نرزد، خود مسلمان نیست»؛
 نیز فرموده‌اند: [۵۲۱] «مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ جَارُهُ جَائِعٌ»^۲: «در شمار مسلمانان و مؤمنان به من نیست، کسی که خود باشکم سیر بخواند در حالی که همسایه‌اش گرسنه است».
 نظیر این آیات و روایات، در مجموعه سخنان وحی و اهل عصمت علیهم‌السلام، بسیار وارد شده است.

بر این اساس، نمی‌توان پذیرفت که برخی از جوانان، در جامعه اسلامی تمکن ازدواج را نداشته، از نعمت تشکیل خانواده محروم بمانند؛ چه مجرد ماندن جوانان نیازمند به ازدواج، تنها نتیجه عمل نکردن به این دستور شریف قرآنی است:
 ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳: «عزبهایتان را و غلامان و کنیزان خود را که شایسته باشند همسر دهید. اگر بینوا باشند خدا به کرم خود توانگرشان خواهد ساخت».

این، طرحی است که اسلام برای رفع مشکل تجرد جوانان ارائه فرموده است. پرواضح است که در مسأله ازدواج، باید به میانه‌روی در هزینه‌های لازم پرداخت، تا اینگونه هزینه‌ها خود مشکلی جدید در امر ازدواج پدید نیاورد؛ همانگونه که - دریغ! - امروزه چنین شده است. حضرت حق در این رابطه تنبیه گرانه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۴: «چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم، تا در آنجا

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۴۹۰.

۳. التور، ۳۲.

۴. الإسراء، ۱۶.

تبهکاری کنند، آن گاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را درهم فرو کوبیم». ازدواج حضرت زهرای مرضیه علیها السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام، نمونه‌ای سخت روشن در این زمینه است؛ چه این ازدواج نه از مهر و نه از جهیزیه چندانی برخوردار نبود؛ و پرواضح است که بر اساس چنین مهر و جهیزیه‌ای، همه جوانان مسلمان می‌توانند به تشکیل خانواده بپردازند.

مسأله استحکام خانواده و استقرار رابطه زوجین نیز، در این میانه از ارزشی خاص برخوردار است. اسلام برای حفظ پیوند خانواده و استحکام آن نیز، نکاتی چند را متذکر می‌شود. این نکات می‌تواند سعادت روحی و جسمی انسانها را تأمین، و آنان را از افتادن در مصائب خانوادگی محفوظ دارد. مهمترین آن نکات عبارتند از:

نکاتی برای استحکام خانواده

۱. توجه به این مطلب، که منزل در مرتبه نخست محل آرامش قلب و آسایش جان آدمی است؛ و ازاینرو همچون بیمارستانی است، که دردهای روحی انسان را درمان می‌نماید. چنانچه این آرامش روانی در منزل برقرار شد، ازدواج همچون سدی خواهد بود که مشکلات شخصیتی را از بین برده، آرامش روحی را به همراه خواهد آورد:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۱: «و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد».

۲. معیشت انسانها - که چگونگی زندگی مادی آنان را تبیین می‌کند - ، در این میانه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چه پرداختن به زوائد زندگی مادی، خود می‌تواند باعث بروز مشکلاتی در زندگی شده، آرامش آنها مختل سازد. طرحواره اسلام برای زندگی

۱. الزوم، ۲۱.

مادی انسانها اینگونه مشخص شده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱: «و آنان که چون هزینه می‌کنند اسراف نمی‌کنند و خست نمی‌ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند».

۳. در مرتبه سوم، اسلام با توجه به شرائط جسمی همسران، ریاست خانواده را بردوش مردگذارده، و زن را از این مسأله فارغ نموده، تا با توجه به وظائف سنگین مادری، فرصت لازم برای انجام آنچه دلخواه اوست را، داشته باشد:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾^۲: «مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است، و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند».

۴. آنگاه مردان را امر فرموده است، تا به شایستگی با خانواده خود برخورد نموده از برتری جوئی نسبت به آنان دست کشند: ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۳: «و با آنان به نیکویی رفتار کنید».

۵. بانوان را نیز دستور فرموده تا برای حفظ اساس خانواده، هم از همسران خویش تمکین کنند، و هم در غیاب آنان عفت ورزیده پیمان زناشوئی را بر همه امور مقدم دارند. این توصیه به گونه‌ای است که قرآن کریم عفت را از نشانه‌های زنان صالح دانسته است:

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾^۴: «پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقند و فرمان خدای را نگاه می‌دارند».

۱. الفرقان، ۶۷.

۲. النساء، ۳۴.

۳. النساء، ۱۹.

۴. النساء، ۳۴.

۶. در مرحله ششم، اگر اختلافی خانوادگی روی نمود، نخست امر فرموده تا زوجین را اندرز دهند؛ آنگاه اندو اندک زمانی از هم دور شده به خویشتن بپردازند؛ و با طی مراحل چند، سرانجام طلاق را مسیر نهائی برای رهایی آن دو از مشکلات دانسته است. این چند نکته، اصول اصلی اسلام برای حفظ استحکام خانواده بود؛ و روشن است که کسی که به این اصول عمل نماید، از زندگی ای شاد و شیرین برخوردار شده، هرگز شیطان را به سرایش راهی نخواهد بود و اختلاف و نگرانی های خانوادگی را نیز لمس نخواهد کرد.

در اینجا، هرچند این سخن بدرازا انجامید، اما به یادآوری قانون بس مهم «مواسات» پرداخته؛ این بحث را به پایان می بریم.

ما پیش از این، در این زمینه سخنی کوتاه ارائه کردیم. در اینجا نیز اشاره می کنیم که «قانون مواسات» از اصولی است که اسلام بر آن سخت پای فشرده است. بر اساس این قانون، یکایک مردمان می باید دیگران را همچون خود دیده، آنان را از تمامی امکانات خود بهره مند سازند؛ تا وجود فقر، نیازهای مادی و پریشانی های مالی برخی از افراد، جامعه را با مشکلات بنیان کن مواجه نسازد.

به باور ما، رعایت قانون مواسات تنها راه رفع مشکلات اجتماعی است؛ که برعکس ایده های غیر قابل اجرای کسانی همچون مارکس، سخت روشن بوده امکان اجرای آن از سوی یکایک اهالی اجتماع وجود دارد.



در پایان این مبحث، به شماری از روایات صادره از ائمه هدی (علیهم السلام) - که در این زمینه همچون چراغی فراراه مؤمنان قرار می گیرد -، اشاره می نمایم.

چند روایت درباره بخشنده بودن و بخشندگی

[۵۲۲] عن أمير المؤمنين عليّ عليه السلام قال: «سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ وَ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ»^۱؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بزرگان مردم در دنیا بخشندگان، و در آخرت پرهیزگاران هستند».

[۵۲۳] عن الصادق عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - رَضِيَ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَأَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند - تبارک و تعالی! - اسلام را به عنوان دین برای شما برگزید، از اینرو بوسیله بخشش و نیکو خلقی، همنشین و همراهی خوب برای اسلام باشید».

[۵۲۴] عن أبي جعفر عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَقُولُ اللَّهُ - تَعَالَى! -: الْمَعْرُوفُ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، فَإِنْ قَبِلَهَا مِنِّي فَبِرَحْمَةٍ مِنِّي، فَإِنْ رَدَّهَا فَبِذَنْبِهِ حَرَمَهَا، وَ مِنْهُ لَا مِنِّي، وَ أَيْمًا عَبْدٌ خَلَقْتَهُ فَهَدَيْتُهُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ حَسَنْتُ خُلُقَهُ وَ لَمْ أَبْتَلِهِ بِالْبَخْلِ فَإِنِّي أُرِيدُ بِهِ خَيْرًا»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند متعال می فرماید: نیکی و نیکوکاری هدیه ای از جانب من است، که به بنده مؤمن خود می دهم. حال اگر آن را پذیرفت از من و بواسطه

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۱.

رحمت من پذیرفته است، و اگر آن را رد نمود بواسطه گناه خودش از آن محروم مانده است، و این محرومیت از جانب خود اوست نه از جانب من. و هر بنده‌ای را که بیافرینم پس آنگاه به سوی ایمان هدایتش کنم و خلش را نیکوگردانم و او را به بخل مبتلا نسازم، بدون تردید برای او پایانی خیر مقدر کرده‌ام.

[۵۲۵] قَالَ الرَّضَاءُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «فِي الذِّكْرِ الْأَبْيَضِ خَمْسُ خِصَالٍ مِنَ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ: مَعْرِفَتُهُ بِأَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَالْغَيْرَةُ، وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَكَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ»^۱؛

امام رضا (ع) فرمودند: «در خروس سفید پنج صفت از صفات انبیاء وجود دارد: شناخت هنگام نماز، غیرت، بخشش، شجاعت و آمیزش بسیار با همسر».

[۵۲۶] عَنْ الْوَشَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَاءَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ».

و سَمِعْتُهُ يَقُولُ: السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۲؛
امام رضا (ع) فرمودند: «انسان بخشنده به خداوند نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردمان نزدیک است؛ و انسان بخیل از خداوند دور است، از بهشت بدور است، از مردم دور است».

و شاء گوید: نیز شنیدم که آنحضرت (ع) می‌فرمود: بخشش درختی در بهشت است، هرکس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درآویزد به بهشت وارد می‌شود».

[۵۲۷] عَنْ الرَّضَاءِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَ الْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ»^۳؛

امام رضا (ع) فرمودند: «انسان بخشنده از غذای مردم می‌خورد تا آنان نیز از غذای او بخورند، در حالی که انسان بخیل از غذای مردم نمی‌خورد تا آنان نیز از غذای او نخورند».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱ ص ۳۴۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۲.

[۵۲۸] عن جعفر بن محمد عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بُغْصِنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَالبُّخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ بُخِيلًا تَعَلَّقَ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى النَّارِ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بخشش درختی از درختان بهشت است، که شاخه‌هایی آویزان در دنیا دارد؛ از اینرو هرکس که بخشنده باشد به یکی از این شاخه‌ها چنگ زده، و آن شاخه او را به بهشت رهنمون می‌شود. و بخل نیز درختی از درختان جهنم است که شاخه‌هایی آویزان در دنیا دارد، از اینرو هرکس که بخیل باشد به یکی از این شاخه‌ها چنگ زده و آن شاخه او را به جهنم می‌کشد».

[۵۲۹] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «السَّخِيُّ الْكَرِيمُ الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ فِي حَقٍّ»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «بخشنده کریم کسی است که مال خود را در موضع صحیح و به حق آن خرج می‌کند».

[۵۳۰] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: السَّخَاءُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ مُطَلَّةٌ عَلَى الدُّنْيَا، مَنْ تَعَلَّقَ بُغْصِنٌ مِنْهَا اجْتَرَّهُ إِلَى الْجَنَّةِ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بخشش درختی است که ریشه آن در بهشت است، و خود بر دنیا سایه افکنده؛ هرکس که به شاخه‌ای از آن دست زند او را به بهشت می‌کشاند».

[۵۳۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ: سَخَاءُ النَّفْسِ، وَ

طَيْبُ الْكَلَامِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى»^۴؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۴.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «سه مطلب از دروازه‌های نیکی است: بخشنده بودن، خوش سخن بودن، و صبر بر آزار نمودن».

[۵۳۲] رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «لَجَاهِلٌ سَخِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ سَائِحٍ بَخِيلٍ». و في حديث آخر عن أبي عبد الله (علیه السلام) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَشَابُّ مُرْهَقٍ فِي الذُّنُوبِ سَخِيٌّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَيْخٍ عَابِدٍ بَخِيلٍ ...». و قَالَ النَّبِيُّ (ص): الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ: سَخِيٌّ، وَ كَرِيمٌ، وَ بَخِيلٌ، وَ لَثِيمٌ؛ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَ يُعْطِي؛ وَ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ يُعْطِي؛ وَ الْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَ لَا يُعْطِي؛ وَ اللَّثِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يُعْطِي؛^۱

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که ایشان فرمودند: «نادان بخشنده برتر از آگاه بخیل است».

همیشان در حدیثی دیگر فرمودند: پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: بدرستی که جوان بخشنده‌ای که تازه سر در راه گناه نهاده باشد، نزد خداوند عزیزتر از پیرمرد عابد بخیل است ...

نیز پیامبر اکرم (ص) فرمودند: مردان بر چهار دسته‌اند: سخی، کریم، بخیل، و لثیم؛ سخی کسی است که خود بهره می‌برد و به دیگران نیز بهره می‌رساند؛ کریم کسی است که خود بهره نمی‌برد اما به دیگران بهره می‌رساند؛ بخیل کسی است که خود بهره می‌برد اما به دیگران بهره نمی‌رساند؛ و لثیم کسی است که نه خود بهره می‌برد و نه به دیگران بهره می‌رساند».

[۵۳۳] قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام): «مَنْ قَبَلَ عَطَاكَ فَقَدْ أَعَانَكَ عَلَى الْكَرَمِ»^۲؛

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۷.

امام حسین علیه السلام فرمودند: «آنکس که بخشش تو را بپذیرد، تو را بر بخشیدن یاری کرده است».

[۵۳۴] قال أمير المؤمنين عليه السلام في غرر الحكم:

الف: السَّخَاءُ خُلُقُ الْأَنْبِيَاءِ؛

ب: السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ - سبحانه! - فِي مَنْ أَحَبَّهُ وَ امْتَحَنَهُ؛

ج: أَشَجَّعَ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ؛

د: أَكْرَمُ الْأَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَ أَعْمُهَا نَفْعًا الْعَدْلُ؛

س: السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ وَ الْقَنَاعَةُ بُرْهَانُ النَّبْلِ؛

ق: السَّخَاءُ سَتْرُ الْعُيُوبِ؛

بنا بر آنچه در «غرر الحكم» آمده است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

الف: «بخشنده بودن خوی انبیاء است؛

ب: بخشندگی و شجاعت، دو خوی شریف و بزرگوارند که خداوند آندو را در کسی که

او را دوست دارد و آزمایشش کرده است، می نهد؛

ج: شجاع ترین مردم، بخشنده ترین آنان است؛

د: برترین خوی ها بخشندگی است، و فائده عدل از تمامی خوی های دیگر عام تر است؛

س: بخشندگی ثمره عقل، و قناعت دلیل شرافت است؛

ق: بخشندگی، پوشنده عیبهای است».

رذیلت بیست و دوم:

بُخل

بُخل، ملکه‌ای است که آدمی را از استفاده‌ی شایسته از آنچه که خداوند به او عطا نموده، باز می‌دارد. در اینجا، منظور از «استفاده‌ی شایسته»، استفاده در مواردی است که حضرت حق بدان راضی بوده، آن موارد شامل اسراف و تبذیر نگردد.

این ملکه، از نظر معنی برعکس سخا و بخشش می‌باشد؛ و همچون بخشش هر چند در مورد مال و ثروت مشهور شده، اما تنها مخصوص به اموال نمی‌باشد. بلکه ثروت و علاوه بر آن تمامی آنچه خداوند به انسان بخشیده است - همچون دانش، قدرت، آبرو و ... - را شامل می‌شود.

این رذیلت اخلاقی، بشدت در قرآن و حدیث مورد مذمت قرار گرفته است. به این مجموعه از آیات کتاب الهی بنگرید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ۝١﴾: «نه دست خویش از روی خست به گردن ببند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در

هر دو حال ملامت زده و حسرت خورده بنشینی»؛

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۝٢﴾: «و آنان که چون هزینه می‌کنند اسراف نمی‌کنند و خست نمی‌ورزند بلکه میان این دو، راه اعتدال را می‌گیرند»؛

۱. الإسراء، ۲۹.

۲. الفرقان، ۶۷.

«وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱: «و آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند».

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا أَنْفُسَكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»^۲: «و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده * روزی که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلوی و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید»؛

: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳: «آنان که در نعمتی که خدا به آنها عطا کرده است بخل می‌ورزند، میندارند که در بخل ورزیدن برایشان خیر است. نه، شر است. در روز قیامت آنچه را که در بخشیدنش بخل می‌ورزیدند چون طوقی به گردنشان خواهند آویخت»؛

«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»^۴: «آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل و می‌دارند و مالی را که خدا به آنها داده است پنهان می‌کنند. و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا ساخته‌ایم»؛

«وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ فَمٍ مِمَّنْ * هَمَّازٍ مَشَاءٍ * بَنِيمٍ * مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ * أُتِيمٍ * عَتَلٍ * بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ * أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * سَنَسِفُهُ

۱. الحشر، ۹.

۲. التوبة، ۳۵ - ۳۴.

۳. آل عمران، ۱۸۰.

۴. النساء، ۳۷.

عَلَى الْخُرْطُومِ^۱: «از هر فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن * عیبجویی که برای سخن‌چینی اینجا و آنجا می‌رود * بازدارنده از خیر، مستجاوز گناهکار * خشن‌مردی، ناشناخته نسب * بدان جهت که صاحب مال و فرزند است * چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: اساطیر پیشینیان است * زودا که بر بینی‌اش داغ گذاریم»؛

﴿وَأَحْضَرْتَ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ^۲﴾: «و بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد»؛
 ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ^۳﴾: «بعضی از آنها با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیبمان کند، زکات می‌دهیم و در زمره صالحان درمی‌آییم * چون خدا از فضل خود مالی نصیبشان کرد، بخل ورزیدند و به اعراض بازگشتند * و از آن پس تا روزی که همراه با آن خلف وعده با خدا و آن دروغها که می‌گفتند با او ملاقات کنند، دل‌هایشان را جای نفاق ساخت»؛

﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ * إِنْ يَسْأَلْكُمْوَهَا فَيَخِفْكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ * هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ^۴﴾: «جز این نیست که زندگی اینجهانی بازیچه و بیهودگی است. و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید خدا پاداش‌هایتان را خواهد داد، و از شما امواتان را نمی‌طلبد * اگر از شما مالی طلبد و به اصرار هم طلبد، آن گاه بخل می‌ورزید و کینه‌های نهفته‌تان را آشکار می‌سازد * آگاه باشید که شما را دعوت

۱. القلم، ۱۶ - ۱۰.

۲. النساء، ۱۲۸.

۳. التوبة، ۷۷ - ۷۵.

۴. محمد، ۳۸ - ۳۶.

می‌کنند تا در راه خدا انفاق کنید. بعضی از شما بخل می‌ورزند و هر کس که بخل ورزد، در حق خود بخل ورزیده است. زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندانید. و اگر روی برتابید، به جای شما مردمی دیگر آرد که هرگز همسان شما نباشند؛

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱: «آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند. و هر که رویگردان می‌شود، بداند که خدا بی‌نیاز و ستودنی است»؛

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ * وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ﴾^۲: «اما آن کس که بخل و بی‌نیازی ورزید * و آن بهترین را تکذیب کرد * او را برای دوزخ آماده می‌سازیم * و چون هلاکش دررسد، دارایی‌اش به حالش سود نبخشد»؛

﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾^۳: «بگو: اگر شما مالک همه خزاین پروردگار من می‌بودید، از بیم درویشی امساک پیشه می‌کردید، زیرا آدمی بخیل است»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ... الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ﴾^۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از دستاوردهای نیکوی خویش و از آنچه برایتان از زمین رویانیده‌ایم انفاق کنید ... شیطان شما را از بینوایی می‌ترساند و به کارهای زشت وا می‌دارد»؛

﴿الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۵: «مردان منافق و زنان

۱. الحديد، ۲۴.

۲. الليل، ۸ - ۱۱.

۳. الإسراء، ۱۰۰.

۴. البقرة، ۲۶۸ - ۲۶۷.

۵. التوبة، ۶۷.

منافق، همه همانند یکدیگرند. به کارهای زشت فرمان می‌دهند و از کارهای نیک جلو می‌گیرند و مشت خود را از انفاق در راه خدا می‌بندند. خدا را فراموش کرده‌اند. خدا نیز ایشان را فراموش کرده است، زیرا منافقان نافرمانانند؛

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾^۱: «پاره‌ای از عرب‌های بادیه‌نشین آنچه را که خرج می‌کنند چون غرامتی می‌پندارند و منتظرند تا به شما حوادثی برسد. حوادث بد بر خودشان باد؛
﴿وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۲: «در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید».

این چند آیه، در شمار آیاتی است که به مذمت این رذیلت اخلاقی پرداخته است؛ و پژوهشگران می‌توانند با جستجوی در قرآن کریم، به تعداد بیشتری از این آیات دست یابند. در پایان این مبحث، به شماری از روایات مربوط به این مبحث نیز اشاره خواهیم نمود. در اینجا، اضافه می‌کنیم که چون آیات قرآن کریم به تمامی نواحی مربوط به این رذیلت اخلاقی پرداخته، و به روشنی درباره این مباحث سخن داشته است، شایسته است که به بررسی این آیات پرداخته به اندازه توان خود، از آن دریای پرفیض گوهری بدست آوریم. ما حاصل تأملات خود درباره این آیات را در قالب چند نکته بیان می‌کنیم.

نکاتی قرآنی درباره بخل

۱. این آیات، نخست اشاره می‌نماید که این رذیلت بسختی در میان مردمان شائع است، و بسیاری از آنان به آن مبتلا می‌باشند: ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾^۳: «و بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد».

۱. التوبة، ۹۸.

۲. البقرة، ۱۹۵.

۳. النساء، ۱۲۸.

۲. در مرحله دوم، اشاره می‌فرماید که آن رذیلت، گاه می‌تواند انسان را به کفر مبتلا ساخته او را از اسلام دور سازد: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾: «چون خدا از فضل خود مالی نصیبشان کرد، بخل ورزیدند و به اعراض بازگشتند».

مشهور در میان مفسران چنان است که این آیه، درباره ثعلبه بن حاطب - که پیش از این به تفصیل حکایت او را بازگفتیم -، نازل شده است؛ چه او با استنکاف از پرداخت زکات، نسبت به حقوق واجب مالی خود بخل ورزید، و زکات را همچون جزیه‌ای دانست که از اهل کتاب ستانده می‌شود. حضرت حق نیز پس از این آیه اینچنین در حق او سخن راند: ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾: «و از آن پس تا روزی که همراه با آن خلف وعده با خدا و آن دروغها که می‌گفتند با او ملاقات کنند، دلپایان را جای نفاق ساخت». پیامبر اکرم ﷺ نیز چون این سخن را از او شنیدند، با حسرت بر عاقبت نافرجام او فرمودند: [۵۳۵] «يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ! يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ!»: «وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه!».

این آیات، همچون آیاتی است که درباره قارون نازل شده است؛ چه هرچند حضرت موسی ﷺ در پرداخت زکاة قارون تسهیل فرمود، اما او باز هم از پرداخت آن سر باز زد. گفته‌اند که قارون نه تنها از پرداخت زکاة سرپیچید، که بر آن شد که بانسبت دادن تهمت زنا به آن پیامبر عظیم‌الشان الهی، او را از طلب زکاة بازدارد! خداوند اما آن تهمت را از پیامبر خود برطرف، و قارون را در میان قوم رسوا فرمود: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي ... فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴾: «قارون از قوم موسی بود که بر آنها افزونی جست. و به او چنان گنج‌هایی دادیم که حمل کلیدهایش

۱. بحار الأنوار، ج ۲۲ ص ۴۰.

۲. القصص، ۸۱ - ۷۶.

بر گروهی از مردم نیرومند دشوار می نمود. آن گاه که قومش به او گفتند: سرمست مباش، زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد * گفت: آنچه به من داده شده، در خور دانش من بوده است ... پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خود یاری کردن خویش نمی توانست.

۳. در مرتبه سوم، قرآن کریم اشاره می فرماید که بخل، باعث بروز دشمنی و کینه در جان بخیلان می شود؛ تا آنجا که آنان به دشمنی با خداوند متان نیز می پردازند! به این چند آیه بنگرید:

﴿وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾^۱: «و آن کینه که در دل دارند بیشتر است»؛

﴿وَيُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ﴾^۲: «و کینه های نهفته تان را آشکار می سازد»؛

﴿وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرُ﴾^۳: «و منتظرند تا به شما حوادثی برسد»

۴. آنگاه اشاره می فرماید که بخل، گوئی دست انسان را می بندد و او را از انجام مخارج واجبش نیز باز می دارد. این رذیلت اندک اندک در نفس انسان مستحکم می شود، تا آنگاه که او را از پرداخت مخارج خود، خانواده، و نزدیکانش نیز محروم می سازد. تلخ تر آنکه چون این رذیلت در جان آدمی نشست، چنان او را در چنگال خود می گیرد، که هرچند از ثروت کافی برخوردار باشد، اما از پرداخت مخارج خانواده نیازمند خود نیز ابا می کند؛ تاریخ حرکات بسیاری از این بخیلان را به عنوان عبرت برای ما باز نموده است:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾^۴: «نه دست خویش از روی خست به گردن ببند».

۵. در مرتبه پنجم، اشاره می فرماید که بخیلان هرگز به رستگاری نخواهند رسید.

۱. ال عمران ۱۱۸.

۲- محمد ۳۷.

۳- توبه ۹۸.

۴- الاسراء ۲۹.

قرآن کریم این مطلب را مکرراً گوشزد فرموده است:

﴿وَمَنْ يُوَقَّ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱: «و آنان که از حرص نفس خویش در امان مانده‌اند رستگارند».

۶. آنگاه می‌افزاید که بخیل نه تنها خود بخل می‌ورزد، که دیگران را نیز به بخل‌ورزی دعوت می‌نماید؛ از اینرو در شمار آمران به منکر و ناهیان از معروف قرار می‌گیرد!:

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ﴾^۲: «آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند».

۷. زان پس، بیان می‌فرماید که بخیل از زندگی سختی بهره‌مند است؛ او در دنیا به سختی گذران می‌نماید، تا به آخرت وارد شود که بر او سخت‌تر از دنیا خواهد بود:

﴿فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْیَسْرِ﴾^۳: «پس برای بهشت آماده‌اش می‌کنیم».

۸. قرآن کریم، بخیل را منافق خوانده است؛ چه بخل او را به نفاق نیز رهنمون می‌شود:

﴿الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ﴾^۴: «مردان منافق و زنان منافق، همه همانند یکدیگرند. به کارهای زشت فرمان می‌دهند و از کارهای نیک جلو می‌گیرند و مشت خود را از انفاق در راه خدا می‌بندند».

۹. بخیل پیوسته از فقر در هراس است، و از تهی بودن دست خود هراسناک؛ این ترس او را به انجام گناهان وامی‌دارد، تا آنجا که دست به انجام گناهان کبیره می‌برد:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾^۵: «شیطان شما را از بینوایی می‌ترساند و به کارهای زشت وامی‌دارد»؛

۱- التغابن ۱۶.

۲- الحديد ۲۴.

۳- الليل ۷.

۴- التوبة ۶۸.

۵- البقرة ۲۶۸.

﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾^۱: «بگو: اگر شما مالک همه خزاین پروردگار من می بودید، از بیم درویشی امساک پیشه می کردید».

۱۰. بخیل نه تنها خود را از دنیا باز می دارد، که خویشان را از بهشت نیز محروم می سازد؛ چراکه او بواسطه مال دوستی خود با دست خود ثروتش را از بین می برد، از اینرو نه در دنیا به استفاده از آن می پردازد، و نه در آخرت از آن بهره مند می گردد: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ﴾^۲: «خداوند ربا را ناچیز می گرداند و صدقات را افزونی می دهد». بخل نیز همچون ربا، ثروت انسان را نابود و او را از آن محروم می سازد: ﴿وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ﴾^۳: «و هر کس که بخل ورزد، در حق خود بخل ورزیده است».

۱۱. بخیل ثروت خود را مخفی می کند و از شهره شدن به آن در میان مردمان خودداری می کند، تا مبادا نیازمندان دستی به سوی او دراز کنند، و او به کمک آنان بشتابد: ﴿وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۴: «و مالی را که خدا به آنها داده است پنهان می کنند».

۱۲. در مرتبه دوازدهم، قرآن کریم نشان می دهد که بخیلان در قیامت رسوا شده بی آبرو می گردند؛ چه چون بخیل به قیامت وارد شود، بخل همچون بندی برگردن او بسته شده او را به سوی جهنم می برد؛ گنج دوستی او اکنون ماری است که چون طناب، او را به سوی غضب الهی راهنمائی می کند!:

﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۵: «چون طوقی به گردنشان خواهند آویخت»؛
 ﴿يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾^۶: «روزی

۱- الاسراء ۱۰۰.

۲. البقرة، ۲۷۶.

۳- محمد ۳۸.

۴- النساء ۳۷.

۵- ال عمران ۱۸۰.

۶- التوبة ۳۵.

که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلوی و پشتشان را با آن داغ کنند»

* * *

گذشته از این نکات که از قرآن کریم استفاده می‌شود، از روایات ائمه هدی (علیهم‌السلام) نیز می‌توان در این زمینه نکاتی را بهره برد. ما در اینجا به شماری از این نکات اشاره می‌کنیم.

نکاتی روائی درباره بخل

۱. بخیل ثروت خود را در راهی به کار می‌برد، که خداوند بدان راضی نیست:

[۵۳۶] عن الباقر (علیه السلام): «ما من عبد يمتنع من معونة أخيه المسلم والسعي له في حاجته قضيت أو لم تقض إلا ابتلي بالسعي في حاجة فيما يأثم عليه ولا يؤجر، و ما من عبد يبخل بنفقة ينفقها فيما يرضى الله إلا ابتلي بأن ينفق أضعافها فيما أسخط الله»؛^۱

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «هیچ بنده‌ای نیست که از کمک به برادر مسلمان خود و تلاش در راه حاجت او دست‌کشد - خواه آن حاجت برآورده شود، یا نشود -، مگر آنکه خداوند او را به تلاش در نیازی مبتلا می‌سازد، که در شمار گناهان بوده و آجری بر آن مترتب نشود؛ و هیچ بنده‌ای نیست که بر مخارجی که خداوند بدان راضی است بخل ورزد، مگر آنکه بدان مبتلا می‌شود که چندین برابر آن را در راهی که خداوند را به غضب درمی‌آورد، هزینه نماید».

۲. بخل هرگز با ایمان جمع نمی‌شود، چه بخیل مؤمن نیست و مؤمن بخیل نخواهد بود:

[۵۳۷] عن الباقر (علیه السلام) عن أبيه قال: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ما محق الإيمان محق الشح شيء. ثم قال: إن لهذا الشح ديباً كذيب النمل و شعباً كشعب الشوك»؛^۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «ایمان را هیچ چیزی همچون بخل نابود نمی‌سازد. پس از آن

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۱۷۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۱.

فرمودند: بخل را ردّ پائی همچون ردّ پای مورچه، و فروعاتی همچون فروع شرک است.»

۳. خداوند جوان گناهکار اما بخشنده را، بیشتر از عابد بخیل دوست می‌دارد:

[۵۳۸] عَنْ الصَّادِقِ (ع) : «شَابُّ سَخِيٍّ مُرْهَقٌ فِي الذُّنُوبِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - مِنْ شَيْخِ

عَابِدٍ بَخِيلٍ»^۱؛

امام صادق (ع) می‌فرماید: «جوان بخشنده‌ای که تازه سر در راه گناه نهاده باشد، نزد خداوند عزیزتر از پیرمرد عابد بخیل است.»

۴. بخشنندگان به خداوند، مردم و بهشت سخت نزدیکند، و بخیلان از این هر سه بدور

می‌باشند:

[۵۳۹] عَنْ الباقرِ (ع) عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) : «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ وَ قَرِيبٌ مِنَ

الْجَنَّةِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ وَ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ»^۲؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «انسان بخشنده به خداوند و مردم و بهشت نزدیک است، و

انسان بخیل از خداوند و مردم دور و به جهنم نزدیک می‌باشد.»

* * *

این رذیلت اخلاقی را نیز مراتبی چند است، همانگونه که بخشنده‌گی را نیز مراتبی

است. مراتب این دو فضیلت و رذیلت متضاد، همگون بوده در مقابل یکدیگر قرار دارند؛

در اینجا به اختصار به این مراتب اشاره می‌کنیم.

مراتب بخل

۱. مرتبه نخست

مرتبه شدید این رذیلت، آنست که آدمی از پرداخت حقوق شرعی واجب خود - همچون

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۸.

زکاة، خمس و مخارج لازم دیگر - دست کشد. از این روست که بدفعات در روایات سخن از آن آمده است، که بخیل کامل کسی است که از پرداخت آنچه خداوند بر او واجب فرموده است، بازماند:

[۵۴۰] عَنْ الْكَاطِمِ (ع) قَالَ: «الْبَخِيلُ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ»؛

امام کاظم (ع) می فرمایند: «بخیل کامل، کسی است که نسبت به آنچه خداوند بر او واجب فرموده بخل ورزد».

۲. مرتبه دوم

مرتبه میانه این رذیلت اخلاقی، ترک مخارج مستحبی، میهمانیهای مستحبی، و هزینه های عادی غیر واجب است. هر چند انجام ندادن این امور حرام شمرده نمی شود، اما همه سخن در آن است که این مرتبه سرانجام صاحب خود را به مراتب پست تر رهنمون شده، او را به محرمات الهی گرفتار می سازد.

گذشته از این، خود این مرتبه نیز نزد خداوند مبعوض بوده، آدمی را از درگاه او دور می سازد؛ چه - همانگونه که پیش از این اشاره کردیم -، بخل همه رذائل اخلاقی را در خود داشته آدمی را اندک اندک به یکایک آنها الوده می سازد.

۳. مرتبه ضعیف

مرتبه ضعیف آن نیز، ترک ایثار می باشد. ایثار بمعنای آنست که آدمی دیگران را بر آنچه در دست دارد، مقدم بر خویشتن نماید. ایثار کیمیائی است که در میان انسانها به سختی یافته می شود؛ از همین روست که آدمی آن را عزیز داشته عقل نیز در مواردی بر نیکوئی آن تأکید می نماید.

مردی که به هنگام فقر همسر خویش را در برآوردن حوائج مادی بر خود مقدم می‌دارد، به عملی مستحب دست زده، که عقل و شرع آن را تحسین می‌کند؛ و آنکس که به هنگام وجوب جهاد و حمله دشمنان بر مسلمین، به میدان جهاد می‌شتابد و جان خویش را برای حفظ اسلام برکف می‌نهد، به عملی واجب روی آورده که عقل و شرع آن را واجب می‌دانند.

* * *

این رذیلت را با در نظر آوردن اموری دیگر، می‌توان به مراتبی دیگر نیز تقسیم نمود. این مراتب از نظر قبیح یکسان نبوده از حالاتی چند برخوردار است. مادر اینجا به برخی از این مراتب اشاره می‌نمائیم.

مراتبی دیگر از رذیلت اخلاقی بخل

۱. بخل در مال خویش، در این شمار است. بخیلان، مال خویش را نه در راه خدا، نه برای دوستان و آشنایان، و نه حتی برای خانواده خویشان نیز خرج نمی‌کنند. طرفه آنکه برخی از اینان، حتی خویشان را نیز از سفره ثروت خود بی‌بهره می‌نهند و حد واجب انفاقات مالی درباره خود را نیز رعایت نمی‌نمایند!

۲. مرتبه دیگر بخل، بخل به نسبت به اموال دیگران است. اینگونه بخیلان، مردمان را نیز به بخل سفارش می‌کنند؛ بنا براین، همانگونه که نسبت به مالی که خداوند در دست او نهاده بخل می‌ورزند، نسبت به مالی که او - جلّ و علا! - به دیگران بخشیده است نیز، بخل می‌برند. اینان نه به نیکوکاری خود راضی می‌شوند، و نه به نیکوکاری دیگران! ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ﴾^۱: «آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند».

۱. الحديد، ۲۴.

کلمه «شُح»، اشاره به همین مرتبه دارد، که به سختی نیز در میان مردمان شایع است. ۳. مرتبه سوّم، آنست که بخیل از آنکه دیگری دارائی خود را برای خود خرج کند نیز ناراحت شده، بر آن بخل می‌ورزد. او چون کسی را ببند که برای خود و خانواده‌اش هزینه‌ای صرف می‌نماید، ناراحت شده قلبش به اندوه فرو می‌رود، او را از این کار باز می‌دارد و به سخت‌گیری در مصارف زندگی امر می‌نماید. اینان را در اصطلاح «لئیم / پست» می‌خوانند.

بر این اساس، می‌توان گفت که «بخیل»، «شحیح» و «لئیم»، سه لفظی هستند که بر یک معنا دلالت می‌نمایند، اما مراتب مختلف آن را نشان می‌دهند:

مرتبه ضعیف این رذیلت اخلاقی را «بخل»؛

مرتبه میانه آن را «شُح»؛

و مرتبه شدید آن را «لُوم» می‌خوانند.

همانگونه که «سخاء»، «جود» و «کرم» نیز از حالتی اینگونه برخوردارند؛ و آنچه این سه را از یکدیگر متمایز می‌سازد، شدّت و ضعف آنهاست؛

چه «سخی» کسی است که بخشش داده‌های الهی را نیکو می‌شمارد؛

«جواد» اما کسی است که از ثروت خود دیگران را نیز بهره‌مند می‌سازد، و دیگران را

نیز به آن فرامی‌خواند؛

و «کریم» کسی است که از ثروت خود دیگران را بهره‌مند ساخته، همواره طالب ثروتمندی آنان است. او آنچه را برای خود شایسته می‌داند، برای دیگران نیز شایسته می‌شمارد؛ و هرآنچه را برای خود ناروا می‌داند، برای آنان نیز ناروا می‌شمارد. بنا بر این، «بخیل» ضدّ «سخی»؛ «شحیح» ضدّ «جواد»؛ و «لئیم» ضدّ «کریم» خواهد بود.

در پایان این بخش، بایسته است که به نکته‌ای بس مهم اشاره نمائیم، تادامی از دامهای شیطان در مسیر حیات برخی از شیعیان بازنموده شود.

آن نکته نیز آنست که برخی از مردمان، بر پرداخت حقوق واجب مالی خود - همچون خمس و زکات - بخل می‌ورزند، اما در پرداخت هزینه‌های استجابی - همچون برپائی مجالس روضهٔ سید شهداء الأولین و الآخرين حضرت أباعبدالله الحسین (علیه السلام) - کریم بوده سخت گرمیوئی می‌نمایند. اینان در حالی که حق حضرت حق را نپرداخته‌اند، به تهیهٔ جهیزیه برای دختران مستمند می‌پردازند، و سرپناهی برای نیازمندان تهیه می‌کنند!.

روش اینان، بدون تردید فروافتادن در دام شیطان و توری است که او برای ایشان پهن نموده؛ چه اگر واجب انسان ترک شد، مستحبات او را هیچ قیمتی نیست؛ و اگر غضب الهی بر کسی استقرار یافت، اینگونه از مستحبات نمی‌تواند او را از حیطة غضب او - جل و علا! - خارج سازد!

حضرت حق خود در این رابطه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه‌های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید».

بر این اساس، می‌توان گفت که بخیل‌ترین بخیلان، کسی است که حقوق واجب مالی خویش را ترک کند؛ و نادانسته به شرک خفی دچار شده به انجام مستحبات بپردازد.

چند روایت

در باره بخل

[۵۴۱] عَنْ الصَّادِقِ (ع) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْلُ النَّاسِ رَاغَةً الْبَخِيلُ، وَأَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۱؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «بخیل در میان همه مردمان از کمترین راحتی برخوردار است؛ و بخیلترین مردمان، کسی است که نسبت به آنچه که خداوند بر او واجب فرموده بخل ورزد».

[۵۴۲] قَالَ الصَّادِقُ (ع): «عَجِبْتُ لِمَنْ يَبْخُلُ بِالدُّنْيَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ عَلَيْهِ أَوْ يَبْخُلُ بِهَا وَهِيَ مُدْبِرَةٌ عَنْهُ، فَلَا انْفَاقَ مَعَ الْإِقْبَالِ يَضُرُّهُ، وَ لَا إِمْسَاكُ مَعَ الْإِدْبَارِ يَنْفَعُهُ»^۲؛

امام صادق (ع) فرمودند: «تعجب می‌کنم از کسی که در حالتی که دنیا به او رو کرده، نسبت به آن بخل می‌ورزد؛ و یا در حالتی که به او پشت کرده، نسبت به آن بخل می‌ورزد؛ چه نه انفاق و خرج کردن در حالت روی کردن دنیا به او ضرر می‌رساند، و نه امساک و خرج نکردن در حالت پشت کردن دنیا نفعی می‌رساند».

[۵۴۳] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ، وَ هَلَاكُ آخِرِهَا بِالشُّحِّ وَ الْأَمَلِ»^۳؛
پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «ابتدای این امت بواسطه زهد و یقین به صلاح می‌رسد، و انتهای آن بواسطه بخل و آرزوورزی به هلاکت می‌رسد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۰.

[۵۴۴] في خبر مناهي النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْمَنَّانِ وَ الْبَخِيلِ وَ الْقَتَاتِ»^۱؛

در خبری که آنچه پیامبر اکرم ﷺ از آن نهی فرمودند را بیان می‌کند، آمده است: «خداوند متعال می‌فرماید: بهشت را بر مَنّت‌گذار و بخیل و سخن‌چین حرام کردم».

[۵۴۵] عَنْ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَطُوفُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى الصَّبَاحِ، وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! مَا سَمِعْتُكَ تَدْعُو بِغَيْرِ هَذَا الدُّعَاءِ، قَالَ: وَ أَيْ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شَحِّ النَّفْسِ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲؛

فضل بن ابی‌قره گوید: امام صادق ﷺ را دیدم که از ابتدای شب تا صبحگاهان طواف می‌فرمود، و می‌گفت: «بار خدایا! مرا از بخل نفس خودم محافظت فرما! فضل گوید: به امام عرض کردم: فدایت شوم! نشنیدم که جز از این دعای دیگری داشته باشید! آنحضرت فرمودند: چه چیزی سخت‌تر و بدتر از بخل است، که درباره آن دعا کنیم؟ حضرت حق می‌فرماید: «و آنان که از حرص نفس خویش در امان مانده‌اند رستگارند».

[۵۴۶] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَصَلْتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُسْلِمٍ: الْبَخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «دو خوی هستند که در هیچ مسلمانی جمع نمی‌شوند: بخل، و بدخلقی».

[۵۴۷] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: الْمُوبِقَاتُ ثَلَاثُ: شُحُّ مَطَاعٍ، وَ هَوَى مُتَّبِعٌ، وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ»^۴؛

امام باقر ﷺ فرمودند: «سه چیز است که موجب بدبختی انسان می‌شود: بخلی که

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۱.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۲.

اطاعت شود، هوای نفسی که تبعیت شود، و آنکه انسان به خود خوشنود بُود». [۵۴۸] عن أبي عبد الله عن أبيه عليه السلام قال: لا يؤمن رجل فيه الشُّحُّ والحَسَدُ والجُبْنُ ولا يكونُ المؤمنُ جَبَانًا ولا حَرِيصًا ولا شَحِيحًا^۱؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: «ایمان نیاورده است آنکه در او بخل و حسد و ترس باشد، و مؤمن ترسو و حریص و بخیل نمی‌باشد».

[۵۴۹] عن جعفر بن محمد عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَالبُّخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ بَخِيلًا تَعَلَّقَ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى النَّارِ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بخشش درختی از درختان بهشت است، که شاخه‌هایی آویزان در دنیا دارد؛ از اینرو هر کس که بخشنده باشد به یکی از این شاخه‌ها چنگ زده، و آن شاخه او را به بهشت رهنمون می‌شود. و بخل نیز درختی از درختان جهنم است که شاخه‌هایی آویزان در دنیا دارد، از اینرو هر کس که بخیل باشد به یکی از این شاخه‌ها چنگ زده و آن شاخه او را به جهنم می‌کشد».

[۵۵۰] عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَ الشُّحَّ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ أَمَرَهُمْ بِالْكَذِبِ فَكَذَّبُوا، وَ أَمَرَهُمْ بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا، وَ أَمَرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَّعُوا»^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«از بخل برحذر باشید، چرا که آنان که پیش از شما بودند، بواسطه بخل به هلاکت رسیدند؛ چه بخل آنانرا به دروغ گفتن امر کرد و آنان دروغ گفتند، آنان را به ظلم امر کرد و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۳۵۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۳.

آنان به ظلم پرداختند، آنان را به قطع ارتباط با دیگران امر کرد و آنان ارتباط خود با دیگران را قطع کردند».

[۵۵۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «الْبَخِيلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ»^۱؛
امام صادق عليه السلام فرمودند: «بخیل کامل کسی است که نسبت به سلام کردن به دیگران، بخل ورزد».

[۵۵۲] عن عبد الله بن علي بن الحسين عن أبيه عن جده عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذُكِرْتُ عَنْدهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ»^۲؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بخیل واقعی، کسی است که نام من نزد او برده شود، اما او بر من صلوات نفرستد».

[۵۵۳] قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الثَّالثِ عليه السلام: «الْحَسَدُ مَا حَقَّ الْحَسَنَاتِ ... وَالْبَخْلُ أَذْمُ الْأَخْلَاقِ، وَالطَّمْعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ»^۳؛

امام رضا عليه السلام فرمودند: «حسد نیکی‌ها را از بین می‌برد ... و بخل بدترین خوی‌ها، و طمع خوئی بد و زشت است».

[۵۵۴] قَالَ الرُّضَا عليه السلام: «... وَ الْبَخْلُ يُمَزَّقُ الْعِرْضُ»^۴؛

امام رضا عليه السلام فرمودند: «... بخل، آبرو را می‌درد».

[۵۵۵] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «... النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ»^۵؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «نگاه کردن به بخیل، قلب را سخت و همچون سنگ می‌سازد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۰۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹ ص ۱۹۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۳۵۷.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۵ ص ۵۳.

[۵۵۶] قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ أَعْجَزَ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ مِنَ الدُّعَاءِ، وَإِنَّ أَبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عاجزترین مردم، کسی است که از دعاء کردن عاجز باشد، و بخیلترین آنان کسی است که نسبت به سلام کردن بخل ورزد».

[۵۵۷] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي غُرْرِ الْحِكْمِ:

«الْبَخِيلُ خَازِنٌ لَوَرَثَتِهِ؛

الْبَخِيلُ يَبْخُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالسَّيْرِ، وَ يَسْمَحُ لَوَارِثَتِهِ بِكُلِّهَا؛

الْبَخِيلُ يَسْمَحُ مِنْ عَرَضِهِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَمْسَكَ مِنْ عَرَضِهِ؛

لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ»؛

بنا بر آنچه در غرر الحکم آمده است، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

«بخیل، جمع‌کننده ثروت برای وارثان خود است؛

بخیل، نسبت به خود از اندکی از مال هم بخل می‌ورزد، و تمامی آن را به وارث خود

می‌بخشد؛

بخیل بیشتر از آبرویی که از خود حفظ می‌کند، آن را می‌بخشد و از دست می‌دهد»

بخیل را هیچ دوستی نیست».

[۵۵۸] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «يَا بُنَيَّ ... وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يُقْعِدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا

تَكُونُ إِلَيْهِ»^۲؛

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «فرزند عزیزم! ... از دوستی با انسان بخیل برحذر

باش، چرا که او تو را از آنچه که بیش از هرچیز دیگری بدان احتیاج داری، محروم

می‌سازد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳ ص ۴.

۲. نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۳۸.

[۵۵۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «... وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُّكَ الْفَقْرَ»^۱؛

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: «هیچگاه در مشورت خود، انسان بخیل را وارد نسا؛ که تو را از بخشش باز می‌دارد و از فقر می‌ترساند».

۱. نهج البلاغة، صبحی صالح، کتاب ۵۳.

فصل بیستم

فضیلت بیست و یکم: خیرخواهی

رذیلت بیست و دوم: حسد

فضیلت بیست و یکم:

خیرخواهی

«خیرخواهی» عبارت از آنست، که آدمی بگونهٔ ملکه، برای دیگران خیر و نعمت را آرزو کند. از اینرو نیک خواهان بدین آرزویند که دیگران همواره از نعمت بهره‌مند شوند، همانگونه که اگر خود آن را بدست ندارند، در پی تحصیل آن برای خویشان خواهند بود. از اینرو خیرخواهی دلیل ایمان و بلکه دلیل انسانیت انسان است.

در روایات بسیاری که به حدّ تواتر نزدیک شده است، ائمهٔ هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند: [۵۶۰] «هَلْ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟»^۱: «آیا ایمان چیزی غیر از دوستی و دشمنی است؟»؛ و فرموده‌اند: [۵۶۱] «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲ «هرکس که هرروزه به امور مسلمین اهتمام نرزد، خود مسلمان نیست».

پرداختن به امور مسلمین و اهتمام به آن، از شاخه‌های نیکخواهی برای آنان است؛ و پرواضح است که این نیکخواهی تا به حدّ ملکه درنیاید، نمی‌تواند از موضوعات دانش اخلاق بحساب آید. اشعار معروف شیخ سعدی نیز اشاره به همین مطلب دارد:

بنی آدم اعضاء یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۳.

نیکخواهی برای دیگران، ویژه مسلمانان نیز نیست؛ بلکه - همانگونه که در اشعار سعدی گذشت -، تمامی افراد بشر را در بر می‌گیرد. آری! مسلمانان، هم در مقام نیکخواهی، و هم در مقام آنکه مورد طلب خیر واقع شوند، از دیگران شایسته‌تر بوده باید خود به خیرخواهی پردازند و برای آنان نیز خیر طلبیده شود؛ وگرنه آنچه از این ملکه والا قدر حاصل شود، سراسر نیکی است و در آن تفاوتی میان مسلمان و غیر مسلمان نخواهد بود. گذشته از آن، حتی تفاوتی میان انسان و حیوان نیز نخواهد بود. به این دو آیه شریفه بنگرید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۱: «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد * جز این نیست که خدا از دوستی ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خود بیرون‌تان رانده‌اند یا در بیرون‌راندنتان همدستی کرده‌اند شما را باز دارد. و هر که با آنها دوستی ورزد از ستمکاران خواهد بود».

روشن است که خداوند متعال با بیان شریف: ﴿أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ مؤمنان را نخست به نیکی با کفار فرامی‌خواند؛ و زان پس اشاره می‌نماید که نیکی به محاربین، در حقیقت در شمار نیکی نیست، چه آنچه عنوان عام «بر/نیکی» بر آن صادق آید، از نظر عقل و شرع پسندیده خواهد بود؛ در حالی که جهاد با کافران و نابود ساختن محاربان نیز، در شمار بر قرار خواهد گرفت؛

هرچند دیگر آیات قرآنی، بوضوح نشان از آن دارد که کشتار محاربین در شمار اَطاف مخفی حضرت حق است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾^۱: «با آنها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین تنها دین خدا شود»؛

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾^۲: «و هم چنان که مشرکان همگی به جنگ شما برخاستند، همگی به جنگ ایشان برخیزید»؛

﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾^۳: «، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه‌داشتن نیست».

بلکه از همین کتاب آسمانی دریافته می‌شود، که سِرِّ حکم به جهاد با کافران، آنست که جامعه اسلامی و حیات آن از سوی آنان در خطر بوده؛ بنا بر این تنها راه ادامه حیات آن، همین جهاد می‌باشد:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۴: «ای خردمندان، شما را در قصاص کردن زندگی است».

با این وجود، در خود جامعه اسلامی، اولیاء مقتول را سفارش فرموده است که عفو را پیشه خود ساخته از جنایتکار درگذرند:

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۵: «جزای هر بدی بدی است همانند آن. پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست، زیرا او ستمکاران را دوست ندارد».

برخی از اهل دل، این آیه را اینچنین تفسیر کرده‌اند که: مقابله با جنایت بصورت

۱. البقرة، ۱۹۳.

۲. التوبة، ۳۶.

۳. التوبة، ۱۲.

۴. البقرة، ۱۷۹.

۵. السورى، ۴۰.

قصاص، خود عملی ناپسند است، حال آنکه مؤمن هیچگاه عملی اینگونه انجام نمی‌دهد، بلکه جنایتکار را با عفو خود به مسیر صحیح هدایت می‌نماید.

* * *

انواع خیرخواهی

خیرخواهی را اقسامی چند است؛ چه برخی از اقسام آن، به قلب آدمی، و برخی دیگر به اعضاء بدن او مربوط خواهد بود؛

و بنابر تعبیری که ما در این کتاب تأسیس کردیم، برخی از اقسام آن در شمار «اخلاق»، و برخی دیگر در شمار «اخلاقیات» قرار می‌گیرد؛

و به تعبیر سوّم، برخی در شمار «فضائل» است، و برخی دیگر در شمار «اعمال صالح». بخش نخست که مربوط به قلب / اخلاق / فضائل است، آنست که آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران نیز پسندی؛ و آنچه برای خود نمی‌پسندی، در حقّ آنان نیز روانداری.

روایات بسیاری در این زمینه بدست است، که در شماری از آنها این فضیلت را در شمار علائم ایمان آورده‌اند. در این زمینه، جناب کلینی رحمته‌الله در کتاب شریف کافی، هرچند روایات متعدّدی را در ابواب گوناگون بصورت متفرّقه ذکر فرموده است، امّا در بابی ویژه همین مطلب، شانزده روایت بصورت پیاپی نقل می‌نماید. در اینجا از آن مجموعه، تنها به دو حدیث اشاره می‌نمائیم:

[۵۶۲] سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ، أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟!» ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾^۱؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۵.

«از امام صادق (ع) درباره دوستی و دشمنی پرسیدم، که آیا در شمار اجزاء ایمان است؟ آنحضرت پاسخ فرمودند: «آیا ایمان چیزی غیر از دوستی و دشمنی است؟ آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: «ولی خدا ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دلتان بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان مکروه گردانید. اینان خود راه یافتگانند».

[۵۶۳] عن أبي عبد الله (ع): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَقَالَ بَعْضُهُم: الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُم: الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُم: الصَّيَامُ، وَقَالَ بَعْضُهُم: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُم: الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالبُغْضُ فِي اللَّهِ وَتَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛^۱

«پیامبر اکرم (ص) به اصحابشان فرمودند: کدامیک از پایه‌های ایمان محکم‌تر است؟ برخی از آنان گفتند: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند، و برخی گفتند: نماز، و برخی گفتند: زکوة، و برخی گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره، و برخی گفتند: جهاد. آنگاه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هریک از آنچه که شما مطرح کردید را ارزشی است، اما آنچه من سؤال کردم اینها نیست؛ محکم‌ترین پایه‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست؛ و دوست داشتنِ دوستانِ خدا و دشمن داشتنِ دشمنانِ خدا».

قسمت دوم نیز - که نه به قلب، که به اعضاء و جوارح بدن انسان مربوط می‌باشد -، بسیار است. دفاع از خود، مال، آبرو و خاندان خود، و پرداختن به امور خانواده، شادمان کردن آنان و برآوردن نیازهایشان، تلاش در رفع مشکلات آنان از هر طریق شرعی ممکن، و پرداختن به آموزشهای لازم برای آنان، در این شمار است؛ بلکه می‌توان گفت که این موارد، مهمترین موارد اعمال صالح می‌باشد. شیخ کلینی (ع) در این زمینه بیش از پانصد روایت نقل فرموده است. ما هرچند در پایان این بخش شماری از آن روایات را نقل

خواهیم کرد، اما در اینجا نیز تنها به یکی از آن روایات - که برجسته‌ترین این امور را گوشزد می‌فرماید -، اشاره می‌نمائیم:

[۵۶۴] عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قُلْتُ لَهُ: مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ؟ قَالَ: سَبْعُ حَقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ، إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ، قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا هِيَ؟ فَقَالَ: يَا مُعَلَّى! إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ، أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَلا تَحْفَظَ وَتَعْلَمَ وَلا تَعْمَلَ!

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ!

قَالَ: أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ، وَالحَقُّ الثَّانِي أَنْ تُجَنَّبَ سَخَطَهُ وَتَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَتُطِيعَ أَمْرَهُ، وَالحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَمالِكَ وَلسَانِكَ وَيَدِكَ وَرِجْلِكَ، وَالحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَدَلِيلَهُ وَمِرَاتَهُ، وَالحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَيَجُوعَ وَلَا تَرَوْى وَيَطْمَأُ وَلَا تَلْبَسَ وَيَعْرِى، وَالحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَلَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَيَصْنَعَ طَعَامَهُ وَيُمَهِّدَ فِرَاشَهُ، وَالحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبَرِّقَ قَسَمَهُ وَتُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَتُعَوِّدَ مَرِيضَهُ وَتَشْهَدَ جِنَازَتَهُ وَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا، وَلا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا، وَلَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلا يَتَكَ بِوَلايَتِهِ وَوَلايَتُهُ بِوَلايَتِكَ^۱؛

معلى بن خنيس گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: برای او هفت حق واجب است که همه آنها بر عهده برادرش واجب است، و اگر برخی از آنها را تباه و ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگی) ندارد.

عرض کردم: قربانت گردم! آنها چیست؟ فرمود: ای معلى! من بر تو نگرانم و می‌ترسم این حقوق را ضایع‌گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل‌نمائی؛ عرض کردم: نیروئی جز از خدا نیست!.

فرمود: آسانترین آن حقوق اینست که آنچه برای خود دوست داری برای او هم دوست داشته باشی، و آنچه برای خود نپسندی بر او نیز نپسندی؛
و حقّ دوّم آنکه از آنچه او را ناخرسند دارد دوری کنی، و خوشنودی او را پیروی نموده
فرمانش بری؛

و حقّ سوّم آنکه با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی؛
و حقّ چهارم آنکه چشم و راهنما و آئینه او باشی؛
و حقّ پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه، یا سیرآب باشی و او تشنه، یا پوشیده باشی و
او برهنه؛

و حقّ ششم آنکه اگر تو خدمتگزار داری و برادرت ندارد، واجب است خدمتگزارت
را بفرستی که جامه‌هایش را بشوید، و غذایش را درست کند، و بسترش را مرتّب نماید؛
و حقّ هفتم آنکه سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری، و در بیماریش از او
عیادت کنی و بر جنازه‌اش حاضر شوی، و چون بدانی حاجتی دارد در انجام آن سبقت‌گیری
و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد، بلکه خودت پیشدستی کنی.

چون چنین کردی، دوستی خود را بدوستی او پیوسته‌ئی، و دوستی او را بدوستی خود
پیوند داده‌ای».

آنچه در این موارد قلب آدمی اندکی بدان آرام می‌گیرد، آنست که مسلمانان این حقوق
را از یکدیگر اسقاط کرده‌اند؛ چه هیچیک از آنان حقّ برادر خود را بدینگونه به جای
نمی‌آورد. از اینرو شاید بتوان گفت که حقوق آنان در مقابل هم، از پیش ساقط شده است؛
ورنه وای بر ما و بر جامعه اسلامی، که می‌باید در پیشگاه خداوند پاسخگوی خود و عمل
خود باشیم!.



گذشته از این، می‌توان «خیرخواهی» را، باعتبار آنچه در آن فعل مورد توجّه قرار

می‌گیرد، به اقسامی چند تقسیم نمود. این اقسام از ارزشهای متفاوتی برخوردار بوده، یکسان نمی‌باشند. در این میان، نصیحت نمودن و از ناشایست بازداشتن، از ارزشی بسیار والا برخوردار است؛ بگونه‌ای که می‌توان خیرخواهی را در برخی موارد، مساوی با نصیحت کردن و اندرز دادن دانست.

در اینجا، به برخی از این اقسام - که در شمار انواع گوناگون نصیحت کردن است -، اشاره می‌کنیم.

انواع نصیحت کردن

۱. نصیحت نسبت به پیشوایان مسلمین

این امر، به اینگونه در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به توضیح گرفته شده است:

[۵۶۵] «...أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَاتِجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَاتَعْلَمُوا، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ»^۱: «ای مردم! مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است: اما حق شما بر من، نصیحت کردن شماست و و رسانیدن تمامی حقتان به شما، و یاد دادن و آموزش تا نادان نمانید، و تربیت نمودن شما تا بیاموزید؛ و اما حقی که من بر شما دارم باقی ماندن بر بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخوانم و اطاعت و پیروی از آنچه به شما امر کنم».

۲. نصیحت نسبت به نزدیکان

در این نوع از اندرز دادن، می‌باید رعایت نزدیکی و دوری افراد را نمود؛ چه آنچه بر

۱. نهج البلاغة، آخر خطبة ۳۴.

انسان واجب است، آنست که نخست نزدیکترین افراد به خود را به نصیحت گیرد، و آنگاه به دیگر افراد بپردازد.

نیز این نوع از نصیحت کردن، مقدم بر دیگر انواع آن است. به این آیات الهی بنگرید:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱: «خویشاوندان نزدیکت را بترسان»؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود

و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگها هستند نگه دارید»؛

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ

كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ

الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾^۳: «پروردگارت مقرر داشت که جز او را

نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه تا تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو

سالخورده شوند، آنان را میازار و به درشتی خطاب مکن و با آنان به اکرام سخن بگوی *

و در برابرشان از روی مهربانی سر تواضع فرود آور و بگو: ای پروردگار من، هم چنان

که مرا در خردی پرورش دادند، بر آنها رحمت آور»؛

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ *

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^۴: «آنان که آنچه را

خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می‌دهند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی

بازخواست خداوند بیمناکند * بهشتهای جاویدان آنها و هر که نیکوکار بوده است، از

پدران و همسران و فرزندان، بدان داخل شوند».

۱. الشعراء، ۲۱۴.

۲. التحريم، ۶.

۳. الإسراء، ۲۴ - ۲۳.

۴. الزَّعَد، ۲۳ - ۲۱.

۳. نصیحت به همسایگان

در این نوع از نصیحت و خیرخواهی نیز، رعایت نزدیکی همسایگان و تقدّم آنان بر همسایگان دورتر، لازم است. به این آیات بنگرید:

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْأَجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْأَجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا﴾^۱: «خداى را پرستيد و هيچ چيز شريك او مسازيد و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید. هرآینه خدا متکبران و فخرفروشان را دوست ندارد».

۴. نصیحت به عموم مؤمنین

این نوع از نصیحت نیز در قرآن کریم و روایات ما بشدت مورد تأکید قرار گرفته است. به این آیه شریفه توجه نمائید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲: «محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان».

۵. نصیحت نسبت به عموم مردم

این امر نیز، در شمار اقسام مهم نصیحت کردن و خیرخواهی برای مردمان است. این وظیفه، تنها در صورتی ساقط می شود که انجام آن، به تضعیف شرع و یا پیش آمدهای ناگوار برای انسان منجر گردد. شاید از همین روست که چون پیامبر اکرم ﷺ از سوی

۱. النساء، ۳۶.

۲. الفتح، ۲۹.

کافران قریش بسختی مورد آزار قرار گرفتند، نه تنها آنان را نفرین نمودند، که دعایشان کردند تا خداوند خود هدایتشان فرماید:

[۵۶۶] «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱: «خدایا! قوم مرا هدایت کن، چه آنان ندانسته اینگونه می‌کنند».

خیرخواهی آنحضرت نسبت به آنان، به گونه‌ای بود که سرانجام حضرت حق در قرآن کریم اینگونه از آن یاد فرمود:

﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۲: «شاید، از اینکه ایمان نمی‌آورند، خود را هلاک سازی».

همانگونه که روش ایشان با قوم خود را، اینگونه به نمایش درآورد:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۳: «هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید. سخت به شما دلبسته است و با مؤمنان رؤوف و مهربان است».

۶. امر به معروف و نهی از منکر

این نوع از نصیحت، تمامی انواع پیشگفته را دربر می‌گیرد. این اصل پرارزش دینی، نوعی نظارت عمومی است که یک‌یک مسلمانان بدان فراخوانده شده‌اند. این نظارت برای پیشوایان جامعه نسبت به مردم، و برای یک‌یک مردم نسبت به پیشوایان، و نیز نسبت به خود مردم ثابت است.

بدون تردید این نوع از خیرخواهی - که در قالب نصیحت به خیر، و بازداشتن از ناپسندها انجام می‌گیرد -، برترین نوع خیرخواهی خواهد بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱ ص ۲۹۸.

۲. الشعراء، ۳.

۳. التوبة، ۱۲۸.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱: «مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند».

این نوع از نصیحت، همان محوری است که صلاح و اصلاح جامعه پیرامون آن خواهد گردید، و یگانه راهی است که هر جامعه‌ای به سوی خیر خواهد داشت. حال اگر مردمان به انجام آن پردازند، برکات آسمان و زمین بر آنان باریدن خواهد گرفت؛ اما دریغ که مردم روزگار ما آن را پشت سر انداخته یکسر رهایش ساخته‌اند! بسیاری از بلاهائی که در این روزگار بر سر مردمان جوامع مختلف می‌آید، ناشی از همین ترک امر بمعروف و نهی از منکر شمرده می‌شود؛ به این حدیث مبارک از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنگرید: [۵۶۷] «إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُوهُمْ خِيَارُهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^۲: «هنگامی که مردمان امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و نیکان از اهل بیت مرا تبعیت ننمایند، خداوند بدان مردم را بر آنان مسلط خواهد داشت، در اینجا خوبانشان دعا می‌کنند اما مورد اجابت قرار نمی‌گیرد».

این مبحث، سخت درازدامن است؛ از اینرو نه در اینجا که در مبحث «اخلاقیات» به آن خواهیم پرداخت.

۷. خیرخواهی بوسیله انفاقات

این نوع از خیرخواهی، انفاقات واجب و مستحب را دربر می‌گیرد؛ و حتی برگزیدن غیر بر خود در امور مالی را نیز شامل می‌شود. بخشی از مطالب مربوط به این مبحث، پیش از این در بیان فضیلت «سخاء / بخشش»، گذشت.

۱. التوبة، ۷۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۳۶۹.

چند روایت درباره خیرخواهی برای مؤمنان

[۵۶۸] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ التَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «برای هر مؤمنی بر مؤمن دیگر واجب است، که در حضور و غیبت او خیرخواهش باشد».

[۵۶۹] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إِنَّ أَكْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالتَّصِيحَةِ لَخَلْقِهِ»^۲؛

پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم فرمودند: «در میان مردم، آنکس در قیامت بالاترین مرتبه را نزد خداوند خواهد داشت، که در زمین او خیرخواه‌تر برای مخلوقاتش باشد».

[۵۷۰] عن سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِالتَّصْحِاحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ»^۳؛

سفیان بن عیینة گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «بر تو باد که برای خدا نسبت به مخلوقاتش خیرخواه باشی، چرا که هرگز خداوند را با عملی بهتر از این ملاقات نخواهی کرد».

[۵۷۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۴: «هرکس که هرروزه به امور مسلمین اهتمام نرزد، خود مسلمان نیست»؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۰۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۰۸.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۰۸.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۳.

[۵۷۲] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: أنسك الناس نسكاً أنصحتهم جيباً و أسلمهم قلباً لجميع المسلمين»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عابدترین مردمان، کسی که نسبت به همه مسلمین خیرخواه تر و پاکدلتر باشد».

[۵۷۳] عن أبي جعفر عليه السلام قال في قول الله - عز وجل - : ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ قال: «قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال فيكم»^۲؛

امام باقر عليه السلام درباره آیه شریفه «با مردمان به نیکی سخن کنید» فرمودند: «بهترین چیزی که دوست دارید درباره شما گفته شود را، به مردم بگوئید».

[۵۷۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال في قول الله عز وجل: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾ قال: «نفاعاً»^۳؛

امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه «هرکجا باشم مرا مبارک قرار داده است» فرمودند: «یعنی پرنفعتر باشم».

[۵۷۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «المؤمن أخو المؤمن، عينه و دليله، لا يخونه و لا يظلمه و لا يغشاه و لا يعده عدة فيخلفه»^۴؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و راهنمای اوست، نه به او خیانت می‌کند و نه به او ظلم می‌کند و نه در معامله ناراستی می‌کند و نه به او وعده‌ای می‌دهد که از آن تخلف ورزد».

[۵۷۶] عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «المؤمنون خدم بعضهم لبعض، قلت: و كيف يكونون خدماً بعضهم لبعض؟ قال: يفيد بعضهم بعضاً» - الحديث -^۵؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۴.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۶.

۵. - اصول کافی، ج ۲ ص ۱۶۶.

جمیل گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمودند: «مؤمنان هر یک خادم دیگری هستند. گفتیم: چگونه هر یک از آنان خدمتکار دیگری است؟ فرمودند: هر یک به آن دیگری فائده می رساند».

چند روایت درباره

حق مؤمن بر برادرش و انجام آن حق

[۵۷۷] عَنْ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قُلْتُ لَهُ: مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ؟ قَالَ: سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ، إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ، قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا هِيَ؟ فَقَالَ: يَا مُعَلَّى! إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ، أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَلَا تَحْفَظَ وَتَعْلَمَ وَلَا تَعْمَلَ!

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ!

قَالَ: أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتُكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ، وَالْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تُجَنَّبَ سَخَطَهُ وَتَتَّبَعَ مَرْضَاتِهِ وَتُطِيعَ أَمْرَهُ، وَالْحَقُّ الثَّلَاثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَمَالِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ وَرِجْلِكَ، وَالْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَدَلِيلَهُ وَمِرَاتَهُ، وَالْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَيَجُوعَ وَلَا تَرَوَى وَيَظْمَأُ وَلَا تَلِيسَ وَيَعْرِى، وَالْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَلَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَيَصْنَعَ طَعَامَهُ وَيُمَهِّدَ فِرَاشَهُ، وَالْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبَرِّ قَسَمَهُ وَتُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَتُعَوِّدَ مَرِيضَهُ وَتَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا، وَلَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا، وَلَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلَا يَتَكَ بِوَلَايَتِهِ وَلَا يَتَهُ بِوَلَايَتِكَ»^۱

معلی بن خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: «برای او هفت حق واجب است که همه آنها بر عهده برادرش واجب است، و اگر برخی از آنها را تباه و ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگی) ندارد.

عرض کردم: قربانت گردم! آنها چیست؟ فرمود: ای معلی! من بر تو نگرانم و می ترسم این حقوق را ضایع گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل نمائی؛ عرض کردم: نیروئی جز از خدا نیست!.

فرمود: آسانترین آن حقوق اینست که آنچه برای خود دوست داری برای او هم دوست داشته باشی، و آنچه برای خود نپسندی بر او نیز نپسندی؛ و حق دوم آنکه از آنچه او را ناخرسند دارد دوری کنی، و خوشنودی او را پیروی نموده فرمانش بری؛

و حق سوم آنکه با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی؛ و حق چهارم آنکه چشم و راهنما و آئینه او باشی؛ و حق پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه، یا سیر آب باشی و او تشنه، یا پوشیده باشی و او برهنه؛

و حق ششم آنکه اگر تو خدمتگزار داری و برادرت ندارد، واجب است خدمتگزارت را بفرستی که جامه هایش را بشوید، و غذایش را درست کند، و بسترش را مرتب نماید؛ و حق هفتم آنکه سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری، و در بیماریش از او عیادت کنی و بر جنازه اش حاضر شوی، و چون بدانی حاجتی دارد در انجام آن سبقت گیری و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد، بلکه خودت پیشدستی کنی.

چون چنین کردی، دوستی خود را بدوستی او پیوسته‌ئی، و دوستی او را بدوستی خود پیوند داده‌ای».

[۵۷۸] عن عبدِ الأعلی بنِ أعین قال: کتبَ (بعضُ) أصحابنا یسألونَ أبا عبدِ الله علیه السلام عنِ أشياء و أمرُونی أنِ اسأله عنِ حقِّ المسلمِ علی أخیه، فسألتُه فلمْ یجِبنی، فلمَّا جئتُ لأودَّعه فقلتُ: سألتُک فلمْ تُجِبنی؟

فقال: «إني أخافُ أنْ تکفُروا، إنَّ منْ أشدَّ ما افتَرَضَ اللهُ عَلَی خَلْقِهِ ثلاثاً: إنصافُ المرءِ منِ نفسِهِ حتَّى لا یرضی لأخیه منِ نفسِهِ إلَّا بما یرضی لِنفسِهِ مِنْهُ، و مؤاساةُ الأخِ فی المالِ، و ذکرُ اللهِ علی کُلِّ حالٍ، لیسَ سبحانَ اللهِ و الحمدُ لله و لکن عندَ ما حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ فیدَعَهُ»؛^۱ عبدِ الأعلی بنِ أعین - که در شمار یاران امام صادق علیه السلام بود -، گوید: برخی از اصحاب ما نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشته و از آن حضرت سؤالاتی پرسیده بودند. آنان از من خواستند که به صورت شفاهی، درباره حق انسان مسلمان بر برادرش نیز از آن حضرت سؤال کنم. من این سؤال را مطرح کردم، اما آنحضرت جواب ندادند. تا آنگاه که برای خدا حافظی خدمت ایشان رسیدم، گفتم: من سؤالی کردم اما شما پاسخ ندادید؟! آنحضرت فرمودند: ترسیدم که کافر شوید!، چه از سخت‌ترین چیزهایی که خداوند بر مخلوقاتش واجب کرده است، این سه مورد است:

یکی آنکه انسان انصاف ورزد، بدانصورت که برای برادرش از جانب خود نپسندد، جز آنچه را که برای خود از جانب او می‌پسندد؛

و دیگر آنکه در مال خود با برادرش مساوات برقرار سازد؛
و دیگر آنکه در همه حال، به یاد خداوند باشد. منظورم تنها ذکر «سبحانَ الله و الحمدُ لله» نیست، بلکه منظور آنست که چون به مورد حرامی برخورد، به یاد خدا باشد، از آنرو آن گناه را ترک کند».

[۵۷۹] عن أبي المأمونِ الحارثي قال: قلتُ لأبي عبدِ الله علیه السلام: ما حقُّ المؤمنِ علی المؤمنِ؟ قال: «إنَّ منِ حقِّ المؤمنِ علی المؤمنِ المودَّةُ له فی صدرِهِ و المؤاساةُ له فی مالِهِ، و الخَلْفُ له فی

أَهْلِهِ، وَالتَّصْرُةُ لَهُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ، وَإِنْ كَانَ نَافِلَةً فِي الْمُسْلِمِينَ وَكَانَ غَائِبًا أَخَذَ لَهُ بِنَصِيهِهِ وَإِذَا مَاتَ الزَّيَارَةُ إِلَى قَبْرِهِ وَأَنْ لَا يَظْلِمَهُ وَأَنْ لَا يَغُشَّهْ وَأَنْ لَا يُخُونَهُ وَأَنْ لَا يَخْذَلَهُ وَأَنْ لَا يُكْذِبَهُ وَأَنْ لَا يَقُولَ لَهُ أَفٌّ، وَإِذَا قَالَ لَهُ: أَفٌّ فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ، وَإِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ عَدُوِّي فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا، وَإِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثُ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^۱؛

ابوالمأمون گوید: بامام صادق (علیه السلام) عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ آنحضرت فرمودند: «از جمله حق مؤمن بر مؤمن، دوستی قلبی اوست، و مواسات مالی، و اینکه به هنگام غیبت او، از خانواده اش سرپرستی کند، و در مقابل ستمگر او را یاری رساند، و اگر نصیبی و بهره ای در میان مسلمانان دارد اما خود غائب است، آن بهره او را دریافت کند و به او برساند، و چون بمیرد قبرش را زیارت کند، و با او ستم نکند، و با او غش در معامله نکند، و خیانت ننماید، و رهایش نکند، و تکذیبش ننماید، و باو «آه» نگوید، و چون به او «آه» گوید رابطه آندو قطع می شود. و هرگاه باو گوید: «تو دشمن منی»، یکی از آند کافر می شود، و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب می شود، همانگونه که نمک در آب حل می گردد».

[۵۸۰] عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَعَرَضَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الذَّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ؛ فَأَشَارَ إِلَيَّ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَأَذْهَبَ إِلَيْهِ. فَبَيْنَا أَنَا أَطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَيَّ أَيْضًا فَرَأَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقَالَ: يَا أَبَانُ! إِنَّا لَنَرِيكَ هَذَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، قَالَ: هُوَ عَلَى مِثْلِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: فَاذْهَبْ إِلَيْهِ، قُلْتُ: فَأَقْطَعُ الطَّوَّافَ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: وَإِنْ كَانَ طَوَّافَ الْفَرِيضَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ فَسَائَتِهِ، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَانُ! دَعُهُ لَا تَرُدَّهُ! قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَلَمْ أَزَلْ أُرَدِّدُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَانُ! تُقَاسِمُهُ شَطْرَ مَالِكَ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَرَأَى مَا دَخَلَنِي، فَقَالَ: يَا أَبَانُ! أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - قَدْ ذَكَرَ

المؤثرین علی أنفُسِهِمْ؟ قلتُ: بلی جُعِلْتُ فداک!، فقال: أمّا إذا أنتَ قاسمتَه فلم تُؤثره بعدُ إنّما أنتَ و هو سواءُ إنّما تُؤثره إذا أنتَ أعطيتَه من النّصفِ الآخر^۱؛

آبان بن تغلب گوید: با امام صادق (علیه السلام) طواف می کردم. در اینحال یکی از یاران مابه من برخورد و درخواست کرد همراه او بدنبال حاجتی که داشت، روانه شوم. آن مرد به من اشاره کرد، امّا من کراحت داشتم که امام صادق (علیه السلام) را رها کنم و بهمراه او بروم. باز در میان طواف او بمن اشاره کرد، و امام صادق اشاره او را دید، ازاینرو بمن فرمود: آی ابان! این مرد تو را می خواند؟ عرض کردم: آری!، فرمود: او کیست؟، گفتم: یکی از یاران ماست، فرمود: او مذهب و عقیده اش همچون توست؟، عرض کردم: بله!، فرمود: نزدش برو. عرض کردم: طوافم را بشکنم؟، فرمودند: آری!، گفتم: اگرچه طواف واجب باشد؟، فرمودند: آری!.

آبان گوید: همراه او رفتم. سپس خدمت آن حضرت رسیدم و پرسیدم: مرا نسبت به حقّ مؤمن بر مؤمن آگاه فرمائید، فرمودند: ای آبان! این موضوع را رها کن و طلب مکن، عرض کردم: چرا فدایت شوم؟. پس از آن همواره این سؤال را تکرار و بر آن اصرار کردم، تا آن حضرت فرمودند: ای آبان! نیم مالت را باید به او بدهی، سپس بمن نگریستند و چون دیدند که چه حالتی بمن دست داده است، فرمودند: ای آبان! مگر نمیدانی که خدای - عزّ وجلّ! - کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده اند یاد فرموده؟، عرض کردم: بله قربانت گردم! فرمود: بدان که چون تو نیمی از مالت را باو بدهی، او را بر خود ترجیح نداده ای، بلکه تو و او برابر شده اید، ترجیح او بر تو زمانی است که از نصف دیگر باو بدهی!.

[۵۸۱] عن أبي إسماعيل قال: قلتُ لأبي جعفر (عليه السلام): جُعِلْتُ فداک! إنّ الشّيعَةَ عندنا کثیر!؛ فقال: (ف) هل يعطِفُ الغنيُّ علی الفقيرِ؟ و هل يتجاوزُ المُحسنُ عن المُسيئِ؟ و يتواسون؟ فقلتُ:

لا، فقال: ليس هؤلاء شيعة، الشيعة من يفعل هذا^۱؛

ابواسماعيل گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان نزد ما بسیارند، حضرت فرمودند: «آیا ثروتمند آنان به فقیران توجه و نیکی می‌کند؟ و آیا نیکوکار از گناهکارشان درمی‌گذرد؟ و آیا در مال میان خود مواسات می‌نمایند؟» گفتم: نه، آنحضرت فرمودند: آنان شیعه نیستند، شیعه کسی است که این کارها را انجام دهد».

[۵۸۲] قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «أَيُّجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدَهُ فِي كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ؟ فَقُلْتُ: مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِينَا، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: فَلَا شَيْءَ إِذَا، قُلْتُ: فَالْهَلَاكُ إِذَا؟، فَقَالَ: إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ»^۲؛

امام باقر علیه السلام به یکی از یاران خود فرمودند: «آیا هریک از شما نزد برادرش می‌آید و دست در کیسه او کند و آن مقدار که نیاز دارد برگیرد و برادرش نیز از او جلوگیری نکند؟ آن شخص گفت: چنین کاری را در میان خودمان سراغ ندارم؛ آنحضرت فرمودند: پس چیزی - از ایمان - موجود نیست؛ گفتم: پس هلاکت و عذاب است؟؛ آنحضرت فرمودند: نه، اما هنوز عقول آن مردم کامل نشده است».

چند روایت درباره

شادمان کردن مؤمنان

[۵۸۳] عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَرَّ

مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۷۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۷۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۸۸.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس مؤمنی را شادمان کند مرا شادمان کرده، و هرکس مرا شاد کند خداوند را شاد کرده است».

[۵۸۴] عن أبي جعفر عليه السلام قال: «تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَ صَرْفُ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةٌ، وَ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِدْخَالِ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ»^۱؛
امام باقر علیه السلام فرمودند: «لبخند انسان به برادرش، عملی ثواب دار است، و رفع آنچه در چشم نشیند و آن را بیازارد نیز چنین است؛ و خداوند با هیچ عملی به پرستش گرفته نشده که نزد او دوست داشتنی تر از شادمان کردن انسان مؤمن باشد».

[۵۸۵] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَقْدُمُ أَمَامَهُ، كُلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنُ هَوَلاً مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ: لَا تَفْرَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَ أَبْشِرْ بِالشُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ! -، حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ! - فِي حَاسِبِهِ حَسَاباً يَسِيرًا وَ يَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمِثَالُ أَمَامَهُ. فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ نِعَمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَ مَا زِلْتَ تُبَشِّرُنِي بِالشُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ؛ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا الشُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَدْخَلْتَ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ! - مِنْهُ لِأُبَشِّرُكَ»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «چون خداوند در قیامت مؤمنی را از قبر خود مبعوث فرماید، به همراه او هیکی از نور از قبر خارج، و پیشاپیش او به حرکت در می آید. در اینحال هرگاه آن مؤمن یکی از سختی های قیامت را ببیند، آن شخص نوری به او گوید: فریاد مکن و ناراحت مباش، و به شادمانی و بزرگداشت از سوی حضرت حق دل خوش دار. تا آنگاه که در مقابل خداوند بایستد و خداوند او را به کوتاهی و آسانی حسابرسی نماید و امر به بهشت کند، و آن هیکل نوری همچنان جلوی او حرکت کند. در

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۸۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۰.

اینحال آن مؤمن به او گوید: خداوند تو را رحمت کند، تو همراه خوبی هستی که با من از قبر خارج شدی و همواره مرا به شادمانی و بزرگداشت بشارت دادی تا به این موقعیت رسیدم، آنگاه گوید: تو کیستی؟ آن هیکل نوری گوید: من شادمانی‌ای هستم که تو به برادر مؤمنت در دنیا اعطا کردی، خداوند مرا از آن شادی آفرید تا تو را بشارت دهم».

[۵۸۶] عن محمد بن جمهور قال: كَانَ النَّجَاشِيُّ وَهُوَ رَجُلٌ مِنَ الدَّهَاقِينَ عَامِلًا عَلَى الْأَهْوَازِ وَفَارِسٍ، فَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ عَمَلِهِ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ فِي دِيْوَانِ النَّجَاشِيِّ عَلَيَّ خَرَجًا وَهُوَ مُؤْمِنٌ يُدِينُ بِطَاعَتِكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتُبَ لِي إِلَيْهِ كِتَابًا؛

قال: فَكُتِبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُرَّ أَخَاكَ يُسْرُكُ اللَّهُ».

قال: فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَيْهِ دَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ، فَلَمَّا خَلَا نَاولَهُ الْكِتَابَ وَ قَالَ:

هَذَا كِتَابُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛ فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ قَالَ لَهُ: مَا حَاجُكَ؟

قال: خَرَجٌ عَلَيَّ فِي دِيْوَانِكَ، فَقَالَ لَهُ: وَكَمْ هُوَ؟ قَالَ: عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، فَدَعَا كَاتِبَهُ وَأَمَرَهُ بِأَدَائِهَا عَنْهُ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْهَا وَأَمَرَ أَنْ يَنْبُتَهَا لَهُ لِقَابِلٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: سَرَرْتُكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ! ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِمَرْكَبٍ وَ جَارِيَةٍ وَ غِلَامٍ وَأَمَرَ لَهُ بِتَخْتِ ثِيَابٍ، فِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ: هَلْ سَرَرْتُكَ؟ فيقول: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ!، فكلَّمَا قَالَ نَعَمْ، زَادَهُ حَتَّى فَرَعَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَحْمِلْ فَرَشَ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي كُنْتُ جَالِسًا فِيهِ حِينَ دَفَعْتَ إِلَيَّ كِتَابَ مَوْلَايَ الَّذِي نَاولْتَنِي فِيهِ، وَارْفَعْ إِلَيَّ حَوَائِجَكَ.

قال: ففعل و خرج الرجل فصار إلى أبي عبد الله عليه السلام بعد ذلك، فحدثه الرجل بالحديث على جهته، فجعل يسر بما فعل؛ فقال الرجل: يا بن رسول الله! كأنه قد سرَّك ما فعل بي؟ فقال: إي والله لقد سرَّ الله و رسوله!؛

محمد بن جمهور گوید: نجاشی که یکی از بزرگ زادگان بود، حکومت اهواز و فارس را در اختیار داشت. در آن زمان، یکی از مردم آن نواحی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در دیوان نجاشی که از شیعیان است، من مالی را به عنوان خراج بدهکارم، اگر صلاح می‌دانید در این رابطه نامه‌ای به او بنویسید تا از خراج من درگذرد. امام علیه السلام هم نامه‌ای به این صورت نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. برادرت را شاد کن خداوند تو را شاد می‌کند». آن مرد نامه را به دربار نجاشی برد در حالی که او در مجلس خود به همراه دیگران بود. چون مجلس از دیگران خالی شد، او نامه‌ی امام را به نجاشی داد و گفت: این نامه‌ی امام صادق است؛ نجاشی نامه را بوسید و بر دیدگان نهاد و گفت: چه تقاضائی داری؟ آن مرد گفت: من در دیوان و دفتر تو خراجی بر عهده دارم، نجاشی گفت: آن خراج چه مقدار است؟ گفت: ده هزار درهم، نجاشی نویسنده‌ی خود را صدا زد و او را امر کرد که به جای آن مرد، از ثروت نجاشی آن مال را بپردازد، و برای سال دیگر نیز همین مال را برای آن مرد قرار دهد. آنگاه گفت: آیا شاد شدی؟ آن مرد گفت: فدایت شوم! آری شادمان شدم، آنگاه دستور داد تا اسبی و کنیزی و غلامی و یک دست لباس کامل برای او حاضر کنند، و هر بار که یکی از آنها را به او می‌بخشید، می‌گفت: آیا تو را شادمان کردم؟ آن مرد می‌گفت: آری فدایت شوم! و هرگاه آن مرد می‌گفت آری، هدیه‌ی دیگری به او می‌بخشید؛ تا از همه‌ی هدایا فارغ شد. آنگاه گفت: فرش این اطاق که من هنگام دریافت نامه‌ی امام در آن نشسته بودم را نیز بگیر و ببر، و از این پس هر حاجتی داشتی آن را به من بگو. آن مرد چنین کرد و خارج شد.

پس از آن، در سفری به محضر امام علیه السلام رفت و تمام آن ماجرا را جزء جزء برای امام تعریف کرد، و امام از آنچه نجاشی انجام داده بود شاد می‌شدند. آن مرد نیز گفت: ای فرزند پیامبر خدا! گویا آنچه نجاشی نسبت به من انجام داد مایه‌ی شادی شما شد؟ ایشان فرمودند: آری! بخدا قسم او خدا و پیامبرش را شادمان کرد!.

چند روایت درباره برآوردن نیاز مؤمن

[۵۸۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَى (اللَّهِ) مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً كُلَّ حَجَّةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ أَلْفٍ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «بدون تردید برآوردن نیاز یک مرد مؤمن، نزد خداوند دوست داشتنی تر از بیست حج است، که حج گذار در هر یک یکصد هزار درهم خرج کند».

[۵۸۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافًا وَاحِدًا كَتَبَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ!- لَهُ سِتَّةَ آلَافٍ حَسَنَةً وَمَحَى عَنْهُ سِتَّةَ آلَافٍ سَيِّئَةً، وَرَفَعَ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ آلَافٍ دَرَجَةً حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمُتَلَتِّزِمِ فَتَحَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ. قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَذَا الْفَضْلُ كُلُّهُ فِي الطَّوَافِ؟ قَالَ: نَعَمْ! وَأُخْبِرُكَ بِأَفْضَلٍ مِنْ ذَلِكَ؛ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ وَطَوَافٍ، حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس یک دور طواف خانه خدا کند، خداوند برای او شش هزار حسنه نويسد، و از نامه عملش شش هزار گناه پاک کند، و او را شش هزار درجه ارتقاء بخشد، تا آنگاه که به ملتزم - : فاصله میان حجرالأسود تا درب کعبه - رسد، خداوند هفت در از درهای بهشت را برویش بگشاید.

گفتم: فدایت شوم! تمامی این ثوابها مربوط به فقط یک دور طواف است؟ آنحضرت فرمودند: آری! و آیا تو را نسبت به چیزی که از این برتر باشد، آگاهی دهم؟ برآوردن نیاز

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۳.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۴.

مسلمان، برتر از یک طواف و طواف و طواف است. آنحضرت تاده مرتبه کلمه طواف را تکرار فرمودند.

[۵۸۹] عن إبراهيم الخارقي قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «مَنْ مشى في حَاجَةِ أخيه المؤمنِ يَطْلُبُ بذلك ما عند الله حتى تقضي له، كتب الله - عزَّ وجلَّ! - له بذلك مثل أجر حَجَّةٍ و عمرَةٍ مبرُورَتين، و صوم شهرين من أشهر الحُرْمِ و اعتكافيهما في المسجد الحرام و مَنْ مشى فيها بنية و لم تقض، كتب الله له بذلك مثل حَجَّةٍ مبرورة، فارغبوا في الخير»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس برای بدست آوردن ثواب و رضایت الهی، بدنبال برآوردن حاجت برادر مؤمنش رود و موفق به برآوردن آن شود، خداوند در مقابل این کار برای او ثواب یک حج و یک عمره پذیرفته شده را می‌نویسد، و ثواب دو ماه روزه‌داری در ماههای حرام را، و اعتکاف آن دو ماه در مسجد الحرام را؛ و هرکس بدنبال حاجت برادر مؤمنش برود اما موفق به انجام آن نشود، خداوند در مقابل این کار یک حج پذیرفته شده برای او نویسد، ازاینرو به انجام کارهای خیر پُررغبت باشید».

[۵۹۰] عن معمر بن خلاد قال: سمعتُ أبا الحسن عليه السلام يقول: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً فِي الْأَرْضِ يَسْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ مَنْ أَدَخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سروراً فَرَّحَ اللَّهُ قلبه يومَ الْقِيَامَةِ»^۲؛

امام کاظم عليه السلام فرمودند: «خداوند را در زمین بندگان است که برای رفع نیازهای مردم تلاش می‌کنند، آنان در روز قیامت در امان هستند. و هرکس مؤمنی را شادمان گرداند، خداوند قلب او را در روز قیامت شادمان می‌گرداند».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۷.

چند روایت درباره میهمانی و اطعام مؤمنان

[۵۹۱] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله ﷺ: مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ مِنْ حَيْثُ يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَرْبَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَإِنْ سَقَاهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ عَشْرَ رِقَابٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ»^۱؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس مؤمنی را که خود به آب دسترسی دارد آبی بنوشاند، خداوند در مقابل هر جرعه هفتاد هزار حسنه به او می‌دهد؛ و اگر به مؤمنی که به آب دسترسی ندارد آبی بدهد، گوئی ده نفر از فرزندان حضرت اسماعیل را آزاد کرده است».

[۵۹۲] عن مسمع بن أبي سيار قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ ثَلَجُ الْفُؤَادِ وَمَنْ أَطْعَمَهُ مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَمَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس مشکلی را از مؤمنی برطرف و اندوه را از چهره‌اش زائل گرداند، خداوند اندوه قیامت را از او برمی‌دارد، و در قیامت در حالی که قلبی آرام دارد از قبر خود خارج می‌شود؛ و هرکس مؤمنی را از گرسنگی نجات دهد، خداوند از میوه‌های بهشت او را سیر می‌گرداند؛ و هرکس به مؤمنی آب دهد، خداوند او را از چشمه بهشتی آب دهد».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۰۱.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۹۹.

چند روایت درباره دیدار برادران

[۵۹۳] عَنْ أَبِي غَرَّةٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ فِي مَرَضٍ أَوْ صَحَّةٍ، لَا يَأْتِيهِ خَدَاعٌ وَلَا اسْتِبْدَالٌ، وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَ فِي قَفَاهُ أَنْ: طِبْتَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ فَأَنْتُمْ زُورُوا اللَّهَ وَأَنْتُمْ وَفَدَ الرَّحْمَنُ حَتَّى يَأْتِيَ مَنْزِلَهُ. فَقَالَ لَهُ يَسِيرُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! وَ إِنْ كَانَ الْمَكَانُ بَعِيداً؟ قَالَ: نَعَمْ يَا يَسِيرُ! وَ إِنْ كَانَ الْمَكَانُ مَسِيرَةَ سَنَةٍ، فَإِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ وَ الْمَلَائِكَةُ كَثِيرَةٌ، يُشَيِّعُونَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ»؛

ابوغرّه گوید: شنیدم که امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس بخاطر خدا در بیماری یا تندرستی به دیدار برادرش رود، و در دل نیت حیل و یا پس دادن دیدار او را نداشته باشد، خداوند هفتاد هزار فرشته را همراه او می‌سازد، که پشت سر او ندا دهند که: خود پاکیزه شدی و بهشت نیز برای تو شد، شما زیارت کننده گان خدا و گروه اوئید. این سخن آنان تا آنگاه که او به منزلش بازگردد، همچنان ادامه دارد.

یکی از یاران ایشان پرسید: فدایت شوم! هرچند مکان آن دوست دور باشد؛ آنحضرت فرمودند: آری! هرچند آن مکان باندازه هزار سال راه دور باشد؛ چه خداوند بخشنده است و فرشتگان بسیار، فرشتگان او را مشایعت می‌کنند تا به منزلش بازگردد».

چند روایت درباره دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا

[۵۹۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ، فَهُوَ مِمَّنْ يَكْمُلُ إِيْمَانَهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس برای خداوند دوست بدارد و برای او دشمن بدارد و برای او ببخشد و برای او از بخشش دست کشد، در شمار کسانی است که ایمانشان کامل شده است».

[۵۹۵] عن أبي جعفر عليه السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعْبِ الْإِيْمَانِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»^۲؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اینکه مؤمن مؤمنی را در راه خدا دوست بدارد، از مهمترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید که هرکس در راه خدا دوست بدارد، و در راه خدا دشمنی ورزد، و در راه خدا ببخشد، و در راه خدا نبخشد، از برگزیدگان خداست».

[۵۹۶] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «... إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَجْهَهُمْ وَ نُورُ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورُ مَنَابِرِهِمْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ، فَيُقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ»^۳؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «کسانی که برای خدا با یکدیگر دوستی کنند، روز قیامت بر

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۴۸.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۵.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۵.

تخت‌هایی از نور می‌باشند، نور چهره و نور تن و نور تخت‌هایشان همه چیز را روشن کند، بگونه‌ای که بدان معرفتی و شناخته می‌شوند، و گفته می‌شود: اینان دوستی‌کنان برای خدا هستند».

[۵۹۷] عن أبي عبد الله عليه السلام: قال رسول الله ﷺ لأصحابه: أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَ قَالَ بَعْضُهُم: الصَّلَاةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُم: الزَّكَاةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُم: الصَّيَامُ، وَ قَالَ بَعْضُهُم: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُم: الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ^۱؛

«پیامبر اکرم ﷺ به اصحابشان فرمودند: کدامیک از پایه‌های ایمان محکم‌تر است؟ برخی از آنان گفتند: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند، و برخی گفتند: نماز، و برخی گفتند: زکوة، و برخی گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره، و برخی گفتند: جهاد. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هریک از آنچه که شما مطرح کردید را ارزشی است، اما آنچه من سؤال کردم اینها نیست؛ محکم‌ترین پایه‌های ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست؛ و دوست داشتنِ دوستان خدا و دشمن داشتنِ دشمنان خدا».

[۵۹۸] عن علي بن الحسين عليه السلام: قَالَ: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ قَامَ مَنَادٌ فَنَادَى يَسْمَعُ النَّاسُ فَيَقُولُ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ عُتُقُ مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: اذْهَبُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، قَالَ: فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: إِلَى أَيْنَ؟ فَيَقُولُونَ: إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ. قَالَ: فَيَقُولُونَ: فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: وَ أَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِي اللَّهِ. قَالَ: فَيَقُولُونَ: نَعَمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ^۲؛

امام سجاد علیه السلام فرمودند: «چون خداوند در قیامت تمامی مردم روزگاران مختلف را

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۶.

جمع فرماید، ندا دهنده‌ای فریاد کند: کجایند آنان که در راه خدا به یکدیگر محبت می‌ورزیدند؟! در این حال، گردنهای برخی از مردم افراشته می‌شود. پس به آنان گفته می‌شود: بدون حساب به بهشت روید! در این حال فرشتگان آنان را دریافته می‌پرسند: به کجا می‌روید؟ پاسخ می‌دهند: بدون حساب به بهشت می‌رویم! فرشتگان باز می‌پرسند: شما کدامین گروه از مردمید؟ می‌گویند: ما کسانی هستیم که در راه خدا به یکدیگر محبت می‌ورزیدیم! می‌پرسند: در آن دنیا چگونه عمل می‌کردید؟ می‌گویند: در راه خدا دوستی می‌نمودیم و در راه او دشمنی می‌کردیم. فرشتگان می‌گویند: بهشت بدون حساب، سزای خوبی برای عمل شماست!.

[۵۹۹] عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس که بر اساس دین دوستی نکند و بر اساس دین دشمنی نوزد، دین ندارد».

چند روایت درباره

آنکس که برادر مؤمن خود را نصیحت نکند

[۶۰۰] عن أبي حفص الأعمش عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ لِأَخِيهِ فَلَمْ يُنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۲؛
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس در راه حاجتی که برادر مؤمنش دارد بکوشد، اما خیرخواه او نباشد، به خداوند و پیامبر او خیانت ورزیده است».

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۲.

[۶۰۱] عن مصبِّح بن هلقام قال: أخبرنا أبو بصير قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «أئِما رجلٌ من أصحابنا استعانَ به رجلٌ من إخوانه في حاجةٍ فلم يُبالِغ فيها بكلِّ جهدٍ فقد خان الله ورسوله و المؤمنین. قال أبو بصير: قلتُ لأبي عبد الله عليه السلام: ما تعني بقولك: و المؤمنین؟ قال: من لَدُن أمير المؤمنين إلى آخرهم»؛^۱

ابو بصیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند: «هریک از یاران ما که برادرش از او کمک خواهد، اما او با تمام توانش در راه برآوردن آن حاجت نکوشد، به خداوند، پیامبرش و به تمام مؤمنان خیانت کرده است.

ابو بصیر گوید: به ایشان عرض کردم: منظور شما از «تمام مؤمنان» چیست؟ آن حضرت فرمودند: منظورم خود امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخرین مؤمن روزگار می باشد.

[۶۰۲] قال أبو عبد الله عليه السلام: «أئِما مؤمنٌ كان بينه وبين مؤمنٍ حجابٌ ضربَ الله - عزَّ وجلَّ! - بينه وبين الجنة سبعين ألفَ سورٍ ما بين السورِ إلى السورِ مسيرة ألفِ عامٍ»؛^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر مؤمنی که بین او و بین مؤمنی دیگر پرده ای باشد - که او را از برآوردن حاجت برادرش باز دارد -، خداوند میان او و بهشت هفتاد هزار دیوار کشد، که بین هر دو دیوار باندازه هزار سال راه باشد».

[۶۰۳] عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلتُ له: جُعِلْتُ فداك! ما تقول في مُسلمٍ أتى مُسلماً زائراً (أو طالبَ حاجةٍ) و هو في منزله، فاستأذنَ عليه فلم يأذنْ له و لم يخرجِ إليه؟ قال: يا أبا حمزة! أئِما مُسلمٌ أتى مُسلماً زائراً أو طالبَ حاجةٍ و هو في منزله فاستأذنَ له و لم يخرجِ إليه لم يزلْ في لعنةِ الله حتَّى يلتقيا. فقلتُ: جُعِلْتُ فداك! في لعنةِ الله حتَّى يلتقيا؟ قال: نعم يا أبا حمزة!؛^۳

ابو حمزه گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! درباره مسلمانانی که به عنوان

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۲.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۴.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۵.

دیدار (و یا در پی برآوردن حاجتی) به منزل مسلمانی دیگر رود، اما آن مسلمان نه او را بپذیرد و نه حتی درب منزل او را ملاقات کند، چه نظری می‌دهید؟ آنحضرت فرمودند: ابو حمزه! هر مسلمانی که برای دیدار مسلمانی و یا برای طلب حاجتی به منزل مسلمانی دیگر رود و اجازه ورود خواهد، اما او نه اجازه ورود دهد و نه به ملاقات او رود، تا آنگاه که آندو ملاقات کنند همچنان در لعنت حضرت حق خواهد بود؛^۱ ابو حمزه گوید: گفتم: فدایت شوم! تا وقتی که یکدیگر را ملاقات کنند همچنان در لعنت خدا خواهد بود؟ حضرت فرمودند: آری! در لعنت خدا خواهد بود!.

[۶۰۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا أَتَى رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي حَاجَتِهِ فَلَمْ يُعِنِهِ وَهُوَ يَقْدِرُ إِلَّا ابْتِلَاهُ اللَّهُ بِأَنْ يَقْضَى حَوَائِجَ غَيْرِهِ مِنْ أَعْدَائِنَا، يُعَذِّبُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرکس از شیعیان ماکه به نزدیکی از برادرانش رود و از او کمک خواهد، اما آن برادر به یاری این برادرش نشتابد در حالی که می‌تواند او را یاری کند، خداوند او را بدان مبتلا می‌سازد که نیازهای دشمنان ما را برآورده کند؛ و خداوند او را برای این کار در روز قیامت عذاب خواهد فرمود».

[۶۰۵] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ، مَزْرَقَةً عَيْنَاهُ، مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، قِيلَ: هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ»؛^۳ «هر مؤمنی که مؤمن دیگری را از آنچه بدان نیاز دارد باز دارد، در حالی که می‌تواند در رفع حاجت او بکوشد - خواه از امکانات خود، و یا از امکانات دیگران در این مسیر استفاده کند -، خداوند او را در قیامت با چهره‌ای سیاه و چشمانی دریده و سرخ و دستانی که بازنجیر به گردنش آویخته است نگاه می‌دارد، و در حق او گفته می‌شود که: این خائن است که در حق

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۷.

خدا و پیامبرش خیانت کرده است! آنگاه امر می‌شود که به آتش انداخته شود».

[۶۰۶] قال أبو عبد الله عليه السلام: «مَنْ كَانَتْ لَهُ دَارٌ فَاحْتَاجَ مُؤْمِنٌ إِلَى سُكْنَاهَا فَمَنْعَهُ إِيَّاهَا قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -: يَا مَلَأْتُكَ ابْخَلَ عَبْدِي عَلَى عَبْدِي بُسْكَى الدَّارِ الدُّنْيَا، وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَسْكُنُ جَنَانِي أَبَدًا»^۱؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هرکس منزلی داشته باشد و مؤمنی نیازمند سکونت در آن باشد، اما او آن منزل را در اختیارش نهد، خداوند در باره‌اش می‌فرماید: ای ملائکه من! بنده من بر بنده دیگرم در باره سکونت در منزل دنیائی بخل ورزید، قسم به عزّت و جلال خودم هرگز در بهشت من ساکن نخواهد شد».

چند روایت

درباره جدائی مؤمنان از یکدیگر

[۶۰۷] عن أبي عبد الله عليه السلام يقول: «لَا يَفْتَرِقُ رَجُلَانِ عَلَى الْهَجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ أَحَدُهُمَا الْبَرَاءَةَ وَاللَّعْنَةَ وَ رَبَّمَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ كِلَاهُمَا، فَقَالَ لَهُ مُعْتَبِرٌ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! هَذَا الظَّالِمُ فَمَا بِالْمُظْلُومِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يَدْعُو أَخَاهُ إِلَى صَلَاتِهِ وَ لَا يَتَغَامَسُ لَهُ عَنْ كَلَامِهِ. سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: إِذَا تَنَازَعَ اثْنَانِ فَعَارَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فَلْيَرْجِعِ الْمُظْلُومُ إِلَى صَاحِبِهِ حَتَّى يَقُولَ لَصَاحِبِهِ: أَيُّ أَخِي! أَنَا الظَّالِمُ، حَتَّى يَقْطَعَ الْهَجْرَانُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صَاحِبِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - حَكَمَ عَدْلُ يَأْخُذُ لِلْمُظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ»^۲؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «هیچ دو کس با قهر از یکدیگر جدانمی‌شوند، مگر آنکه یکی از آندو شایسته براءت و لعنت می‌شود، و گاه باشد که هردو مستوجب این می‌شوند.

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۶۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۴۴.

در این حال معتب - که در شمار یاران آن حضرت بود - به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! از میان این دو، یکی ظالم است که شایسته لعن و براءه است، اما گناه آن دیگری که مظلوم است چیست؟ حضرت فرمودند: آن دیگری نیز مستوجب لعن است، چرا که برادرش را به ارتباط نمی خواند و از او پوزش نمی طلبد. من خود شنیدم که پدرم می فرمود: وقتی دو نفر منازعه کنند و یکی از آندو بر دیگری غلبه نماید، باید آنکس که مظلوم است به سوی آنکه ظلم کرده بشتابد، تا آن حد که به او گوید: برادرم! می پذیرم که من ظلم کردم! تا جدائی میان آندو از میان رود؛ چرا که خداوند متعال حاکم عادل است که حق مظلوم را از ظالم خواهد ستاند.

[۶۰۸] سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «قال أبي عليه السلام: قال رسول الله ﷺ: أئِثْمُ مُسْلِمِينَ تَهَاجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ، فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ»؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هر دو مسلمانی که از یکدیگر قهر و دوری کنند و سه روز بر این حالت باقی مانند، پس از آن صلح نمی کنند مگر اینکه هر دو از اسلام خارج شده اند، و هیچ رابطه ای میان آندو نیست. در این حال هر یک از آندو که زودتر به سخن گفتن با دیگری بپردازد، در روز قیامت زودتر به بهشت خواهد شتافت».

چند روایت درباره

عیب جوئی از مؤمنان و جستجوی خطاهایشان

[۶۰۹] عن أبي جعفر عليه السلام وأبي عبد الله عليه السلام قالوا: «أقرب ما يكون العبد إلى الكفر أن يؤاخي

الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيَحْصِي عَلَيْهِ عَثْرَاتِهِ وَ زَلَّاتِهِ لِيَعْتَفَّ بِهَا يَوْمًا مَا^۱؛

امام باقر (ع) و امام صادق (ع) فرمودند: «نزدیکترین حالتی که بنده به کفر دارد، آنست که با کسی بنا بر اشتراک در دین دوستی ورزد، اما اشتباهات و خطاهای او را جمع آوری کند تا روزی بواسطه آنها، او را سرزنش نماید».

[۶۱۰] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «مَنْ أَنْبَأَ مُؤْمِنًا أَنَّ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۲؛

امام صادق (ع) فرمودند: «هرکس مؤمنی را سرزنش نماید، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش نماید».

[۶۱۱] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَدَاغَ فَاِحِشَةً كَانَ كُمُتَدِّئِهَا وَمَنْ عَيَّرَ

مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ^۳؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «هرکس عمل زشتی را شایع گرداند، مانند کسی است که آن را آغاز کرده است؛ و هرکس مؤمنی را بواسطه چیزی سرزنش و عیب جوئی کند، نخواهد مرد تا آنگاه که خود آن را انجام دهد».

[۶۱۲] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْغِيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ

الْأُكْلَةِ فِي جَوْفِهِ^۴؛

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «غیبت زودتر از آنکه غذا در شکم اثر گذارد، در دین انسان مسلمان اثر می گذارد».

[۶۱۳] عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَسَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ

اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۵؛^۶

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۶.

۳. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۶.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۷.

۵. التور، ۱۹.

۶. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۷.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرکس درباره مؤمنی آنچه را که خود دیده و یا شنیده است بگوید، در شمار کسانی است که حضرت حق درباره آنان می فرماید: «برای کسانی که دوست دارند در باره مؤمنان تهمت زنا شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردآور مهیاست».

[۶۱۴] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^۱؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «چون مؤمنی برادر خود را به چیزی متهم سازد، ایمان از قلبش محو می شود، همانگونه که نمک در آب محو می شود».

رذیلت بیست و سوم:

حسد

حسد، ملکه‌ای است که انسان را آرزومند از بین رفتن نعمت دیگران، و یا نرسیدن آنان به آن نعمت می‌سازد. از اینرو، این رذیلت در مقابل فضیلت نصح و خیرخواهی قرار دارد. شاید بتوان این رذیلت را زشت‌ترین رذائل دانست؛ با این وجود، بسختی در میان مردمان شایع بوده و تنها کاملان روزگارند که از آن پیراسته می‌باشند. جانی که این رذیلت در آن رسوخ کرده است، از هیچ امر قبیحی روی گردان نیست، کشتن دیگران و ریختن خون آنان در این شمار است؛ بلکه می‌توان گفت که اولین قتلی که بر روی کره زمین انجام شد، و در آن پیامبرزاده‌ای قابیل نام، برادر خویش هابیل را به قتل رسانید، هیچ علّتی جز از فوران همین حسد نداشته است. به این آیات مبارک بنگرید: «وَإِذْ عَلَيْنَا آدَمُ أَنْ يَقُولَ لِلَّهِ الْمُنْتَفِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۱ : «و داستان راستین دو پسر آدم را بر ایشان بخوان، آن گاه که قربانیی کردند. از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می‌کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت و از زیانکاران گردید».

* * *

بر این رذیلت، مفاسدی بزرگ و گناهای سخت مترتب می‌شود. در این شمار است ظلم بر پدر و مادر، فرزندان و نزدیکان؛ و نیز قتل، غارت اموال و سوزاندن و نابود کردن آن به هر وجهی که ممکن باشد؛ و ترک نمودن کمک به دیگران هر چند برادر خود باشد؛ و نیز ترک امر به معروف و نهی از منکر، قطع رحم، بدزبانی نسبت به دیگران و تمسخر زبانی آنان، و آشکار نمودن اسرارشان.

با اینهمه اما، آنچه در اثر این رذیلت اخلاقی بیش از دیگر رذائل پدید می‌آید، غیبت دیگران، تهمت زدن به آنان و دروغ بستن به ایشان است. از همین روست که روایات ما، بر این نکته همدستان هستند که: حسد کفرآور است. تجربه و تاریخ نیز بر این مطلب شهادت می‌دهند، که حسد، همچون آتشی است که صاحب خود را، قبل از کسی که مورد حسد واقع شده، در خود می‌سوزاند؛ چه موجب اندوه، غم، ترس و اضطراب دائمی او شده، تنگی معیشت و از بین بردن دارائی‌های او در آنچه که هیچ فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد بود را، از پی خواهد داشت.

پرواضح است که تنهایی از این امور، کافی است تا انسان را به بدبختی همیشگی دچار نماید.

گذشته از این امور - که بر خوی زشت حسد مترتب شده از پی آن بوجود می‌آید -؛ رذائلی دیگر نیز با این خوی زشت ملازمت داشته، معمولاً به همراه آن بروز می‌نماید. شک، حیرت، سوء ظن به حضرت حق، مکر، حيله، غضب، پست‌همتی، سخت‌دلی و حب دنیا، در این شمار است. امروزه در متون تاریخی از بسیاری از سلاطین می‌توان نشان جست، که فرزندان خویش را به قتل رسانیده و یا چشمان آنان را کور کرده‌اند؛ آیا این سیره آنان علّتی جز از حسد نسبت به نزدیکان خود داشته است؟!

آنچه گذشت، تنها شماری از اموری است که از پی حسد پدید می‌آید، و یا با آن ملازمت دارد؛ چه ذکر تمامی رذائلی که از پی این خوی ناپسند پدید می‌آید، به تنظیم فهرستی بلند احتیاج خواهد داشت!.

از همین روست که حسد را مجمع رذائل می‌دانیم، و آن را همچون منبعی برای پیدایش دیگر رذائل اخلاقی بحساب می‌آوریم. آیا انکار انبیاء الهی علیهم‌السلام جز از حسد حاسدان ریشه‌ای دیگر داشته است؟ آیا اجتماع گروهی کم‌شمار در سقیفه بنی‌ساعده و منحرف ساختن جامعه اسلامی از امامت آن، علّتی جز از حسد شماری از حسودان داشت؟ آنان که سر در پی ریاست چندروزهٔ دنیائی داشته مسیر الهی جامعه را از پی حسد خویش دیگرگون ساختند.

آیا حق را با تمامی وضوحش چیزی جز از حسد می‌پوشاند؟ و آیا حسد همان حجاب اعظمی نیست که بسیاری از فضائل را پشت پردهٔ غلیظ خود محو و نابود می‌سازد؟ تأسف آور است که رذیلت حسد، تنها مخصوص همشویان نیست، که گذشته از عموم مردمان حتّی عالمان بزرگ نیز گاه به آن مبتلا می‌شوند؛ از همین روست که خداوند متعال بخاطر رحمتی که بر اُمت اسلام داشته است، عقابی بر این رذیلت اخلاقی مترتب نداشته، و تنها در صورتی که آثار آن بر زبان و دیگر اندامها ظاهر شود، عقاب اخروی را بر آن وعده نموده است. این رحمت را، می‌توان در شمار بزرگترین رحمت‌های الهی محسوب داشت. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این زمینه می‌فرماید: [۶۱۵] «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعُ خِصَالٍ: الْخَطَأُ وَ النَّسْيَانُ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا أُسْتُكِرَ هُؤُلَا عَلَيْهِ وَ الطَّيْرَةُ وَ الْوَسْوسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ^۱». «نه مسأله بر اُمت من بخشیده شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه را نمی‌دانند، آنچه از توان آنان خارج است، آنچه را از سر ناچاری انجام می‌دهند، آنچه را ناخواسته بدان مجبور می‌شوند، بددلی، و سوسه‌های ذهنی دربارهٔ آفرینش، و حسد تا آنگاه که بر زبان نیاید و یا در عمل ظاهر نشود».

قرآن کریم را نیز در این زمینه آیاتی بسیار است، که نسبت به چیستی و نیز عواقب این

رذیلت اخلاقی تنبّه داده، مؤمنان را از آلوده شدن به آن برحذر می‌دارد. در این زمینه می‌توان به این موارد اشاره کرد.

نکاتی قرآنی پیرامون حسد

۱. این کتاب آسمانی، در مرحله نخست اشاره می‌نماید که حسد، موجب کتمان حقیقت می‌شود؛ ازاینرو نه تنها خود حسود را به گمراهی مبتلا می‌سازد، که دیگران را نیز بواسطه او به گمراهی درمی‌افکند. این صفت هم خود حسود و هم دیگران را به خروج از اسلام به سوی کفر، و از هدایت به سوی گمراهی می‌کشاند. حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾^۱: «بسیاری از اهل کتاب با آنکه حقیقت بر آنها آشکار شده، از روی حسد، دوست دارند شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر بازگردانند».

۲. آنگاه اشاره می‌فرماید، که حسد باعث می‌شود انسان حسود به هر دست‌آویزی چنگ زند، تا بر آنکه مورد حسد او واقع شده است دست یابد، و بر او غلبه کند. این دست‌آویز حتی می‌تواند کفر باشد و یا کفر!؛ ازاینرو مسلمان حسود دست به دامن کافران می‌زند، تا برادر مسلمان خود را از موفقیتی که بدست آورده است دور کند؛ ازاینرو به لعنت الهی و دوری از رحمت او دچار می‌گردد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا * أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲: «آیا کسانی را که نصیبی از کتاب داده شده‌اند ندیده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند و در باره کافران می‌گویند که راه اینان از راه مؤمنان به هدایت نزدیک‌تر است؟ * اینان آن کسانی

۱. البقرة، ۱۰۹.

۲. النساء، ۵۴ - ۵۱.

که خدا لعنتشان کرده است و هر کس را که خدا لعنت کند برای او هیچ یاورى نیابى * یا از پادشاهى نصیبى برده‌اند؟ که در این صورت به قدر آن گودى که بر پشت هسته خرماسـت به مردم سودى نمى‌رسانند * یا بر مردم به خاطر نعمتى که خدا از فضل خویش به آنان ارزانى داشته حسد مى‌برند؟».

۳. سپس به شماری از مفاسدى که از پی این خوى ناشیست پدید مى‌آید، اشاره مى‌فرماید. در این زمینه، به آیاتی که دربارهٔ برادران حضرت یوسف علیه السلام نازل شده است، مى‌نگریم. در این آیات، خداوند متعال به فریکارى برادران ایشان، دروغزنى آنان، درانداختن او به چاه، فروختنش به قیمتی حقیر، و سرانجام نسبتِ دزدی دادن به او، و منسوب داشتن پدر به نادانى و ضلالت اشاره مى‌فرماید. مى‌دانیم که برادران او دست‌کم از نبوّت پدر خویش آگاه بودند؛ با اینهمه امّا رذیلت حسد آنان را واداشت تا او را گمراه و نادان بخوانند! ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾^۱: «آن‌گاه که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند، حال آنکه ما خود گروهی نیرومندیم. پدرمان در گمراهی آشکاری است * یوسف را بکشید، یا در سرزمینی دیگرش بیندازید تا پدر خاص شما گردد و از آن پس مردمی شایسته به شمار آیید».

۴. این کتاب الهی، در مرحلهٔ چهارم به این نکته اشاره مى‌نماید، که حسد برترین مراتب نادانى و سفاهت است؛ چرا که علّت تفاوت موجود در میان مردمان، از امور پوشیده‌ای است که تنها حضرت حق بر اساس مصالح خلقت، از آن آگاه است، و دیگران را به علّت آن راهی نیست. حسود امّا با چشم پوشیدن از این مطلب - که نظام زندگی اجتماعى انسان بر آن استوار است -، به خطا سر در پی انکار فضائل دیگران مى‌نهد، و همواره دل در گرو زوال نعمت آنان مى‌بندد، و از همین رو به کفر دچار مى‌شود؛ آیا این

مطلب چیزی جز از نادانی است؟: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱: «آرزو مکنید آن چیزهایی را که بدانها خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است. مردان را از آنچه کنند نصیبی است و آنان را از آنچه کنند نصیبی و روزی از خدا خواهید»؛

﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْخِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۲: «حال آنکه ما روزی آنها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم می‌کنیم. و بعضی را به مرتبت، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم تا بعضی بعض دیگر را به خدمت گیرند. و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می‌آورند بهتر است».

۵. آنگاه اشاره می‌فرماید، که انکار عموم مردمان هر عصر نسبت به پیامبران آن روزگاران، علتی جز از حسد آنان نداشته است. خداوند متعال این مطلب را به تکرار در کتاب خود ذکر فرموده، تا حسودان دست از حسد بردارند، و این درخت ناپاک را از نفس خود ریشه کن نمایند: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾^۳: «مهرتان قومش که کافر بودند، گفتند: این مرد انسانی است همانند شما، می‌خواهد بر شما برتری جوید».

به این دو آیه نیز بنگرید: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ وَاتَّرفُفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ﴾^۴: «گروهی از مهرتان قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را دروغ می‌شمردند و در این دنیایشان عیش و نعمت داده بودیم، گفتند:

۱. النساء، ۳۲.

۲. الزخرف، ۳۲.

۳. المؤمنون، ۲۴.

۴. المؤمنون، ۳۴ - ۳۳.

این مرد انسانی است همانند شما از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌آشامید می‌آشامد * و اگر از انسانی همانند خود اطاعت کنید، زیان کرده‌اید؛
 ﴿فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ الْمُؤْمِنُونَ * فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾^۱: «و گفتند: آیا به دو انسان که همانند ما هستند و قومشان بندگان ما بودند، ایمان بیاوریم؟ * آنها را تکذیب کردند و خویشان به هلاکت افکندند».

۶. سپس اشاره می‌فرماید، که حسد صاحب خود را به اندوه مبتلا می‌سازد؛ چه حسود چون دیگران را پیروزمند یابد، به اندوه فرو می‌شود؛ و چون آنان را کامیاب بیند، به بخت بد خویش لعنت می‌فرستد. این درحالی است که طرحوارهٔ اسلام برای زندگانی اجتماعی مردمان، آنست که هر مسلمانی می‌باید دست‌کم آنچه را برای خود خوش می‌دارد، برای دیگران نیز خوش بدارد؛ و آنچه را برای خویش ناخوشایند می‌شمارد، برای آنان نیز ناخوشایند بشمارد^۲.

حضرت حق خود در این زمینه می‌فرماید:
 ﴿إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾^۳: «اگر خیری به شما رسد اندوهگین شوند و اگر به مصیبتی گرفتار آیید شادمان گردند».

۷. آنگاه تصریح می‌فرماید، که مؤمنان می‌باید از دست حسودان و شرّ آنان به هنگام برافروخته‌شدن لهیب حسدشان، به خداوند پناه برند. ازاینرو حسد را نیز مانند دیگر اموری که موجب پناه‌بردن به ذات اقدس الهی است، قلمداد فرموده است. مخلوقات جنّی و انسی شرور، ظلمت شب که پردهٔ انجام گناهان و جنایتهاست، ظلمت نفس آماره، و ظلمت و سوسه‌های شیاطین جنّی و انسی، در این شمار است، و فوران آتش حسد حسودان هم در همین شمار!؛

۱. المؤمنون، ۴۸ - ۴۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۲۶۹.

۳. آل عمران، ۱۲۰.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»^۱: «به نام خدای بخشاینده مهربان * بگو: به پروردگار صبحگاه پناه می‌برم * از شر آنچه بیافریده است * و از شر شب چون درآید * و از شر جادوگرانی که در گره‌ها افسون می‌دمند * از شر حسود چون رشک می‌ورزد».

در این سوره شریف، خداوند به این چهار امر اشاره می‌فرماید؛ و پرواضح است که بنا بر قاعده و حدت سیاق، حسود نیز همچون بدترین مخلوقات خدا بوده، مؤمنان می‌بایست از او دوری گزیده به حضرت حق پناهنده شوند.

* * *

این رذیلت اخلاقی را نیز - همچون دیگر رذائل - مراتبی است که از سویه ضعیف رو به سویه شدت می‌نهد. در اینجا به پاره‌ای از این مراتب اشاره می‌نمائیم.

مراتب رذیلت اخلاقی حسد

۱. مرتبه ضعیف آن

در این مرتبه، انسان حسود آرزو می‌کند که نعمت از دیگران سلب شده، و تنها فرادست او آید. قرآن کریم بوضوح اشاره می‌نماید که این مرتبه، در بسیاری از مردمان موجود است: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۲: «این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می‌گوید: آن را هم به من واگذار، و در دعوی بر من

۱. الفلق، ۵ - ۱.

۲. ص، ۲۴ - ۲۳.

غلبه یافته است * داود گفت: او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند - و اینان نیز اندک هستند - بر یکدیگر ستم می کنند».

۲. مرتبه میانه آن

در این مرتبه، شخصِ حسود تنها در پی آنست که نعمت از دیگران ستانده شود، خواه خود او از آن نعمت بهره مند گردد، و یا آنکه او خود نیز از آن بی بهره ماند. این مرتبه در علم اخلاق مورد گفتگو بوده، و عنوان «حسد» در کتب اخلاقی به این مرتبه از این رذیلت نفسی رجوع می نماید.

۳. مرتبه شدید آن

در این مرتبه، انسان حسود نه تنها در پی زوال نعمت از دیگران است، که همواره چشم براه آن می باشد که آنان به بلایا و مصائبی جانگزا مبتلا شده، نعمتشان به نقت و رحمتشان به بلا تبدیل شود!؛ به این آیه شریفه بنگرید: ﴿إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾^۱: «اگر خیری به شما رسد اندوهگین شوند و اگر به مصیبتی گرفتار آید شادمان گردند».

دانشمندان، پادشاهان و ثروتمندانی که خود را تهذیب نکرده و نفس خود را از رذائل نپالوده اند، در تمامی روزگاران به این مصیبت دچار بوده اند؛ حضرت حق در این زمینه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾^۲: «ای کسانی که ایمان آورده اید، دوست همرازی جز از همکیشان خود مگیرید، که دیگران از هیچ فسادى در حق شما

۱. آل عمران، ۱۲۰.

۲. آل عمران، ۱۱۸.

کوتاهی نمی‌کنند و خواستار رنج و مشقت شمايند. و کينه توزی از گفتارشان آشکار است و آن کينه که در دل دارند بیشتر است از آنچه به زبان می‌آورند».

* * *

حسد را باعتبار آنچه به آن تعلّق می‌گیرد و محسود واقع می‌شود نیز، اقسامی چند است. ما در اینجا به شماری از این اقسام اشاره می‌نمائیم.

تقسیمی دیگر برای حسد

۱. حسد بر کافران و بیگانگان

در این نوع از حسد، انسانِ حسود در پی زوال نعمت از کافران و بیگانگانی است، که با اسلام عناد داشته در پی تفوّق بر آن هستند. این حسد هر چند در شمار ردائیل اخلاقی است، امّا از آنجا که برخاسته از غیرت دینی می‌باشد، می‌تواند از وجهه‌ای نیکو نیز برخوردار گردد. از اینرو این نوع از حسد را می‌توان از سوئی نیکو، و از سوئی دیگر قبیح شمرد. پرواضح است که در اینجا نیز همچون دیگر موارد اخلاقی، قاعدهٔ اهم و مهم جریان داشته، و مقدار حسن و قبح این صفت بواسطهٔ اهمّیت دو طرف آن مشخص می‌گردد.

۲. حسد بر عموم هموعان

در این نوع از حسد، انسان حسود به هموعان صالح خود حسد ورزیده، گذشته از مسلمان و یا غیر مسلمان بودن آنان، تنها به بهره‌مندی آنان از نعمتها نظر خواهد داشت. این نوع از حسد بدترین نوع آن است، که از شیوعی وافر برخوردار بوده، می‌توان گفت که عموم مردمان به مراتبی از آن دچارند. از اینرو، ما در ادامهٔ این مبحث، از همین نوع از حسد سخن خواهیم داشت.

۳. حسد بر نزدیکان

در این نوع از حسد، فرد حسود به نزدیکان خود - همچون فرزندان، برادران و دیگر خویشانش - حسد برده، از دست شدن نعمت آنان را آرزو می‌نماید. این قسم، از دو نوع دیگر زشت‌تر بوده کفر، مکر بازی و بی‌آبرویی را در پی خواهد داشت.

* * *

اقسام حسد باعتبار ضرر آن

حسد باعتبار ضرری که برای فرد مورد حسد به‌همراه خواهد داشت، نیز اقسامی دارد. این اقسام عبارتند از:

نوعی که تنها به نعمتهای او آسیب وارد می‌سازد؛
نوعی که به آبروی او و یا خاندانش ضرر وارد می‌سازد؛
و نوعی که به حیات او و نزدیکانش نظر می‌دوزد، تا آنجا که از کشتن او و خانواده‌اش نیز احتراز نمی‌نماید!

از اینرو می‌باید از تمامی رذائل، بویژه این صفت ناشایست اخلاقی، به خداوند متعال پناه برد؛ چه این صفت می‌تواند انسان را به حیوانی قاتل تبدیل کند، که تنها برای آرامش نفس خویش سر در پی قتل دیگران می‌نهد!

به این حدیث که از امام صادق (ع) نقل شده است بنگرید: [۶۱۶] «لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا ﷺ يَوْمَ غدير خمٍّ ... فَشَاعَ ذَلِكَ فِي الْبِلَادِ فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الثُّعْمَانُ بْنُ الْحَارِثِ الْفَهْرِيُّ فَقَالَ: أَمَرْتَنَا مِنَ اللَّهِ أَنْ نَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمَرْتَنَا بِالْجِهَادِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ فَقَبِلْنَاهَا، ثُمَّ لَمْ تَرْضَ حَتَّى نَصَبْتَ هَذَا الْغُلَامَ فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْي مَوْلَاهُ، فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَوْ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بَلَى وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّهِ.

فَوَلَّى النُّعْمَانُ بْنُ الْحَارِثِ وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطُرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ اَوْ اِثْنًا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ^۱؛ حضرت حق نیز در این زمینه می فرماید: ﴿وَ اِذْ قَالُوا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطُرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ اَوْ اِثْنًا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ^۲﴾؛

«چون پیامبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در روز غدیر خم به ریاست مسلمین نصب فرمود ... این خبر در تمامی مناطق مسکونی مسلمین شهره شد. روزی نعمان بن حارث فهری به نزد پیامبر آمد و عرض کرد: تو از جانب خداوند متعال ما را امر کردی که شهادت به توحید او و رسالت تو دهیم، نیز ما را به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوة امر فرمودی، که تمامی آنها را پذیرفتیم؛ آنگاه به این مقدار راضی نشدی تا آنجا که این جوان را به ریاست ما نصب کردی و گفتی که: «هرکس من سرور و آقای او هستم، این جوان نیز سرور و آقای اوست»، آیا این مطلب را از سوی خود گفته ای؟ یا مطلبی است که از سوی خداوند متعال مشخص شده است؟»

پیامبر ﷺ فرمودند: آری! قسم به خدائی که هیچ پروردگاری جز او نیست، آن امر از سوی خداوند است، و من بدستور او علی بن ابیطالب را به پیشوائی شما منصوب نموده ام. در این حال نعمان بن حارث بازگشت، و در حالی که دور می شد گفت: خدایا! اگر این مطلب سخن حقی است که از جانب تو فرود آمده است، یا بر ما سنگهایی از آسمان نازل کن، و یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست!؛ حضرت حق در این زمینه می فرماید: «و آن هنگام را که گفتند: بار خدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان بارانی از سنگ بیار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست».

آیا روی گردانی نعمان از حق، علتی جز از حسد او نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت؟ شگفت آورتر آنکه بنا بر برخی از اخبار، در صحنه قیامت، چون پیامبر اکرم ﷺ بر

۱. البرهان، ج ۵ ص ۳۸۲.

۲. الأنفال، ۳۲.

جهنّم گذر می‌کنند و از اینرو نسیم رحمت، لحظاتی بر آن وزیدن می‌گیرد، شماری از دوزخیان از نگهبانان جهنّم درخواست می‌کنند که درب آن را برایشان ببندند، تا چهره مبارک پیامبر رحمت را نبینند؛ چه حسد نسبت به آن حضرت آنچنان در جان پلید آنان متمکّن شده، که به عذاب الهی رضایت می‌دهند اما به مشاهده چهره جان‌فزای آن سرور عالمیان نه!



در اینجا اشاره به نکته‌ای مهم، سخت لازم است؛ و آن اینکه هرچند حسد نیز همچون دنیادوستی در شمار امور ذاتی انسان است، اما در شمار امور ذاتی غیر قابل تغییر نمی‌باشد؛ بلکه آدمی می‌تواند بوسیله ریاضت‌های شرعی و با استفاده از راه‌هایی که پیش از این به تفصیل از آن سخن گفتیم، نفس خود را از این ردیلت تخلیه نموده، به خوبیهای مقابل آن زینت بخشد.

به عبارت دیگر، به فعلیّت در آمدن این ذاتیات در دست آدمی است؛ او خود می‌تواند از بروز آنها جلوگیری کرده، و یا نفس را در تمایلات خود رها نماید، تا ردیلت حسد همچون دیوی سرکش مهار نفس را در دست گرفته او را به هر سوی که دلخواه اوست، رهنمون شود! به این آیه شریفه بنگرید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۱: «ما پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم».

بر این اساس، می‌توان گفت که اگر پیراستن نفس آدمی از رذائل، و آراستن آن به فضائل

ممکن نمی‌بود، بعثت پیامبران علیهم‌السلام عبث می‌نمود و فائدتی بر آن مترتب نمی‌گشت - سبحان الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً! - .

در این زمینه، هرچند قانون وراثت، قانون محیط رشد انسان، قانون تغذیه و قانون دوستان و همشینیان او را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت، اما با اینهمه به نظر ما ذاتی بودن این رذیلت، و نیز تشدید آن بوسیله یکایک این قوانین، نمی‌تواند آن را بر آدمی غالب نماید. آری! انسان تنها در صورتی اسیر این رذیلت اخلاقی می‌گردد، که خود به مبارزه با آن برنخیزد و نفس خود را از چنگال سیاه آن رها ننماید.

* * *

در اینجا، به شماری از روایاتی که در زمینه این رذیلت اخلاقی و مفاسد آن وارد شده است، اشاره می‌نمائیم؛ و از درگاه او - جلّ و علا! - امید می‌بریم که ما را هدایت فرموده از ناشایستگی‌ها پاک نماید!

چند روایت درباره حسد

[۶۱۷] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ»^۱؛
امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «آفت دین - که به نابودی آن می‌انجامد -، حسد و خودبزرگ‌بینی و به خود نازیدن است».
[۶۱۸] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبُطُ وَلَا يَحْسُدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغْبُطُ»^۲؛

۱. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۷.

۲. اصول کافی، ج ۲ ص ۱۴۵.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مؤمن غبطه می خورد اما حسد نمی ورزد، و منافق حسد می ورزد اما غبطه نمی خورد».

[۶۱۹] عن الصادق علیه السلام قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أقلُّ الناس لذّة الحسود»^۱؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «در میان مردمان، نصیب حسود از لذّت از همه کمتر است».

[۶۲۰] فیما أوصی به الصادق علیه السلام: «لا راحة لحسود»^۲؛

در شمار وصایای امام صادق علیه السلام آمده بود: «حسود هیچ نوع راحتی ای ندارد».

[۶۲۱] عن الصادق علیه السلام: «لا یطمعن الحسود فی راحة القلب»^۳؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حسود هرگز نباید طمع در راحتی قلب بدد».

[۶۲۲] قال أمير المؤمنين علیه السلام فی غُرر الحکم:

«الحسد حبسُ الرّوح؛

الحسد شرُّ الأمراض؛

الحسد أحدُ العذابين؛

رأسُ الرذائلِ الحسد؛

ثمرَةُ الحسدِ شقاءُ الدُّنیا و الآخرة؛

بنا بر آنچه در غُرر الحکم آمده است، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«حسد، زندان روح است؛

حسد، بدترین مریضی ها است؛

حسد، یکی از دو عذاب اصلی است؛

منشأ همه رذائل حسد است؛

ثمره و نتیجه حسد، بدبختی دنیا و آخرت است».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۵۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰ ص ۲۵۲.

فصل بیست و یکم

فضیلت بیست و دوم: غبطه

رذیلت بیست و چهارم: قناعت در فضائل

فضیلت بیست و دوم:

غبطه

این فضیلت، در قرآن کریم به اسامی ای چند، همچون: تلاش برای بدست آوردن امور خیر، پیشی گرفتن به سوی آن، به سرعت به سوی خیر شتافتن، و مراقبه، نامیده شده است.

معنای غبطه عبارتست از جلب فضائل و نعمت‌های فردی و جمعی برای خود و دیگر هم‌نوعان، تا در زمره نیکان و برگزیدگان قرار گیرند، و به برترین مدارج کمال واصل شوند؛ در عین حال، بهیچ وجه بدنبال زدودن نعمتها از دیگران - که پیش از او به آن نعت رسیده‌اند - نخواهد بود.

این نکته، تفاوت میان رذیلت حسد و فضیلت غبطه را آشکار خواهد ساخت. راغب اصفهانی در «مفردات الفاظ القرآن الکریم» گوید: «منافسه عبارتست از تلاش انسان برای شبیه شدن به بزرگان و پیوستن به آنان، بدون آنکه به دیگران ضرری رساند. همانگونه که در این آیه شریفه آمده است: ﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۱: «و پیشدستی‌کنندگان در آن بر یکدیگر پیشدستی می‌کنند»؛ و در این آیه شریفه نیز: ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲: «برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان بر یکدیگر پیشی گیرید».

۱. المطففين، ۲۶.

۲. مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص ۵۰۱.

قرآن کریم را اهتمامی شگرف به این فضیلت انسان ساز است؛ به این چند آیه مبارک بنگرید:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۱: «و پیشدستی کنندگان در آن بر یکدیگر پیشدستی می کنند»؛

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲: «پس بندگان مرا بشارت ده * آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند»؛

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۳: «بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمانها و زمین است»؛

﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۴: «و به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در کارهای نیک شتاب می ورزند و از جمله صالحانند»؛
﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾^۵: «اینان هستند که به کارهای نیک می شتابند و در آن بر یکدیگر سبقت می جویند»؛

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۶: «دعایش را مستجاب کردیم و به او یحیی را

۱. المطففين، ۲۶.

۲. الزمر، ۱۸ - ۱۷.

۳. آل عمران، ۱۳۳.

۴. آل عمران، ۱۱۴.

۵. المؤمنون، ۶۱.

۶. الانبياء، ۹۰.

بخشیدیم و زنش را برایش شایسته گردانیدیم. اینان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و با بیم و امید ما را می‌خواندند و در برابر ما خاشع بودند؛

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱: «سه دیگر، آنها که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده‌اند * اینان مقربانند»؛

﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۲: «برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمانها و زمین است، بر یکدیگر پیشی گیرید».

نمونه این آیات بسیار است، و با تلاش علمی می‌توان به شمار دیگری از اینگونه آیات دست یافت.

از این آیات شریفه، روشن می‌شود که بنده صالح خداوند، همواره سر در پی ترقی خویش و نزدیکانش دارد، بلکه در پی آنست که به مرتبه‌ای رسد که هیچکس در روزگارش همانند او نباشد. حضرت حق خود از شماری از بندگان برگزیده‌اش نقل می‌فرماید، که آنان به درگاه عظمت او عرض می‌نمودند:

﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۳: «ای پروردگار ما، از همسران و فرزندانمان دل‌های ما را شاد دار، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان»؛
 ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۴: «گفت: ای پروردگار من، مرا بیامرزد و مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد، که تو بخشاینده‌ای».

واضح است که هدف قرآن کریم از حکایت سخنان این بندگان مقرب، چیزی جز آن

۱. الواقعة، ۱۱ - ۱۰.

۲. الحديد، ۲۱.

۳. الفرقان، ۷۴.

۴. ص، ۳۵.

نیست که دیگر بندگان نیز همین گونه به سوی نیکی‌ها بشتابند، تا بر دیگران پیشی گرفته در دنیا و آخرت مسیر کمال را زیر پا نهند.

پیشگامی در فضائل و پیشی گرفتن به سوی آنها، کلید سعادت‌مندی امتها است؛ و بی‌توجهی به آن نیز، کلید سقوط و بدبختی آنان است. شاید در پرتو این سخن، بتوان سیره طاعتها در هر روزگار را بهتر درک نمود؛ تاریخ گواهی می‌دهد که طاعتها هر عصر، سخت در پی آن بوده‌اند که سستی و بی‌تحرکی را در میان ملت‌های مغلوب ترویج نمایند، تا آنان از رسیدن به مراتب برتر کمالات بازمانند. این روش را امروزه نیز بخوبی در روابط میان قدرتهای بزرگ و دولتهای ضعیف مشاهده می‌نمائیم.

و افسوس که امروزه نیز ملت‌های مسلمان - و بویژه نسل جوان آنان - به این سستی و بی‌همت‌ی دچار شده گامی به سوی تعالی بر نمی‌دارند؛ دریغ که این مسأله چنان سخت است که شایسته است تا انسان مسلمان بر پیدایش آن بگریزد، و بر استمرار آن بمیرد؛ گویا جوانان مسلمان از این آیه شریفه غفلت ورزیده‌اند، که اینچنین از پیشرفت در امور مادی عالم بازمانده و پیشتازی در این امور را به کف کافران وانهاده‌اند.

با اینحال، ای کاش که اگر آنان از این آیه روی گردان شده‌اند، دست کم به این دو امر الهی توجه نموده به مقتضای آن عمل می‌نمودند!

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۱: «بر یکدیگر پیشی گیرید برای آمرزش پروردگار خویش»؛

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۲: «برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمانها و زمین است، بر یکدیگر پیشی گیرید».

آری! غفلت از سخن وحی نتیجه‌ای جز از این رخوت و سستی بدنبال نخواهد داشت!

۱. آل عمران، ۱۳۳.

۲. الحديد، ۲۱.

به این مطلب، در بسیاری از روایات وارده از معصومین علیهم السلام اشاره شده است.^۱

* * *

این فضیلت بزرگ، فضائل بی‌شمار دیگری را از پی خواهد داشت؛ فضائلی همچون نشاط، امید، استقامت، صبر، بردباری و کمک به دیگران؛ چه آنکس که نعمتی را آرزو می‌نماید اما در عین حال در پی زائل شدن آن از دیگران نیست، نه تنها خود را به سوی آن سوق می‌دهد، که دیگران را نیز به طرف تحصیل آن رهنمون می‌گردد؛ از اینروست که می‌تواند همچون شاهراهی فراخ، جامعه خود را نیز به سوی سعادت هدایت نماید؛ حضرت حق در این زمینه می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲: «هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».

از بسیاری از آیات قرآن کریم - که تعداد آن از عدد یکصد نیز متجاوز است -، چنین استفاده می‌شود که یگانه راه برای رسیدن به سعادت فردی و اجتماعی، پیشی جستن بسوی فضائل است و بس؛

هم از اینروست که ما این صفت برجسته اخلاقی را، کلید سعادت انسان خواندیم و بر این نکته سخت اصرار ورزیدیم. در اینجا اضافه می‌کنیم که تمامی آیات شریفه‌ای که به مرتبه انسان در عالم خلقت اشاره می‌نماید و او را «خلیفه خدا در زمین» و «وارث او» معرفی کرده تمامی عالم را طفیل وجود او دانسته است، تنها و تنها در پی همین امر است، که او گامی پیش نهاده دل در گرو کمال و سر در پی رسیدن به مراتب والای انسانی نهد. ما در اینجا نخست شماری از این آیات را ذکر، و زان پس به برخی از روایات این مسأله اشاره

۱. نمونه را بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۸۹ ص ۲۴؛ سنن الدارمی، ح ۳۱۹۷؛ باندکی اختلاف در میان این دو منبع.

۲. التحل، ۹۷.

می‌کنیم؛ بدان امید که در شمار چنگ‌زندگان به دامن کتاب و سنت قرار گیریم.

چند آیه درباره غبطه در فضائل

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ﴾^۱:

«اوست خدایی که شما را خلیفگان زمین کرد، و بعضی را بر بعض دیگر به درجاتی برتری داد، تا شما را در چیزی که عطایان کرده است بیازماید. هر آینه پروردگارت زود کیفر می‌دهد».

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۲:

«آن‌گاه شما را در روی زمین جانشین آنها گردانیدیم تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنید».

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۳:

«آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟».

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۴:

۱. الأنعام، ۱۶۵.

۲. یونس، ۱۴.

۳. لقمان، ۲۰.

۴. الحجر، ۳۱ - ۲۹.

«چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید. همه فرشتگان سجده کردند * مگر ابلیس».

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۱:

«بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند».

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲:

«هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد».

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳:

«و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد».

چند روایت

درباره غبطه

[۶۲۳] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَلَا يَحْسُدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغْبِطُ»^۴؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «مؤمن غبطه می‌برد اما حسد نمی‌ورزد، و منافق حسد می‌ورزد اما غبطه نمی‌برد».

۱. فضلت، ۳۰.

۲. الکهف، ۱۱۰.

۳. الأنبياء، ۱۰۵.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۰۷.

[۶۲۴] عن أمير المؤمنين عليه السلام: «... المَغْبُونُ مَنْ غَبَنَ دِينَهُ وَالمَغْبُوطُ مَنْ سَلَّمَ لَهُ دِينُهُ وَحَسَنَ يَقِينُهُ»^۱؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «... خسارت دیده کسی است که دین خود را از دست داده؛ و کسی قابل غبطه خوردن است که دینش به سلامت مانده و یقینش نیکو شده باشد».

[۶۲۵] قَالَ أمير المؤمنين عليه السلام فِي الْغُرَرِ: «أَغْبَطُ النَّاسِ الْمُسَارِعُ إِلَى الْخَيْرَاتِ»^۲؛
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «غبطه خوردنی ترین مردم، کسی است که به سوی نیکی ها با سرعت می شتابد».

[۶۲۶] قَالَ أمير المؤمنين عليه السلام فِي الْغُرَرِ: «إِنَّ المَغْبُونِ مَنْ غَبَنَ عَمْرُهُ وَإِنَّ المَغْبُوطَ مَنْ أَنْفَذَ عُمْرَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ»^۳؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بدون تردید انسان ضرر برده، کسی است که عمرش را باختہ باشد، و آنکس قابل غبطه خوردن است که عمرش را در اطاعت از پروردگارش گذرانده باشد».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴ ص ۲۹۱.

۲. تصنیف غُرر الحکم، ص ۱۰۵.

۳. تصنیف غُرر الحکم، ص ۱۶۰.

رذیلت بیست و چهارم:

کوتاهی ورزیدن در تحصیل فضائل

منظور از این رذیلت، عکس آن چیزی است که در فضیلت «شتاب بسوی فضائل» بیان کردیم. قناعت در فضائل، رذیلتی است که صاحب خود را از ترقی و تعالی باز می‌دارد؛ از اینرو ملکه‌ای است که رسیدن به درجات برتر و وارد شدن در جرگه بزرگان را، برای صاحب خود ممتنع می‌سازد.

توضیح آنکه آدمی همانگونه که در سویه مادیات حد معینی نمی‌شناسد که با رسیدن به آن توقف نماید، بلکه اگر از ثروتی هنگفت نیز برخوردار باشد، باز بدنیال ثروتی بیشتر به این طرف و آن طرف می‌شتابد. همانگونه که حضرت حق در این رابطه فرموده است: ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾^۱: «این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می‌گوید: آن را هم به من واگذار، و در دعوی بر من غلبه یافته است * داود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می‌کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند - و اینان نیز اندک هستند - بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ ما پیش از این، در مباحث

قناعت، حرص، استغناء و طمع، به تفصیل به این نکته اشاره نمودیم -، به همان ترتیب در عوالم روحانی و مدارج کمال یا نقصان و سقوط نیز، مرزی که با رسیدن به آن توقف نماید، نمی‌شناسد.

ازاینرو، انسان می‌تواند به مراتبی که پایانی برای آن متصور نیست ترقی نماید؛ چه مقامات بی‌شمار لقاء، خود در مراتب سلوک قرار دارد، و چون سالک در این مسیر به منازل سلوک در ذات حق - جلّ و علا! - رسد، درمی‌یابد که سیر او را نهایی نیست؛ چه حضرت حق خود بی‌نهایت است و سالکی که در آن مقامات سیر می‌نماید نیز، از سیری بی‌پایان بهره‌مند می‌گردد.

رسیدن به فضائل علمی و عملی نیز همینگونه‌اند؛ چه همگان می‌دانند که چون کسی به نکته‌ای علمی دست یافت، در مقابل خود بیشمار مسائل جدیدی در می‌یابد که از چگونگی آن بی‌اطلاع است، و خود اقرار می‌نماید که بین آنچه می‌داند و آنچه نمی‌داند، هیچ نسبتی برقرار نیست - چه آن اولین، همچون قطره‌ای در مقابل اقیانوس این دوّمین است! -؛ ازاینرو لحظه به لحظه از درک مطلب نو به وجد درآمده از لذّتی روحانی بهره‌مند می‌گردد. حق‌گوئی در وقایع گوناگون و بسط عدل نیز در شمار فضائل است؛ ازاینرو تلاش برای گسترش عدالت بر پهنه زمین در شمار فضائل نفسانی است، که نه تنها موجب ارتقاء نفس سالک می‌گردد، که خداوند نیز بر تحقق آن وعده فرموده، تا عدالت‌گستران از تلاش باز نمانند و سعی خود را بیهوده نپندارند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»^۱: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داد که

در روی زمین جانشین دیگرانشان کند، هم چنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد. و دینشان را- که خود برایشان پسندیده است- استوار سازد. و وحشتشان را به ایمنی بدل کند».

این وعده الهی است که بدون تردید از آن تخلف نخواهد فرمود. از این وعده دریافته می شود که اراده انسان در شمار سجایای اخلاقی اوست؛ ازاینرو اگر از آن تخلف ورزد، با اراده تشریعی خداوند به مخالفت برخاسته، که در اینصورت بدون تردید فعلی حرام را بجای آورده است.

کوتاه سخن آنکه انسان کامل، هرچند در برآورده ساختن خواسته های خود کوتاهی می نماید، اما در بجای آوردن خواسته های بلند روحانی خود و جلب فوائد و منافع آن سخت گرمپوئی می کند؛ ازاینرو قناعت در برآوردن خواسته های نفسانی فضیلت است، و در مقابل حرص قرار می گیرد؛ همانگونه که قناعت در تحصیل فضائل نیز در شمار رذائل بوده، در مقابل غبطه قرار خواهد گرفت.



قناعت در فضائل و اهتمام نورزیدن به تحصیل آن، با رذائل بیشماری همراه خواهد شد. سستی، دنیادوستی، ترک آخرت و ... در این شمار است. ازاینرو نتیجه این خمودی تنها تسلط دیگران بر نفس انسان خواهد بود، که خواه بصورت فردی یا جمعی، بر او و جامعه اش مسلط خواهند شد؛ و نتیجه آنکه این فرد همچون خاری که بر سیلی خروشان در حرکت است، نه بهائی خواهد داشت و نه توان مقابله با ناملائمات را بدست خواهد آورد!.

بنابر حدیثی گرانها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: [۶۲۷] «يُوشِكُ الْأُمَمُ قَدْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ ...، فَقَالَ قَائِلٌ: وَ مِنْ قَلَّةٍ نَحْنُ يَوْمئِذٍ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ كَثِيرٌ وَ لَكِنَّكُمْ غُثَاءُ كُثَاءِ السَّيْلِ، وَ

لَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ عَنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَ يَقْدِفَنَّ اللَّهُ فِي فُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ كَرَاهِيَّةُ الْمَوْتِ^۱: «بزودی اُمتهای دیگر بر شما غلبه می‌کنند...؛ در این حال کسی گفت: آیا در آن هنگام ما از عدد اندکی برخورداریم؟، فرمودند: شما در آن هنگام از عدد زیادی برخوردار هستید، اما همچون خرده خاری که بر سیل می‌رود می‌باشید، خداوند از سینه‌های دشمنانتان ترس از شما را می‌زداید و در سینه‌های شما سستی می‌نهد؛ باز کسی گفت: ای پیامبر خدا! سُستی چیست؟، فرمودند: دنیادوستی و بدداشتن مرگ».

ما پیش از این به تلازمی که در میان رذائل گوناگون هست اشاره کردیم، ازاینرو دریافتیم که در رذیلت حاضر نیز هراندازه سستی در بدست آوردن فضائل بیشتر شود، حرص بر دنیا و ترس از مرگ نیز بیشتر خواهد شد؛ و سرانجام جمع شدن خوی‌های زشت اخلاقی، نتیجه‌ای جز از سقوط از مدارج کمال انسانی و تسلط حجاب ماده بر قلب نخواهد داشت؛ در این هنگام این فرد و یا آن ملت - بنا به تعبیر مبارک پیامبر اکرم ﷺ - همچون خاری خُرد بر سیلی پرشتاب، بی‌اراده و بی‌ارزش خواهد بود، که نه از تلاشی بهره‌مند است و نه بر سرنوشت خود مدیریتی خواهد داشت.

این مطلب، امروزه بوضوح در ملتهای اسلامی قابل مشاهده است. ضعف و سستی بنیان‌برافکنی که امروزه در این جوامع مشاهده می‌شود، تنها ناشی از روی‌گردانی آنان از جلب فضائل است؛ و در نتیجه آن پرداختن به دنیای فانی، بر آن اساس که قدرتهای کفرپیشه جهان برای آنان ترسیم می‌نمایند.

بر پایه این سخن، دانسته می‌شود که رذیلت قناعت در فضائل، مادر تمامی دیگر رذائل بوده؛ بدون تردید در شمار بدترین آنها خواهد بود.

۱. سنن أبی‌داود، ح ۳۷۴۵.

چند روایت درباره کوتاهی در تحصیل فضائل

[۶۲۸] قَالَ رَجُلٌ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَوْصِنِي، فَقَالَ: أَوْصِيكَ أَنْ لَا يَكُونَ لِعَمَلِ الْخَيْرِ عِنْدَكَ غَايَةٌ فِي الْكَثْرَةِ وَلَا لِعَمَلِ الْإِثْمِ عِنْدَكَ غَايَةٌ فِي الْقَلَّةِ؛^۱

مردی به امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد: «مرا توصیه ای نما، حضرت فرمودند: تو را بدان توصیه می کنم که هیچ پایانی برای کارهای نیکو نزد خود نداشته باشی، و برای کارهای بد نیز هیچ اندازه ای را اندک نشماری.»

[۶۲۹] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَنْ نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرَفَهُ؟^۲
امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «آگاه باشید که بینا ترین چشمها، چشمی است که خود را به سوی نیکی ها کشد.»

[۶۳۰] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ - وَاللَّهِ! - كَذَلِكَ، إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ كَفَا كُفُوهُ أَهْلُهُ»^۳؛

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «هیچیک از شما نباید بگوید که کس دیگری نسبت به انجام کار نیک، شایسته تر از من است، چه بخدا قسم همینگونه خواهد شد. بدون تردید خیر و شر را کسانی است که اهل آن هستند، و هرگاه شما ایندو را ترک کنید، آنان به آن می پردازند و بار آن را از دوش شما بر می دارند.»

[۶۳۱] عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ): «... وَأَمَّا أَعْدَاؤُكَ مِنَ الْجِنِّ فَابْلِسْ وَجَنُودُهُ ... وَإِذَا أَتَاكَ وَقَالَ لَكَ:

۱. تحف العقول، ص ۱۵۰.

۲. تصنیف غررالحکم، ص ۲۰۵.

۳. تصنیف غررالحکم، ص ۱۰۵.

ما أَكْثَرَ إِحْسَانُكَ، يَرِيدُ أَنْ يُدْخِلَكَ الْعُجْبَ، فَقُلْ: إِسَاءَتِي أَكْثَرُ مِنْ إِحْسَانِي؛ وَإِذَا أَتَاكَ وَقَالَ لَكَ: مَا أَكْثَرَ صَلَاتُكَ، فَقُلْ: غَفْلَتِي أَكْثَرُ مِنْ صَلَاتِي؛ وَإِذَا قَالَ لَكَ: كَمْ تُعْطِي النَّاسَ!، فَقُلْ: مَا آخُذُ أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِي!؛

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «...اما دشمنان تو از جَنایان ابلیس است و لشگریانش، ... هرگاه ابلیس نزد تو آمد و گفت: چقدر نیکوکاریِ تو زیاد است، می‌خواهد که تو را خودبین نماید، از اینرو در جوابش بگو: بدکاریِ من بیشتر از نیکوکاریِ من باشد؛ و هرگاه نزد تو آمد و گفت: چقدر هدایای تو بسیار است، بگو: غفلتهای من از کسانی که باید به آنان بپردازم، بیشتر از هدایایم می‌باشد؛ و هرگاه به تو گفت: چه بسیار به مردمان می‌بخشی، بگو: آنچه می‌گیرم بیشتر از آنچیزی است که می‌بخشم».

[۶۳۲] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَخَذَ كِتَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ فِيهِ قَالَ: مَنْ يُطِيقُ هَذَا، مَنْ يُطِيقُ ذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَعْمَلُ بِهِ وَكَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ نَغَّرَ لَوْنَهُ حَتَّى يُعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ! وَ مَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَ عَلِيٍّ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱؛
امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه امام سجّاد علیه السلام کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام را برداشته در آن می‌نگریستند، می‌فرمودند: چه کسی چنین توانی دارد؟! چه کسی چنین توانی دارد؟!». حضرت امام صادق علیه السلام ادامه دادند: آنگاه امام سجّاد به محتوای آن کتاب عمل می‌فرمودند. همچنین امام سجّاد علیه السلام هرگاه به سوی نماز می‌شدند، رنگ چهره‌شان تغییر می‌نمود، بگونه‌ای که این تغییر رنگ از صورتشان کاملاً آشکار می‌شد. و هیچیک از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ایشان، طاقت انجام عبادتهای ایشان را نداشت مگر امام سجّاد علیه السلام.

۱. تحف العقول، ص ۲۴.

۲. الکافی، ج ۸ ص ۱۴۳.

فصل بیست و دوم

فضیلت بیست و سوم: بی میلی نسبت به مقام

رذیلت بیست و پنجم: مقام دوستی

فضیلت بیست و سوم:

بی میلی نسبت به رتبه و مقام

بی میلی نسبت به رتبه و مقام، ملکه‌ای است که موجب می‌شود تا قلب انسان نسبت به ریاست، مرتبه و مقام دنیائی، شیفتگی نیافته بدان میل ننماید. در این زمینه تفاوتی میان مرتبه این مقام و ریاست نیز نمی‌باشد، چه اگر ریاست مورد نظر به بالاترین مراتب نیز برسد و از رتبه حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر قلوب مردمان، و یا ریاست حضرت ولّی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بر تمامی عالم امکان نیز برخوردار شود، باز قلب افرادی که از این ملکه برخوردارند، بدان تمایل نیافته در پی آن برخواهند خاست؛ چه ریاست برای آنان تنها وسیله‌ای برای بسط حق و اضمحلال باطل می‌باشد، و بیش از این در قلب آنان جایگاهی نخواهد داشت.

همت اینچنین کس، تنها به سوی حضرت حق معطوف است؛ و نفسش به انجام فرامین او مایل؛ هم از اینروست که برای ریاست نزد او هیچ مرتبتی نیست.

ما پیش از این، به سخن امیر مؤمنان علیه السلام به ابن عباس - که چون آن حضرت را به تعمیر کفش خود مشغول دید، بر ایشان اعتراض کرد - اشاره کردیم؛ در آن سخن حضرت از او باز پرسیدند: [۶۳۳] «ما قِیمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟ فَقَالَ: لَا قِیمَةَ لَهَا، فَقَالَ علیه السلام: وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِیمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»^۱: «قیمت مادی این کفش چقدر است؟ و او پاسخ

۱. نهج البلاغة، خطبة ۳۳.

داد: این کفش هیچ ارزشی ندارد!؛ حضرت فرمودند: بخدا قسم این کفش نزد من خواستنی‌تر از امارت بر شماست، مگر آنکه بواسطه آن امارت بتوانم حقّی را برپا دارم و یا باطلی را مرتفع سازم».

بنا براین، آنکس که رو به سوی ریاست ندارد، رغبتی در آن نخواهد داشت و این ریاست و حکومت بر مردمان نمی‌تواند قلب او را از یاد خداوند بازدارد. ازاینرو همچون مقام‌پرستان سر در پی آن نخواهد داشت؛ و اگر چنان حکومتی برای او حاصل گردد، تنها آن را در راه خیر بکار می‌برد؛ و اگر از دستش شود نیز نه تنها قلبش نگران نخواهد شد، که خود همچون برّه‌ای که از گرگ فرار می‌نماید، از آن فرار خواهد کرد.

این مطلب بخوبی در روش زندگی اولیاء خداوند دیده می‌شود، و گویا سرّ آن نیز در آن است که اینان از مشکلات، سختی‌ها، لغزشگاهها و دیگر رنجهای آن آگاهند، و از سوء خاتمت خود سخت نگران.

قرآن کریم این فضیلت والا را در دو جمله اینچنین بیان فرموده است: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱: «تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید».

هرچند پیش از این، مبحث گریز از مقام دنیائی و نیز دوستی اینگونه مقامات، در فصول مربوط به زهد و دنیا دوستی گذشت، اما از آنجا که اخلاق‌پژوهان این دو مبحث را به استقلال به بحث گرفته و داد سخن در آن داده‌اند، ما نیز از روش آنان پیروی کرده با توجه به اهمیت خاصّ این دو فضیلت و رذیلت نزد اهل دل، به گونه مستقل به آندو می‌پردازیم.

کوتاه سخن آنکه بحث از فضیلت بی‌اعتنائی و بی‌میلی به ریاست، و عدم وابستگی قلب به آن، در شمار مصادیق فضیلت زهد قرار دارد، که پیش از این به تفصیل از آن سخن

داشتیم؛ اما در اینجا بخاطر اهمیت شگرف آن، باز بدان خواهیم پرداخت؛ چه پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: [۶۳۴] «آخِرُ مَا يَخْرُجُ عَنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ»: «آخرین چیزی که از قلوب صدیقان خارج می‌شود، دوستی ریاست و مقام است!». در اینجا، خداوند متعال را می‌خوانیم و به او امید می‌بریم که آنچه در این فصل بر قلم می‌رود نکاتی نو باشد، تا خواننده ارجمند در این فصل به مطالبی تازه دست یابد.

اشاره به دو اشتباه اخلاق‌پژوهان در این زمینه

پیش از ورود در این مبحث، شایسته است که به اشتباهی که برای اخلاقیان روی داده است، اشاره کنیم. اینان بعد از آنکه از ردیلت ریاست دوستی سخن داشته‌اند، گمنامی دوستی و گریز از مقام را همچون فضیلتی برشمرده در مقابل ردیلت پیشین نهاده‌اند. اینان چون گریز از شهرت را فضیلتی مستقل دانسته‌اند، در دام دو اشتباه گرفتار آمده‌اند:

خطای نخست

اخلاقیان از آنجا که علاقه به گمنامی را فضیلتی خاص دانسته‌اند، به آغوش اشتباه اول افتاده‌اند؛ چه خود این علاقه نیز می‌تواند قلب انسان را از حضرت حق باز داشته به سوی خود منعطف نماید. از اینرو آنچه آنان فضیلتش دانسته‌اند، خود می‌تواند همچون بُتی در کنار حضرت حق قرار گرفته مورد پرستش واقع شود.

خطای دوم

آنان از این نکته که «ریاست دنیائی، تنها مسیر ممکن برای بسط عدالت و احیاء آن، و نیز مقابله با باطل و ابطال آن می‌باشد»، غفلت ورزیده آنرا در این دانش به محاسبه نگرفته‌اند.

پرواضح است که مردمان تنها زمانی در مقابل شریعت و احکام آن به خضوع درآمده

آن را پذیرفتند، که خداوند پیامبر خود را بر جامعه مسلط فرمود و امر زمامداری و تشکیل دولت را به او واگذار نمود. اکنون با توجه به این نکته بسیار مهم، اضافه می‌کنیم که قلب انسان سالک نباید به چیزی جز از حضرت حق اشتغال یابد، نه به مقام دوستی و نه به گریز از آن، نه به شهرت و نه به دوستی گمنامی. این قلب همان قلبی است که خداوند آنرا به نور خود روشن می‌فرماید، و معارف الهی را در آن القاء می‌فرماید. حافظ شیرین سخن چه نیکو سروده است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
بر اساس آنچه گذشت، روشن می‌شود که آنکه سر در پی ریاست ندارد، می‌تواند دل به انگشتی بی‌ارزشی ببندد، و همانگونه که پرستندگان بتان، بت خود را مقصود قلب خویش می‌سازند او نیز آن انگشت بی‌قیمت را هدف قلب خویش نماید؛ همانگونه که ممکن است کسی به مقامات بلند اجتماعی رسد - و بلکه حکومت جامعه خویش را در دست گیرد -، اما قلب او از آن فارغ بوده سر در پی ریاستش نداشته باشد. ما خود بسیاری از اینان را دیده‌ایم، و نیز اخبار بسیاری از آنان را نیز شنیده‌ایم. در همین صفحات از روش محقق نراقی و آن صوفی فقیر سخن داشتیم؛ آن حکایت بهترین نمونه از این حکایات است، که نشان می‌دهد رئیس جامعه‌ای در عین آنکه از تمکن مالی شگرفی برخوردار است، می‌تواند دل در گرو ریاست خود نداشته باشد؛ همانگونه که صوفی فقیری که ریاست را بر رئیس جامعه عیب می‌شمارد، می‌تواند قلب خود را در گرو کشکولی بی‌ارزش نهاده توان جدائی از آن را نداشته باشد!

آری! تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که با آنکه از ریاست تام و تمام دنیائی و آخروی برخوردار است، می‌تواند تنها دل را بر حضرت حق نهد و سبکدلانه قسم یاد کند که [۶۳۵] «وَاللّٰهُ لَهِیْ - اَی: النعلة - أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَمْرِ تَكْم»: «بخدا قسم این کفش نزد من، خواستنی‌تر از امارت بر شماست».

در مقابل امّا، دنیادوستانی همچون طلحه، زبیر، معاویه، عمرو بن عاص و ... دین به

دنیا فروختند، شرافت را به ریاست معاوضه کردند و سرانجام به ضرر بی‌پایان نائل شدند!

کوتاه سخن آنکه دوستی گمنامی، با دوستی جاه و مقام در تضاد نمی‌باشد؛ بلکه ایندو در مقابل زهد در ریاست و بی‌رغبتی به آن قرار دارند. از اینرو آنچه در میان اخلاقیان سخت مشهور شده است - که: «گریز از مقام، در مقابل مقام دوستی قرار دارد» -، سخنی صحیح نمی‌نماید.



اکنون پس از فراغت از این مقدمه، اضافه می‌کنیم که فضیلت بی‌میلی به ریاست، فضیلتی سخت بزرگ است؛ بگونه‌ای که اگر فضل و یتزه حضرت حق روی ننماید، هیچکس بدان مقام شامخ نخواهد رسید.

این فضیلت، تنها به پیامبران علیهم‌السلام، اولیاء الهی و آنان که پای در جای پای آنان می‌نهند، مخصوص بوده؛ دیگران تنها از مراتبی از آن برخوردارند. با این همه امّا، با توجه به اهمیت والای آن، خداوند بر این فضیلت سخت پای فشرده بندگان خود را بر آن رغبت فرموده است. برتر از این، بهشت را پاداش آنان که این خوی نیکو را در خود پدید آورده‌اند، قرار داده است:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱: «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است».

از این آیه، بروشنی برداشت می‌شود که حُسن عاقبت، متوقف بر این فضیلت بوده بدون آن حُسن عاقبتی حاصل نخواهد شد؛ همانگونه که فتنه‌انگیزی در زمین و دور شدن از

بهشت نیز، تنها از ردیلتی که در مقابل این فضیلت قرار دارد - یعنی ریاست دوستی و علاقه به مقامات دنیائی -، نشأت می‌پذیرد.

از آثار این فضیلت، می‌توان به این مطلب اشاره نمود که ریاست‌گریزان، از زندگی عادی دیگر مردمان برخوردارند، اینان در منزل، لباس، غذا و دیگر نواحی زندگی مادی همچون عموم مردم، بلکه در مرتبه‌ای پائین‌تر از آنان قرار دارند. نمونه را به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌نگریم که هیچگاه خشتی بر خشتی و آجری بر آجری نهاد و اطاقهای همسرانش از برگ بافته شده خرما و حصیر، ساخته شده بود؛ لباس ایشان سخت ارزان قیمت بود، بگونه‌ای که بنا بر بعضی از اخبار، چون پیراهنی ارزان را به قیمت چهار درهم برای ایشان تهیه کردند، با این توجیه که «بهایش گران است»، از پذیرش آن خودداری فرمود، آنگاه پیراهنی به دو درهم خریدند و دو درهم دیگر را در راه خدا انفاق فرمودند! پیراهنی با قیمت دو درهم را حتی پائین‌ترین طبقات جامعه اسلامی نیز نمی‌پوشیدند؛ و تنها بردگان از چنین لباسهایی استفاده می‌کردند. ایشان در تمامی عمر تنها و تنها به اندازه‌ای که حاجت جسمیشان برآورده شود، از ارزانترین غذاها - همچون خرما و جو - ارتزاق کردند، و هیچگاه غذائی چرب و پرْبها میل نمودند.

جهیزیه حضرت زهرا علیها السلام نیز در این زمینه آیتی است و حکایتی! این جهیزیه تنها از هفده قطعه تشکیل شده بود، که اکثر آن قطعات نیز گلی بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون این جهیزیه ساده را نگریست، به گریه فرو شد و دست به دعا برداشت که: «خدایا! این جهیزیه را مبارک گردان!»؛ مهر آنحضرت نیز تنها پانصد درهم بود!

آورده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاران خود را امر می‌فرمود که بصورت دایره بنشینند، تا نقطه خاصی از مجلس بعنوان بخش مهم‌تر آن بحساب نیاید؛ بگونه‌ای که چون کسی به آن مجلس وارد می‌شد، نمی‌توانست ایشان را بازشناسد، چه ایشان نه از امتیازی در لباس برخوردار بود، و نه از امتیازی در محل نشستن. آری! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فضیلتی بیش از تمامی مردم روزگاران برخوردار بودند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز چون از مجلس بیعت مردمان با خود فارغ شد، بی‌درنگ به نخلستان شتافت تا چاه حفر کند و نخل بنشانند تا فقیران اُمّت از آن بهره برند! پس از آن نیز هیچگاه دنیا نتوانست او را بیالاید؛ بگونه‌ای که یکی از یارانش - ضَمْرَه نام - با یادآوری روش آن حضرت، سخت گریست و گفت: «افطار آن حضرت را دیدم، که تنها از نان جوین خشک و نمک تشکیل شده بود!».

این روش، آنچنان در تمامی زندگانی آنحضرت جریان داشت، که چون ایشان شب آخر عمر در منزل دخترش بیتوته نمود و در سفره، نان و شیر و نمک دید، تعجب کرده فرمود: [۶۳۶] «هَلْ رَأَيْتَ فِي أَدِيمِي غَيْرَ إِدَامٍ وَاحِدٍ قَطُّ؟!»؛ «آیا هیچگاه در سفره من جز خورشی یگانه دیده‌ای؟!»؛ و چون دخترش بر آن شده که نمک را از سفره بگیرد، فرمانش داد تا شیر را بگیرد و نمک را به عنوان خورش غذای او بر جای نهد.

در این زمینه، نامه آنحضرت به عثمان بن حنیف - که به عنوان حاکم به سوی بصره‌اش گسیل داشته بود -، سخت قابل تأمل است و روح‌فزا. ایشان در این نامه، اندکی از سیره خود می‌گوید، و آنگاه حاکمان را به اقتدای به سنت خود فرامی خواند:

[۶۳۷] «أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ، وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ، فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبَرّاً وَ لَا أَدَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَ فَرّاً، وَ لَا أَعْدَدْتُ لِإِلَائِي ثَوْبِي طِمْرًا ... وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ، وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرْزِ، وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوْدَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ ... أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ»^۱

«آگاه باشید که پیشوای شما از دنیای خود به دو لباس کهنه، و از خوراکش بدو قرص نان

اکتفا کرده است؛ و شما بر چنین رفتاری طاقت ندارید ولی مرا پرهیزگاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید. بخدا قسم از دنیای شما طلا نیندوخته و از غنیمتهای آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و با لباسی کهنه که در بردارم جامه کهنه دیگری آماده ننموده‌ام ... در حالی که اگر بخواهم می‌توانم به عسل پاکیزه و مغز نان گندم و لباسهای بافته از ابریشم دست یابم؛ ولی چه دور است که هوا و خواهش بر من غلبه کند، و بسیاری حرص مرا به برگزیدن طعامها وادارد، و حال آنکه شاید در حجاز و یا یمامه کسی باشد که طمع در قرص نان هم نداشته و سیر شدن را هم به یاد نداشته باشد ... آیا قناعت می‌کنم که به من بگویند زمامدار و سردار مؤمنین، در حالی که بسختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخکامی جلو ایشان نباشم!».

از دیگر آثار این فضیلت، آنست که دل نابستگان به مقام، برای دیگر مردمان تواضع می‌کنند، آنان را چون خود می‌بینند، و بویژه فقیران و فرودستان جامعه را در مقام، همچون خود می‌یابند؛ چه مقامات دنیوی نمی‌تواند آنان را فریفته در نظر خویش برتر از دیگران جلوه دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که جامع تمامی فضائل بود، و هیچ فضیلتی نبود مگر آنکه ایشان آن را در برترین مراتب ممکنش تحصیل فرموده بود -، در مجلسی، چون مردی ثروتمند را دیدند که بر فقری کور کبر می‌ورزد، آنچنان در خشم شدند که آثار و علائم آن غضب بر چهره مبارکشان آشکار شد؛ زان پس آیات ابتدای سوره عبس نازل شد:

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى﴾^۱: «روی را ترش کرد و سر برگردانید * چون آن نابینا به نزدش آمد * و تو چه دانی، شاید که او پاکیزه شود * یا پند گیرد و پند تو سودمندش افتد».

روش امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این زمینه سخت مشهور است؛ ایشان به کمک ضعیفان و فقیران می‌شتافت، بگونه‌ای که بار آنان را بر پشت می‌نهاد و تا منزل همراهیشان می‌کرد.

در شمار دیگر آثار این فضیلت اخلاقی، آنست که دل نایستگان به مقام، آخرت خود را به دنیا نمی فروشند، و بهائی دنیائی برای شرافت خود قائل نمی شوند تا آن را در مقابل ریاست بفروش رسانند. اینان ریاست را وسیله ای برای رسیدن به آخرت می دانند؛ از اینرو دست به حيله نمی برند تا ریاست را بدست آورند، بلکه پای در میان می نهند تا از آن بگریزند! در سیره پیامبر اکرم ﷺ آورده اند که طائفه بنی عامر، قومی بود که از جمعیتی بسیار برخوردار بود، و از اینرو پیوستن آنان به اسلام می توانست یاری دهنده این دین و پیامبر آن باشد. رئیس این طائفه، زمانی به محضر پیامبر اکرم رسید، و وعده داد که خود و تمامی قومش به اسلام گروند؛ اما در مقابل، پیامبر ریاست این طائفه را در خاندان او نهد، و آنان را به امارت جاودانه قوم خود نائل فرماید. پیامبر اکرم ﷺ در همان زمان که مسلمین سخت اندک بودند و به آنان محتاج، اما این شرط را نپذیرفت و ریاست دائمی او بر آن طائفه را تأیید نفرمود، هرچند از حمایت او و طائفه اش بی بهره ماند!

نیز در خبر است که چون عبدالرحمن بن عوف، در مجلس واگذاری خلافت، از امیر مؤمنان علیه السلام درخواست نمود که بشرط تمسک به قرآن، سنت نبوی و روش دو خلیفه پیشین، به مقام خلافت رسد، ایشان این قرارداد را نپذیرفتند؛ عثمان اما نخست این عهد را پذیرفت، و چون به خلافت رسید بدان پشت پا زد، تا آنجا که مسلمانان بر او شوریدند و او را به درستی به تخلف از این هرسه متهم نمودند.

آری! این امیرالمومنین علیه السلام است که بانگ بر می دارد: [۶۳۸] «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاحِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ!»^۱: «بخدا قسم اگر هفت اقلیم زمین را تا خود افلاک به من دهند، تا خداوند را درباره مورچه ای معصیت کنم، بدینسان که پوسته جوی را از دهانش بستانم، چنین نخواهم کرد!».

گروهی از صحابه، ایشان را گفتند: «معاویه را بر حکومت شام باقی دار»؛ و ایشان

پاسخ دادند: [۶۳۹] «أَطْلُبُ الرَّئَاسَةَ بِالْجَوْرِ؟!» «آیا ریاست را بواسطهٔ ظلم و جور برای خود طلب کنم؟!» و چون ایشان را به سرزنش گرفتند که: «در شمار سیاست‌ورزان نیست»، باز فرمود: [۶۴۰] «لَوْ لَا التَّقَى لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ»: «اگر مسألهٔ تقوا در میان نبود، من سیاست‌بازترین همهٔ مردم عرب بودم!».

ما در این بخش، از روش معمول خود در این رساله فاصله گرفته، اندکی مبحث رابه تفصیل بیان نمودیم. این مطلب با توجه به اهمیت این فضیلت، توجیه می‌شود.

* * *

کوتاه سخن آنکه این فضیلت اخلاقی، با بسیاری از دیگر فضائل تلازم داشته، حسناتی بسیار و برکاتی بی‌شمار بر آن مترتب می‌شود. حال اگر کسی سر آن دارد که دریابد «آیا به این مکرمت اخلاقی نائل شده، و یا از آن بی‌بهره است؟»، می‌باید به جستجوی آثار و علائم آن در خود بپردازد، تا دریابد که آیا به آن مقام والا رسیده، و یا در این وادی حیران مانده است.

پیراستن نفس از رذیلت حبّ ریاست و آراستن آن به فضیلت گریز از آن، به جهاد با نفس و تلاشهای دامنگیر احتیاج دارد؛ همانگونه که به‌مراه این جهاد، به رحمت خداوند متعال و عنایت او نیز محتاج است.

و سرانجام در این میدان، تنها انگشت‌شماری از مردمانند که در هر عصر به پیروزی می‌رسند. اینان دیگر از رذائل غضب، جدل، فخر فروشی، خودنمائی و ... پیراسته می‌شوند و زنگاری از این رذائل بر جان پاکشان نخواهد نشست. از این‌روست که پیامبر اکرم ﷺ بوضوح می‌فرمایند: [۶۴۱] «آخِرُ مَا يَخْرُجُ عَنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ»: «آخرین رذیلتی که از قلوب صدّیقان خارج می‌شود، مقام‌دوستی است».

ما خود بسیاری از مردمان متّقی و مقید به شرع را دیده‌ایم، که هرچند در بالاترین مراتب تقوی قرار داشته‌اند، امّا چون در امتحان مقام و مرتبه واقع شدند، نتوانستند از آن

سرافراز بیرون آیند. سرافرازان اما در مقام تبعیت از پیامبران علیهم‌السلام، غُل و زنجیر دنیا را از دست خود گشوده‌اند، و بدون رغبت به آن به زندگی پرداخته‌اند؛ چه ارسال پیامبران و کتب الهی تنها برای گشودن همین زنجیرها از دست و پای انسانها بوده است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا دِينُ آيَاتِهِ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۖ وَلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱: «آنان که از این رسول، این پیامبر امی که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند- آن که به نیکی فرمانشان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را حرام و بار گرانشان را از دوششان برمی‌گزیند دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاریش کردند و از آن کتاب که بر او نازل کرده‌ایم پیروی کردند، رستگارانند».

توضیح آنکه: انسان را گمشده‌ای است که دائماً او را می‌جوید، و بدون خستگی سر در پی او دارد. این گمشده تنها و تنها خداوند متعال است؛ در عین حال بیشتر - بلکه تمامی مردمان! - بجز عده‌ای انگشت شماری از آنان، می‌پندارند که گمشده‌ای آنان دنیای مادی است؛ اینان بجای حضرت حق دنیا را می‌جویند، اما آن را نمی‌یابند، از اینرو سرانجام در اندوه و غم آن از این سرای فانی می‌گذرند. اینان در جهان آخرت اگر بهشتی باشند، در آن سراغل و زنجیر را از پای می‌نهند و آنچه طالبش بودند را بدست می‌آورند؛ حضرت حق درباره‌ی آنان می‌فرماید: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۲: «و هر گونه کینه‌ای را از دلشان برمی‌کنیم. نهرها در زیر پایشان جاری است. گویند: سپاس خدایی را که ما را بدین راه

۱. الأعراف، ۱۵۷.

۲. الأعراف، ۴۳.

رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود، راه خویش نمی یافتیم».

اما اگر در صف جهنمیان قرار گیرند، زنجیری دیگر بر زنجیرهایشان و بندی دیگر بر بندهایشان افزوده می شود، و هیچگاه از آن رهایی نمی یابند؛ به این آیه نیز بنگرید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾^۱: «و ما بر گردنهایشان تا زنجرها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند».

اینان همانگونه که در این دنیا در غل و زنجیر بودند، در آن دنیا نیز در بند خواهند بود:

﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾^۲: «آن گاه که غلها را به گردنشان اندازند و با زنجیرها بکشندشان».

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * وَلَمْ أَذِرْ مَا حِسَابِهِ * يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ * مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّتُهُ﴾^۳: «اما آن کس که نامه اعمالش را به دست چپش دهند می گوید: ای کاش نامه مرا به دست من نداده بودند * و ندانسته بودم که حساب من چیست * ای کاش همان مرگ می بود و بس * دارایی من مرا سود نبخشید * قدرت من از دست من برفت».

کسانی که از این رذیلت نجات می یابند اما، آنانند که در صف صدیقان قرار می گیرند. آنان که بواسطه فضل و رحمت او - جلّ و علا! - از منزلی به منزلی دیگر می شتابند، و از مرتبتی رو به مرتبتی دیگر می نهند. قلوب آنان در این سیر از کدورت های دنیائی و پلیدی های آن تهی است، و روشن به نور پروردگار؛

اینان - که در هر عصر، تنها از عدد انگشت شماری برخوردارند -، بواسطه آنکه از قلبی پاکیزه و پاک برخوردارند، خداوند را به عبادت آزادگان پرستش می کنند، و حق عبادت او را بجای می آورند.

۱. یس، ۸.

۲. العافر، ۷۱.

۳. الحاقه، ۲۵ - ۳۲.

خوشا به حال اینان، که هیچکس نمی‌داند حضرت حق در آن دنیا برای آنان چه نعمتهای پربهای فراهم آورده است! چه آنان در این دنیای فانی نزد خدایند و حرکتشان بسوی اوست و بازگشتشان نیز بسوی اوست:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾^۱: «ای روح آرامش یافته * به سوی پروردگارت بازگرد»؛

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲: «پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارانند * در جایگاهی پسندیده، نزد فرمانروایی توانا».

اینان در این دنیا به قلبهای آزاد و خالی از تمامی تعلقات دست یافته‌اند؛ چه این تعلقات و ظلمات از آنها بدر شده، و نور او - جلّ و علا! - جانشین آن شده است:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳:

«خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند».

از اینروست که جاودانگی آنان در این دنیا در نور او، جاودانگیشان در آن سرای در جوارش را به همراه خواهد داشت:

﴿وَجُوهٌ يُّوَمِّدُ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۴: «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند».

همانگونه که اگر در این عالم، جاودانه در پی ظلمات و حجابها باشند، در آن دنیا نیز

۱. الفجر، ۲۸ - ۲۷.

۲. القمر، ۵۵ - ۵۴.

۳. البقرة، ۲۵۷.

۴. القيامة، ۲۳ - ۲۲.

جاودانه در ظلمات جهنم بسر خواهند برد:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۱: «چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند!».

زنجیرهای این دنیا زنجیرهای آن دنیاست، و عبادات این دنیا بهشتهای فراخ آن دنیا:

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ﴾^۲: «این، در مقابل کارهایی است که از پیش فرستاده‌اید»؛
﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ﴾^۳: «(و به آنان گفته می‌شود): بخورید و بیاشامید

گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید!»؛

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۴: «و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایهٔ روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!».

۱. المطففين، ۱۵.

۲. آل عمران، ۱۸۲.

۳. الحاقة، ۲۴.

۴. الفرقان، ۷۴.

نمايه

آيات شريفه

البقرة

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ..... ٣٣٩، ٣٤٥، ٣٥٢	٣
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ..... ٣٤٩	٣-٢
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ... وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ..... ٢١٤	٧-٦
وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ ... وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا..... ١٩١	٣١-٣٠
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا..... ٢٧٢	٣١
وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ..... ٣٥١	٤٥
الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ..... ٢٨٦	٤٦
بِأَوْ بَغْضٍ مِّنَ اللَّهِ وَصُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ..... ٢١٦	٦١
ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ..... ٢١٣، ٢١٦	٧٤
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا..... ٣٩٨	٨٣
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ..... ٧٧	٩٣
وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا..... ٤٢٤	١٠٩
وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ..... ٣٣٢	١١١
وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ..... ٣٣٢	١٢٠

- ١٣٠ و ١٣١ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ..... ٢٠٩
- ١٤٣ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ١٩٧
- ١٥٥-١٥٧ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَتُونَ..... ٨٦
- ١٥٦ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ..... ٢٠٩
- ١٧٥ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ..... ٣٣٠
- ١٧٨ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ..... ١٤١
- ١٧٩ وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ..... ٣٨٧
- ١٨٥ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ..... ٨٣
- ١٩٣ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ..... ٣٨٧
- ١٩٥ وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تَتْلُوا بَأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ..... ٣٦٦
- ٢٠١ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ..... ٢٤٥
- ٢٠٤-٢٠٥ وَ مِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ ... وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ..... ١٨٨
- ٢٠٥ وَ يُهْلِكُ الْخَرْتَ وَ النَّسْلَ..... ٢٢٩
- ٢٢٥ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ..... ٢٤٤
- ٢٣٥ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ..... ١١٦
- ٢٣٧ وَ أَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى..... ١١٩، ١٣٨
- ٢٥٧ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ..... ٤٦٧
- ٢٥٨ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ..... ١٧٢
- ٢٦١ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ..... ٣٤٠
- ٢٦٤ لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ.....
- ٢٦٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذَى... ١٧٧، ١٨١ - ١٨٢، ٣٤٣، ٣٧٦
- ٢٦٥ وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِنتِغَاءً مَّرَضَاتٍ لِلَّهِ..... ٣٤٠، ٣٤٣

۲۶۸	الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ..... ۳۶۹
۲۶۸-۲۶۷	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ ... وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ..... ۳۶۵
۲۷۳	يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ..... ۲۲۵
۲۷۳	يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِخْافًا..... ۳۱۲
۲۷۶	يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ..... ۳۷۰
۲۸۳-۲۸۲	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ ... كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ..... ۱۱۱

آل عمران

۱۷	الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ..... ۲۴۷ - ۲۴۸
۲۸	لَا تَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ... ۲۴ - ۲۵، ۲۹۲ - ۲۹۳
۳۹	أَنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِشُرْكَ مُضْداً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَضُوراً وَ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ... ۲۴۶
۴۵	يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِهَاً فِي الدُّنْيَا..... ۲۶
۱۱۰	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ..... ۲۸۵
۱۱۴	يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ..... ۴۴۰
۱۱۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً..... ۲۹۳، ۳۶۸، ۴۲۹
۱۲۰	إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا..... ۴۲۷، ۴۲۹
۱۳۳	وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ..... ۶۶، ۱۹۱، ۴۴۰، ۴۴۲
۱۳۴	وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ..... ۱۱۹، ۱۲۱
۱۵۴	يَطُفُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ..... ۹۲
۱۵۹	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا..... ۲۰۲، ۱۳۱، ۲۱۲، ۳۱۸
۱۸۰	وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ..... ۳۶۳، ۳۷۰
۱۸۲	ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ..... ۴۶۸
۱۹۱	الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ..... ۳۵۱ - ۳۵۲

النساء

١٩	و غَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ..... ٣٥٥
٢٥	مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ..... ٣٣١
٣٢	وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا..... ٤٢٦
٣٤	الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا..... ٣٥٥
٣٤	فَالضَّالِّحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ..... ٣٥٥
٣٦	وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا..... ٣٩٤، ١٧٩
٣٧	الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ..... ٣٦٣
٣٧	وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ..... ٣٧٠
٥٣-٥١	أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا... عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ..... ٤٢٤
٦٥	فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا ١٦٤
١٢٨	وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ..... ٣٦٤، ٣٦٦
١٣٧	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ ٧٤، ٧٦
١٤٣	مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ..... ٦٢، ٧٥، ٧٨

المائدة

١٣	فَاغْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ..... ١٣٨
١٦-١٥	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ... وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ..... ٢١٩
١٧	لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ..... ١٨٢
١٨	وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ..... ١٨٢
٢٧	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ..... ٣٢، ٣٣
٣٠-٢٧	وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ... فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ..... ٤٢١

۳۵	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ..... ۱۶۴
۳۸	وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ..... ۱۲۰
۴۱-۴۲	وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلْسُّحْرِ..... ۳۳۲
۴۸	فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ..... ۶۶
۵۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ..... ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۳ - ۲۴
۸۷	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا..... ۲۴۲، ۲۴۴
۸۸	وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ..... ۲۴۴
۸۹	ذَلِكَ كَفَّارَةٌ لِّإِيمَانِكُمْ..... ۲۴۴
۹۱-۹۰	إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ ... قَهْلَ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ..... ۱۴۹
۹۵	عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ..... ۱۴۲
۱۱۶	أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ..... ۱۸۳

الأُنعام

۳۷	أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ..... ۷۵
۸۲	فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ..... ۷۰، ۵۹، ۲۹۵
۱۲۲	أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ..... ۲۱۰
۱۲۵	فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ..... ۲۰۹، ۲۱۳
۱۶۵	وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ..... ۴۴۴

الأعراف

۱۷-۱۶	فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ..... ۹۶
۲۶	يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَآتَكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ... ۲۲۸
۳۲-۳۱	يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ ... خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ..... ۲۴۲ - ۲۴۳

٤٣	وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ..... ٤٦٥
٤٦	وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ..... ١٦٥
٥٨	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا تَكْدًا..... ٨١
٦٠	قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ..... ٢٧١
١٥٧	الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ..... ٤٦٥
١٧٩	وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحَظَنَمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ..... ٣٢، ١٨٧، ٢٦٥، ٢٦٦، ٣٤٨
١٨٠	وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا..... ١٦٢، ١٦٣
١٩٩	خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ..... ١١٩

الأنفال

٣٢	وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ..... ١٧١، ٣٣٢
----	--

التوبة

١٢	فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ..... ٣٨٧
٢٢-١٩	أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ..... ٤٢
٢٤	قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ..... ٤١
٣٠	وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ..... ١٨٢
٣٤	وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ..... ٣٥٢
٣٤-٣٥	وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ... فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ..... ٣٤٦، ٣٤٣
٣٥	يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ..... ٣٧٠
٣٦	وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً..... ٣٨٧
٤٩	وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ..... ٢٧٠
٦٦	إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ..... ١٤٢

۶۷	الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ..... ۳۶۵، ۳۶۹
۷۱	وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۳۹۶
۷۵-۷۷	وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ... وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ..... ۳۶۴
۷۶	فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ..... ۳۶۷
۷۷	فَأَغْشَيْنَاهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ..... ۳۶۷
۹۸	وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ..... ۳۶۶
۹۸	وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمْ الدَّوَائِرَ..... ۳۶۸
۱۰۹	أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ..... ۶۰
۱۱۸	وَ ظَنُّوا أَنَّ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ..... ۸۱
۱۲۸	لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ..... ۱۹۹، ۲۰۳، ۳۹۵

یونس

۱۴	ثُمَّ جَعَلْنَاكَمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ..... ۴۴۴
۱۵	قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ..... ۷۷
۳۳	كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ..... ۳۲
۳۵	أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ..... ۱۶۷
۶۲	إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ..... ۵۸، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۵۱، ۳۵۲

هود

۶	وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا..... ۲۸۳
۹	لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكُوفُ كُفُورًا..... ۲۶۶
۱۰	وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتُهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ..... ۲۶۶
۷۵	إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ..... ۱۱۶

١١٢ فَاشْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ ٧٧

یوسف

٩-٨ إِذْ قَالُوا لْيُوسُفُ وَ أَخُوهُ... وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ..... ٤٢٥
 ٣٣ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ..... ٢٢٩
 ٤٢ وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ ٣٢٠
 ٩٢ لَا تَتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ..... ١٣٨، ١٣٩
 ١٠٠ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ ١٤٧
 ١١٠ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ..... ٨١

الرعد

١٥ وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ... ١٦١
 ٢١-٢٣ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ... وَ أَرْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ..... ٣٩٣
 ٢٨ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ..... ٥٩
 ٣١ وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا فَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ..... ٢٩٤
 ٣٥ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ ٣٤١

إبراهيم

٢٤-٢٥ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ... تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا.. ٣٤١
 ٤٢-٤٣ وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ.. ١٧٦

الحجر

٣ ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُّهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ..... ٢٦٥

۲۱	وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ..... ۸۶
۳۱-۲۸	وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ... إِلَّا إِبْلِيسَ..... ۱۹۰
۲۹-۳۱	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا... إِلَّا إِبْلِيسَ..... ۴۴۴
۸۵	فَاصْفَحْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ..... ۱۴۳
۸۸	وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ..... ۱۶۵
۸۸	لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ..... ۳۲۷

النحل

۲۹	فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ..... ۱۷۳
۴۹-۴۸	أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ... وَالْمَلَائِكَةَ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ..... ۱۶۱
۹۲	وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضْتُ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا..... ۷۸
۹۷	مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ..... ۴۴۳
۱۰۰ و ۹۹	إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ... ۲۵

القصص

۴	يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ..... ۲۲۹
---	--

الإسراء

۱۱	وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا..... ۶۵، ۲۶۸، ۲۶۸
۱۶	فَحَقَّقَ عَلَيْهَا الْقَوْلَ فَدَمَّرْنَاها تَدْمِيرًا..... ۳۲، ۳۳، ۲۸۱ - ۲۸۲، ۲۵۳
۲۴-۲۳	وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ... وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا..... ۳۹۳
۲۹	وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ..... ۳۶۲، ۳۶۸
۴۴	وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ..... ۱۶۱

٧٠	وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ٢٤٣
٨٣	وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُسًا ٧٥ - ٧٦
٨٤	قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ ٣٤٣
١٠٠	قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ ٣٦٥، ٣٧٠

الكهف

٥٤	وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ٢٦٩
١٠٣ - ١٠٤	هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا... وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ٩٧، ١٨٠، ١٨١
١١٠	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ٢٤٥

مريم

٣١	وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ ٣٩٨
٩٦	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ٢٦

طه

١٤	إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ١٦٠
٢٨ - ٢٥	رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي ... ٢٤
٢٨ - ٢٥	قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي ... ٢٠
٤٣ - ٤٤	اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ١٦٦
٨١	كُلُّوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلِّ عَلَيْهِ ... ١٢٨
٨٦	فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا ١٢٨
١٢٤	وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ٢٩٧
١٣١	وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ٣١٧، ٣٢٦

الانبياء

۳۷	خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ..... ۶۴
۷۳	وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا..... ۱۶۲
۹۰	فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ رَوْحَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ . ۴۴۰
۹۱	وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ۲۲۹
۱۰۵	وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۴۴۵

الحجّ

۱۱	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ..... ۷۴
۱۱	خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين..... ۷۷
۲۲	كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا..... ۲۹۴
۳۲	وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ..... ۷۱
۶۰	إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ..... ۱۳۷

المؤمنون

۷-۱	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ..... ۲۲۷
۲۴	فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ..... ۴۲۶
۳۳-۳۴	وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ ... إِنَّكُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ..... ۴۲۶
۴۷-۴۸	فَقَالُوا أَأُتُونُ مِنْ لِبْسَرِينَ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ المؤمنون * فَكَذَّبُوهُمَا..... ۴۲۷
۶۱	أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ..... ۴۴۰
۹۶	ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ..... ۱۲۰

النور

٢	الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ..... ١٢٠
١٢	لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا..... ٨٨، ١١١
١٩	إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ..... ٤٤، ٤١٩
٢٢	وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ..... ١١٩، ١٣٨
٣٠-٣١	قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ... ٢٣١
٣٢	وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ..... ٢٣٣، ٣٥٣
٣٣	وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ..... ٢٢٦، ٢٣٣
٣٥	يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ..... ٢١٠
٣٦-٣٧	فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ ٢٥٩
٤٠	وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ..... ٢١٠
٥٥	وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..... ٤٤٨
٥٨	لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا..... ٢٣٢
٥٨-٥٩	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا..... ١١٥
٥٩	وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ..... ٢٣٣

الفرقان

٣٠	يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا..... ٨٣
٦٢-٧٢	وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... ٥٨
٦٣	وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... ١١٨
٦٧	وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا..... ٢٨١، ٣٥٥، ٣٦٢

۷۰	إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ..... ۲۱۷
۷۲	وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا..... ۱۱۸
۷۴	رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا..... ۴۶۸، ۴۴۱

الشعراء

۳	لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ..... ۱۹۸، ۳۹۵
۲۱۴	وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ..... ۳۹۳

النمل

۸	فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲۲۸-۲۲۷
۴	إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ..... ۹۶، ۱۸۹
۸۱-۷۶	إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى... وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ..... ۳۶۷
۷۷	وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ..... ۲۴۳
۷۸	قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي..... ۱۷۵
۸۳	تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا..... ۴۵۹

العنكبوت

۶۳	أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ..... ۷۵
----	--------------------------------------

الروم

۱۰	ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السَّوْءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ..... ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۱	وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا..... ۳۵۴
۴۰	اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ..... ۲۹۹

لقمان

- ١٣ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ٤٩
- ١٨ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ١٥٩
- ٢٠ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ ٤٤٤، ١٩٠، ٨٧
- ٢٧ وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ١٦٣

السجدة

- ١٦- ١٧ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ ... نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٤٩

الأحزاب

- ٤ مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ٢٧٠
- ٣٢ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ٢٣١، ٣٣٢
- ٣٣ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ٢٣١
- ٤١- ٤٢ يَٰ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا ٢١٨
- ٥٣ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ ٢٣١
- ٥٩ يَٰ أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ٢٣٢
- ٦٠- ٦١ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ ... وَ قُتِلُوا تَقْتِيلًا ٢٣٢
- ٧٢ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ٢٦٧

فاطر

- ٥ يَٰ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللّٰهِ الْغُرُورُ ... ٢٦٠
- ٨ أَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ١٨١

۱۵	يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ..... ۱۵۵
۳۴	وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ..... ۲۹۴

یس

۸	إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَنْعَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ..... ۴۶۶
۷۷	أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ..... ۲۶۷

الصّافات

۴۸-۴۹	وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ..... ۲۳۰
-------	---

ص

۲۴-۲۳	إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِشْعُ وَ تِشْعُونَ... وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ..... ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۴۷
۳۵	قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ..... ۴۴۱

الزمر

۱۷ و ۱۸	فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ * أُولَئِكَ الَّذِينَ..... ۵۹، ۴۴۰
۲۲	فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ..... ۲۱۲، ۲۱۶
۴۹	إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ..... ۱۷۵

غافر

۲۷	وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ..... ۱۷۳
۳۶-۳۷	يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى..... ۱۷۲
۵۶	إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ..... ۱۷۳

- ٦٠ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ١٧٥
- ٧١ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَغْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ٤٦٦

فصلت

- ٦-٧ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ٢١٤
- ٣٠ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ٤٤٥، ٨٧
- ٣١-٣٠ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ... فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ ٧٧

الشورى

- ٤٠ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ٣٨٧

الزخرف

- ٣٢ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ ٣١٤، ٢٢٦

الجاثية

- ٢٣ أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ١٨٩، ٢٦٤

الأحقاف

- ٢٠ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ ٦٥

محمّد

- ٧ إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَقْدَامَكُمْ ٦٢
- ١٢ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ ٣٢، ٢٦٥، ٣٤٨

۳۶-۳۸	إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوَ ... قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ..... ۳۶۴
۳۷	و يُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ..... ۳۶۸
۳۸	وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ..... ۳۷۰

الفتح

۶	و يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ ۹۲
۱۲	وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا..... ۹۰
۲۶	إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ..... ۵۹، ۵۸، ۴۰
۲۹	مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ..... ۳۹، ۱۴۱، ۱۹۸، ۳۹۴

الحجرات

۷	حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ..... ۳۸۸
۱۲	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ..... ۱۰۴
۱۳	إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ..... ۲۵، ۲۷
۱۴	قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ..... ۷۵
۱۷	يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ..... ۱۸۱

ق

۳۰	يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ..... ۲۷۱
----	---

الطُّور

۳۲	أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ..... ۱۱۶
----	--

القمر

٥٤-٥٥ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ... ١٩٠ - ١٩١، ٢٥٧، ٢٦٧

الرحمن

٥٦ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ..... ٢٣٠

الواقعة

١١-١٠ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ..... ٢٤١

٤١-٤٦ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ... وَكَانُوا يُصْرُوْنَ عَلَى الْهِتِ الْعَظِيمِ..... ٢٦٨

الحديد

٣ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ..... ٢٢٧

١٦ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ..... ٢١٧

٢١ سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ..... ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٢

٢٣ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ..... ٢٥٣، ٢٥٤

٢٣-٢٢ مَا أَضَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ... وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ..... ٣٥٠

٢٤ الَّذِينَ يَبْتَخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ..... ٣٦٥، ٣٦٩، ٣٧٤

٢٥ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ..... ١٢٩، ٢٣٣

المجادلة

٢ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ..... ١٣٧

١١ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ..... ٢٧

یَوْمَ یَعْتَنُھُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا فِیْخْلِفُوْنَ لَہٗ کَمَا یَخْلِفُوْنَ لَکُمْ وَ یَحْسُبُوْنَ اَنْھُمْ عَلٰی شَیْءٍ ۱۷۴ ۱۸

الحشر

وَ الَّذِیْنَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَ الْاِیْمَانَ مِنْ قَبْلِھُمْ ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۷۸ ۹

الممتحنة

لَا یُنْهَیْکُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِیْنَ لَمْ یُفَاتِلُوْکُمْ ... فَاُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ ۱۴۱، ۱۶۶، ۳۸۶ ۹-۸

الصف

اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِہٖ صَفًّا کَانَتْھُمْ بُنِیَانٌ مَّرْصُوص ۵۸ ۴

الجمعة

هُوَ الَّذِیْ بَعَثَ فِی الْاُمَمِیْنَ رَسُوْلًا مِنْھُمْ یَتْلُوْا عَلَیْھُمْ اٰیٰتِہٖ وَ یُزَکِّیْھُمْ ۲۸۶ ۲

مَثَلُ الَّذِیْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰةُ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوْهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اَسْفَارًا ۱۷۶ ۵

المنافقون

قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ ۷۳ ۴

اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ۳۲، ۳۳ ۶

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِہٖ وَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ ۱۹۲، ۲۸۳، ۳۲۰ ۸

لَا تَلْھِکُمْ اَمْوَالُکُمْ وَ لَا اَوْلَادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰہ ۲۶۰، ۲۶۴ ۹

التغابن

وَ مَنْ یُّوقْ شَحَّ نَفْسِہٖ فَاُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۳۶۹ ۱۶

الطلاق

- ٣ و ٢ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ١٣٠
- ٧ لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ٢٧٠، ٣٤٠، ٣٥٢

التحريم

- ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ٣٩٣

الملك

- ١٠ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ٦٤

القلم

- ١٠- ١٦ وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَافٍ مَهِينٍ ... سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ ٣٦٣ - ٣٦٤

الحاقة

- ٢٤ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَشْلَقْتُمْ ٤٦٨
- ٣٢- ٢٥ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ... هَلَكَ عَنِ سُلْطَانِيَّتِهِ ٤٦٦

المعارج

- ١٥- ١٧ كَلَّا إِنَّهَا لَأَطَى * نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى * تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ١٧٦
- ١٩ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩٠
- ٢١- ١٩ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ٢٩، ٦٢، ٧٢

المزمل

۸ وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً ۲۱۸

المدثر

۲۵-۱۶ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ... إِنَّ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ۱۴۷

القيامة

۵ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۲۶۹

۲۱ و ۲۰ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۶۵

۲۲-۲۳ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۴۶۷

الإنسان

۹-۸ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا ... جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا ۳۴۸، ۳۴۲

النازعات

۲۴ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ۱۸۳، ۱۷۲

۳۷-۴۱ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَ ءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ۲۶۴

عبس

۴-۱ عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۴۶۳

المطففين

۱۵ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ۴۶۸

٢٦ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ٤٣٩، ٤٤٠

البروج

٨-٤ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ... أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ٢١٥

الفجر

١٥ و ١٦ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ ... رَزَقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانٌ ٢٩

١٥-١٧ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ ... كَلَّا ٧٢

١٩-٢٠ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا لَمًّا * وَ تَحِبُّونَ الْأَمَالَ حُبًّا جَمًّا ٣٣٢

٢٧-٢٨ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ٤٦٧

٢٧-٣٠ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ... وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ٥٧، ٢٧١ - ٢٧٢، ٢٥٧

الشمس

١١-١٥ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا... وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ١٧٤

الليل

٧ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ٣٦٩

٨-١١ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى * وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى * وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ ٣٦٥

الانشراح

١ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ٢٠٨

٥-٦ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ٨٦

التین

۵-۴ ۱۹۱ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

العلق

۶ ۲۶۹ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ

۷-۶ ۲۸۴ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى

التكاثر

۲-۱ ۲۹۵ أَهْلَاكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

العصر

۲-۱ ۲۷۰ وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

الفلق

۵-۱ ۴۲۸ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

روايات و احاديث

- ٤٥٧..... آخِرُ مَا يَخْرُجُ عَنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ
- ٤٣٤..... آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ
- ٤٢٠..... إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ
- ٣١١..... إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا
- ٣٢٣..... إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا
- ٤٩..... إِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ فَأَبْدَأْ بِهِ
- ١٤٨..... إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الصُّدُودُ
- ٩٩..... إِذَا كُنْتُ عَلَيْكَ السَّهْوُ فِي الصَّلَاةِ فَأَمُضْ عَلَى
- ١٢٢..... إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ
- ٣٢٢..... اِشْتَدَّتْ حَالُ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ
- ٣٢٧..... اِشْتَدَّتْ حَالُ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ
- ٣٠٦..... إِظْهَارُ الْحِرْصِ يُورِثُ الْفَقْرَ
- ٢٤٩..... اِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ
- ٤٨..... الْإِنَانَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ
- ١٩٨..... اللَّهُ رَحِيمٌ بِعِبَادِهِ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ إِنَّهُ خَلَقَ
- ١٤١..... إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا

- إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مَرُوتُنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا ١٤٣
- إِنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ ١٠٧
- إِنَّ الْجَنَّةَ لَيُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ٥٢
- إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - ٣٥٧
- إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى! - فَوْض ٣٢٠
- إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِذَا ٢١١
- إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! - فَوْض ١٩٢
- إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ ١٨٤
- إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ الْغَيُورَ، وَ مِنْ ٥٢
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْمُتَعَفِّفَ وَ يُبْغِضُ الْبُذِّي ٣٥
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْمُتَعَفِّفَ، وَ يُبْغِضُ الْبُذِّي ٢٣٧
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ ٦٦
- إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى ٤١٢
- إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الدَّرِّ ١٧٨
- إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لَا يَحْسُدُ وَ الْمُنَافِقُ ٤٣٤
- إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لَا يَحْسُدُ وَ الْمُنَافِقُ ٤٤٥
- إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ ١٤٢
- إِنَّ امْرَأَةً عَذَّبَتْ فِي هِرَّةٍ قَدْ رَبَطَتْهَا حَتَّى ٤٥
- إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ! - ٢٠١
- إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى ٢٩٦
- إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَقَرَّ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ ٣٢٤
- إِنْ أُعْجَزَ النَّاسُ مِنْ عَجَزَ مِنَ الدُّعَاءِ ٣٨١
- إِنَّ جَبْرِئِيلَ لَمَّا رَأَى إِبْرَاهِيمَ ﷺ فِي النَّارِ قَالَ ٣١٦

- ٢٤٤ إِنَّ جَمَاعَةً مِنَ الصَّاحِبَةِ كَانُوا حَرَّمُوا عَلَى
- ٣٧٧ إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالتَّقِيَنِ
- ٣٠٥ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟
- ٤٠٩ إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعُونَ
- ٢٨٢ إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ
- ٦٨ إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةَ، وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَثَبَّتُوا.
- ٢٠١ إِنْ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنْ
- ٣٢١ أَنَّهُ جَاءَ جَبْرَائِيلُ، فَقَالَ لَهُ: يَا يُوسُفُ! مَنْ
- ١٨٣ إِنَّهُ دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَ الْآخَرُ
- ٤٨ إِنْ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ
- ١٣٣ إِنْ هَذَا الْغَضَبُ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ
- ٢٤٩ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ التَّجَارَةَ، فَقَالَ: فَلَاتَفْعَلْ! افْتَحْ بَابَكَ
- ١٢٤ إِنْ يَهُودِيًّا كَانَ لَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
- ١٠٧ إِيَّاكَ أَنْ تُسِيءَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ
- ٤٣ إِيَّاكُمْ وَأَنْ يُجَامَعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ الصَّبِيَّ فِي
- ٤٧ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ الْغِيَرَةِ، فَإِنَّ
- ٤١٥ أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ
- ٢٤٠ أَبْعَدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ -
- ٥١ أَتَى النَّبِيُّ ﷺ بِأَسَارِي فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ خَلَا رَجُلٌ
- ١٨٥ أَنِّي عَالِمٌ عَابِدًا فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ صَلَاتُكَ؟
- ٨٤ أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ! -
- ٦٩ أَخْرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ
- ١٦٧ أَرْسَلَ النَّجَاشِيُّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

- أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَن اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ ٣٣٥
- أَصَابَ مُتَانٌّ أَوْ كَادَ، أَخْطَأَ مُسْتَعِجِلٌ أَوْ كَادَ ٤٨
- أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ وَأَعُوذُ ١٠٤
- أَفْضَلُ الْوَرَعِ حُسْنُ الظَّنِّ ١٠٧
- أَقْدَرُ الذُّنُوبِ ثَلَاثَةٌ: قَتْلُ الْبَهِيمَةِ، وَ حَبْسُ مَهْرٍ ٤٥
- أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَدًا فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ ٢٠٥
- أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ ٣٣٥
- أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَعْدِكُمْ مِنِّي سَبْهًا؟ ١٥٠
- أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَىٰ مِنْ دُنْيَاهُ ٤٦١
- أَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَ الْإِيمَانَ بِكَ ٣١٣
- أَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي ٨٥
- أَللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٣٩٥
- أَللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا ٣٠٢
- أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! - إِلَى ١٦٩
- أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ ٢٥٤
- أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ ١١٠
- أَيُّجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيُدْخِلُ يَدَهُ فِي ٤٠٤
- أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا أَتَى رَجُلًا مِنْ ٤١٦
- أَيُّمَا مُؤْمِنٍ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ ٤١٥
- أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ ٤١٦
- أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ ٣٩٢
- بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ وَ بِئْسَ ٣٣٥
- الْبَخِيلُ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ ٣٨٠

- البخیلُ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ ٣٧٣
- بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ١٠٣
- بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ ١٦٢
- بَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يَعِظُ أَصْحَابَهُ إِذْ ٢١٠
- التَّائِي فِي الْعَقْلِ يُؤْمِنُ الْخَطْلَ، التَّروِّي فِي الْقَوْلِ ٦٨
- تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ ٤٠٥
- التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَسَائِلَتِهِ وَ إِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا ٣٤
- ثَلَاثُ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ ٢٣٦
- ثَلَاثُ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ ٢٣٩
- جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ١٠١
- جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! ١٠٢
- جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي لَيْسَاءٍ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ ٢٤٥
- جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ ٢٥٦
- الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ ١٢٧
- الْحِرْصُ وَ الشَّرُّ يَكْسِبَانِ الشَّقَاءَ وَ الدَّلَّةَ ٢٤١
- حُرْمَ الْحَرِيصِ خَصْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتَهُ خَصْلَتَانِ: حُرْمٌ ٣٠٥
- الْحَسَدُ مَا حَقَّقَ الْحَسَنَاتِ ... وَ الْبُخْلُ أَذَمُّ الْأَخْلَاقِ ٣٨٠
- حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُو إِلَّا اللَّهَ ٨٤
- حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ ١٠٦
- حُسْنُ الظَّنِّ مِنَ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَ أَجْزَلِ الْعَطَايَا ١٠٦
- حَقْدُ الْمُؤْمِنِ مُقَامُهُ، ثُمَّ يَفَارِقُ أَخَاهُ فَلَا يَجِدُ عَلَيْهِ ١٥٠
- حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شُبُهَاتُ بَيْنَ ٢٥٤
- خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُسْلِمٍ: الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ ٣٧٨

- ٢٠٤..... خِيَارُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ.....
- ٢٥٨..... الدُّنْيَا جَيْفَةٌ وَطَالِبُهَا كِلَابٌ.....
- ٢٠٦..... الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، اِرْحَمْ مَنْ فِي.....
- ٢٧٥..... رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا.....
- ٣٣٥..... رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمْعِ.....
- ٣١٨..... رَأَى قَوْمًا لَا يَزِرْغُونَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ.....
- ١٥٦..... رَبِّ أَرْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.....
- ٦٧..... الزَّلْزَلُ مَعَ الْعَجَلِ.....
- ٣٥٧..... سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ وَفِي.....
- ٣٥..... سَاعَةٌ ذَلٌّ لَا تَقْبِي بَعْزَ الدَّهْرِ.....
- ٢١٥..... سَبْعُ حَقُوقٍ وَاجِبَاتٍ ... أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحَبَّ.....
- ٣٥٩..... السَّخِيُّ الْكَرِيمُ الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ فِي حَقٍّ.....
- ٣٥٨..... السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنْ.....
- ٣٧٢..... السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ.....
- ٣٥٨..... السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ.....
- ١٦٩..... سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكَائِينَ مُوَكَّلِينَ.....
- ١٠٥..... سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ.....
- ١٠٧..... سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ.....
- ٣٣..... السُّؤَالُ يُضْعِفُ لِسَانَ الْمُتَكَلِّمِ وَيُكْسِرُ قَلْبَ الشُّجَاعِ.....
- ٣٧٢..... شَابُّ سَخِيٍّ مُرْهَقٌ فِي الذُّنُوبِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ.....
- ١٢٧..... الشُّجَاعُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ غَضَبِهِ.....
- ١٠٨..... شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ.....
- ٣١٢..... شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ.....

- ٣٢٣..... شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ.
- ١٠٣..... صِيَامُ شَهْرِ الصَّبْرِ وَ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي كُلِّ
- ٨٨..... ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ.
- ١٠٦..... ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ.
- ٣٣٦..... الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ.
- ٣٣٠..... الطَّمْعُ حَمْرُ الشَّيْطَانِ، يَسْقِي بِيَدِهِ لِحَوَاصَّهُ، فَمَنْ سَكَرَ.
- ٣٣٥..... الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.
- ٢٨٨..... طُوبَى لِمَنْ أَسْلَمَ وَ كَانَ عَيْشُهُ كِفَافًا.
- ٢٠٥..... طُوبَى لِمَنْ يَأْلُفُ النَّاسَ وَ يَأْلِفُونَهُ عَلَى طَاعَةٍ.
- ٣٧٧..... عَجِبْتُ لِمَنْ يَبْخُلُ بِالدُّنْيَا وَ هِيَ مُقْبِلَةٌ عَلَيْهِ.
- ٤٠..... الْعَصِيَّةُ الَّتِي بِهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شَرَارَ.
- ٣٥..... الْعِفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَاءِ.
- ٣٩٧..... عَلَيْكُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ
- ١٣٣..... الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ.
- ١٣٤..... الْغَضَبُ مُمَحِّقَةُ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ.
- ١٣٢..... الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ.
- ٢٤٠..... غَيْرُ مُنْتَفِعٍ بِالْحِكْمَةِ عَقْلٌ مَغْلُولٌ بِالْغَضَبِ وَ الشَّهْوَةِ.
- ٤١..... غَيْرَةُ النِّسَاءِ الْحَسَدُ.
- ٣٥٨، ٥٢..... فِي الدَّيْكِ الْأَبْيَضِ خَمْسُ خِصَالٍ مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ.
- ١٧٠..... فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ! -
- ٣٠٥..... قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَغْنَى النَّاسَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحَرِصِ
- ٣٣٤..... قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَفْقَرَ النَّاسِ الطَّمْعُ
- ١٧٨..... قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: الْعِزُّ رِثَاءُ اللَّهِ، وَ الْكِبَرُ

- ٤١٨ قَالَ أَبِي ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّمَا.....
- ٢٦٢ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى.....
- ٣٥٩ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ: سَخَاءُ.....
- ٣٨٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ.....
- ٣٥٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: السَّخَاءُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي الْجَنَّةِ.....
- ٤١٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ.....
- ٢٧٥ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ أَهْلَكَمَا.....
- ٣٩٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ.....
- ٢٦٣ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا.....
- ٣٧٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَقْلُ النَّاسِ رَاحَةُ الْبَخِيلِ.....
- ٤٣٥ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَقْلُ النَّاسِ لَذَّةُ الْحَسَوْدِ.....
- ٢٣٦ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكْثَرُ مَا تَلْجُ بِهِ أُمَّتِي.....
- ٢٤٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكْثَرُ مَا تَلْجُ بِهِ أُمَّتِي.....
- ٣٩٨ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْسَكُ النَّاسِ نُسْكَاً أَنْصَحُهُمْ.....
- ٢٣٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَيْكُمْ بِالْعَفَافِ وَ تَرَكِ الْفُجُورِ.....
- ٣٦٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَشَابٌ مُرْهَقٌ فِي الذُّنُوبِ سَخِيٌّ.....
- ٤١٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَدَاعَ فَاِحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا.....
- ٢٨٨ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ.....
- ٣٩٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ.....
- ٤٠٤ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ.....
- ٤١٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا شَرْبَةً مِنْ.....
- ١٠٤ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَ خِصَالٍ:.....
- ٩٩ كَانَ الرَّجُلُ مَمَّنْ يَسْهُو فِي كُلِّ ثَلَاثٍ.....

- ٢٢٠ ءَانَ الْمَسِيءُ ﷺ يَقُولُ: لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ
- ٢٨٨ ءَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! -
- ٥٢ ءَانَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ غُيُورًا وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ
- ٢٣٦ ءَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! -
- ٣١٥ ءَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! -
- ٣٢٤ ءَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! -
- ٤٥٢ ءَانَ عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ ﷺ إِذَا أَخَذَ كِتَابَ
- ٣٠٦ ءَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا ﷺ: يَا
- ١٧٨ الْكِبَرُ رِءَاءُ اللَّهِ وَ الْمُتَكَبَّرُ يُنَازِعُ اللَّهَ
- ٣١٨ كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ
- ٣٠٧ كَمْ مِنْ أَكَلَةٍ تَمْنَعُ أَكَلَاتٍ
- ١٠٧ لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ الظَّنِّ
- ٢٩٩ لَا تَحْرَصْ عَلَى شَيْءٍ لَوْ تَرَكْتَهُ لَوَصَلَ إِلَيْكَ وَ كُنْتَ
- ٤٣٥ لَا رَاحَةَ لِحُسُودٍ
- ٩٩ لَا سَهْوَ عَلَى مَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ
- ١٦٣ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ
- ٣١٤ لَا يُبَالِي مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا
- ٤٣٥ لَا يَطْمَعَنَّ الْحُسُودُ فِي رَاحَةِ الْقَلْبِ
- ٤١٧ لَا يَفْتَرِقُ رَجُلَانِ عَلَى الْهَجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ
- ١٤٩ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَ هُوَ
- ٤٥١ لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي
- ١٢٣ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا
- ٨٤ لَا يُمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحْسِنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ - عَزَّ

- لَجَاهِلٌ سَخِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ سَائِحٍ بَخِيلٍ ٣٦٠
- لَقَضَاءُ حَاجَةٍ أَمْرٌ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَى (اللَّهِ) مِنْ ٤٠٨
- لِكُلِّ أَحَدٍ شَرٌّ وَلِكُلِّ شَرٍّ فِتْرَةٌ، فَطُوبَى ٢٣٩
- لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا رَبِّ! مَا حَالُ ١٠٨
- لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ ٤٣١
- لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ ﷺ مِنَ السَّفِينَةِ أَتَاهُ إِبْلِيسُ ٣٠٧
- لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَأْخُذُ حَبْلًا، فَيَأْتِي بِحِزْمَةِ حَطَبٍ ٣٤
- لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ وَادَّيْنِ يَسِيلَانِ ذَهَبًا ٢٩١
- لَيْسَ مِثْلًا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا ٢٤٥
- لَيْسَ مِثْلًا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ ٢٤٨
- مَا أَمِنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَجَارُهُ ٣٥٣
- مَا أَحَبُّ أَنَّ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرُ النَّعَمِ ١٢٣
- مَا أَحَبُّ أَنَّ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرُ النَّعَمِ ١٤٢
- مَا أَحَبُّ أَنَّ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرُ النَّعَمِ ١٩٢
- مَا أَقْبَحَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ ٣٢٦
- مَا أَقْبَحَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ ٣٣٤
- مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيْتُ ٨٣
- مَا ذُبَّانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ ٢٧٥
- مَا زَنْىَ غَيُورٌ قَطُّ ٥٢
- مَا عُبدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ ٢٠٠
- مَا عُبدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَقَّةٍ ٢٣٦
- مَا عُبدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَقَّةٍ بَطْنٍ ٢٢٧
- مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا ٢٥٧

- ٣٤ ما فَتَحَ رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا
- ١٥٧ ما مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذَلَّةٌ.....
- ٣٧١ ما مِنْ عَبْدٍ يَمْتَنِعُ مِنْ مَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ.....
- ٢٩٦ مَثَلُ الْحَرِيصِ فِي الدُّنْيَا مَثَلُ دَوْدَةَ الْقُرْ كُلِّمَا.....
- ١١٠ مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ.....
- ٢٥٥ الْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، فَمَنْ يَرْتَعَ حَوْلَهَا يُوشِكُ أَنْ.....
- ٦٨ مَعَ التَّثَبُّتِ تَكُونُ السَّلَامَةُ وَ مَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ.....
- ٤٤٦ الْمَغْبُوتُ مَنْ غَبَنَ دِينُهُ وَ الْمَغْبُوطُ مَنْ سَلِمَ.....
- ١٣٣ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ -.....
- ١٦٩ مِنَ التَّوَاضُّعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ.....
- ٥٠ مِنَ الْغِيَرَةِ غَيْرَةُ يُغَضُّهَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.....
- ٣٣٦ مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لِعِغَاؤِهِ دَهَبٌ ثَلَاثَا دِينِهِ.....
- ٤١٢ مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ.....
- ٢٥٣ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.....
- ٢٨٥ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.....
- ٢١٤ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.....
- ٢٩٧ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ.....
- ٢٩٢ مَنْ أَصْبَحَ وَ كَانَ أَكْبَرُ هَمِّهِ الدُّنْيَا فَلَيْسَ.....
- ٤١٩ مَنْ أَنْبَأَ مُؤْمِنًا أَنَّ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا.....
- ٢٧٦ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ.....
- ١٠٦ مَنْ حَسَنَ ظَنُّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ.....
- ١٨٥ مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ.....
- ٢٨٧ مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْمَعَاشِ.....

- ٤١١..... مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ فِي.....
- ٢٦١..... مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ.....
- ٣٤..... مَنْ سَأَلَ غَيْرَ اللَّهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ.....
- ٣٤٥..... مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَاجْتَهَدَ فِيهَا.....
- ٤٠٨..... مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافًا وَاحِدًا كَتَبَ.....
- ٢٠١..... مَنْ فَرَّجَ كُرْبَ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَّجَ اللَّهُ كُرْبَهُ فِي.....
- ٤١٩..... مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَيْتُهُ عَيْنَاهُ.....
- ٣٦٠..... مَنْ قَبِلَ عَطَائَكَ فَقَدْ أَعَانَكَ عَلَى الْكَرَمِ.....
- ٢٨٨..... مَنْ قَتَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ.....
- ٤١٧..... مَنْ كَانَتْ لَهُ دَارٌ فَاحْتَاجَ مُؤْمِنٌ إِلَى سُكْنَاهَا.....
- ١٩٢..... مَنْ كَانَتْ هَمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ، كَانَتْ قِيَمَتُهُ.....
- ٢٧٥..... مَنْ كَثُرَ اشْتِبَاكُهُ بِالدُّنْيَا كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ.....
- ١٢٣..... مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى.....
- ١٣٣..... مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ.....
- ٤٠٩..... مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ.....
- ٤١٠..... مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَسَ.....
- ١١٠..... مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ.....
- ٦٦..... مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَعَجِّلْهُ، فَإِنَّ كُلَّ.....
- ٣٠٥..... مَنْهُومانِ لَا يَشْبَعَانِ: مَنْهُومٌ عِلْمٌ وَمَنْهُومٌ مَالٌ.....
- ١٩٢..... مَوْتُ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ.....
- ٣٩٨..... الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ.....
- ٢٨٦..... الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ.....
- ٧٥..... النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: إِمَّا عَالِمٌ أَوْ مُتَعَلِّمٌ أَوْ هَمَجٌ.....

- النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا ٢٩٥
- نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ ١٦٤
- نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ١٦٣
- النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ ٣٨٠
- نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ ٢٤٨
- وَأَمَّا أَعْدَاؤُكَ مِنَ الْجِنِّ فَابْلِسْ وَ جَنُودُهُ ... ٤٥١
- وَدُّ الْمُؤْمِنِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبٍ ٤١٢
- وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَ خِصَالٍ: الْخَطَأُ وَ النَّسْيَانُ ٤٢٣
- وَ لَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بِخِيَلًا يَعْذِلُ بِكَ عَنْ ٣٨٢
- وَ مَنْ أَتَبَعَ بَصَرَهُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي ٣٢٧
- هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ ١٠٣
- يَا أَبَا ذَرٍّ! إِيَّاكَ وَ السَّوَالِ، فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ ٣٣
- يَا بُنَيَّ! ... وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ ٣٨١
- يَا رَبِّ مَا آمَنَ بِكَ مَنْ عَرَفَكَ فَلَمْ يُحْسِنِ ٨٤
- يَا عَبِيدَ السَّوِّ! تَلَوُّمُونَ النَّاسَ عَلَى الظَّنِّ ١٠٧
- يَا عَلِيُّ! أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ: جَمُودُ الْعَيْنِ ٢٢١
- يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي ٣٩٧
- يُوشِكُ الْأَمَمُ قَدْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ ... ، فَقَالَ قَائِلٌ: ٤٤٩

اشعار

فارسی

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان سر زدم	۹۵
از دست دوست هر چه ستانی شکر بود	سعدی رضای خود مطلب چون رضای اوست	۹۴
اگر دستم رسد بر چرخ گردون	از او پرسم که این چون است و آن چون	۹۳
ای دریـده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی ازین خواب گران	۳۳۳
بلندی از آن یافت کو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد	۱۶۰
بنی آدم اعضاء یک پیکرند	که در آفرینش ز يك گـوهرند	۳۸۵
به ارادت بخورم زهر که شاهد ساقی است	به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست	۸۲
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	۳۵۱، ۸۲
به حقیقت بخورم زهر که شاهد ساقی است	به حقیقت بکشم درد که درمان هم ازوست	۳۵۱
به ز آن نبدی که اندرین دیر خراب	نه آمدمی نه شدمی نه بدمی!	۹۵
ترجم بر پلنگ تیز دندان	ستمکاری بود بر گوسفندان	۱۴۱
تواضع کنند هوشمند گزین	نهد شاخ پر میوه سر بر زمین	۱۶۰
تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر	ندانمت که در این دامگه چه افتاد است	۲۶۷
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی	۳۸۵
تو گر اختر خویش را می کنی بد	مدار از فلک چشم نيك اختری را	۳۵۰
جهان چون چشم و خدّ و خال و ابروست	که هر چیزش به جای خویش نیکو است	۹۴

۱۶۰	صدف در کنارش به جان پرورید	چو خود را به چشم حقارت بدید
۳۸۵	دگر عضوها را نماند قرار	چو عضوی به درد آورد روزگار
۲۷۳	خوش آنزمان که از این چهره پرده برفکنم	حجاب چهره جان می شود غبار تنم
۹۵	تا برآرم چون ملائک بال و پر	حمله ای دیگر بمیرم از بشر
۹۴	از بهر چه افکند ورا در کم و کاست؟	دارنده چو ترکیب طبائع آراست
۲۷۴	خانه دین تو را ویران کند	در ره طاعت ترا بی جان کند
۱۶۰	که شد نامور لؤلؤ شاهوار	سپهرش به جائی رسانید کار
۲۷۴	نفس از آن لقمه ترا قاهر شود	عاقبت خاصیتش ظاهر شود
۴۵۸، ۲۵۳	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است	غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
۱۶۰	گر او هست حقاً که من نیستم!	که جائی که دریاست من کیستم
۹۵	ور نیز شدن به من بدی کی شدمی	گر آمدنم به خود بدی نامدمی
۹۳	برداشتمی من این فلک را ز میان	گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
۲۷۴	ور به گاو چرخ سازد شخم آن	گر به دست خود نشاند تخم آن
۹۴	ور نیک نیامد این صور، عیب کراست	گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
۲۳۸	و عجب از چشم بستی خدا	گوش باز و چشم باز و این عمی
۲۷۴	در حریم کعبه ابراهیم پاک	لقمه نانی که باشد شبهه ناک
۱۶۲	با شما نامحرمان ما خامشیم	ما سمیعیم و بصیریم و هشیم
۹۵	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
۲۷۴	فاتحه یا قل هو الله أحد	ور بخوانی بر خمیرش بی عدد
۲۷۴	مریم آسا پیکری از حور عین	ور به آب زمزمش سازد عجین
۲۷۴	ور به سنگ کعبه اش دستاس کرد	ور به ماه نو حصادش داس کرد
۲۷۴	بر سر آن لقمه پر ولوله	ور تو بر خوانی هزاران بسمله
۹۵	کل شیء هالک إلا وجهه	وز ملک هم بایدم جستن ز جو

نمایه / اشعار ۵۰۷

۹۳	کازاده به کام خود رسیدی آسان	وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
۳۱۶	مَنْتَ حاتم طائی نبرد	هر که نان از عمل خویش خورد
۹۳	یکی را نان جو آغشته با خون	یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت
۱۵۹	خجل شد چو پهنای دریا بدید	یکی قطره باران ز ابری چکید

عربی

۹۳	و جاهلِ جاهلٍ تَلْقَاهُ مَرْزُوقاً!	کَم عَاقِلٍ عَاقِلٍ أَعَيَتْ مَذَاهِبَهُ
۸۵	فَفِي نِظَامِ الْكَوْنِ كُلُّ مُنْتَظَمٍ	مَا لَيْسَ مَوْزُوناً لِبَعْضٍ مِنْ نِعَمٍ
۹۳	و صَيَّرَ الْعَالِمَ التَّحْرِيرَ زَنْدِيقاً	هَذَا الَّذِي تَرَكَ الْأَوْهَامَ حَائِزَةً
۹۳	و مَا جَنَيْتُ عَلَى أَحَدٍ!	هَذَا جُنَاةُ أَبِي عَلِيٍّ